داد
الك
ه
و
ے
یۂ
وده
او

خیرات حسان [illegible] جلد اول

هو

بسمه تبارک و
تعالی

جلد
اول کتاب خیرات حسان

از تألیفات جناب جلالتمآب
اعتماد السلطنه محمد حسن خان وزیر
انطباعات دام اقباله العالی
فی تنگوزئیل

سنه ۱۳۰۴
هجری

[illegible] بود کز نبی کرم بود
المراغی الشهیر باعتماد السلطنه

دیباچه

بسم الله الرحمن الرحیم

خامهٔ صنع که او واق جهان آراید خلد را نیز بخیرات حسان آراید

زهی نگارندهٔ قادر و برارندهٔ قاهر که در مشیمهٔ امهات صورت بنات را جمال معنی
و در نهاد بسیاری از وبنات جمال ودیعهٔ کامل از معرفت و کمال نهاد از دودمان ر
بتول عذرا آورد و در خاندان نظم عزاناباد رابعه و شنا کرد افاضتش پرده
نشینان را در فنون فضایل و معارف اشباح معاریف و مشایخ نمود و ابواب حکمت
ادب بر روی مخدرات عقایل گشود مستورهٔ عصمت از و طلب کرد معصومهٔ
گشت و جاریهٔ بزم آرائی و دلربائی خواست محبوبهٔ گرامی شد بترنم و ترانهٔ مغ
طبعهای خامد را مشتعل ساخت و بشعلهٔ عشق غایبهٔ قلبهای جامد را گرم و نرم
بگداخت ملکه را بر تخت ملوک نامدار نشانید و مردان روزگار را محکوم حکم
گردانید تا بدانند که امران اوست و فرمان فرمان او قدرتش بی پایان است
وعطیتش نسبت بزنان و مردان یکسان

نگشته محروم کسی ازین در که جای حرمان نباشد اینجا
چه شیخ کامل چه شوخ حسنا ...به دارند

...ن وخداوندان شه بعث ودین که نمایندگان راه پیغمبر...
...ائمه اجمعین استخراج شده وحق این است که باید عارفه...
...نجهان زبان بوده اند که در زیر مقنعه کلاه داری بها نموده اند

دیباچه

در فهم حقایق اجتهادی کرده　　　و در حل غوامض تحقیقی انیق آورده

لشکر شکسته اند کشور گرفته اند　　　صد کار کرده اند صد راه رفته اند

و ارباب سیر و مصنفین تراجم احوال که ماضی را با استقبال معرفی میکنند و اعمال گذشتگان را کلید ترقی و تکمیل آیندگان قرار میدهند از آنها ابدا و بتی ذکری نکرده اند و خبری نیاورده اند و چنین اتفاق افتاد که کسی از صحابیه حدیث نمود و آنچه گفت از تابعیه بود از آن روز مصمم شدم که در حالات نساء مشهوره استقصا کنم و با استمداد رجال اهل فن طرحی برای این بنا بریزم از حسن اتفاق در این حال و خلال این حال کتاب مشاهیر النساء از مؤلفات ادیب اریب و بارع لبیب محمد ذهنی افندی دام افضاله بدست آمد تا دیدم گفتم

ولو قبل مبکاها بکیت صبابة　　　بسعدی شفیت النفس قبل التندم

ولکن بکت قبلی فهیج لی البکا　　　بکاها و قلت الفضل للمتقدم

بحق سبقت ترجمه او را اساس قرار داده معلومات خود را با بعضی تصرفات که بنظر فاتر درست میآمد بر آن افزودم و بنگارش احوال خیرات حسان ابتدا نمودم چه آنها را با من بوجهی قرابت است و همدینی را با همدیاری نیز بنحوی صحابت و اگر نامی از غیر مسلمات درین تالیف برده شود بنفرینی است و ذکری که موجب تحبیبی است و در این نگارش از مرقومات شاهزاده معظم و آزاده مفخم نواب اشرف والا عضد الدوله العلیه العالیه سلطان احمد میرزا ابن خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه قاجار دام اقباله العالی استفاضه کرده امتنان کامل حاصل نمودم و این راه پیمودم مگر بشمول عواطف و مکارم ولینعمت همایون خود اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاه جمجاه شهریار کار آگاه خسرو صاحبقران کهف امن و امان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه و آخر الامر طریق تحقیق پویم و از حضرت باری عز اسمه در اتمام این کتاب توفیق جویم و گویم

تو مرد رهی واقف راه باش　　　ز حال زنان نیز آگاه باش

زن از فضل محسود عالم بود　　　چه مردی بود کز زنی کم بود

العبد الآثم الباغی محمد حسن بن علی المراغی الشهیر باعتماد السلطنه

دیباچه

پوشیده نباشد که بنا و ترتیب این کتاب در نگارش اسامی نساء مشهوره و تراجم احوال
آنها بر حروف تهجی است و همه جا این رعایت بدرستی شده مگر در امنه بنت وهب
که نظر بشرافت مادری حضرت رسول اکرم صلی الله
علیه و آله و سلم او را بر همه زنان مقدم
و صدر کتاب قرار داده و
ادای حقی نموده
است

حرف الالف

آمنه بنت وهب

مادر حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله دختر وهب بن عبد مناف بن زهرة بن
کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر می‌باشد زهره از اشراف قریش و برادر
قصی بن کلاب است که جد بنی هاشم بود پس سلسلهٔ نسب آمنه چون سه بطن بالا رفت
بحضرت فخر کاینات نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می‌پیوندد مادر آمنه برّه دختر
عبد العزی بن عثمان بن عبد الدار بن قصی است و مادر برّه ام حبیب دختر اسد بن عبد
العزی بن قصی و مادر ام حبیب برّه دختر عوف بن عبید بن عویج بن عدی بن کعب می‌باشد
آمنه در حسب و نسب و ملکهٔ مکرمت و ادب اشرف زنان عرب بود بلکه در علو شان
بر تمام مخدرات عالم مقدم و هر گونه فضل و فضیلتی او را مسلم و کدام شرف از این فزونتر که
صدف گوهر رسالت و مطلع خورشید جهان‌افروز نبوت گردیده است بالجمله جمال صورت
و کمال معنی آمنه سبب شد که حضرت عبد المطلب او را در سلک ازدواج جناب عبد الله
در آورد و این مزیت را مخصوص و مزید سایر مزایای او کرد و ولادت عبد الله بیست و پنج
سال قبل از عام الفیل و در سال نوزدهم سلطنت نوشیروان عادل بوده چون
عبد الله بسن شباب رسید علاوه بر صباحت و حسن منظر و ملاحت و لطف مخبر و شان
عالی و نژاد متعالی نوری در جبین او ظاهر بود و هویدا می‌نمود که حضرت خاتم پیغمبران از
صلب کرامت او قدم به ساحت امکان خواهد نهاد و کون و مکان را زینت خواهد داد از این رو
بسیاری از زنان عرب و نسوان قریش بهمسری و مزاوجت او راغب و وصل و مواصلت
او را بجان شایق و طالب بودند اما تقدیر الهی این سعادت غیر متناهی را نصیب آمنه خواست
و آنجمله سعادت را برای او بیاراست و بنا بر مسطورات بعضی از مورخین در شب جمعه که
روز عرفه بود عقد زواج عبد الله و آمنه بسته شد و در همان شب زفاف اتفاق افتاد
و بعد از مواقعه نوری که در جبین عبد الله بود به پیشانی آمنه انتقال نمود و شیفتگان
حسن و جمال عبد الله در آن شب از حرمان خویش محزون بودند و بی‌تابی بروز نمودند بلکه
بعضی بستری و بیمار شدند و بانواع اسقام گرفتار گردیدند گویند رقیقه یا قتیله بنت
نوفل بن اسد معروف بام قتال از برادر خود ورقه شنیده بود که در این اوان پیغمبر آخر الزمان
عرصهٔ وجود را بقدوم ذیجود خود مشرف خواهد ساخت و رحمت عالمیان سایه

بر سر جهان و جهانیان خواهد انداخت و از جبین پدر بزرگوارش نور نبوت درخشنده
و لامع و سنای رسالت از غرهٔ غرای او هویدا و ساطع خواهد بود و وقتی جناب عبدالله
با پدر فرخنده گوهر خود در احیای عرب گردش می‌نمود مشار الیها آن نور را در ناصیهٔ
عبدالله دید و مفتون مواصلت او گردید و آرزو کرد که حامل آن نور گردد و مظهر
انجمن ظهور شود بجناب عبدالله عرض حال نمود و استدعای وصال ابواب
مواعید گشاد و مال کثیر وعده داد اما آن خواهش و مأمول مقرون بقبول نشد و
عبدالله او را باین مضمون جواب گفت و در عفاف این دو بیت گفت

اما الحرام فالحمام دونه   والحل لا حل فاستبینه

فکیف بالأمر الذی تبغینه   یحمی الکریم عرضه و دینه

غیاث الدین خواند میر در حبیب السیر مینویسد که خواهش را فاطمهٔ خثعمیه از جناب
عبدالله نمود و فاطمه دختر مر خثعمیه از بنات کرام جمال جمیل داشت و نسبی کریم دارا و
از فنون علوم و از کتب سماویه بر او معلوم شده بود که خاتم انبیا از صلب شریف عبدالله بن
عبدالمطلب بدنیا خواهد آمد لهذا روزی سر راه بر عبدالله گرفت و گفت چه شود
که مرا بخدمت و صحبت خود قبول نمائی و صد شتر کوه پیکر از اینراه مالک ای عبدالله در
جواب فرمود بعد از حصول اجازه از پدر اینکار میسر است اما در همان شب آمنه با آن فیض
باز گشت و آن نور را حامله شد روز دیگر که فاطمهٔ خثعمیه عبدالله را ملاقات
نمود آن لمعان و ضیاء در پیشانی او نبود تفتیش و معلوم کرد که آمنه آن انوار را گرفته و این
موهبت با او رسیده مهموم شد و بشدت متحیر و مغموم بعبدالله گفت من آن نور را
خواهان بودم و آن سعادت را طلب می‌نمودم حال که آن با دیگری است مرا با تو کار
نیست برخی نیز این حکایت را بفاطمهٔ شامیه و جماعتی بلیلی عدویه نسبت داده اند
بعضی از مورخین نوشته اند چون خبر مزاوجت آمنه و عبدالله منتشر شد دویست
نفر زن ماه روی مشکین موی از ملالت و رشک در گذشتند و راه آخرت نوشتند
خلاصه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله در عام الفیل و سال چهل و چهارم
سلطنت نوشیروان از بطن آمنه متولد شده بسیط زمین را بمیلاد مبارک خود
عرش بهشت برین فرمودند و مشکلات کار عالم را باسانی حل نمودند و از آنجا که نوشته اند

در شب اول مزاوجت آمنه دارای آن نور پاک گشت و روح قدسی از آن ناحیه مقدسه گذشت تاریخ این زواج نیز تقریبا بدست نمیاید و چهره در آئینه مطلوب مینماید اما دقتی در اینجا هست و آن این است که حضرت آمنه در دوازدهم ربیع الاول یا هفدهم آن علی الاختلاف بار حمل حامل نبوت فرو نهاد و از اینجهت آن ماه را ربیع المولود میگویند و علمای امامیه را در وقوع این ولادت باسعادت بشهر ربیع الاول اشکالی است حاصل کلام ایشان آنکه انتقال نبوت از صلب عبد الله و انعقاد نطفه شریفه حضرت رسالت پناه مشهور بلکه متفق علیه است که در ایام تشریق اتفاق افتاده و آن عبارتست از ایام ثلاثه بعد از روز نحر از ذیحجة الحرام و چون طلوع جمال آن آفتاب سپهر رسالت را در ماه ربیع الاول بپذیریم لازم آید که زمان حمل پانزده ماه و اندی و یا سه ماه و چندی بوده باشد زیرا که اگر شهر ولادت ربیع نخستین از سال لاحق بوده پس زمان حمل سه ماه علی التقریب طول یافته است و اگر ربیع سال بعد از آن بوده پانزده ماه امتداد یافته است و هیچیک موافق مذهب جعفری نیست و در رفع این اشکال سخنان گفته اند زبده آنها این است که همانا مقصود از ایام تشریق که در اینباب اخبار و آثار بدان تصریح میکند ایام تشریق از موسم حجی است و ذیحجه وضعی که اهل جاهلیت بر سبیل نسیئ این تصرف را در شهور عربیه میکرده اند و اسلام این آئین زشت را نسخ نمود قال الله تعالی اِنَّمَا النَّسِیءُ زِیَادَةٌ فِی الْکُفْرِ یُضَلُّ بِهِ الَّذِینَ کَفَرُوا یُحِلُّونَهُ عَامًا وَیُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِیُوَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ زُیِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکَافِرِینَ بعبارة اخری ماه انعقاد نطفه شریفه فی الواقع و نفس الامر مثلا رجب الفرد بوده است که قبایل عرب آنرا بحکم نسیئ ذیحجة الحرام قرار داده بودند و مناسک حج بجای میاورده اند و تحقیق مسئله و رفع اشکال و معنی نسیئ و کیفیت آن و وسوسی که در اینباب داشته اند و خطبه که حضرت مقدس نبوی در نسخ این آئین کرده اند در جای خود از کتب تفاسیر و اخبار و دفاتر تواریخ و آثار مشروح است خلاصه وفات آمنه در سال ششم ولادت باسعادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد و این ابیات را در مرثیه او روحانیان سروده و از خصایل حمیده و جوانمردی او انها نموده اند

تبکی الفتاة البرة الامینة ذات الجمال العفة الرزینة

زوجة عبد الله والقرینه   ام نبی الله ذی السکینه
وصاحب المنبر بالمدینه   صارت لدی حفرتها رهینه

صاحب کتاب مواهب لدنیه مینویسد حضرت آمنه در حال احتضار در جمال مبارک سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم نظر مینمود واین ابیات میسرود

بارک فیک الله من غلام   یا ابن الذی من حومة الحمام
نجا بعون الملک المنعام   فودی غداة الضرب بالسهام
بمائة من ابل سوام   ان صح ما ابصرت فی المنام
فانت مبعوث الی الانام   تبعث فی الحل وفی الحرام
تبعث فی التحقیق والاسلام   دین ابیک البر ابراهام
فالله انهاک عن الاصنام   ان لا توالیها مع الاقوام

خلاصه
اما شرح قرعه انداختن با تیر و سربها یافتن حضرت عبد الله بیکصد شتر این است که حضرت عبد المطلب جد امجد رسول اکرم وقتی چاه زمزم را که مدتی مسدود بود در خواب دید خواست آنرا باز نماید قریش بممانعت برخاستند او گفت پروردگارا اگر ده نفر فرزند بمن عطا فرمائی که مرا در اینکار خبر امداد توانند نمود یکی از آنها را در راه تو قربانی کنم خداوند با و ده پسر کرامت فرمود و هنگام ادای نذر در رسید با تیرهائی که عرب آنها را اقداح و ازلام مینامند قرعه کشیدند و بنام عزیزترین آنها عبد الله در آمد بصوابدید عقلا میان ده نفر شتر که خونبهای یکنفر بود و عبد الله قرعه زدند باز باسم عبد الله در آمد عمل را ده مرتبه مکرر نمودند و در هر دفعه ده شتر افزودند بار دهم قرعه بر شتر افتاد و عبد الله بیکصد شتر از مرگ نجات یافت و از آن رو خونبهای یکنفر یکصد شتر گردید و نظیر این قصه در داستان حضرت اسمعیل علیه السلام است که شخصی بحضرت رسول صلی الله علیه وآله یا ابن الذبیحین خطاب کرده بنا بر عقیده او ذبیح الله اسمعیل بوده است نه اسحق بر خلاف معتقد محیی الدین عربی و جماعتی که اسحق را ذبیح الله دانسته اند

آمنه بعد از سرودن ابیات مذکوره گفت کل حی میت وکل جدید بال وکل کبیر یفنی وانا میتة وذکری باق وقد ترکت خیرا وولدت طهرا

گویند این اخر کلام امنه بود و پس از این گفته راه سرای دیگر پیمود و از اشعار امنه ابیات مسطوره در ذیل است که در مرثیهٔ شوهر بزرگوار خود عبد الله بنظم در آورده

عفا جانب البطحاء من آل هاشم — وجاور لحدا خارجا فی الغماغم
دعته المنایا دعوة فاجابها — وما ترکت فی الناس مثل ابن هاشم
عشیة راحوا یحملون سریره — تعاوره اصحابه فی التزاحم
فان تك غالته المنون وریبها — فقد کان معطاء کثیر التراحم

بطحای مکه عبارتست از اراضی مابین کوه ابو قبیس و جبل احمر که ان دو را اخشبان گفته اند و اشراف قریش در این اراضی سکنی داشته و معروف بقریش البطاح بوده اند و بعضی از این قبیله که در خارج بین جبلین ساکن بوده انها را قریش الظواهر مینامیده اند و شهاب خفاجی در جلالت شان و علو مقام و مرتبت والدین حضرت رسول گفته است

لو الدی طه مقام علی — فی جنة الخلد و دار الثواب
فقطرة من فضلات له — فی الجوف تنجی من الیم العذاب
فکیف ارحام له قد غدت — حاملة تصلی بنار العقاب

ازاد

زوجهٔ شهر بن باذان و عم زادهٔ فیروز دیلمی است که از نجبای اصحاب بوده در اواخر زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله که اسود عنسی بادعای نبوت برخاست این زن چون منشا اثری گردید اسم او در تواریخ بماند در بعضی کتب بجای ازاد مرزبان نوشته اند ولی چون در کامل ابن اثیر ازاد مینگارد در اینجا هم همان اسم اختیار شد و در حرف میم در کلمهٔ مرزبان نیز اشارتی بدان خواهیم نمود عاصم در سیرهٔ حلبی ازاد را زوجهٔ نفس باذان نوشته ولی اینقول خالی از صحت است

اما فیروز دیلمی و شهر بن باذان اصلا از مشاهیر عجم بودند وقتی که اهالی حبشه بر یمن استیلا یافتند کسری شهریار ایران لشکری مامور یمن نمود که حبشیها را طرد نمایند و ایند و نفر را سرداری سپاه عجم داد و انها در یمن بماندند و یمنیها انها را ابنا مینامیدند و مقصود شان ابناء فرس متولد شده در ان مملکت بود و در زمان حضرت ختمی مآب فیروز و شهر بن باذان بشرف اسلام مشرف گردیدند تبیین اینمقال انکه باذان پدر

ادلعم جان آغا منکوحهٔ سلطان محمد میرزا ابن جلال الدین میرانشاه ابن امیر تیمور صاحبقران زنی بود صبیح المنظر و طلق اللسان و متناسب الاعضا و از فرط حسن و ذکا و فطانت در زمانی قلیل سلطان محمد میرزا را چنان مفتون خود نمود که مقالید امور حکومت را بکلی در کف کفایت او گذاشت و اکثر اوقات تاج دولت را این زن بر سر داشت و حکمرانی این زن و شوهر از سال هشتصد و بیست الی هشتصد و پنجاه و پنج هجری امتداد یافت

باذان
باذان بازای اخت الراء صحیح تر است اما چون اکثر باذال نوشته اند ما هم متابعت نمودیم

اردهٔ خاتون
دختر نرمشیرین خان مادر زن امیر حسین پدر زن امیر تیمور بوده نزد امیر حسین اعتبار ... بکمال داشت و ... نقاوی که ... و امیر حسین ... عبا نجکی ... و اصلاح میداشت

شهر از جانب کسری حکومت داشت در سال هفتم هجرت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نامه‌ها بسلاطین اطراف نوشته انها را بدین مبین اسلام دعوت فرمودند از جمله نامهٔ هم بخسرو پرویز مسطور داشتند و خسرو بی احترامی کرده نامه را درید و بباذان نوشت الشخصی و اگر در حجاز دعوی پیغمبری مینماید نزد من فرست باذان عریضه بحضرت رسول نوشت و عرض کرد که ما جلا بطرف خسرو عزیمت فرمایید وان عریضه را بابادو نفر مامور بمدینهٔ منوره فرستاد چون مامورین بحضور مبارک انحضرت تشرف جستند و مکتوب را تقدیم کردند حضرت فرمودند خداوند شیرویه پسر پرویز را بر پدرش مسلط نمود و او را نابود ساخت و عنقریب دولت اسلام همان نواحی را که در تحت تبعیت خسرو بوده مسخر مینماید شما بباذان بگوئید دین اسلام را قبول نماید مامورین بیمن بازگشته انچه شنیده بودند گفتند چند روز بعد از ورود انها بیمن فرمانی از شیرویه بباذان رسید و در ان هلاکت خسرو را اعلام و اظهار داشته بود که متعرض پیغمبر حجازی نباشید باذان بیقین بمعجزهٔ حضرت نبوی صلی الله علیه و آله حاصل نموده بشرف اسلام مستسعد و از جانب انحضرت بولایت یمن منصوب گردید و انها که از اهالی ایران با او همراه بودند بسعادت ایمان فایز امدند باذان تا زنده بود ولایت یمن داشت و بعد از ارتحال او چند نفر بجای او نصب گشته و فرزند او والی شهر صنعا بود اما فیروز دیلمی او نیز در وقتی که بموجب امر و اشارهٔ کسری برای استعلام احوال سید انام علیه الصلوة والسلام بمدینهٔ منوره رفت قبول اسلام کرد گویند وقتی که دو نفر مامور باذان چنانکه پیش ذکر شد بحضور حضرت رسالت پناهی مشرف شدند ریش خود را تراشیده بودند حضرت بدیدهٔ اکراه در انها دیده فرمودند بامر که ریش و سبیل خود را تراشیده اید عرض کردند بامر رب خود یعنی خسرو پرویز حضرت فرمودند رب من امر کرده است ریش خود را بجای گذارم و سبیل خود را بتراشم

اسود عنسی اسمش عبهله و پسر کعب بن عوف از قبایل یمن و از عشایر بنی مذحج و منسوب بطایفه ایست معروف بعنس و او مردی مشعبد بوده ابتدا قبول اسلام نموده پس از حجة الوداع مرتد گردید و بسبب مهارتی که در شعبده داشت باطلاقت لسان کارها کرد و چیزها گفت و دعوی نبوت نمود و باضلال و فریب عوام پرداخت و از انجا که همواره با نقاب بود

او را ذو الخمار مینامیدند چه خمار در عربی پارچه ایست که سر و ابدان پوشند گویند اسود عنسی را حماری بود معلّم هر وقت باو میگفتند سجده کن سر بزمین میگذاشت و چون میگفتند سرکشی بکن بند از اطاعت میکرد و بدین جهت او را ذو الحمار هم گفته اند و از عجایب آنکه زنهای گمراه که به اسود معتقد شده بودند سرگین حمار اسود را بسر و صورت و لباس خود بجای عطریات میمالیدند بالجمله و بدو امر قبیلهٔ مذحج به اسود گرویدند و او قوتی گرفت و با اهالی نجران حمله نمود و عمرو بن حازم را که از جانب حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر آن قبیله حکومت داشت اخراج کرد پس از آن عازم صنعا شد و آنجا را بتصرف در آورده و شهر بن باذان والی صنعا را با پدر و زن او هلاک نمود و مأمورین اسلامی همه آشفته حال گردیدند و معاذ بن جبل که بامر حضرت رسول اهل یمن را احکام و فرایض دین مبین اسلام میآموخت از یمن حرکت کرده در بلدهٔ مآرب بابو موسی اشعری پیوست و هر دو با هم بحضر موت فرار کردند اسود عنسی بعد از آنکه شهر بن باذان را در صنعا بکشت آزاد زوجهٔ او را قهراً و جبراً بازدواج خود در آورد اما الفتی فیما بین حاصل نشد چه آزاد نمیتوانست بقاتل پدر و شوهر خود رغبت و مهری بهم رساند خلاصه چون طغیان اسود عنسی در مدینه بسمع مبارک حضرت نبوی رسید بقتل او امر فرمودند و بدلالت آزاد و مباشرت فیروز دیلمی مقتول شد اسود شراب میخورد و غسل جنابت نمیکرد و از اینجا که شرح حال او مفصلا در کتب سیر و تواریخ مسطور است ما زیاده متعرض نشده همینقدر گوییم که بنی مذحج قبیله از کاهنه بوده اند اما اینهائی که در اواخر عصر حضرت رسول و بعد از آن براه ارتداد رفتند و بفساد پرداختند یازده فرقه بوده اند و در کشاف در تفسیر آیهٔ ارتداد که در سورهٔ مبارکهٔ مائده واقع است این شرح مرقوم و فخر رازی و قاضی بیضاوی و ابو السعود عمادی نیز در تفاسیر خود آنرا از کشاف نقل کرده اند چون خالی از اهمیتی نیست اینجا نگاشته میشود

آن یازده فرقه که مرتد شدند سه فرقه در عهد حضرت رسول ص بودند و آنها بنی مذحج و بنی حنیفه و بنی اسد میباشند و رئیس بنی مذحج اسود عنسی بود که تمام خطهٔ یمن را تملک نمود و اجمالی از احوال او نگاشته شد و شبی که بقتل رسید رسول اکرم ص را از هلاک او خبر داد و اصحاب خشنود گردیدند و روز بعد از آن

حضرت

حضرت نبوی انتقال فرمودند و پس از قلیل زمانی خبر قتل اسود در مدینهٔ منوره
شایع شد یعنی از طریق عادی این خبر باین محل رسید

رئیس بنی حنیفه مسیلمهٔ کذاب بود که ادعای نبوت نمود و بجناب پیغمبر این نوشت
(من مسیلمة رسول الله الی محمد رسول الله اما بعد فان الأرض نصفها لی و نصفها لك)
حضرت در جواب او مرقوم فرمودند من محمد رسول الله الی مسیلمة الکذاب اما بعد فان
الأرض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین مسیلمه را عساکری که
خلیفهٔ اول بدفع او مامور کرده بود مقهور و مقتول نمودند و قاتل او همان شخص وحشی نام
بود که حمزه را در غزوهٔ احد شهید کرد و از این رو وحشی گفته است (من در زمان جاهلیت
بود بهترین مردم را کشتم و در اوانی که مسلمان بودم شر ناس را بقتل رسانیدم)

رئیس بنی اسد طلحة بن خویلد بود و او نیز دعوی پیغمبری نمود و خلیفهٔ اول خالد بن ولید را
بدفع او مامور کرد طلحه پس از قتال بشام گریخت و بعد ها نادم و تائب و مؤمن صالح شد
بعضی فرق از مرتدین در خلافت خلیفهٔ اول راه ارتداد پیش گرفتند و اینها طایفهٔ عیینة
بن حصین فزاری بودند و طایفهٔ قرة بن سلمة القشیری از قبیلهٔ غطفان و طایفهٔ فجاءة ابن
عبد یالیل از قبیلهٔ بنی سلیم و طایفهٔ مالك بن نویره از قبیلهٔ بنی یربوع و طایفهٔ سجاح دختر
منذر که از بنی تمیم بود و ادعای نبوت نمود و طایفهٔ اشعث بن قیس کندی و طایفهٔ بنی بکر
بن وائل که حطم بن زید ریاست اینها داشت شر این هفت طایفه در زمان خلافت خلیفهٔ
اول رفع شد یك طایفه هم در زمان خلافت خلیفهٔ ثانی طریق ارتداد پیمودند و آن طایفه
جبلة بن ایهم از قبیلهٔ غسان بودند جبله با آنکه بشرف اسلام مشرف شده بود مرتد شده
بروم رفت پوشیده نباشد که بعضی از ارباب سیر تدمیر طلحه رئیس قبیلهٔ بنی اسد را در عهد
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمأموریت خالد بن ولید دانسته اند و این وهم است
و بتحقیق خالد از جانب خلیفهٔ اول باینکار مامور شد اما شرح حال سجاح دختر منذر در
حرف سین بتفصیل بیاید و در احوال جبلة بن ایهم بعضی را عقیده اینکه او آخرین ملك
غسان بوده و غسانیها این طایفه را بنی جفنه میگفتند لکن اهل تحقیق گویند این سلسله
پادشاهی نداشتند بلکه تابع قیاصرهٔ روم بوده و از جانب اینها ولایت یافته در حوالی شام حکومت
کرده و جبله آخر شخص اینهاست و قصبهٔ جبله که فیما بین لاذقیه و طرابلس شام واقع است باسم او

موسوم و بدو منسوبست و بلادی که در تحت حکومت جبله بود در زمان خلافت خلیفهٔ ثانی ضمیمهٔ ممالک اسلام شد و جبله خود قبول اسلام نمود و بمدینهٔ منوره آمد و با خلیفهٔ ثانی عزیمت حج کرد در اثنای طواف شخصی از قبیلهٔ بنی فزاره سهواً ازار جبله را کشید جبله غضبناک شد و سیلی بصورت آن شخص زد و دهان و بینی او را خون آلود ساخت آن شخص بخلیفهٔ ثانی تظلم نمود خلیفه جبله را گفت مدعی خود را راضی کن و گر نه قصاص خواهم کرد جبله گفت من از ابنای ملوکم و خصم من از رعاع چگونه ما را در یک رتبه قرار میدهید خلیفه گفت اسلام شما را در یک درجه قرار داده جبله گفت من امیدوار بودم بعد از قبول اسلام بر عزتم بیفزاید خلیفه گفت همینطور است و اسلام اعز میباشد جبله تمکین این حکم نکرده بمماطله گذرانید و از خلیفه جدا شده همان شب با دویست و پنجاه نفر از کسان خود از راه شام بقسطنطنیه رفت و مرتد شد ولی بعدها پشیمان شده این ابیات را انشا نمود

تنصرت بعد الحق عاراً للطمة ... ولم یک فیها لو صبرت لها ضرر
وادرکنی فیها لجاج حمیة ... فبعت بها العین الصحیحة بالعور
فیالیت امی لم تلدنی و لیتنی ... صبرت علی القول الذی قاله عمر
و یالیتنی ارعی المخاض بقفرة ... و کنت اسیراً فی ربیعة او مضر
و یالیت لی بالشام ادنی معیشة ... اجالس قومی ذاهب السمع و البصر
ادین بما دانوا به من شریعة ... و قد یجلس العود الضجور علی الدبر

نیز جبله گفته است

اخذت بالجمة رأساً ازعرا ... و بالثنایا الواضحات الدردرا
و بالطویل العمر عمراً اجدرا ... کما اشتری المسلم اذ تنصرا

در شواهد کشاف در تفسیر کریمهٔ اشتروا الضلالة بالهدی و لا تشتروا بآیات الله ثمناً قلیلاً مسطور است که اشترا بمعنی استبدال است و مقصود جبله میباشد که با این امر شنیع پرداخته است

آسیه

خواهر ضیاء الدین مقدسی و زنی بوده است محدثه و از حفاظ بشمار میاید

آسیه

دختر

آسیه خانم معظمه مهد جلیل الشان مادر خاقان خلد آشیان فتحعلیشاه طاب ثراه و از سلسلهٔ جلیله طایفهٔ قوانلو قاجار ... و بیرزگی و بشهرت معروف و مشهور است در تمام عمر باعمال حسنه و حکایات و مبرات مشغول بود و در اواخر زندگانی یعنی در سال هزار و دویست و ... در غرهٔ ذی حجه عزیمت عتبات نمود و در اواسط همان ... موکب خاقانی بسمت خراسان حرکت کرد فوت معظمه رضوان الله علیها در سنهٔ هزار و دویست و ... در طهران اتفاق افتاد و کسی او را بنجف اشرف حمل نمودند پدر معظمه مشار الیها محمد خان عز الدینلو بوده است

دختر جار الله بن صالح بن ابی المنصور شیبانی است از اشیاخ علامه سیوطی میباشد یعنی علامه مشار الیها از او اخذ حدیث نموده است ولادت او در سال هشتصد و نود و هشت هجری در مکه معظمه زادها الله شرفاً و تعظیماً اتفاق افتاده و مادرش قاضی مکه جمال محمد بن الضیا بوده است

آسیه

دختر فرج جرهمیه بوده ابن اثیر گوید این زن مکیه و از نساء مشهوره عصر حضرت رسول است

آسیه خانم

از زوجات خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و از معقودات دائمی حضرت خاقانی و خواهر مرحوم امیر خان سردار و دختر فتحعلی خان قاجار دولو بوده و در جلالت و بزرگی ما بال و بطیر بدشت و از بین بطن طاهر گوهر تابناک وجود نواب غفران مآب عباس میرزای نایب السلطنه طیب الله مضجعه قدم بعرصه عالم نهاده فروغ بخش ایمملکت گردید مشار الیها بانواع خیرات طبعاً راغب و مایل و اعمال خیریه را در هر حال طالب و عامل بوده تا بدرود زندگانی نمود رضوان الله علیها

تولد حضرت نایب السلطنه عباس میرزا در روز چهار شنبه چهارم ذیحجه سنه هزار و دویست و سه هجری بوده

آغا باجی

از زوجات محترمه خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه البسه الله حلل النور و دختر مرحوم ابراهیم خان جوانشیر شوشی بوده و هم خدام حرم خاقانی نهایت حرمت و عزت را نسبت باین زن مرعی و منظور میداشتند چه این زن با کمال تجمل و شکوه بحرم حضرت خاقان داخل شد و زیاده از دویست نفر خادم و نوکر از قراباغ با خود آورده بود که همه مردمان رشید و نامی بودند از جمله ملک بیک از بزرگان قراباغ سمت وزارت آنمخدره داشت و نهایت مقید بود که خلاف ادبی جزئی از کسی نسبت باو سر نزند و بنابراین قصری در حوالی امامزاده قاسم بنا کرده و فات الی آخر در آنجا اقامت مینمود العجب که این زن با کمال لیاقت و شایستگی و بزرگی که داشت عمر صحبت حضرت خاقان نایل نگردید و تا آخر عمر بکر بود گویند شبی زفاف چون خلوت شد چند کلمه سؤال و جواب گذشت صبح آغا باجی این شعر ترکی غیرموزون را بطور گله بحضرت خاقانی نوشت

آغا کوچک صبیه مرحوم شاهمراد میرزا سیف الله میرزا بن مرحوم سید کاظم میرزا بن مرحوم محمد تقی میرزا معتقد نظمی شیخ بهادری داده مادرش اولیه السلطنه بود ... مرحوم میرزا عبد الکریم بن میرزا عسکر الرضا معتمد الدوله مخلص بنشاط و مادر میرزا عبد الکریم ابنه سلطنه حلیله مغفوره بوده بنت سلیمان شاهزاده خانم صبیه خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و از مادری بکر ... محمد المعتمد نشاط و خانواده شیخ کابر اهل ... میرسید ابن باجی از نتایج افکار او ... [illegible]

خیرات حسان جزو ۱

۱۲

یارم کیجه کلدی کیجه قالدی کیجه کیتدی
عمرم نیجه کلدی نیجه قالدی نیجه کیتدی

خلاصه مبلغی از عایدهٔ قم و توابع بطور سیورغال به آغا باجی و بستگان او مرحمت شد و در قم بماند و از آنجا که خود فرزندی نداشت از شاهزادگان عظام کیکاوس میرزا و مرصع خانم بر سم پسری و دختری باو دادند یعنی خواهر زادهٔ آغا باجی را در حبالهٔ مناکحت کیکاوس میرزا در آوردند و مرصع خانم را بعبّاسقلیخان معتمد الدوله جوانشیر نوادهٔ ابراهیمخان نامزد کردند و ایند و شاهزاده داماد و عروس آغا باجی شدند معروف است که حضرت خاقان مکرّر میفرمودند از خوشی با این زن خوشوقت و مشعوفم و نتیجهٔ این گفته بعدها بظهور رسید و از قوام آغا باجی خدمات عمده ببعضی از شاهزادگان اولاد خاقان نمودند و بعدها در میان سلسلهٔ جوانشیر و شاهزادگان آل خاقان وصلتها شد که هنوز از شته مستحکم و استدامت دارد خلاصه آغا باجی صاحب طبع و کمالات بوده و در نظم و نثر مهارتی داشت و اشعار مسطورهٔ در ذیل از نتایج افکار اوست

خرم آن کو بسر کوی تو جائی دارد — که سر کوی تو خوش آب و هوائی دارد
بسفر رفت و دلم شد جرس ناقهٔ او — رسم این است که هر ناقه درائی دارد

ولها

سوختم از آتش غم ناصحا تا کی ز منع — میزنی بر آتشم دامن برو خاموش باش

ولها

تا حشر نویسند اگر می نشود طی — نه دفتر حسن تو نه طومار فراقم

افاقی

عاشق چلبی در تذکرهٔ خود مینویسد افاقی زنی صاحب طبع بوده و از فصحا و بلغا شمرده میشود ولی شرح حال و شعری از آن در میان نیست

امنه

زوجهٔ ابن دمینه است و ابن دمینه از شعرای صدر اسلام و نام او عبد الله بن عبید الله بوده دمینه اسم مادر اوست گویند ابن دمینه را ابتدا زنی بدکار بوده متّهمه بجماء پس از رنجش از او امنه را بخواست و در حبالهٔ نکاح خود در آورد و آخر الامر حماء ابن دمینه را مقتول ساخت اما امنه صاحب طبع و شاعره و از فصحا بوده و زیاده از حدّ متعارف با ابن دمینه

مهر

تبریز بود فره یوسف چون مصر عزیز
عجم بود تبطام و از بند بتمان تعداد دوی
انجی فرج را با فوجی از تراکمه بفرستاد
که آغا بیکی ابتر برابر داغا بیکی چون
زنی عاقله بود و دید است فره یوسف
دشمن خاندان اوست با غلامان خود
مسلح شده تراکمه را بگرفت و سرهای
ایشان را بدربار میرزا شاهرخ فرستاد
میرزا شاهرخ کاغذی با غا بیکی نوشت
عنوان این شعر را مسطور نمود

آقا بیگم

از نساء عالی درجات
حرم و صاحب طبع
موزون بوده این
شعر از وست

اما ازان زاهد که دارد توبه شربت آلود
وا از آن لعلی که هر دم میخورد خوناب از و

آقا دوست

زنی سبزوار بوده دارای
علم و ادب و طبع شعر بوده
این بیت از وست

هر کجا از می باین زلف پریشان بگذرد
هر که بیند کفر زلف او ز ایمان بگذرد

آق باش

از
بنات میرزا الغ بیک
کورکانی است

آق بیگم

دختر
سلطان حسین
میرزای کورکانی و مادر
جونی بیگم زوجهٔ محمد قاسم میرزا
و لذا ابو القاسم از وی
متولد شد

آق سلطان خانبگم

از زوجات
میرزا الغ بیک کورکان
و دختر سلطان محمود خان
بوده است

مهر و محبت داشته و محاورات شاعرانه فیما بین زوج و زوجه واقع شده چنانکه وقتی در مجلسی این ابیات را خطاب بابن دمینه انشاد نموده است

وانت الذی اخلفتنی ما وعدتنی　　واشمت بی من کان فیک یلوم
وابرزتنی للناس ثم ترکتنی　　لهم غرضا ارمی وانت سلیم
فلو کان قول یکلم الجسم قد بدا　　بجسمی من قول الوشاة کلوم

و بعضی ابیات رائقهٔ دیگر از این زن در کتاب اغانی و تزیین الاسواق نگاشته شده و اشعار عاشقانه ذیل از انجمله است

تجاهلت وصلی حین لاحت عمایتی　　فهلا صرمت الحبل اذ انا ابصر
ولی من قوی الحبل الذی قد قطعته　　نصیب ولی رای و عقل موفر
ولکنما اذنت بالصرم بغتة　　ولست علی مثل الذی جئت اقدر

امنه بنت الدمهوجی المحلی

دختر شرف الدین موسی بن احمد بن محمد الانصاری الدمهوجی المحلی است پدرش از اعیان علما و خود امنه محدثه و از اشیاخ علامه سیوطی است و علامهٔ مشار الیه از او اخذ حدیث کرده و محله که مشار الیها بدان منسوبست از بلاد مصر میباشد و از انجاست جلال الدین محلی مفسر رحمة الله علیه

امنهٔ رملیه

زنی عابده و تقریبا در سال دویست هجری زنده بوده و او را صاحب مقامات و کرامات میدانند گاهگاه بزیارت بشر بن حارث که از معاریف اولیا میباشد میرفته و در یکی از تذکره ها مینویسند احمد بن حنبل وقتی بعیادت بشر بن حارث رفته با امنه در انجا ملاقات کرده است و تمنای دعای خیر از او نموده است و رمله که امنهٔ مشار الیها بدان منسوبست یکی از بلاد شام میباشد و علاوه بر این چند زن که مسماة بامنه بوده اند چند زن صحابیه نیز بهمین اسم نامیده شده از جمله امنهٔ بنت الارقم و امنهٔ بنت الخلف الاسلمیه و امنهٔ بنت رقیش و امنهٔ بنت سعد و امنهٔ بنت ابی الصلت و امنهٔ بنت عفان و امنهٔ بنت قیس میباشد و ابو الفرج اصفهانی صاحب اغانی را عقیده انکه حضرت سکینه بنت الحسین علیه السلام نیز مسماة بامنه بوده اند

امنهٔ بنت علی

انی فوزی بیگم زوجه میرزا سلطان و مادر محمد خان شیبانی است و شیبانی خان در سال هشتصد و پنجاه و پنج از بطن او بوجود امده

ازنساء محدثه و دختر علی بن عبد العزیز دمشقی است که در عداد ابن حجر معدود و مذکور است محدثه مشار الیها در مجلس اسماء بنت صصری و عبد الله بن ابی التائب و بعض دیگر از محدثین حاضر شده و استماع حدیث نموده و خود نیز بتعلیم علم حدیث پرداخته در اوایل سال هفتصد و نود و هشت هجری درگذشته است

آنچه مذکور شد در کتاب انباء الغمر وانباء الغمر از تصنیفات

انی فاطمه خانم

از نسوان دار السعادهٔ اسلامبول و دارای علوم ادبیه و طبع شعر بوده از آل حسینجان یعنی از نسل خواجه سعد الدین حسینجانی صاحب تاج التواریخ است امیر آغا نام او را در سلک ازدواج درآورده و پسری از او بوجود آمده امیر آغا زاده که دارای مقامات علمیه گردید ابتدا بخدمت دولت مشغول و بعد بر اشتغال داشته و بعد ها ترک این شغل کرده بقضاوت یکی شهر مأمور شد و مادرش انی فاطمه خانم در سال هزار و صد و بیست و دو در ابجا وفات کرد خلاصه مشار الیها بزبان ترکی عثمانی صاحب دیوان مرتب است و تذکره ها نخب اشعار او درج و ثبت شده این دو بیت از اوست

خیال عارضکله دیده مز گلستانمدر اچلش شرحه لر سینمده نخل ارغوانمدر
امید وصلتك ای قاشلری یاسینه دکجمز خیال نرگس لکانیا خاطر نشانمدر

ای ملك

دختر ابراهیم بن خلیل بن محمود و همشیرهٔ شیخ جمال الدین بن الشریحی مشهور است ابن زن محدثه و معاصر ابن حجر عسقلانی بوده و با ابن حجر ملاقات و محادثه نموده در ربیع الاخر هشتصد و پانزده هجری بر حمت ایزدی پیوسته است

ابنهٔ عقیل

دختر عقیل بن ابیطالب برادر بزرگ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده و در میان زنان بنی هاشم بفصاحت شهرتی داشته مع ذلك اسم او بدرستی معلوم نیست روزی که اهل بیت حضرت سید الشهداء علیه السلام از شام بمدینهٔ منوره معاودت نمودند ابنهٔ عقیل با جمعی باستقبال انها آمده و در وقت ملاقات گریه و زاری پرداخته این ابیات ذیل را که منبئی از کمال فصاحت اوست انشاد کرد

ماذا تقولون اذ قال النبی لکم ماذا فعلتم وانتم اخر الامم

بعترتی

بعترتی و باهلی بعد مفتقدی　منهم اساری و صرعی ضرجوا بدم
ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم　ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی

نیز از فرار مسطورات کامل ابن اثیر و کتاب مختصر و تتمة المختصر و بعضی از کتب معتبرهٔ دیگر شعر مشهور و مسطور در ذیل از ابنهٔ عقیل است

ارجوا امة قتلت حسینا　شفاعة جده یوم الحساب

اما صاحب تاریخ طبری این شعر را بام کلثوم بنت الحسین علیه السلام نسبت داده و در طبقات شعرا این بحضرت زینب خواهر انحضرت منسوب داشته و بعضی هم از جناب سکینه دانسته اند

ابنهٔ غیلان

دختر غیلان بن سلمه و مسماة به بادیه و از قبیلهٔ بنی ثقیف است این زن صحابیه بوده و بواسطهٔ سمن و میل بزینت شهرت یافته و در ان زمان در میان زنان احدی نبود که از ابنهٔ غیلان و از فارعه دختر عقیل ثقفیه مزین تر باشد و همه نسوان بر ارایش و زینت ایشان غبطه و حسد میبردند و بجهتهٔ فربهی که ابنهٔ غیلان داشت در حق او میگفتند اذا جلست تبنت یعنی هر وقت این زن می نشیند مثل این است که خیمه و چادری برپا کرده باشد وقتی که عبد الله بن امیه برادر ام سلمه خدمت حضرت رسول عزیمت فتح طایف نمود هیت نام مخنث او را بگرفتن ابنهٔ غیلان تشویق و تحریض کرده گفت اذا فتحتم الطائف فعلیک بابنهٔ غیلان فانها اذا اقبلت اقبلت باربع و اذا ادبرت ادبرت بثمان یعنی وقتی که طائف را فتح کردید تو البته دختر غیلان را بخواه چه او هر وقت رو بطرف شخص اید چهار شکن از شکم خود بنماید و چون پشت کند هشت چین از خاصرتین اشکار سازد گویند زنان قبل از انکه هیت اینکلمات را بر زبان ارد او را از غیر اولی الاربه میدانستند یعنی در او شائبهٔ شهوت و میل بزنان فرض نمیکردند لهذا از او اجتناب نمینمودند پس از ان در حالت او ریب و تردیدی حاصل کرده و هیت از حرم مطرود شد

کامل ابن اثیر بجای کلمات مسطورهٔ در فوق عبارت ذیل را از هیت خطاب بعبد الله بن امیه نقل مینماید (ان فتح الله علیکم الطائف فسل رسول الله ان ینفلك بادیه بنت غیلان فانها هیفاء شموع نجلاء ان تکلمت تغنت و ان قامت تثنت و ان مشت ارتجت و ان قعدت

تبتَ تُقبل باربع وتد بر بثمان بثغر كالأقحوان بين رجليها كالقعب المكفأ) یعنی اگر خداوند فتح طائف را نصیب شما کرد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله درخواست کن که از غنایم بادیه دختر غیلان را حصهٔ تو قرار دهد چه او باریک میانی است شکفته طبع وخوش چشم چون تکلم کند آوازی مطبوع از او مسموع شود چون برخیزد سرو را ماند که متمایل گردد وقت خرامیدن بزیبق رجراج شبیه است در گاه نشستن مانند خیمهٔ قبه دار وبنائی استوار باشد چون فراز آید چهار شکن در شکم بنماید و اگر پشت کند هشت چین از خاصرتین او پدیدار آید دندانش بگل اقحوان شباهت دارد ومیان دو رانش کاسهٔ واژگون است بادیه دانست که هیت بمخنثی ضرب المثل است ودر مجمع الأمثال میدانی در میان امثال مسطور است که (اخنث من هيت)

اخت المزنی

مزن بضم میم وفتح زا میباشد واخت المزنی همشیرهٔ ابو ابراهیم المزنی است که از اصحاب شافعی بوده در مختصر طبقات سبکی چند نفر زن شافعیه را نام میبرد که در علم فقه دارای مرتبتی بوده اند از جمله اخت المزنی است که در مسئلهٔ زکات معدن در قول شافعی شرحی افزوده وتصرفی کرده است بروایتی این زن در مجلس شافعی حاضر میشده

ارسلان خاتون

خدیجهٔ سلجوقیه است که دختر برادر طغرل بیک سلجوقی از سلاجقهٔ ایران بوده ودر سال چهارصد وچهل وهشت در سلک ازدواج القائم بامر الله ابن القادر بالله بیست وششمین خلیفهٔ عباسی منسلک گردیده وانشاء الله در حرف خا شرح حال او بیاید

اروی بنت الحارث

اروی بر وزن دعوی دختر حارث بن عبد المطلب ومادر مطلب بن ابی وداعه السهمی از صحابیات واز بنات عم حضرت رسول صلی الله علیه وآله بوده مادر او غزیه دختر قیس بن طریف از نژاد حارث بن فهر بن مالک میباشد در تاریخ ابو الفدا در بیان حلم معاویه حکایتی از این زن بشرح ذیل مسطور است
وروزی اروی بحضور معاویه آمد وسالها بود دیده بود و وقتی زیاد پیر شده بود معاویه

ادهم بانو
ملقب
بمهامحل ومهتا
بقدسیه بیگم زوجه
ابو الفتح محمد شاه ابن جهان
شاه ابن بهادر شاه پادشاه
هندوستان زنی صاحب حسن
وطالب علم وهوش بوده بعد
از فوت شوهر خود محمد شاه
باغ باصفائی در بیرون شهر
دهلی بنا نموده وان را قدسیه
نامیده واکنون در خارج شهر
دهلی در نزدیکی دروازهٔ
معروف بکشمیری دروازه آن
باغ برقرار وباقی است ودر این
باغ مسجد خوبی هم ساخته
قدسیه بیگم طبعی موزون داشته
ودعنائی تخلص میکرده باشعر
بزبان هندی از اوست
هم جانو لجا انکهه لگه ولکو سکهه هوا
کنهنه کیسی انکهه لگا او ودکهه هوا

ارجمند بانو بیگم
ملقب
بمهتاز محل اولین منکوحه
شهاب الدین محمد شاهجهان
ابن نور الدین محمد جهانگیر شاه
پادشاه هندوستان بوده ودر وجاهت و
اکاملی هم تمکن داشته مورد
تعلق خاطر پادشاه بوده واز او
هیم او پسر وچهار دختر بهم رسید او
داراشکوه وشاه شجاع ومیرزا مراد
واورنگزیب نام داشتند وجهان آرا
دختر ان انجمن آرا ودهر آرا وگیتی آرا
وجهان آرا ممتاز بود نبذی جواهر بیگم
در گذشت شوهر شریفه خاطر
بیادگار او در شهر آگره یا اکبر آباد
بنا نموده واز او روضهٔ تاج محل است
واکنون بمقبرهٔ تاج بی بی معروف
شهاب الدین محمد شاهجهان
از سال هزار وسی وهفت هجری
تا هزار وشصت وهفت
سلطنت
کرده

اظهار ملاطفت کرده باو گفت مرحبا بك یا خاله حال تو چگونه است اروی در جواب
گفت ای همشیره زاده حالم خوبست اما از انجا که تو کفران نعمت کردی و با ابن عم خود
بد رفتاری نموده بخلاف برخاستی و در صورتی که حق تو نبود خود را خلیفه نامیدی
وغصب بنحق روا داشتی ما که از این خاندانیم بیشتر از هر کس ببلیات مبتلا هستیم
از وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ارتحال فرمودند تیم و عدی و امیه بغصب
حق ما پرداختند و ما را از حقوق خود محروم ساختند حکم شما را شد و ما در میان
شما شدیم مثل بنی اسرائیل در میان قبطیان و تابعین فرعون و حضرت علی بن ابیطالب
علیه السلام مانند هرون شد پس از حضرت موسی عمرو بن العاص از مقاله اروی متغیر
شده گفت ای عجوزه کوتاه که عقل تو تمام شده است اروی گفت یا ابن النابغه تو بچه رو
سخن میگوئی و حال انکه مادرت در مکه فاجره بود مشهوره که بلجرت قلیلی مردان را
متمتع میساخت در وقتی که تو متولد شدی پنج نفر مدعی پدری تو شدند چون
از مادرت حقیقت حال را پرسیدند گفت این پنج نفر همه با من مقاربت کرده اند این مولود
بهر کدام شبیه تر است از اوست و از انجا که تو بعاص بیشتر شباهت داشتی ترا باو الحاق
نمودند معاویه گفت عفی الله عما سلف ای اروی حاجتی که داری بگو اروی گفت
دو هزار دینار میخواهم که باان برای فقرای بنی الحارث در دشت همواری ابی جاری
ابتیاع نمایم و دو هزار دینار دیگر برای تهیه مزاوجت جوانان فقیر از بنی حارث و دو
هزار دینار هم برای دفع بعضی شدائد و سختیها معاویه شش هزار دینار باو تقدیم نمود
این است انچه در تاریخ ابو الفدا نوشته شده اما لبیب افندی در کتاب موسوم بجواهر
ملتقطه این داستان را مشروح تر بیان کرده گوید وقتی که اروی در مجلس معاویه بود
و بکلمات مسطوره در فوق تکلم مینمود مروان بن حکم نیز در انمجلس حضور داشت و از مقاله
که اروی بعمرو بن العاص خطاب کرد مروان متغیر شده گفت ای پیرزن ساکت باش و
فقط کلام خود را مقصور بمقصودی دار که ترا باین مجلس کشانیده است اروی رو بمروان
کرده گفت یا ابن الزرقا تو نیز مثل عمرو بن العاص سخن میگوئی همانا در کبودی چشم و سرخی مو
و کوتاهی قد و اندام نامتناسب بغلام حارث بن کلده مانی و اصلا شباهتی بپدر خود
حکم که ادعای فرزندی ان مینمائی نداری چه من حکم را میشناسم او مردی بسیط الشعر

وبلند

وبلند قامت بود وظاهر او بزرگی او دلالت مینمود پس از مادر خود پرسش تا تو را گوید که پدرت کیست انگاه او روی بمعاویه کرده گفت والله تو اسباب جرأت این اشخاص شدی که با من مواجهه سخن گویند ای معاویه روزی که عمم حمزه شهید شد هند مادر تو این ابیات سر خواند

نحن جزيناكم بيوم بدر　والحرب بعد الحرب ذات سعر
ما كان عن عتبة لي من صبر　ولا اخي وعمه وبكر
شفيت نفسي وقضيت نذري　شفيت وحشي غليل صدري
فشكر وحشي علي دهري　حتى ترم اعظمي في قبري

وعمه من اروی دختر عبد المطلب نیز در جواب او این ابیات هند بنت اثاثه را قرائت کرد

خزيت في بدر وغير بدر　يا ابنة وقاع عظيم الكفر
صبحك الله قبيل الفجر　بالهاشميين الطوال الزهر
حمزة ليثي وعلي صقري　اذ رام شيب وابوك غدري
فخضبا منه نواحي النحر　بكل قطاع حسام يفري

معاویه گفت عفی الله عما سلف ای خاله حاجتی که داری بخواه او روی ابید گفت حاجتی ندارم برخاسته از مجلس برفت معاویه مروان وعمرو بن عاص گفت اف بر شما باد شما سبب شدید که من این حرفها را بشنوم پس از زنی فرستاده او روی را بمجلس برگردانیدند و از او در خواست نمود که حاجت خود را اظهار دارد او روی بوجهی کرد در فوق مسطور شد شش هزار دینار از معاویه خواست معاویه انمبلغ را مبذول داشت وگفت اگر بسر عمت علی علیه السلام بجای من بود این وجه را بتو عطا نمینمود او روی از استماع این سخن بشدت گریست وگفت از علی علیه السلام گفتی ومرا مینه کرساختی انگاه این ابیات ابو الاسود الدئلی را که در مرثیه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام انشاء کرده او روی برخواند

الا يا عين ويحك اسعدينا　الا تبكي امير المؤمنينا
تبكي ام كلثوم عليه　بعبرتها وقد رات اليقينا
الا قل للخوارج حيث كانوا　فلا قرت عيون الشامتينا

افی الشهر الحرام فجعتمونا | بخیر الناس طرا اجمعینا
قتلتم خیر من رکب المطایا | فذللها ومن رکب السفینا
ومن لبس النعال ومن حذاها | ومن قرأ المثانی والمبینا
وکل مناقب الخیرات فیه | وحب رسول رب العالمینا
لقد علمت قریش حیث کانوا | بانک خیرها حسبا ودینا
اذا استقبلت وجه ابی الحسین | رایت البدر راق الناظرینا
وکنا قبل مقتله بخیر | نری مولی رسول الله فینا
یقیم الحق لا یرتاب فیه | ویعدل فی العدا والاقربینا
ولیس بکاتم علما لدیه | ولم یخلق من المتجبرینا
کان الناس اذ فقدوا علیا | نعام حار فی بلد سنینا
فلا تشمت معاویة بن حرب | فان بقیة الخلفاء فینا

این ابیات را حافظ کبیر حجة الاسلام بلاذری و جناب مولانا السید حامد حسین دام الله تعالی ظلاله الممدود در جلد ... از مجلدات کتاب مبارک عبقات الانوار ابیات اروی وابیات ... تماما نقل نموده ... فرموده است

بعد از شنیدن این ابیات معاویه گفت والله علی علیه السلام از آنچه تو سرودی و اورا بدان ستودی افضل است بالجمله اروی آنچه خواست معاویه بداد
پوشیده نباشد که ابیاتی که در فوق به هند بنت اثاثه نسبت دادیم پیروی مسطورات کتاب اسد الغابه را نمودیم اما بعضی از مصنفین این اشعار را از اروی بنت عبد المطلب دانسته اند

اروی بنت عبد المطّلب

دختر جناب عبد المطّلب جد حضرت رسول صلی الله علیه و آله میباشد مشار الیها عمه حضرت رسالت پناهی و دارای طبع شعر و فصاحت بیان بوده و اشعار ذیل را در مرثیه پدر خود عبد المطلب انشا کرده

بکت عینی وحق لها البکاء | علی سمح سجیته الحیاء
علی سهل الخلیقة ابطحی | کریم الخیم نیته العلاء
علی الفیاض شیبة ذی المعالی | ابوه الخیر لیس له کفاء
طویل الباع املس شیظمی | اغر کان غرته ضیاء
اقب الکشح اروع ذی فضول | له المجد المقدم والثناء

انّ القرم ابلج هبرزی … قدیم المجد لیس له خفاء
ومعقل مالک وربیع فهر … وفاصلها اذا التمس القضاء
وکان هو الفتی کرما وجودا … وبأسا حین تنسکب الدّماء
اذا هاب الکماة الموت حتّی … کانّ قلوب اکثرهم هواء
مضی قدما بذی رأی حسیب … علیه حین تبصره البهاء

در سیرهٔ ابن هشام ومسامرات محیی الدّین جنین مسطور است که مراثی مزبوره در فوق را اروی قبل از فوت پدر خود گفته باین معنی که جناب عبد المطلب در مرض موت خود اروی وامّ حکیم البیضاء وامیمه وبرّه وصفیه وعاتکه را که دختران او بودند نزد خود خوانده فرمود مرثیه هائی که بعد از فوت من خواهید گفت قبل از مرگ من بگوئید وهر یک از انها برای پدر خود مرثیه گفتند واشعار مزبوره را اروی در انوقت نظم کرد ومراثی خواهران او نیز در محل خود مذکور خواهد شد

ابن اثیر گوید چهار نفر زن صحابیه باسم اروی مشهوره بوده دو نفر از انها اروی بنت حارث واروی بنت عبد المطّلب میباشند که شرح حال انها نگاشته شد دو نفر دیگر یکی اروی بنت کریز مادر عثمان بن عفّان وولید بن عقبه است وبهمین ملاحظه عثمان وولید را ابن اروی گفته اند واین اروی دختر امّ حکیم البیضاء دختر عبد المطّلب است دیگر اروی بنت الانیس که بجههٔ سعید بن زید که یکی از عشرهٔ مبشّره است او را نفرین نموده واو ابتدا کور شد وعاقبت بچاهی افتاده درگذشت علاوه بر این چهار زن یکنفر زن دیگر مسمّاة باروی بوده چون معروف بامّ موسی میباشد در حرف الف ومیم ذکر او بیاید

اسلام آغا دختر امیرخضر یکسوری زوجهٔ امیرحسین بود وبعد از کشته شدن امیرحسین امیرتیمور او را بزنی گرفت

اسماء ذات النطاقین

دختر بزرگ خلیفه ابو بکر وخواهر عایشه است مادرش قتیله یا قتیله دختر عبد العزّا بوده اسما را زبیر بن عوّام که یکی از عشرهٔ مبشّره است در سلک ازدواج در آورد وعبد الله بن زبیر که در سن هفتاد وسه سالگی در خانهٔ کعبه اجلّها الله تعالی بظلم حجّاج مقتول شد از بطن اسماء ذات النّطاقین بوجود آمده است وعبد الله بعد از یزید بن معاویه نه سال در مکّهٔ معظّمه خلافت کرد وحجّاج بامر عبد الملک بن مروان اموی آن بلدهٔ مقدّسه را محاصره

نمود

نموده از بالای کوه ابو قبیس منجنیقها بخانهٔ خدا انداخت و شهر را بگرفت و عبد الله بن زبیر رحمه
شهادت رسید و قبل از شهادت مشاورتها با مادر خود اسماء نموده که ذکر آن خالی از
فایدتی نیست

بعد از آنکه عبد الله بن زبیر با دوازده هزار نفر از همراهان و اهل و کسان خود هفت ماه
در مکهٔ معظمه محصور ماندند از طول محاصره و سختی و عدم آذوقه همراهان او بجان
رسیدند و از حجاج امان خواستند از این بلدهٔ مقدسه خارج شدند حتی دو نفر از
فرزندان او که حمزه و حبیب نام داشتند او را گذاشته رفتند و با او نماند مگر پسرش زبیر
نام و مادرش اسماء او معدودی از اصدقاء او در آن وقت ابن زبیر نزد ذات النطاقین آمده گفت
ای مادر همراهان دست از یاری من کشیده رفتند بلکه اهل و فرزندان در این سختی ترک
من گفتند اینک قلیلی مانده‌اند که آنها هم بیش از ساعتی صبر و ثبات نخواهند داشت
اگر من تسلیم شوم حجاج و یاران او هر مطلبی که اظهار نمایم رد نخواهند کرد رای تو در این باب
چیست اسماء گفت ای فرزند تو خود تکلیف خویش را بهتر میدانی اگر در حقیت خود تردیدی
نداری و بر یقینی که خلق را بحق دعوت مینمائی مقاومت کن و ثابت قدم باش و بدان که اصحاب
تو بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت فایز شده‌اند خود را مقهور بنی امیه مساز و مجبور و مطیع آنها مشو
اما اگر قصد تو دنیا و ریاست بوده بد بنده بوده که جمعی از بندگان خدا را بهوای نفس
بهلاکت داده اگر گوئی من محقم ولی بسبب ضعفی که بر من طاری شده چاره جز تمکین و
تسلیم ندارم گویم اینکار آزادگان نیست مگر تو تا کی زنده خواهی ماند چون عنقریب بر یدا جل
میرسید پس همان بهتر که حالا با نام نیک براه آخرت روی، و از دو روزه زندگانی دنیا نیندیشی
عبد الله گفت ای مادر میترسم شامیان مرا شکنجه و عذاب کنند و بدار زنند ذات النطاقین
گفت ای فرزند گوسفند که کشته شد اگر پوست از او بر کنند متألم نمیشود از باری تعالی یاری
خواه و در عزم خود راسخ باش عبد الله سر مادر خود بوسیده گفت ای مادر من هم بهمین عقیده
هستم و از اول عمر بحیات عاریت و سرای ناپایدار دل نبسته‌ام و در اینکار که در آن میباشم
داخل نشده‌ام مگر برای اینکه نگذارم حلال خدا را حرام کنند و دست از دوستی خداوند
بدارند [illegible] رسید و تأیید برای من نموده، من امروز کشته خواهم شد مبادا از مرگ من
متأسف شوی کار خود را بخدا بازگذار پسرت تو تاکنون ارتکاب منکری نموده و براه فسق و

فجور نرفته در اجرای احکام الهی و احقاق حقوق از عدالت دوری نجستند و هر وقت بکسی امان داده با او غدر و مکر نکرده و عمداً بمسلمانی و معاهدی جور و ظلم روا نداشته بستمکاری عمال خود رضا نداده و چیزی نزد من بهتر از رضای خدا نیست بار الها آنچه گفتم برای تزکیهٔ نفس خود نیست محض تسلیت مادر گفته ام که در اینحال متأسف نباشد اسما گفت اینقدر امیدوارم که صبر من در حق تو جمیل باشد اگر مغلوب گردیده پیش از من در گذشتی هلاک تو اسباب اجر من خواهد بود و اگر غالب آمدی مسرور میشوم قدم پیش نه تا مآل کار معلوم گردد ابن زبیر گفت ای مادر خدا ترا جزای خیر دهد از دعا فرو گذار مکن اسما گفت پیوسته در حق تو دعای خیر خواهم کرد اگر دیگری بباطل قتال نموده تو حقاً جهاد مینمائی آنگاه اسما بدعا پرداخته گفت خدایا بقیام لیل و صوم نهار عبد الله و باطاعتی که بمن و پدرش کرده رحمت خود را شامل حال او دار من او را بتو سپردم و هرچه برای او مقدر کردهٔ بدان راضی شده ام و در اینحال مرا باجر و صواب صابرین و شاکرین نایل دار پس ابن زبیر دستهای مادر خود را گرفته بوسید مادرش گفت وداع میکنی عبد الله گفت بلی برای وداع آمده ام چه گمان میکنم که امروز بدرود زندگانی نمایم اسما گفت برو و از روی بصیرت برو اما بیا تا نیز من با تو وداع کنم این بگفت و فرزند را در آغوش کشید و هنگام معانقه دست ذات النطاقین بزرهی که عبد الله پوشیده بود خورد گفت آنها که آرزوی شهادت دارند جوشن را بکنار میگذارند ابن زبیر گفت من اینرا محض اطمینان قلب تو پوشیده ام اسما گفت درع مرا مطمئن نخواهد ساخت دامن بر کمر زن عبد الله زره خود را از بدن دور نمود و آستینها را بالا کرد و دامنها را بر کمر زد و رو بمعرکه نهاده در حالتی که این رجز میخواند

انی اذا اعرف یومی اصبر   وانما یعرف یومه الحر
اذ بعضهم یعرف ثم ینکر

اسما چون این بشنید گفت انشاء الله صابر و ثابت قدم خواهی بود پدران تو ابوبکر و زبیر بودند و جدهٔ تو صفیه است بالجمله ابن زبیر مثل شیر حمله بر لشکر حجاج نمود و پس از قدری مقاتله برگشته دو رکعت نماز در مقام ابراهیم کرده باز متوجه قتال شد و مقتول گردید و این در روز سه شنبه منهم بود از ماه جمادی الاخری از سال هفتاد و سیم هجرت و عبد الله

نیز

نیز در اینسال در سن هفتاد و سه سالگی بوده همینکه عبد الله بقتل رسید شامیان
از فرط مسرت تکبیر گفتند عبد الله بن عمر گفت چون عبد الله ابن زبیر متولد شد
مؤمنین تکبیر گفتند و اکنون مردم شام از قتل او خوشحال شده تکبیر میگویند اینکلام
ناظر است بمطلبی و آن اینست که یهود میگفتند ما مسلمین را مسحور ساخته ایم و دیگر
طفلی از آنها بوجود نخواهد آمد باری پروردگار کذب آنها را ظاهر نموده در نخستین
سال هجرت عبد الله بن زبیر متولد شد و مسلمانان از این رو تکبیر گفتند خلاصه
حجاج سر عبد الله را بشام نزد عبد الملک فرستاد و جسد او را در حجون یعنی در قبرستان
مکهٔ معظمه در محلی که در طرف راست کوه ابو قبیس واقع بود بدار کشید اسماء خواست
او را دفن کند حجاج اجازه نداد اسماء خواست از حجاج درخواست نماید لهذا امر راجع بعبد الملک
گردید او بحجاج امر کرد جسد عبد الله را بمادرش تسلیم کند و پس از تسلیم بتغسیل
و تکفین او پرداخته آنجسد را در حجون دفن ساخت بنا بر این جسد عبد الله آنقدری
بر سر دار بود که از مکه خبر بشام رسید و جواب آمد و اسماء نیز بعد از آن چندان زنده
نماند و در حالتی که یکصد سال از عمر او گذشته بود درگذشت
وبسی مرحوم در خوابنامهٔ خود گوید جسد ابن زبیر دو سال تمام بر سر دار بود ولی
اینخبر ضعیف است در صحیح مسلم مسطور است که جسد عبد الله بن زبیر را بمقبرهٔ
یهود انداختند و مادرش هم بزودی درگذشت ابن اثیر در کامل گوید پس از قتل
عبد الله حجاج ذات النطاقین را خواست که بمجلس او حاضر شود او قبول نکرد ثانیاً با
تهدید امر باحضار او داد مشار الیها باز تمکین ننمود دفعهٔ سیم ذات النطاقین خود
بحضور حجاج حاضر شد حجاج باو گفت دیدی بلیهٔ که عبد الله را بان مبتلا کردم مرا چگونه
یافتی اسماء گفت ترا چنان یافتم که دنیای پسر مرا خراب کردی و آخرت خود را حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است ان فی ثقیف کذاباً و مبیراً یعنی در طایفهٔ بنی ثقیف
کذاب و یکنفر هلاک کننده است و آن نفر هلاک کننده توئی (این حدیث را مسلم در
صحیح خود ذکر کرده است) در اسد الغابه در ترجمهٔ حال ابن زبیر چنین مسطور است که
او ده روز قبل از کشته شدن نزد مادرش رفت و او را علیل یافت و از حال شکایت گفت باید مرد و
رهائی یافت مادرش در جواب گفت گویا بمرگ من شایق شده اما من تا تو را یکی از دو حال

بعضی
از مورخین چنین
نگاشته اند که پس از آنکه
حجاج جسد ابن زبیر را
بدار زد مردم از او
خواهش کردند که جسد
را فرود آورد حجاج
مسموع نداشت و گفت انکار
نکنم تا مادرش شفاعت
نماید یکسال بحال
بهمین منوال گذشت
بعد از آن روزی ذات
النطاقین از زیر دار
جسد ابن زبیر گذشت
و دید در ...
عبد الله ... اشک ریخت
گفت آیا وقت نرسید
که این سوار از مرکب
خود پیاده شود
و روایتی گفت وقت
نشده است که این
خطیب از منبر فرود
آید حجاج این بشنید
و آنرا بمنزلهٔ شفاعت
دانسته گفت جسد ابن
زبیر را از دار فرود
آوردند و بمادرش
تسلیم کردند

نبینم راضی بمردن نسیم یا باید تو بسعادت شهادت فایز شوی و اینفقره مرا عند الله ذخیره باشد یا بغلبه و فتح تو دیده روشن نمایم عبد الله از استماع اینسخن تبسم نمود و روزی که عبد الله مقتول میشد نزد مادر رفت اسما باو گفت ایفرزند مبادا از بیم هلاک بقبول امری راضی شوی که عاری برای تو دران باشد والله العظیم ضربت شمشیر باوجود عزت بهتر از تازیانه خوردن با مذلّت آما وجه تلقیب اسما بذات النطاقین در حرف ذال گفته خواهد شد

اسماء بنت عبد الله

از نسوان قبیلهٔ بنی عُذرَة است مثل معروف لا عطر بعد عروس را او گفته و از امثال مشهورهٔ عرب گردیده است ابو الفضل میدانی در مجمع الامثال گفته اسما از قبیلهٔ بنی عذره در سلک ازدواج عمزادهٔ خود که عروس نام داشت منسلک گردید ولی پس از چندی عروس درگذشت و پس از فوت او شخصی از قبیلهٔ دیگر اسما را در حبالهٔ نکاح خود در آورد و اینشخص زشت روی بود و از دهنش رایحهٔ کریهه استشمام میشد وقتی که شوهر دویم اسما او را بقبیلهٔ خود میبرد اسما باو گفت اذن بده بر سر قبر عمزادهٔ خود عروس قدری گریه کنم انشخص باو اجازه داد و اسما بر سر قبر عروس رفته عبارات ذیل را اظهار نمود

ابکیك یا عروس الاعراس یا ثعلبا فی اهله واسدا عند الباس
مع اشیاء لا یعلمها الناس

یعنی گریه میکنم بر تو ایعروس عروسها ای کسیکه در میان کسان خود در حلم و بردباری بملایمت روباه بودی و در موقع جنگ و ستیز بشیر شباهت داشتی و در تو صفات حمیدهٔ دیگر بود که مردم از ان بیخبر بودند شوهر ثانی اسما گفت ان صفاتی که عروس داشت و مردم خبر نداشتند چه بود اسما گفت

کان عن الهمة غیر نعّاس ویعمل السیف صبیحات باس

یعنی در وقت اقدام براه تغافل و تسامح نمیرفت و هنگام فرار از شر باستعمال شمشیر میپرداخت بعد ازان باز اسما بمدح عروس پرداخته گفت

یا عروس الاغرّ الازهر الطیب الخیم الکریم المحضر مع اشیاء له لا تذکر

یعنی این عروس نوجبهه درخشانی داشتی وخلق نیز پاکیزه بود ومحاسن دیگر نیز داشتی که بزبان نمیاید بازشوهر اسما پرسید که ان صفاتی که عروس داشت و بزبان نیاوردی
چه بود گفت

کان عیوفا للخنا والمنکر   طیب النکهة غیر ابخر

ایسر غیر اعسر

یعنی عروس از کارهای بد کراهت داشت وخوشبوی بود واز دهنش رایحه کریهه استشمام نمیشد شوهر اسما دانست که فقرهٔ اخری کنایه باوست اخر الامر چون خواستند حرکت کنند اسما عطردان خود را برنداشت و بجای گذاشت شوهرش گفت چرا عطر خود را بر نمیداری اسما گفت (لاعطر بعد عروس) یعنی بعد از عروس دیگر نباید عطر استعمال کرد واین گفته درمیان عرب مثل شد بعضی بجای مثل مزبور لامخبأ للعطر بعد عروس گفته وشرح انرا از اینقرار دانسته که شخصی در شب زفاف از زوجه خود رایحه کریهه استشمام نمود واو پرسید از عطریات چیزی نداری گفت چرا انرا ذخیره وپنهان کرده ام شوهر گفت لامخبأ للعطر بعد عروس یعنی عطر را پس از عروسی پنهان کردن معنی ندارد این گفته مثل شد ودر موقعی گفته میشود که شخص چیزی داشته باشد وموقع صرف واستعمال ان بشود وباز انرا بکار نبرد وذخیره نماید

اسماء بنت عمیس

زنی صحابیه ودختر عمیس بن معد وزوجهٔ جناب جعفر طیار بوده وعمیس نیز خود از صحابه است حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم از این زن ونه نفر زن دیگر مدح فرموده وانها را اخوات مومنات خوانده واین تعبید تو حضرت بایمان انها فی الحقیقه شانی عمده برای انها ثابت مینماید واین ده زن نه نفر خواهرند از یک مادر ومادر انها هند بنت عوف است که دهم انهاست وشرح حال ان در حرف ها بیاید وبعضی گفته اند اخوات مومنات نه نفر بودند هشت خواهر ویک مادر که همان بنت عوف باشد بالجمله اسما بنت عمیس در ابتدای اسلام با شوهر خود جناب جعفر طیار بحبشه رفت ودر انجا عبد الله و عون پسران جعفر از بطن او بوجود امدند پس از ان بمدینهٔ منوره امدند بعد از شهادت جعفر طیار بابی بکر شوهر کرد ومحمد بن ابو بکر را امادر شد وپس از ابو بکر در حبالهٔ نکاح علی

علیه الصلوة والسلام داخل شد و یحیی بن علی بوجود امد اسما بنت عمیس واشرف دیگر نیز حاصل امد وان این بود که خواهر امی او میمونه بنت الحارث داخل در زوجات حضرت رسول اکرم گردید و خواهر دیگر او ام الفضل لبانه زوجه جناب عباس بن عبد المطلب بود و خواهر صلبی و بطنی او سلمی بنت عمیس همسری حمزه سید الشهدا اشرف جست و بملاحظات مزبوره است که در وصف اسما بنت عمیس گفته اند و هی اکرم الناس اصهارا یعنی اسما از حیثیت دامادهائی که بهم رسانیده اشرف ناس است (عمیس بضم عین و بروزن زبیر است)

وبعضی اینکلام را در خواهر سلمی بنت عمیس گفته اند

اسما بنت محمد

محدثه ایست جلیل القدر و پدرش محمد بن صصری از اعیان دمشق میباشد و محمد اسما اکبر از معاریف ست از بطن او بوجود امده محدثه مزبوره چند کتاب حدیث از مکی بن علان محدث قرائت کرده و بعد از ان انها را بکرات تدریس نموده است و در زمن خود منفرد بود هموض و فضایل و برکات وجود او بسیار بوده و صدقات کثیره داده بارها بزیارت خانه خدا مشرف شده ولادت او در اواخر سال ششصد و سی و هشت هجری و وفات او در ذیحجه سنه هفتصد و سی و سه بود و از زمان از مشاهیر روات حدیث احدی از او معمرتر نبوده و برادرش قاضی القضاة نجم الدین شافعی ده سال قبل از او یعنی در ربیع الاول سال هفتصد و بیست و سه در گذشته ابن وردی در تتمه المختصر در مدح اسما بنت محمد گوید

کذلک فلتکن اخت ابن صصری	تفوق علی النساء صبی و شیبا
طراز القوم انثی مثل هذا	وما التانیث لاسم الشمس عیبا

ومقصود از ابن صصری نجم الدین برادر اسما میباشد

اسما بنت یزید الانصاریه

دختر یزید بن السکن الاشهلی است پدرش از صحابه و خود نیز صحابیه بوده بفصاحت بیان موصوف و معروفست روزی از طرف سایر زنان صحابیه مامور و بحضور حضرت رسالت پناهی مشرف شده عرض کرد

بابی انت و امی یا رسول الله انا وافدة النساء الیک ان الله عز وجل بعثک الی الرجال والنساء کافة

فامنا بك و بالملك وانا معشر النساء محصورات مقصورات قواعد بيوتكم ومقضى شهواتكم وحاملات اولادكم وانكم معشر الرجال فضلتم علينا بالجمع والجماعات وعيادة المرضى وشهود الجنائز والحج بعد الحج وافضل من ذلك الجهاد فی سبيل الله عز وجل وان الرجل اذا خرج حاجا او معتمرا او مجاهدا حفظنا لكم اموالكم وغزلنا اثوابكم وربينا لكم اولادكم افما نشارككم فی هذا الاجر والخير یعنی پدر و مادرم بفدای تو باد ای پیغمبر خدا من از جانب جمعی نسوان بحضور مبارك تو امده ام ترا خدای عز وجل مبعوث بر كافه زنان و مردان فرموده و ما بتو و خدای تو ایمان اورده ایم و ما جنس نسوان در پس پرده محبوس و در خانه های شوهرها خانه نشین هستیم و محل شهوات میباشیم و فرزندان شما از ما بوجود میایند و شما جماعت مردان بواسطه حضور در جوامع و گذاردن نمازهای جمعه و عیادت بیماران و تشییع جنازه ها و حجهای مکرر بر ما فضل و برتری دارید و افضل از همه این اعمال که مخصوص بشما مردان است جهاد فی سبیل الله میباشد و چون شما مردان برای حج و عمره یا بعزم جهاد حرکت کنید ما اموال شما را حفظ کنیم و برای لباس شما ریسمان میریسیم و فرزندان شما را نگاهداری و تربیت مینمائیم در اینصورت ایا ما با اجر و عمل خیر شما شرکتی داریم یا نه حضرت رسول صلی الله علیه و اله پس از استماع این عرایض روی مبارك را باصحاب کرده فرمودند در امثال اینمقامات مقاله بهتر از انکه این زن بیان نمود شنیده اید اصحاب عرض کردند گمان نمیکنیم هیچ زنی باینحسن محاضره و مفاوضه رسیده باشد بعد از ان سید انام علیه الصلوة والسلام باسماء بنت یزید خطاب کرده فرمودند ای خاتون تو خود بدان و بزنهائی که از جانب انها نزد من امده بفهمان که اگر نسوان با ازواج خود خوش رفتاری کنند و انهارا از خود خشنود دارند همین عمل انها با تمام اعمال خیریه که ذکر کردی معادل میباشد

اسماء بنت یزید

بنابر مسطورات ابن اثیر اسماء بنت یزید زنی صحابیه و خالهزاده معاذ بن جبل که از کبار صحابه میباشد بوده و شجاعت و قوت قلب مردان داشته در غزوه یرموك با ستون چادر خود نه تن از کفار را براه عدم فرستاده است

اسماء بنت شمس الدین

دختر شیخ شمس الدین محمد بن عبد الرحمن محدث و مادر شیخ تقی الدین بوده و بنحسال الرؤف ابن حجر عسقلانی

متولد گردیده و در کتاب انباء الغمر ذکر او شده است در ماه رجب سال هشتصد و چهل و هفت قدم بعالم وجود گذاشته و ابتدا بشخصی بملی نام شوهر کرده بعد ها در سلک ازدواج علاء الدین مقریزی منسلک گشته است در هر حال زنی عاقل و فاضل و دانشمند و با تقوی و نسک بوده و آمنة الرحیم که شرح حال او بیاید خواهر این زن میباشد

اسماء العامریه

ادیبه بوده است از آل بنی عامر از اهال اندلس ساکن بلدهٔ اشبیلیه و در کتابت و نظم شعر مهارتی بکمال داشته قصیدهٔ برای صیانت خانه و اموال خود بامیر الموحدین عبد المؤمن بن علی نگاشته است که دو بیت اول آن این است

عرفنا النصر والفتح المبینا   لسیدنا امیر المؤمنینا
اذا کان الحدیث عن المعالی   رأیت حدیثکم فیها شجونا

در اواخر این قصیده اسماء عامریه بوضعی خوب و مناسب حسب و نسب خود را بر امیر الموحدین معلوم ساخته و اینکار را بوجهی احسن پرداخته است

اسماء عبرت

از نسوان اسلامبول و دختر احمد آقا سرخاصه کیان خاصه و زوجهٔ محمود جلال الدین خط مشهور است و در حسن خط بدیعهٔ شوهر خود داشته اما در این زن چون از شوهر خود تعلیم خط گرفته و جلال الدین میل و رغبتی تمام نکات خط را باو آموخته طوری برای او ترقی حاصل شده که خط اسماء با خطوط او آخر عمر جلال الدین یک درجه و پایه بوده است و بسیار چیزها اسماء نوشته و جلال الدین باسم خود رقم کرده است و از خطوط ممتاز اسماء که رقم کرده و دیده شده است لوحه ایست که تاریخ از هزار و دویست و بیست و دوم میباشد

علاوه بر زنانی که باسم اسماء مسما بوده و در این کتاب شرح حال آنها درج شد ابن اثیر یازده نفر زن اسماء نام ذکر مینماید و میگوید که همه صحابیه بوده اند و از آنهاست اسماء بنت عوف معشوقهٔ عمرو بن سعد و عمرو بن سعد از شعرای عرب است و معروف بمرقش و اسماء بنت عوف عمزادهٔ اوست و ماجرای این عاشق و معشوقه در تزیین الاسواق مسطور است و چون ترقیش در لغت عرب بمعنی تزیین است و عمرو بن سعد بنابر جودت طبعی که داشته اشعار خود را بمحاسن و انواع تزیین مزین ساخته معروف بمرقش شده و مهلهل دائی مرقش

میگفته اند و در اشعار عرب عمرو بن سعد و مهلهل در چند موضع و محل ذکر شده اند و حرمله برادرزادهٔ عمرو چون باو شباهت داشته ملقب بمرقش اصغر گردیده و بعضی گفته اند چون عمرو این بیت را نظم کرده

الدار قفر والرسوم کما   رقش فی ظهر الادیم قلم

معروف بمرقش شده و این نیز بعید نیست چه در شعرای عرب اشخاصی هستند که بتعبیری از تعبیرات خود ملقب گردیده اند و سیوطی در اواخر کتاب مزهر فصل مخصوصی در احوال انها نگاشته است و عجب انکه در عرب بعضی از مردها بوده موسوم باسماء مثل اسماء ابن الحارثه و اسماء ابن ریان که از صحابه بوده اند و اسماء ابن خارجة الفزاری که جوانمردی مشهور و از تابعین شمار امده است و در شهادت مسلم بن عقیل دخیل بوده

اعتماد

از جواری معتمد بن عباد سلطان بد بخت اشبیلیه بوده است و بثینه دختر المعتمد از بطن او بوجود امده و شرح حال بثینه بعد ها بیاید و اعتماد چون در ادبیات مهارتی داشته اشتهاری حاصل نموده است

اعرابیه

در مسامرات شیخ محیی الدین بن عربی اعرابیه را از زنان بادیهٔ نجد نوشته و خدیجهٔ بنت عبد الوهاب بن هبة الله گوید یکی از خلفای بنی عباس باعرابیه عاشق شد و او را در حبالهٔ نکاح خود در اورد اما هوای دار الخلافه او را مناسب نیامد و زندگانی حضاره را پسند نکرد و هر روز ضعف و هزال او زیاد شده و با ناز و نعمتی فراوان دلتنگ و مکدر بود روزی خلیفه از او سؤال کرد که چرا بشاش نیستی و لب بخنده اشنا نمیشود و خود را مشغول نمیداری و روز بروز زرد و ضعیف میشوی اعرابیه گفت مرا بصحراها و خیمه های صحرانشینان و شیری که شبانان میدوشند و صدای انها را جاریه میل مفرطی است خلیفه در اخر نقطهٔ شهر در کنار دجله قصری برای او بنا نمود و فرمان داد که شبانان گوسفندان خود را در حوالی قصر چرا دهند و انقصر را معشوق نامید و اعرابیه را در ان ساکن ساخت اعرابیه چون وضعی شبیه بوطن اصلی خود دید زیاده متاثر گردیده و یاد نجد او را بیشتر افسرده و محزون ساخت روزی خلیفه نهانی بقصر معشوق رفته دید اعرابیه بگریه و زاری مشغول است و این ابیات را میخواند

وما ذنب اعرابیة قذفت بها | صروف النوی من حیث لم تک ظنت
تمنت حالیب الرعاة وخیمة | بنجد فلم یقض لها ما تمنت
اذا ذکرت ماء العذیب وطیبه | وبرد حصاه آخر اللیل انت
لها انة عند العشاء وانة | سحیرا ولولا اناتاه لجنت

خلیفه از شنیدن این ابیات رقتی حاصل کرده باعرابیه گفت غم مخور که بمراد خود نایل شدی در نکاح من باش و بنزد قوم و قبیله خود رو و او را با جمله اسباب و اثاث البیتی که در قصر معشوق بود بوطن خود فرستاد و بعد ها هر وقت بشکار میرفت با اعرابیه ملاقات میکرد اما ابیاتی که از اعرابیه نقل شد سه بیت آن با تغییر جزئی در دیوان منسوب بقیس عامری مسطور است و فقط بیت چهارمی را امثال انها بران افزوده است و نظیر داستان اعرابیه بعد ها باید

اغتباط

جاریه ایست مغنیه از جواری معروفه عباسیان و او را قلم الصالحیه میگفتند ابتدا مملوک یکی از رجال آل عباس و موسوم بصالح بن عبد الوهاب بود بعد ها در سلک جواری الواثق بالله خلیفه در آمد خلیفه او را اغتباط نامید و در حرف قاف شرح حال او بیاید (بمناسبت اسم اول او قلم الصالحیه) و لفظ اغتباط در اغانی سهواً احتیاط نوشته شده ٣

الف بنت الجمال

دختر جمال الکنانی است که از مشاهیر حنابله بوده سیوطی احادیث ثلاثیات المسند را از این زن اخذ کرده و او از پدرش جمال الدین عبد الله بن علی العسقلانی الکنانی

امامه بنت خزرج

از زنهای عرب است که در نظم شعر مهارتی داشته است و ابیات ذیل را در مدح اسود بن فنان که از جوانمردان عرب است بر شته نظم کشیده

اذا شئت ان تلقی فتی لو وزنته | بکل معد و کل یمان
وفی بهما فضلا وجودا وسوددا | وزینا فذاک الاسود بن فنان
فتی لا یری فی ساحة الارض مثله | لیوم ضراب او لیوم طعان

محیی الدین اعرابی در مسامرات از قول وهب با از محمد بن ناجیه الرضائی حکایت کرده گوید من در ایام خلافت الواثق بالله بواسطه مالیات مصر متهم شدم و خلیفه

حذ

آکربیکی

ایضا این زن مسماة بتغاشا و ملقب به آکربیکی دختر امیر تیمور گورکان و زوجه محمد بیک بن امیر موسی بود و امیر تیمور او را از سایر فرزندان خود عزیزتر داشت در سال هفتصد و هشتاد و چهار در وقتی که اردوی امیر تیمور در بخارا بود اقامت میکرد وفات نمود و بلکه پدرش او را مانند مولانا سلطان بخت ...

اکربیکی

منکوحه میرزا الغ بیک گورکانی بود و دختری مسماة به خانزاده بیگم از او بوجود آمد و در دو سالگی درگذشت

الوس آغا

دختر ... سولدوز ... زوجه امیر تیمور بود بعد از آنکه امیر حسین کشته شد و قلمه ... و از ... بوتنصه ... تیمور و ... نگرفت

جدا در جستجوی من بود و مرا طلب میکرد بنابرین من نتوانستم در وصافه و سایر اماکن
نزدیک بوطن خود بمانم ناچار سر بصحرا گذاشتم و در براری میگشتم که جوانمردی کریم الطبع را
بچنگ آرم و در پناه او چند گاهی بایمنی بسر برم در اثنای گردش چند خیمه دیدم بطرف
انها شتافتم در جلو چادری مزراقی دیدم بر زمین نصب کرده و اسب آماده پای بر آن بسته اند
داخل چادر شده سلام کردم خاتونی از ورای پرده جواب سلام داد و گفت اطمئن یا حضری
نعم مناخ الضیفان بوالک القدر و مهدک السفر پس از این گفته حرفهای سماحت آمیز
بمیان آورد و بترحیب قدوم من پرداخت و باستراحت و اطمینان امر کرد من گفتم والتی
یطمئن المطلوب و یأمن المرعوب من دون ان یاوی الی جبل یعصمه او مامن و مفزع یمنعه
فلنا ینجو من السلطان طالبه و الخوف غالبه ان خاتون چون کلمات مرا شنید دانست
که مرا تشویش خاطر است و از خلیفه بجهتی خائف هستم بر من رحمت آورد و گفت
نفد برحیم لسانک عن ذنب کبیر و قلب صغیر یعنی همانا زبان تو از گناهی بزرگ و دلی خرد حکایت دارد البته
مرتکب خطائی شدهٔ و از دولت راه اسپی است پس از آن گفت وایم الله لقد حللت بفناء
رجل لا یضام بفنائه احد و لا یجوع بساحته کبد هذا الاسود بن قنان اخو الرکب و اعمامه شیبان
صعالیک الحی فی ماله و سیدهم فی حاله و سندهم فی فعاله صدوق الجوار و قود النار
خلاصه با این عبارات اشعار نمود که این منزل همان اسود بن قنان است که امامه بنت خزرج
او را با بیات مسطور در فوق وصف و مدح نموده است

امامه بنت ابی العاص

دختر ابی العاص بن الربیع بن عبد العزی است و ابو العاص بشرف دامادی حضرت
رسول صلی الله علیه و آله مشرف و شوهر زینب بنت رسول الله بوده پس امامه که از
ابی العاص و زینب بوجود آمده نواده دختری نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
میباشد و زمان طفولیت امامه جد بزرگوارش چندان او را دوست میداشت که
گاهی او را بر پشت مبارک خود گرفته نماز میکرد بالجمله حضرت صدیقه طاهره
فاطمه سلام الله علیها که خاله امامه بودند بجناب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام
وصیت کردند که پس از من امامه را بزنی اختیار کن چه او با فرزندان من مهربان است
بنابرین بعد از ارتحال حضرت فاطمه امیر المؤمنین امامه را تزویج کرده بعد از شهادت

آنحضرت مشار الیها بمغیرة بن نوفل شوهر نمود بروایتی امامه قبل از آنکه در حبالهٔ نکاح
امیر المؤمنین در آید شوهر دیگر داشته است

امامة المریدیه

امامه یا اسامه از نساء صحابیه است و مرید اسم قبیلهٔ او میباشد در نظم اشعار دستی
داشته از جمله دو شعر مسطور در ذیل را در کشته شدن ابو عفک یهودی گفته و ابو عفک
مردی منافق بوده و یکصد و بیست سال عمر داشت و از خبائث اعمال و دشمنی بحضرت
رسول خود داری نمیکرد سالم بن عمیر از صحابه او را بقتل رسانید و امامه مریدیه گفته است

تکذب دین الله والمرء احمدا — لعمر الذی امناک اذ بئس ما یمنی
حباک حنیف آخر الدهر طعنة — اباعفک خذها علی کبر السن

صاحب کتاب مواهب لدنیه گوید شش نفر زن صحابیهٔ دیگر باسم امامه مسماة بوده اند
که یکی از آنها امامه دختر حضرت حمزه است

امة الله

زنی بوده است اسلامبولی که در ادبیات مهارتی داشته و در الهیات سخن میگفته دیوان
مرتب داده و معروف بصدقی امة الله میباشد چه در اشعار خود صدقی تخلص کرده
و در هر حال معاصر سلطان محمد خان رابع و دختر باقی زاده بوده و در سال هزار و صد و
پانزده در گذشته بیتین مسطور بعد ذیل از نتایج افکار اوست

هفته گیجز کوبکه مهمان ایدن سن سن بنی — بلکه زینب صحبتك تا لا ابدن سن سن بنی
دست نیز ایله چالناولسونمی دامان فراق — آفتاب حسنکم هجران ایدن سن سن بنی

امة الله

از نساء معتبرهٔ بروسه و از خانوادهٔ معروفهٔ خراجچی زاده و زنی شاعره بوده تولیت سوقوفات
اجداد خود را داشته و در نگارش اسناد باحدی اعتماد نمینموده و خود بآن تحریرات
میپرداخته و در وقایع سال هزار و دویست و بیست هجری در تواریخ از او ذکری شده است

امة الله

گلنوش ام کلثوم که معروف بامة الله است زوجهٔ سلطان محمد خان رابع و والدهٔ سلطان احمد خان
ثالث و سلطان مصطفی خان ثانی بوده و او را جدید والده میگفته اند و عتیق والده زن بانو

خاتون بانی ینکی جامع غلط است که پیرش در اسکدار نیز ینکی جامعی ساخته و در انجا در مقبرهٔ مخصوص خود مدفون است و شرح حال نور بانو خاتون در محل خود بیاید و امة الله بنت ابی بکرة الثقفیه و امة الله بنت رزینه از صحابیات بوده اند و امه در عربی بمعنی جاریه است و امة الله در نسوان بمنزلهٔ عبد الله است در رجال

امة الجلیل

از صلحای زنان عرب و دارای مقام ولایت بوده و در طبقات شعرانی ذکر او شده است گویند ارباب سلوک و صلاح معاصر او وقتی در معنی و تعریف ولایت اختلاف کرده هر یک چیزی گفتند اخر الامر رفع خلاف را قرار دادند که از امة الجلیل اینمعنی را سؤال کنند مشار الیها در جواب انها گفت ولی انست که در هر ان بحق مشغول باشد و از با خلق منصرف و مطلقا تعلقی بدنیا و زخارف ان نداشته باشد و انی از خدا بغیر نپردازد امة الجلیل پس از این تقریر و تحقیق حال ولی و معنی ولایت بیکی از انها رو کرده گفت هر که بیکی از شما گوید شخصی از اولیا بوده است که وقتی از حق بچیز دیگر اشتغال داشته باور ننمائید و بدانید که دروغ گفته است

امة الخالق

دختر عبد اللطیف بن صدقه بن عوض المنادی العقبی است که از محدثهای معروف بشمار میاید ولادت او در هشتصد و سیزده هجری و در مجلس درس جمال الدین حنبلی پدر الف بنت الجمال که پیش ذکر او شد حاضر میشده و قدری از مسند احمدی و معجم صغیر طبرانی را براو قرائت کرده نیز از سیرهٔ ابن هشام کسب فواید نموده اکثر محدثین باو اجازه داده اند الفیهٔ ابن مالک و منهاج العابدین را از بر داشته و مینوشته است عمری طولانی کرده و از استادان محدثین بعد از انها نقل روایت میکرده در سال نهصد و بیست هجری در سیم ماه ذی القعده در گذشته است از تربیهای امة الخالق انکه از اشیاخ سیوطی میباشد و مشار الیها در کتاب منجم ذکری از او نموده و ابیات ذیل را از او ثبت کرده است

هی المقادیر فدعنی او فذر   ان کنت اخطات فما اخطا القدر

اذا اراد الله امرا بامرء   وکان ذا عقل وسمع و بصر

اصم اذنیه واعما قلبه   وسله من عقله سل الشعر

حتی اذا انفذ فیه حکمه ردّ الیه عقله لیعتبر

امة العزیز شریفیه

زنی بوده است اندلسی که در شعر و ادبیات مهارتی داشته است دو بیت مسطور در ذیل که از ابیات رائقه وی باشد و متضمن مضمون لطیفی است در نفح الطیب باین زن نسبت داده شده

لحاظکم تجرحنا فی الحشا ولحظنا یجرحکم فی الخدود
جرح بجرح فاجعلوا ذا بذا فما الذی اوجب جرح الصدود

اما در سایر کتب ادبیه حتی در کتاب سرح العیون فی شرح رسالة ابن زیدون دو بیت مسطور را باسم ولاده دختر المستکفی معشوقه ابن زیدون نگاشته اند و یکی از ادبا این دو شعر را در جواب بیتین مزبورتین گفته است

اوجبه منی باستیذی جرح بخدّ لیس فیه الجحود
وانت فیما قلته مدع فاین ما قلت واین الشهود

امة العزیز البغدادیه

اصلاً بغدادی و از مشاهیر قرن ساد س است که در شام بوده اند این زن معروف به بنت القیم و در وعظ و فقاهت صاحب رتبه و مقامی بوده است و از انجا که اسم او خدیجه است در حرف خا ذکر از بیاید

امة العزیز

محدثه ایست مشهوره معروف بمسندة الشام و او را باین لقب از ان ملقب داشته اند که در ترتیب اسناد حدیث و معرفت رواة ان بر کافه معاصرین خود مقدم بلکه منفرد بوده پدرش نیز محدث و ملقب بنجم الدین است

امة العزیز

دختر محمد بن الشیخ یونس بن الشیخ اسمعیل الانبائی و از اشیاخ سیوطی است و مشار الیها در کتاب المنجم ذکر او نموده گوید من ثلاثیات بخاری و جزء ابنوسی را بر او قرائت کرده ام

امة العزیز

دختر حافظ شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبی است که در انباء ابن حجر ذکر او شده است مشار الیها بمجلس درس حدیث عیسی بن المطعم محدث مشهور حاضر میشده و از اساتید دیگر نیز استفاده کرده و خود نیز بتدریس این علم پرداخته وفات او در هفتصد و هشتاد و پنج بوده

امة العزیز

پدرش حافظ علاء الدین العلائی و خود محدثه ایست معروفه که از مشاهیر علمای حدیث استفاده نموده و نیز بتعلیم این علم اشتهار یافته و او را امة الرحیم نیز میگفته اند و امة الرحیم در نساء مثل عبد الرحیم است در رجال مشار الیها در شوال هفتصد و نود و چهار در گذشته

ام ابان

زنی است خثعمیه یا تیمیه پسرش مزاحم بن عمرو شاعری بوده است قادر و ام ابان نیز در طبع شعر و فصاحت بیان دارای مهارتی وافر و از اشعار معروفه او ابیاتی است که بعد از قتل پسر خود گفته تبیین آنکه وقتی ابن دمینه مزاحم بن عمرو را نزد زوجه خود دید سنگی بپهلوی او زده او را بکشت ام ابان چون آگاه شده گفت

باهلی و مالی بل بجل عشیرتی — قتیل بنی تیم بغیر سلاح
فهلا قتلتم بالسلاح ابن اختکم — فتظهر فیه للشهود جراح
فلا تطعموا فی الصلح ما دمت حیة — و ما دام حیا مصعب و جناح
الم تعلموا ان الدوائر بیننا — تدور و ان الطالبین شحاح

در بیت اول اشاره نموده است باینکه ابن دمینه قاتل پسرش از اولاد عامر بن تیم الله ابن مبشر بوده و در شعر ثانی اظهار کرده است که قاتل با مقتول نسبت و قرابت داشته پوشیده نباشد که قافیه بیت اول از ابیات مسطوره در فوق را با قوافی بعد مناسبت درستی نیست و این عیب را علمای علم قافیه اکفا گویند اگر چه بعضی از اشخاص کم بصیرت وقعی باین معایب نگذاشته و ممکن دانند اما هرجا که نظیر این قوافی دیده شود شاعر بی وقوف شمرده میشود گویند دعبل شاعر آشنائی صاحب طبع و بعلم داشته و قوافی اشعار او غالبا مغلوط بوده و این بیت مسطور در ذیل را نظم کرده بدعبل عرضه داشت

إن ذا الحب شديد ليس يخفيه الفراق ونجا من كان لا يعشق من ذل المخازي
دعبل گفت برادر این شعر قافیه ندارد زیرا که در مصرع اول روی واو است و در ثانی
زاء متشاعر گفت روی مصرع ثانی را نقطه نگذار درست میشود دعبل گفت بسیار
خوب اما بعد لام واو آخر مصرع اول مرفوع و ثانی مجرور است و این نیز عیب خواهد بود
متشاعر گفت تو عجب مرد احمقی هستی چه لازم است اعراب کنی تا رفع و جر آن معلوم شود
و این لطیفه در اوقیانوس مسطور است

ام انوک

مقریزی در خطط مصر میگوید ام انوک از زوجات ملک ناصر محمد بن قلاوون سلطان مصر
بوده و امیر انوک بن ملک ناصر از بطن او بوجود آمده خانقاه ام انوک را در مصر این زن بنا
کرده زنی بدیع الجمال و دارای آثار خیریه بوده و در حرف طاء در کلمه طغای ذکر او بیاید

ام ایمن

مادر اسامة بن زید و دایه حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده است اسامه
از صحابه و مادرش ام ایمن از صحابیات بشمار میاید و جلالت قدر او معلوم است و محتاج ببیان
نیست اسم ام ایمن برکه و دختر ثعلبه و در اصل از جواری حبشیه جناب عبد الله پدر فرخنده
گوهر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و زوجه عبید الحبشی بوده چون اول پسری که از
بطن او بوجود آمده موسوم بایمن شده او را ام ایمن گفته اند بعضی هم او را ام الظباء نیز خوانده اند
حضرت رسالت پناهی مملوکی داشتند موسوم بزید بن حارثه که او را بخدیجه بخشیده بودند
بعد از عبید حبشی ام ایمن را بزنی بزید بن حارثه دادند و اسامة بن زید از او وجود یافت برخی
گویند ام ایمن را جناب عبد الله آزاد کرده و جماعتی بر آنند که او آزاد کرده حضرت رسول(ص) است
وقتی آمنه بنت وهب بعزم ملاقات اخوال خود عزیمت مدینه منوره نمود در معاودت
در محل موسوم بابواء بدار بقا ارتحال فرمود و از آنجا نبی اکرم(ص) تا مکه مکرمه در آغوش ام ایمن
بودند بنا بر این آن بزرگوار میفرمایند ام ایمن امی بعد امی و مشار الیها را کاملا احترام و رعایت
میفرموده اند و مخصوصا بدیدن او تشریف میبرده اند
ام ایمن هنگام رحلت سید انبیاء(ص) در قید حیات بود و زاید الوصف در آن هنگام گریه و زاری
مینمود از جهة بیقراری او پرسیدند گفت من از ارتحال حضرت پیغمبر بیخبر نبودم و میدانستم که

آن بزرگوار بدار بقا عازم است گریهٔ من بر انقطاع وحی الهی است که همیشه بخانهٔ ما نازل میشد

ام ایوب انصاری

زوجهٔ ابو ایوب انصاری است که از مشاهیر صحابه میباشد و دختر قیس بن عمرو بن امرء القیس خزرجی از جماعت انصار که ایشانرا مؤمنین اهل مدینه گفته اند ابو ایوب در زمان معاویه باسلامبول بعزم غزا رفت و در آنجا بمرض اسهال درگذشت و بقعهٔ ابو ایوب در اسلامبول از بقاع مشهوره و زیارتگاه است در صحایف الاخبار مسطور است که از دیرگاهی عیسویان آن سرزمین هنگام استسقا بدان بقعه میرفته و دعا مینموده اند

در جلالت شان ابو ایوب همین بس که چون حضرت نبوی بمدینهٔ منوره هجرت فرمودند در خانهٔ ابو ایوب منزل کردند تا وقتی که مسجد و خانهٔ حضرت بنا شد ابو ایوب گفته است خانهٔ ما دو طبقه بود تحتانی و فوقانی چون حضرت رسول بآن خانه شرف ورود عنایت فرمودند در طبقهٔ تحتانی منزل نمودند شب که شد ملتفت شدم مسکن حضرت رسالت مهبط وحی الهی است بنابراین از ادب دور است که حضرت در طبقهٔ تحتانی باشند و ما در فوقانی و همین مطلب را بهمسر خود ام ایوب گفتم و او تصدیق من کرد و تا صبح از این اندیشه خواب نرفتیم و بسیار متوحش و پریشان خاطر بودیم صبح بحضور پرنور حضرت پیغمبر تشرف جسته شرح خیال و بیخوابی شب را عرضه داشتم و حضرت را سوگند دادم تا نقل مکان فرموده از طبقهٔ زیرین ببالا تشریف فرما گردیدند

ام البنین بنت عبد العزیز

دختر عبد العزیز اموی و زوجهٔ ولید بن عبد الملک بوده و بصلاح و سداد معروف و بوصف ذکا و رشاد موصوف شبها قائم و روزها صائم در بذل خیرات و بث مبرات جاهد و در اعطای صدقات ساعی و مجاهد چنانکه گویند هر هفته بنده و بردهٔ آزاد میکرد و هر روز خاطر افسرده شاد مینمود بعلاوه فصاحت بیان داشت و طلاقت لسان مشهور است روزی عزه معشوقهٔ کثیر شاعر معروف عرب نزد او آمده بود از او پرسید از اینکه کثیر میگوید

قضی کل ذی دین فوفّی غریمه ‌ ‌ ‌ وعزة ممطول معنّی غریمها

معلوم میشود تو چیزی باو وعده کرده و در ادای آن مماطله و مسامحه نموده که از مطال تو شکوه میکند گفت بلی بوسهٔ باو وعده کرده ام و از وفای این وعده اباء دارم ام البنین گفت او را از انتظار بیرون آور و گناه آن بگردن من پس از آن ام البنین از این گفته پشیمان شد و بکفارهٔ این حرف چهل غلام آزاد کرد و بارها میگفت کاش من زبان نداشتم و این کلمه را بر زبان نمیاوردم و عجب این است که با این ورع و عفت در کتاب اغانی و فوات الوفیات در ترجمهٔ حال عبد الرحمن بن اسمعیل شاعر مشهور به وضاح الیمن چیزی بام البنین نسبت داده اند و آن این است که ولید با مشار الیها بزیارت بیت الله الحرام رفت ولید بن عبد الملک بشعرای عصر اعلام و غدغن نمود که در اینسفر از ام البنین و کنیزانی که با او همراه اند مدحی نگویند و در اشعار نامی از ایشان نبرند و در اینباب تاکید اکید نمود چون ام البنین بمکهٔ معظمه رسید بنمایش اندام خویش پرداخت و پیکر خود را مطمح نظرها ساخت تا ادبا و شعرا بوصف او پردازند و قصاید و قطعات در اوصاف او سازند و مخصوصا بوضاح الیمن مفتون گردید و باو و کثیر پیغام داد که در تشریف خود از او ذکری نمایند و لیکن کثیر از ولید بترسید و از ام البنین چیزی نگفت لکن شعری چند بنام غاضره جاریهٔ ام البنین نظم کرد اما وضاح الیمن حزم را بر کنار نهاده صراحة گفت

صدع البین والتفرق قلبی　　　وتولت ام البنین بلبی

ولید این بیت شنید و بقتل وضاح الیمن فرمان داد بعضی گفته اند بعد از موسم حج ام البنین وضاح الیمن را دعوت کرد و او در صندوقی رفت و صندوق را در سرای ولید بردند و پس از چندی اینمطلب آشکار شد و وضاح الیمن مقتول گردید اما وجه اینکه عبد الرحمن بن اسمعیل را وضاح الیمن گفته اند این است که سپید چهره و خوش روی بوده و جمالی بکمال داشته گویند او و مقنع الکندی از فرط خوبروئی همیشه از اصابهٔ عین اندیشه مینمودند و هر وقت قصد مجلس و محفلی میکردند نقاب بر می انداختند

ما را در گفتهٔ ابو الفرج و ابن خلکان در بارهٔ نسبت اما کثیر را دیده ایم که قصیر القامه و کریه منظر بوده و اگر گفتهٔ مشار الیهما صحیح است و ام البنین بکثیر و وضاح الیمن عشق نموده پیغامی داده باید بگوئیم از آن خواهان کمال شده و از این مفتون جمال والله اعلم علی کل حال

ام البنین

ام البنین بنت حزام الکلابیه زوجهٔ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده آنحضرت پس از

صدیقهٔ طاهره سلام الله علیها اول زنی و اکرم زوجهٔ همسری اختیار فرمودند او بود و چهار پسر امیر المؤمنین یعنی عباس و جعفر و عبد الله و عثمان از او بوجود آمدند و هر چهار در کربلا در رکاب مستطاب حضرت ابی عبد الله علیه آلاف التحیه بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت فائز گردیدند

ام البنین

کنیهٔ ام ولدی از جواری حضرت امام همام موسی الکاظم علیه السّلام بوده این ام البنین اروی با همانه نام داشته و حضرت علی بن موسی الرضا ع از بطن او بوجود آمده و حضرت موسی الکاظم او را بوالدهٔ معظمهٔ خود حمیده بخشیده بودند و ذکر حمیده در حرف حا بیاید

ام البنین در لغت عرب کنایه است از زمین که از خاک آن گل ادمیان سرشته شده و بیرق را گویند که دستهجات عساکر دارند و عبد الرؤف المناوی در کتاب کوچک خود که موسوم بعماد البلاغه میباشد این معنی را ذکر کرده بلکه گوید شعری که در ذیل نگاشته میشود و ام بنین در آن معنی بیرق دارد از مصنف مشار الیه است

باِم بنین مرجعهم الیها   وما ولدت و ما حملت جنینا

ام جعفر

از زنان انصار و از قبیلهٔ بنی خطمه بوده و بعفت و صلاح و درایت و عقل اشتهار داشته و احوص بن محمد الانصاری از شعرای اسلام بناخوش در حق او گفته

لقد منعت معروفها ام جعفر   و انی الی معروفها لفقیر

گویند روزی ام جعفر نزد احوص آمده گفت تهمت گوسفندان مرا بده احوص گفت من از تو چیزی نگرفته ام و ترا نمیشناسم مشار الیها اصرار و احوص انکار کرده قسم خورد که معرفتی بحال تو ندارم ام جعفر گفت اید شمن خدا اگر مرا نمیشناسی پس چرا در اشعار خود مرا نام میبری و میگوئی من بام جعفر اینطور گفتم و ام جعفر من اینطور جواب داد اینک من همان ام جعفرم بالجمله ام جعفر در محضر عامه احوص را شرمسار و خود را بری الذمه کرد

ام جعفر

کنیهٔ زبیده زوجهٔ هرون الرشید است و از انجا که باسم بیشتر مشهور است شرح حال او در حرف زاء بیاید

ام جمیل

بنا بر قول ابو الفضل میدانی از اقوام ابی هریره و بو فاد در عرب مشهور و مثل است که اوفی من ام جمیل سبب شهرت او اینکه شخصی موسوم بضرار بن الخطاب بمشار الیها ملتجی شد ام جمیل او را از شر دشمنان حفظ کرد و گمان میبرد که او برادر خلیفهٔ ثانی است چه این واقعه در همان زمان بود وقتی در مدینهٔ منوره نزد عمر آمد و خلیفه از واقعه خبردار شد گفت همینقدر که با من برادر دینی و از غازیان است از حمایت و مهربانی که با او کرده ممنون میباشم و از آنجا که ام جمیل از ابنای سبیل بود خلیفه از بیت المال چیزی باو عطا نموده او را معاودت داد

بنا بر مسطورات ابن اثیر ام جمیل کنیهٔ هشت نفر زن صحابیه است که یکی از آنها فاطمهٔ بنت الخطاب خواهر عمر میباشد و زوجهٔ ابی لهب که در حق او حمالة الحطب گفته شده نیز همین کنیه را دارا بوده و ام جمیل از زنان مشهورهٔ بصره است که در خلافت خلیفهٔ ثانی مغیرة بن شعبه والی بصره بمخالطت با او متهم شد و از منصب خود معزول گردید و برین وتیره مولی النبی ابو بکرة الثقفی صحابی و برادر مادری او زیاد بن ابیه و نافع بن کلده و شبل بن معبد شهادت دادند اما چون شهادت زیاد مقرون بشرایط مقرره نبود مغیره از رجم معاف گردید و شرح این واقعه در تواریخ مذکور است

ام جندب

کنیهٔ سه نفر از زنهای صحابیه است که یکی از آنها رملهٔ بنت الوقیعه مادر ابوذر غفاری رضی الله عنه میباشد و اسم ابوذر جندب بوده لهذا رمله را ام جندب گفته اند و ام جندب سوم زوجهٔ امرء القیس شاعر معروف است و قصهٔ محاکمهٔ او در میان امرء القیس و علقمهٔ الفحل و طلاق دادن امرء القیس او را مشهور و از ما نحن فیه خارج میباشد

ام حبیبه بنت ابی سفیان

از زوجات حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و دختر ابی سفیان اموی مشهور است ابتدا شخصی موسوم بعبید الله بن جحش او را بزنی گرفته و این زوج و زوجه در اوایل اسلام بشرف اسلام مشرف گردیده در حبشه که در آن هنگام ملجأ مسلمین بود مهاجرت نموده و در آنجا حبیبه دختر عبید الله از او بوجود آمد و او را ام حبیبه گفتند و اسم او رمله بود

عبید الله در حبشه مرتد و نصرانی شد و بزوجهٔ خود نیز این دین را تکلیف نمود ام حبیبه قبول نکرد و عبید الله بدین جدید خود در حبشه درگذشت و ام حبیبه بواسطهٔ ثبات در دین اسلام بشرف مزاوجت رسول اکرم مفتخر گردید تفصیل این اجمال آنکه بعد از فوت عبید الله ام حبیبه در حبشه غریب و تنها ماند و بنا بر نجابت و شأنی که داشت ممکن نبود کفوی برای او پیدا شود حضرت رسول که از ماجری آگاه بودند در سال هفتم هجرت که بملوک اطراف سفرا مأمور و آنها را از بعثت خود مستحضر میفرمودند عمرو بن امیة الضمری را با نامهٔ نزد اصحمة بن بحر سلطان حبشه فرستادند و ضمناً سفارش فرمودند که سلطان مشار الیه ام حبیبه را در حبالهٔ نکاح حضرت نبوی صلی الله علیه و آله در آورد چون نامهٔ حضرت بسلطان حبشه رسید در حضور جعفر طیار قبول اسلام کرد و امر تزویج ام حبیبه را انجام داد و ترتیب ولیمه کرد و چهارصد درهم از طرف حضرت بام حبیبه مهر داده شد و ام حبیبه را با سایر مهاجرین اسلام در دو سفینه بعربستان فرستاد

از خود ام حبیبه منقول است که گفته است در حبشه بودم و از جائی خبر نداشتم روزی جاریهٔ نجاشی مسماة بابرهه آمده مژده داد که نجاشی از جانب پیغمبر صلی الله علیه و آله مأمور و وکیلست که ترا بمزاوجت آنحضرت سربلند سازد من نهایت مسرور شده دو دست بند نقره که در دست داشتم با حلقه‌های نقرهٔ انگشتان خود بمژدگانی باو دادم بالجمله ام حبیبه را در دین صلابتی بوده گویند قبل از فتح مکه هنگامی که پدرش ابوسفیان برای تجدید معاهدهٔ قریش با قبیلهٔ بنی خزاعه و رفع تعدیات و نقض عهد آنها بمدینهٔ منوره آمده بود بخانهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفت که با دختر خود ام حبیبه ملاقات نماید و در انجا خواست در فراش حضرت بنشیند ام حبیبه بدون هیچ ملاحظه او را منع کرد و گفت تو مشرک نجسی و در این فراش نمیتوانی قدم گذاشت

ام حبیبه بنت جحش

خواهر زینب بنت جحش و زنی صحابیه است و این همان حمنه بنت جحش میباشد که بقصهٔ المتهمه عائشه بوده

ام حبیبه زینب

زنی است محدثه که از اشیاخ امام سیوطی بوده و شرح حال او در حرف زاء در عنوان زینب

بنت الشوبکی بیاید

ام حسان

در نفحات الانس ام حسان را دارای مقام ولایت نوشته این زن از اهالی کوفه و بزهد و صلاح و مقامات عرفان و در دیانت ایقان معروف بوده با سفیان ثوری معاصر و سفیان بزیارت او میرفته روزی باثاث البیت ام حسان رسیدگی کرده جز کهنه حصیری نیافت باو گفت اگر بپسر عم خود چیزی بنویسی از تو رعایتی خواهد کرد ام حسان گفت ای سفیان این حرف قدر ترا نزد من کاست من از مالک حقیقی عالم نمیخواهم طلب دنیا نمایم تا چه رسد از مخلوق ضعیف و نمیخواهم آنی بر من بگذرد که جز بیاد خدا باشم یک زن صحابیه هم مکنی بام حسان میباشد

ام حکیم البیضاء

دختر عبد المطلب و عمه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله میباشد بواسطه نعومت بدن او و ابیضا و قبة الدیباج میگفته اند و نظم شعر طبعی قادر داشته و ابیات ذیل را در مرثیه پدرش انشاد کرده

الا یا عین جودی و استهلی — و بکی ذا الندی والمکرمات
الا یا عین ویحک اسعد بنی — بدمع من دموع هاطلات
و بکی خیر من رکب المطایا — اباک الخیر تیار الفرات
طویل الباع شیبة ذی المعالی — کریم الخیم محمود الحبات
وصولا للقرابة هبرزیا — و غیثا فی السنین الممحلات
و لیثا حین تشتجر العوالی — تروق له عیون الناظرات
عقیل بنی کنانة والمرجی — اذا ما الدهر اقبل بالهنات
و مفزعها اذا ما هاج هیج — بداهیة و خصم المعضلات
فبکیه و لا تسمی بحزن — و ابکی ما بقیت الباکیات

ام حکیم المخزومیه

زنی صحابیه و دختر حارث بن هشام المخزومی است که از رؤسای قریش بوده جسری که بقنطره ام حکیم معروف در مرج الصفر در نزدیکی شام بطرف حجاز واقع است منسوب بمشار الیها میباشد
ام حکیم المخزومیه ابتدا در مزاوجت پسر عموی خود عکرمة بن ابی جهل بود در یوم فتح مکه

معظمه قبول اسلام نمود و برای شوهر خود عکرمه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله امان گرفت اما عکرمه از اینکه کرده بود و تعصبی که بر اسلام داشت چون مکه فتح شد بسمت یمن گریخت زوجه‌اش ام حکیم از عقب او رفته در ساحل یمن در وقتی که میخواست بکشتی نشیند باو رسید و گفت از حلیم‌ترین ناس و کریم‌ترین مردم برای تو امان آورده‌ام و او را مراجعت داد و بحضور حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم مشرف ساخت و سبب قبول اسلام او گردید و عکرمه در غزوه یرموک مقتول شد و بعد از او ام حکیم بخالد بن سعید که از صحابه بود نامزد گردید و در اوان وقعه اجنادین پیش آمد و خالد منکوحه خود را همراه برداشته و زفاف را بعرض راه قرار داده وقتی که در مرج الصفر منزل نمودند خالد خواست عمل زفاف را بانجام رساند ام حکیم گفت خوبست بعد از پراکنده ساختن صفوف دشمن این امر باذن الله تعالی صورت پذیرد خالد بن سعید گفت بخاطر من چنین وارد میشود که من در این جنگ مقتول شوم بنابراین ام حکیم موافقت رای خالد نمود و در همانجا در نزدیک جسر خیمه برپا کرده زفاف بعمل آمد و بدینجهت جسر مذکور معروف بقنطره ام حکیم گردید القصه بعد از زفاف ترتیب طعام کرده پس از صرف طعام لشکر مخالف نمودار شد و شروع بجنگ کردند و خالد کشته شد و در آن روز ام حکیم المخزومیه با ستون خیمه هفت نفر از دشمنان را مقتول ساخت

ام حکیم الواصله

بنابر مسطورات صاحب اغانی ام حکیم الواصله زوجه عبد العزیز اموی و از شرفای زنان قریش بوده است چون شرف و کمال و حسن و جمال را باهم وصل کرده معروف بواصله شده و دختر او زینب الواصله و ابن او الواصله بن الواصله گفته‌اند چنانکه بذکر آن در محل خود بیاید عقد مزاوجت ام حکیم واصله با عبد العزیز در حیات و حضور جد او عبد الملک بن مروان منعقد شده و در مجلس عقد از شعرای معروف جریر و عدی بن رقاع برحسب دعوت حضور بهم رسانیدند و شعرها در تهنیت و تبریک این مزاوجت نظم آوردند و ده هزار درهم صله گرفتند

نیز صاحب اغانی گوید ام حکیم الواصله بشرب خمر معتاد بوده و قدح گرانبهائی داشت که با آن شراب می‌نوشید و کاسه ام حکیم نزد ادبا مشهور و از هشتاد مثقال طلا ترتیب

باحنی

بابغیه و انصاری در باب ابن کاس گفته اند که در جلد پانزدهم اغانی مسطور و از انجمله است ابیات ذیل که از ولید بن یزید میباشد

علّلانی بعاتقات الکروم | واسقیانی بکاس ام حکیم
انها تشرب المدام صرفا | فی اناء من الزجاج عظیم

و پنج نفر زن صحابیه دیگر باین اسم نامیده شده اند

ام الحیاء الانباریه

زنی است محدثه که زهره نام داشته و در علم حدیث متبحر بوده از حالات او زیاده بر این معلوم نیست

ام خارجه

دو نفر زن صحابیه باین اسم معروف بوده اند و ام خارجه زنی بوده است از نساء معروفه عرب در زمان جاهلیت که نگارش حال او از ما نحن فیه خارج است همینقدر برای رفع التباس گوئیم این ام خارجه چون بزودی و آسانی قبول نکاح هر مردی مینموده نکاح او ضرب المثل شده در هر امری که زود و آسان صورت پذیر میگردیده میگفته اند اسرع من نکاح ام خارجه پس مشتبه نماند که ام خارجه جاهلیه موضوع مثل است لا غیرها

ام خلیل معروفه بشجرة الدر ملکه مصر بوده و در حرف شین شرح حال او بیاید

ام الخیار

این زن زوجه ابو النجم شاعر مشهور خلفای اموی است که میگوید (انا ابو النجم و شعری شعری) چون در حق زوجه خود گفته است

قد اصبحت ام الخیار تدعی | علی ذنبا کله لم اصنع

و این شعر در شواهد تلخیص ایراد شده همینقدر لازم بود از ام الخیار ذکر شود

ام الخیر البغدادیه

از نساء مشهوره و محدثه قرن ششم هجری و معروف بجمال النساء بوده و در بغداد زندگانی مینموده از معاریف علمای زمان خود که تبحری کامل داشته اند و با فاضل و تدریس طلبه علم را مستفیض ساخته ابن البطی و ابو المظفر الکاغدی و شجاع الحربی را دیده و بطور استماع اخذ علم حدیث نموده بعد ها بانتشار آن پرداخته است و از اکابر محدثین اسمعیل بن عساکر و قاضی تقی الدین سلیمان و ابن سعده و ابن شحنه و فاطمه بنت سلیمان و جماعت دیگر از

متبحرین از مشار الیها اجازه گرفته اند این زن علاوه بر فضل و علم زهد و ورعی بکمال داشته چند دفعه بمکه معظمه رفته و حج نموده در سال ششصد و چهل هجری در گذشته است

ام الخیر خدیجه

نیز از زنان محدثه و معروف بضوء الصباح بوده خط را خوش مینوشته و در انشاء دستی داشته اجازه نامه های خود را خود تحریر میکرده در سال هفتصد و سی هجری داعی حق را لبیک اجابت گفته است

ام الخیر بنت یوسف

دو نفر زن محدثه از اشیاخ علامه سیوطی باین اسم موسوم بوده اند و علامه مشار الیه در کتاب المنجم فی المعجم از انها ذکری کرده است و ترجمه حال ام الخیر رابعه در حرف را و ام الخیر هاجر در حرف ها و ام الخیر زینب در حرف زا بیاید

ام الخیر بنت الحریش

زنی است تابعیه از اهل کوفه معروف بذکاوت در سخن سرائی قادر و توانا درک حضور حضرت نبوی صلی الله علیه و اله را ننموده ولی با اصحاب معاصر بوده در اوان حرب صفین از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام طرفداری میکرده در کتب محاضرات در جائی که از حلم معاویه سخن میگویند حکایتی از این ام الخیر نقل مینمایند و ان این است که معاویه مکتوبی بوالی کوفه نوشت باین مضمون که ام الخیر دختر حریش را نزد من فرست تا از وضع رفتار و سلوک خود در کوفه از او سؤال کنم و اگر از تو خیر گوید بتو اجر دهم و اگر شر بجزا رسانم چون مکتوب معاویه بوالی رسید بخانه ام الخیر رفت و برای او بخواند ام الخیر گفت من از راه اطاعت معاویه خارج نشده ام و براه خلاف نرفته بهانه نمیجویم و دروغ نمیگویم من خود زیاده میل داشتم که برای عرض بعضی مطالب معاویه را ملاقات کنم بالجمله ام الخیر عزیمت نمود و والی او را مشایعت کرده گفت ای ام الخیر معاویه همانطور که نوشته رفتار مرا از تو جویا خواهد شد تو طوری که تو اظهار کنی از خوب و بد مرا اجر و جزا خواهند داد تو چه در حق من خواهی گفت ام الخیر گفت من در ازای لطف و نوازش و خوبی که درباره من نموده بد نخواهم کرد چیزی که خلاف واقع باشد نخواهم گفت ام الخیر با سایش و راحت طی مسافت نموده تا بدار خلافت رسید و معاویه او را در حرم سرای خود جای داد و پس از چهار روز در وقتی که

ندما و اصحاب حاضر بوده ندام الخیر را احضار کرد ام الخیر حضور بهم رسانیده گفت السلام
علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته معاویه گفت علیک السلام یا ام الخیر آیا در عرض
راه بتو خوش گذشت و آسوده بودی گفت بلی همه جا خوش گذشت و بسلامت و خوشی
بساحت عزت رسیدم معاویه گفت ای ام الخیر من بواسطهٔ حسن نیت خود بر تو دست
یافته ام حالا باید حرفهائی را که در وقعهٔ صفین روز قتل عمار بن یاسر میگفتی باز گوئی
ام الخیر گفت چون بعد از آن روز آن گفته ها را مکرر نکرده ام از خاطرم رفته است و آن روز
هم بعلت صدمه و ضجرتی که بدان دوچار بوده ام حرفها بر زبان آورده ام اکنون گفتن آنها بی ثمر است
اگر میل استماع باشد مقالات شیرین دارم که بیان نمایم معاویه رو باهل مجلس کرده گفت
از شما کدام حرفهای آن روز ام الخیر را بخاطر دارید هر که دارد بگوید یکی از حاضرین گفت من
برخی از آن کلمات را بخاطر دارم معاویه گفت بگو تا بشنوم گفت من ام الخیر را دیدم سوار شتری
بود و تازیانه بدست داشت و میگفت یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم
باری تعالی برای شما راه را آشکار نموده و بصراط مستقیم و جادهٔ سلامت داخل کرده در
ظلمت جهل وانگذاشته و عقل را بر شما دیده بان گماشته خدا شما را رحمت کند کجا میروید
آیا از امیر المؤمنین علی فرار میکنید یا از قتال میگریزید یا از اسلام اعراض مینمائید نشنیده اید
خدا تعالی فرموده است ولنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم والصابرین بعد از آن سر بآسمان
بلند کرده گفت اللهم قد عیل الصبر و ضعف الیقین و بیدک یا رب ازمة القلوب فاجمع
اللهم بها الکلمة علی التقوی والف القلوب علی الهدی پس از این دعا ام الخیر بکلمات چند
عساکر حضرت امیر المؤمنین علی را بقتال با تو تحریض میکرد معاویه بعد از استماع این کلمات
گفت یا ام الخیر از این حرف قصدی نداشتی جز اینکه خواستی مرا بکشتن دهی پس اگر من تو را
بقتل رسانم بر من ایرادی نیست ام الخیر گفت مرا اندوهی نیست و کسی مرا خواهد کشت که
بسبب شقاوت او من بسعادتی فایز گردم معاویه گفت یا کثیرة الفضول در حق عثمان چه میگوئی
ام الخیر گفت من در حق عثمان چه گویم مسلمین او را خلیفه کردند پس از آن با وی بی میل شده او را
بقتل رسانیدند معاویه گفت یا در حق عثمان همینقدر مدح تو کافی خواهد بود ام الخیر گفت
یشهد الله که من باین حرف نقصی از برای عثمان در نظر نداشتم چه عثمان سابق الخیرات و در
روز جزا رفیع الدرجات است معاویه گفت در حق طلحه چه میگوئی گفت حضرت رسول او را

بهشت

بهشت بشارت داده پرسید در حق زبیر چه میگوئی گفت در حق خاله‌زاده حضرت رسول چه توانم گفت او را هم آنحضرت بجنت مژده داده اند آنگاه ام الخیر گفت ای معاویه تو انجدلی متعال الحتم مبیدهم که مرا ازین سؤالها معاف داری قریش از حلم تو سخنها میگویند معاویه گفت ترا معاف کردم و بخشیدم بعد ازان با جوایز و عطایا داده مرخص نمود که معاودت نماید

ام الخیر بنت صخر

مادر ابوبکر صدیق و از صحابیات است اسم او سلمی بوده و عمر زیادی نموده از ابو قحافه و ابوبکر میراث برده گویند چون ابوبکر متولد شد ام الخیر او را در آغوش گرفته ببیت عتیق که خانهٔ کعبه باشد برد و دعا کرده گفت یا رب اعتق هذا من الموت و طول زندگانی ابوبکر را از خدا خواست و یکی از ارکان کعبه بقدرت پروردگار بسخن در آمد این ارجوزه را خواند

یا امة الرحمن بالتحقیق — فرت بحمل الولد العتیق
یعرف فی التوراة بالصدیق

اشخاصی که در آنجا حضور داشتند این ارجوزه را شنیدند و یکی از وجوهی که در ملقب بودن ابوبکر بعتیق نوشته اند همین حکایت است

ام الدرداء

زنی بوده است صحابیه مسماة بخیره و شوهر او ابوالدرداء از زهاد اصحاب بشمار میآید ام الدرداء احادیث کثیره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از شوهر خود شنیده و آن احادیث را حفظ و روایت نموده ابن اثیر او را زنی عاقله و فاضله گفته و شوهر او ابوالدرداء را نیز عاقل و حکیم شمرده اند نامش عویمر میباشد و حضرت رسول فرموده اند عویمر حکیم امت من است چون شام فتح شد ابتدا قضاوت آنجا را باو دادند بنا بر اصح اقوال در سال سی و دو هجری در گذشته و در باب الصغیر دمشق مدفون گردیده و بعضی گفته اند ابوالدرداء بمدینهٔ طیبه بازگشته و قبری که در اسکندریه است و مرقد ابوالدرداء میگویند منسوب بابوالدرداء دیگر است بالاصالة قبر ابوالدرداء نام نیست و غیر ازین قبر قبر دیگر در اسلامبول هست که منسوب بصحابه میدانند لکن جز مرقد ابو ایوب باقی بثبوت نپیوسته ابوالدرداء زوجهٔ دیگر داشته که او نیز مکناة بام الدرداء بوده ولی این زن را بعد از رحلت حضرت رسول در حبالهٔ نکاح در آورده

درك شرف حضور حضرت رسول نموده است

ام الدرداء الصغری ام الدرداء الکبری میگفته اند و دختر ابی حدرد الاسلمیه بوده و ام الدرداء کربعدها تمنا کحت ابو الدرداء رسیده معروف بصغری میباشد و هجیمه نام داشته

ام رعلة القشیریه

زنی بوده است صاحب طبع موزون و شعر خوش و بیان فصیح و امام مستغفری او را از صحابیات دانسته و گفته اند روزی این زن بحضور حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم امده و عرض کرده است السلام علیك یا رسول الله و رحمة الله و برکاته انا ذوات الخدور و محل ازر البعول و مربیات الاولاد و ممهدات المهاد و لا حظ لنا فی الجیش فعلمنا شیئا یقربنا الی الله عز و جل اینعبارت ام رعله شبیه ببیان و عرضی است که اسماء الانصاریه بحضور حضرت رسول معروض داشته و پیش در شرح حال اسما نگاشته ایم و معنی آن این است که ما زنان پرده نشین میباشیم و در زیر حکم و فرمان شوهرهای خود هستیم و باموز خانه داری و بزرك کردن اطفال و تربیت انها مشغولیم و از اجر و ثواب جهاد بی بهره ایم چیزی بما بیاموزید که وسیله تقرب ما بحضرت پروردگار گردد فرمود بنشستید انبیا فرمودند شما زنان از ذکر خدا غافل مشوید و چشم خود را از دیدن نامحرم ببندید و طوری تکلم نکنید که بیگانه صدای شما را بشنود ماجور و مثاب خواهید بود در کتاب اصابه مسطور است که بعد از ارتحال حضرت نبوی ام رعلة القشیریه حسنین علیهما السلام را در برگرفته در کوچه های مدینه میگشت و اشك میریخت چون بدر خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها رسید با اسف تمام این بیت انشاد نمود

یا دار فاطمة المعمور ساحتها   هیجت لی حزنا حییت من دار

ام رومان

زوجه خلیفه اول ابو بکر میباشد و عایشه و عبد الرحمن از بطن ام رومان بوجود امده و درك زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و برای این زن شرف بزرگی دانسته اند در سال ششم هجرت وفات نموده است

ام سعد

دختر عصام حمیری و از زنهای اندلس است که دارای علوم ادبیه شده چون اسمش

سعد و به بوده در حرف سین ترجمهٔ حال او بیاید و ام سعد کبشه هفت نفر از صحابیات اند
که یکی از ایشان مادر سعد ابن معاذ میباشد و او برای پسر خود نوحه کرده و گفته است

ویل ام سعد سعدا   صرامه وجدا   سد به مسدا

وحضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند کل نائحة تکذب الا ام سعد و مناوی
در تیسیر گوید و من خصایص المصطفی ان یخص من شاء بما شاء

ام السلطان

مقریزی در خطط مصریه گوید سلطان شعبان از سلاطین ترک مصر است و این سلسله از
فروع سلاطین ایوبی بوده و از اواسط قرن ششم هجرت تا اواخر قرن هفتم در مصر سلطنت
نموده و مادر سلطان شعبان معروف بام السلطان مدرسه در مصر بنا کرده که آنرا مدرسهٔ
ام السلطان میگویند و از ابنیهٔ عالیهٔ مصر محسوب میشود این مدرسه در بیرون
باب زویله و نزدیک بقلعهٔ جبل و مزارستان مصر بنا شده و تاریخ بنای آن هفتصد و
هفتاد و یک هجری است ام السلطان برای حنفیها و شافعیها مدرسی جداگانه در این مدرسه
ساخته و سقاخانه و حوضی هم در آن بنا نموده و از آنجا که اسم ام السلطان برکه بوده شرح حال
او در حرف با بیاید

ام سلمه

از زوجات مطهرات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دختر ابی امیة ابن المغیرة المخزومیة
میباشد ام سلمه را ابتدا ابو سلمة بن عبد الاسد المخزومی تزویج نموده و فرزندی
آورده که او را سلمه نام نهاده اند لهذا ام سلمه باین کنیه مکناة گردیده و از آنجا که دارای فصاحت
بیان و حصافت عقل بوده بعد از آنکه بشرف مناکحت سید انام علیه الصلوة والسلام
مشرف شد سیصد و هفتاد و هشت حدیث از آنحضرت فرا گرفته حفظ و روایت نمود
در فترت خلافت عثمان ام سلمه بعبارت مسطوره ذیل او را پند داده و نصیحت کرده
یا بنی مالی اری رعیتک عنک نافرین و عن جناحک نافرین لا تعف طریقا کان رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم یحبها و لا تقتدح بزند کان علیه السلام اکباه و توخ حیث توخی
صاحباک فانهما ثکما الامر ثکما و لم یظلما هذا حق امومتی قضیته الیک و ان علیک حق
الطاعة

یعنی ای پسرک من سبب چیست که رعایای ترا از تو متنفر و از زیر بال تو خارج شده بینم راهی را که حضرت رسول ص می پیمودند محو مکن و آتشی را که پیغمبر زنده بودند روشن مینما و همانطور که یاران تو ابوبکر و عمر رفتار کردند رفتار کن چه آنها امر را محکم داشتند و از راه نگردیدند این حق مادری من بود که نسبت بتو ادا کردم و حق تو این است که اطاعت کنی و جوابی که عثمان باین کلمات داده در ضمن مثل معروف هو کابی الزند و صلود الزند در مجمع الامثال مسطور است چون ام سلمه عمزاده ولید صحابی پسر ولید بن مغیره بوده در مرثیه او این اشعار انشاد نموده

یا عین فابکی للولید بن الولید بن المغیره　　قد کان غیثا فی السنین و رحمة فینا و میره
ضخم الدسیعة ماجد یسمو الی طلب الوتیره　　مثل الولید بن الولید ابی الولید کفی العشیره

ام سلمه خدیجه

دختر بدران از نساء محدثه و از اشیاخ امام سیوطی بوده است

ام سلیم

دختر ملحان بن خالد و از قبیله بنی خزرج و مادر انس بن مالک است این زن از قانتات صحابیات بشمار آمده و از ارباب درایت و دانش بوده شوهر اول او مالک بن النضر که پدر انس باشد در ایام جاهلیت از او مکدر شده بشام رفته در آنجا درگذشت و ام سلیم مدتی بی شوهر زیست بعد از آنکه بشرف اسلام مشرف شده بود از اهل قبیله او و ابطال انصار ابوطلحه انصاری او را خواستگار شد ابوطلحه اگر چه مردی غنی و معتبر بود اما چون هنوز قبول اسلام نکرده و از مشرکین شمرده میشد اینمواصلت متعذر مینمود بنابراین ام سلیم در جواب گفت من مثل تو شخصی را نمیتوانم رد کنم و از تو تبری نمایم اما مانعی که در پیش است این است که من مسلم و تو مشرکی آیا ملتفت نیستی که خدائی را که پرستش مینمائی از زمین میروید و بعد سوخته میشود شرم نمیکنی که تخته چوبی سجده میبری این سخن در ابوطلحه اثر کرد انصاف داد و مسلمان شد و ام سلیم را تزویج نمود

هنگامی که سید انبیا بمدینه منوره هجرت فرمودند و در منزل ابوایوب جای گرفتند هریک از مسلمین بقدر وسع و استطاعت هدیه بآنحضرت تقدیم کردند و در آنزمان ام سلیم تنگدست بود و چیزی نداشت که هدیه بآنجناب نماید ناچار پسر خود انس را که

دوازده ساله بود بحضور حضرت رسالت پناه آورده عرض کرد یا رسول الله این پسر را برای خدمتگذاری شما آورده ام قابل آنحضرت نیست اما خادم شما و فرزند من است دعائی در حق او بفرمائید حضرت نبوی در حق انس بطول عمر و کثرت مال و اولاد و شمول فیض و برکت دعا کردند و از اثر آن دعا انس یکصد و سه سال زندگانی کرد و هشتاد فرزند از او بوجود آمد که هفتاد و هشت نفر پسر بود و فقط دو نفر دختر و اموال و مکنت انس نیز از اندازهٔ حساب و تحدید بیرون شد و انس در خلافت عمر به بصره رفت که بمردم علم فقه آموزد و در سال نود و یک هجری در آنجا بدار بقا رفت

ام سلیم خواهری داشت مکناة بام حرام که او نیز در حضرت نبوی دارای حرمت و مقام بود و رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بعضی اوقات بخانهٔ اینجد تشریف میبردند و در اوان گرمی هوا در آنخانه خواب قیلوله و استراحت مینمودند و حضرت بخواب قیلوله افتاده بودند روزی در خانهٔ ام حرام از خواب بیدار شده چشم گشودند و تبسم و اهتزاز نمودند فرمودند و بام حرام گفتند در عالم رؤیا بعضی از امتانم را دیدم مثل پادشاهان که بر روی تخت قرار میگیرند بحر اخضر (دریای سفید) سوار میشوند ام حرام چون این بشارت شنید عرض کرد یا رسول الله دعا کنید که منهم با آنجماعت باشم و در آن غزا حاضر شوم حضرت فرمودند تو هم از آنها خواهی بود و این مژدهٔ فتح جزیرهٔ قبرس بود که پیغمبر دادند بالجمله چون خلافت بعثمان رسید عساکر اسلام بتحریض و ترغیب معاویه برای فتح جزیرهٔ قبرس حرکت کردند و ام حرام با شوهر خود عبادة بن الصامت با آن اردو همراه شد چون بآنجزیره داخل شدند ام حرام از مرکب افتاده راه سرای باقی گرفت

و ام سلیم بنت تیم نیز زنی صحابیه بوده است

ام شریک

یکی از زنهای زمان سعادت اقتران حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده و نفس خود را بآنحضرت هبه نموده یعنی خواسته است بدون مهر بشرف از دواج پیغمبر نایل گردد ولی باین آرزو فایز نشده اسم ام شریک غزیه بوده است

ام عاصم

نعمت جمیله و دختر ثابت ابن ابی اقلح الانصاری و خواهر عاصم بن ثابت است که از صحابیه بوده

و زوجهٔ مطلقهٔ عمر میباشد قبل از قبول اسلام اسم ام عاصم عاصیه بود چون قبول اسلام نمود حضرت رسول او را جمیله نام نهادند و جمیله چون از عمر پسری آورد که او را موسوم بعاصم داشتند این زن مکناة بام عاصم شد

ام عاصم

مادر عمر بن عبد العزیز از خلفای بنی امیه است که بعدل و صلاح مشهور میباشد اکثر ارباب سیر این ام عاصم را دختر پسر ام عاصم سابق الذکر دانسته که نوادهٔ عمر میشود و شیخ اکبر در مسامرات گوید ام عاصم حفیدهٔ قریبهٔ عمر است گویند عمر در ایام خلافت خود شبی در کوچه های مدینهٔ منوره میگشت از درون خانهٔ شنید مادری بدختری میگفت در شیر آب داخل کن عمر در پشت گوش داد دید دختر بمادر میگوید قباحت این کار و شیئی است و عمر ما را از اینقبیل کارها منع کرده حاصل آنکه هر قدر مادر بدختر اصرار نمود و گفت عمر از کجا مطلع بر کار و کردار ما میشود دختر تن در نداده جواب داد ما باید در ظاهر بخلیفه اطاعت کنیم و در باطن خلاف نمائیم عمر از ثبات رای و استقامت این دختر خشنود شده او را در حبالهٔ نکاح پسر خود عاصم در آورد و از او ام عاصم مادر عمر بن عبد العزیز بوجود آمد ابو الفضل میدانی در مجمع الامثال در ذیل مثل لیت حفصه من رجال ام عاصم گوید ام عاصم همان مادر عمر بن عبد العزیز است و چون این ام عاصم درگذشت عبد العزیز اموی خواهر او حفصه را بزنی بگرفت اما چون حفصه دارای اخلاق ام عاصم نبود و کسان عبد العزیز چندان از او خوشوقت نبودند گفتند لیت حفصه من رجال ام عاصم یعنی کاش حفصه نیز از عرق ام عاصم میبود

ام عباس

مادر عباس بن ابی الفتوح الصنهاجی است که بوزارت الظاهر بالله فاطمی از خلفای مصر رسید و مسجد ام عباس در مصر که در خطط مقریزی ذکری از آن شده از آثار این زن میباشد و آنرا در سال پانصد و چهل و هفت هجری بنا کرده و بعدها خراب شده است مقریزی میگوید ام عباس زنی بود مغربیه مسماة به بلاده و ابو الفدا مینویسد بعد از ابو الفتوح شخص معتبری معروف بعادل بن سلار ام عباس را تزویج نمود و بوزارت الظاهر بالله نایل آمد اما بعد از مدتی عباس پسر ستاک او را از این رتبه محروم و خود وزیر شد پس ام عباس

ام المؤمنین کریمه

ام عقیل

فاطمه بنت اسد مادر عقیل بن ابیطالب است و ترجمه حال او بیاید و بیتی که در کتب نحو
در باب کان ذکر و ایراد مینمایند از مشار الیها میباشد و این بیت این است

انت تکون ماجد نبیل اذا تهب شمأل بلیل

و این بیت را ام عقیل در هنگام مشغول کردن عقیل میخوانده است

ام العلاء

دختر یوسف نام تاجر اندلسی بوده صاحب طبع و عالم بادبیات مقارن سال پانصد هجری
در شهر وادی الحجاره میزیسته و بفطانت و فصاحت اشتهار داشته در نفح الطیب اشعار
مسطور و در ذیل را باسم ام العلاء نوشته و این ابیات خاندانی را مدح گفته است

کل ما یصدر عنکم حسن وبعلیاکم تحلی الزمن
تعطف العین علی منظرکم وبذکراکم تلذ الاذن
من یعش دونکم فی عمره فهو فی نیل الامانی یغبن

ابن اثیر گوید ام العلاء کنیه دو نفر زن صحابیه بوده است

ام علی

زنی است عارفه که او را دارای مقام ولایت دانسته اند و در نفحات الانس شرح حال او نگاشته
شده زوجه احمد خضرویه که از اقطاب بوده و از شیخ ابوحفص روایت نموده اند که گفته است
تا سخن ام علی زوجه احمد خضرویه را ندیده بودم جنس زن را حقیر میشمردم و گفتار انها را
مکروه میداشتم چون با این زن ملاقات کردم دانستم باری تعالی نعمت معرفت را بهر کس
خواهد عطا میفرماید و ترجمه حال ام علی تقیة الارمنازیه در حرف تا نگاشته خواهد شد

ام عماره

دختر کعب از اولاد مازن بن نجار و زوجه زید بن عاصم و صحابیه مشهوره بوده این زن با وجود
توطن در مدینه قبل از هجرت قبول اسلام کرده و در مکه معظمه امده و در عقبه خدمت حضرت
رسول مشرف شد با انکه زنان مکلف بجهاد نیستند اینگونه تیر میپرداخت و در احد کارها
ساخت چون اسم ام عماره نسیبه است در حرف نون ذکر او بیاید

امّ عمرو

کنیهٔ شش نفر زن صحابیه است و امّ عمرو بنت جندب بن عمرو بن حممة الدوسیه یکی از زوجات عثمان بن عفان است صاحب صحایف الاخبار می‌نویسد چون امّ عمرو زوجهٔ عثمان خوی ملاهی داشت برای اینکه معما بگوید خنفسا را در دهن خود میگذاشت و میگفت حاجیتك ما فی فی از تو معما می‌پرسم چیست در دهن من

امّ علیٰ

کنیهٔ سه نفر از نساء معروفه بوده یکی صحابیه و دیگری دختر هادی خلیفهٔ عباسی که مأمون او را تزویج نموده و سیمی دختر ابراهیم بن اسحق الحربی است که در علم فقه او را با مهارت و صاحب فتوی و محل استناد و اعتماد دانسته‌اند و این زن در سال سیصد و بیست و هشت هجری در گذشته است

امّ الفتیٰ

مادر انجوانی است که در جنگ جمل از جانب حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام قران کریم را بمیدان جدال برد و چون انکار کرده دست راست او را قطع نمودند او قران را بدست چپ گرفت دست چپ او را نیز انداختند انوقت با سینه بحفظ قران کوشید تا جان بداد و مادر او امّ الفتیٰ این ارجوزه بخواند

لاهمّ ان مسلما دعاهم | یتلو کتاب الله لا یخشاهم
وامّهم قائمة تراهم | تأمرهم بالقتل لا تنهاهم

قد خضبت من علق لحاهم

امّ الفتح

دختر احمد بن کامل بن خلف بن شجرة بن منظور الشجری البغدادی محدثهٔ مشهوره بوده است که او را ابنة السلام میگفته‌اند عمری طولانی کرده و دیرگاهی بتعلیم احادیث پرداخته در سال ششصد و هشتاد هجری وفات نموده

امّ الفضل

اسمش لبابه است و پیش در ترجمهٔ حال اسما بنت عمیس ذکری از او شده مشار الیها زوجهٔ جناب عباس عم حضرت رسول الله و خواهر صلبی و بطنی میمونه بنت الحارث است که از زوجات مطهرهٔ

نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم میباشد و از صحابیات رفیع الدرجات بشمار میاید و
جناب عباس را شش پسر از بطن او بوجود امده است فضل و عبدالله و معبد و قثم
و عبیدالله و عبدالرحمن و چون اکبر انها فضل بوده لبابه معظم مکناه بام الفضل شده و جناب
عباس را هم بمناسبت پدر فضل بودن ابو الفضل گفته اند و عبدالله صاحب تفسیر معروف
بتفسیر ابن عباس است و او را ابو الخلفا و ابن سید الناس خطاب کرده اند و ام الفضل بنابر اینکه
از صلب شخصی مثل جناب عباس دارای شش نفر فرزند نجیب گردید او را نجیبه شمرده
و ابیات ذیل را در حق او بنظم اورده اند

ماولدت نجیبة من فحل ... کستة من بطن ام الفضل
اکرم بها من کهلة و کهل ... عم النبی المصطفی ذی الفضل

وخاتم الرسل وخیر الرسل

جناب عباس را از بطن غیر ام الفضل چهار پسر دیگر امده که حارث و کثیر و عون و تمام نام داشته اند
و بنابر این عدد فرزندان عباس بده نفر رسیده گویند تمام که کهترین اینچهار پسر بود وقتی که او را
میگردانید ندا اینمصرع را میخوانده اند

تموا بتمام فصاروا عشرة ... یارب فاجعلهم کراما بررة

واجعل لهم ذکرا وانم الثمرة

ام الفضل

دختر جناب عباس عم حضرت رسول صلی الله علیه و آله که از صحابیات بشمار میاید نیز مکناه
بااینکنیه بوده است

ام الفضل

دختر حمزه سید الشهدا و از صحابیات شمرده میشود

ام الفضل

دختر مامون خلیفهٔ عباسی است و خلیفه او را بتزویج حضرت امام محمد تقی علیه السلام داده
و با انحضرت بمدینهٔ منوره فرستاده و از بطن او امام علی النقی سلام الله علیه بوجود امده اند
محمد منها [illegible]
وام الفضل بعد از رحلت حضرت امام محمد تقی ع و پدرش ببغداد امد و در قصر معتصم
جای گرفت انتهی ما برای اینسخن مستندی نیافتیم ۳

والدهٔ حضرت نقی علیه السلام باتفاق رواة ام ولدی بود مغربیه و نامش سمانه یا منفرشه صرح بذلک الوزیر کمال الدین بن طلحه والحافظ عبد العزیز الجنابذی والشیخ المفید والشیخ الخشاب والطبرسی فی اعلام الوری وغیرهم

ام الفضل بی بی

محدثه ایست مشهوره که جزء بی بی در حدیث از او ست و او را بیبا بر وزن ضیغمی نیز گفته اند و ذکر این ام الفضل در حرف با بیاید

ام الفضل خدیجه

محدثه ایست مصریه و شرح حال او در حرف خا مسطور خواهد شد

ام الفضل مریم

از اشیاخ امام سیوطی است و ترجمهٔ حال او در حرف میم نگاشته میشود انشاء الله تعالی

ام قیس

اسم سه نفر از زنان صحابیه است که یکی هذلیه و دیگری اسدیه بوده و سیم انها منسوب بقوم و قبیله نیست

ام کحه

زوجهٔ اوس بن ثابت انصاری است و اوس از صحابه و ام کحه صحابیه بوده چون اوس در غزوهٔ احد کشته شد و این زن با سه دختر از او ماند بنی اعمام اوس بموجب رسم و عادت جاهلیت خواستند جمیع اموال او را ضبط کنند و زوجه و دخترهای او را محروم دارند چه رسم جاهلیت این بوده که بزن و فرزند اناث میراث نمیداده اند و ایهٔ شریفهٔ و تأکلون التراث اکلا لما ناظر باین مطلب بنابراین در اینمورد کریمهٔ وللنساء نصیب نازل شد و سید انام علیه الصلوة والسلام ببنی اعمام اوس امر فرمودند باموال او دست اندازی ننمایند بعد از ان ایهٔ یوصیکم الله در باب حصص ارثیه شرف نزول ارزانی داشت و بام کحه ثمن و بدختران ثلثان و باقی ببنی اعمام اوس داده شد و اینقول بر مذهب اهل تعصیب است که زائد از فرایض را بمنسوبان الی میدهند و امامیه باقی را نیز رد باصحاب فریضه میرسانند

ام الکرام

دختر معتصم بن صمادح پادشاه مریه است از زنان مشهورهٔ اندلس که در ادبیات یدی طولی داشته و در نظم و نثر مهارت و قدرتش بکمال بوده

ام الکرام

دختر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده است

امّ الکرام السّلیمه

کنیه زنی از صحابیات است

امّ الکرام

زوجهٔ ابن حجر عسقلانی و زنی محدثه بوده

امّ کلثوم

دختر وسطی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و بزرگتر از دخترهای آنحضرت زینب و کوچکتر از همه جناب فاطمه سلام الله علیها بوده و نبی اکرم دختر دیگر داشته اند رقیه نام و رقیه و ام کلثوم را دختران وسطی میگفته اند و ابتدا رقیه را بزوجیت عثمان بن عفان دادند و پس از وفات او ام کلثوم همان نصیب یافت لهذا عثمان را ذو النورین گفتند خلاصه ام کلثوم بعد از آنکه شش سال زوجهٔ عثمان بود در سال نهم هجرت وفات نمود و از اینها اوجت فرزند بی حاصل نیامد و جماعتی از علمای اسلام غیر فاطمه علیها السّلام را ربائب رسول الله صلعم دانسته اند

[illegible]

امّ کلثوم

دختر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام است که از بطن مطهرهٔ سیدة النساء حضرت فاطمه بوجود آمده بود و آن معظمه را ام کلثوم الکبری میگفتند و اولا عمر ام کلثوم را تزویج کرد و یک دختر و یک پسر از اینها اوجت بوجود آمد و پسر را زید نامیدند و دختر را رقیه و زید بن عمر را بواسطهٔ دو جدّ او ذو الهلالین میگفتند ام کلثوم بموجبی که در کتب سیر و تواریخ ضبط شده و نگارنده در کتاب تحفة السعادة فی تحفة الشهادة شرح داده در خلافت عمر بعضی عطریات و اشیاء نفیسه برای زن و دختر قیصر قسطنطنیه هدیه ارسال فرمود و اهل قیصر نیز عقد مرصع برای آن معظمه اهداء نمودند که بحکم عمر آن عقد در بیت المال مسلمین گذاشته شد و سفیری که حامل آن عقد مرصع بود در دمشق در مجلس یزید ام کلثوم را بدید و خود را با آنجا معرفی نمود و یزید از او پرسید که مگر این زن را میشناسی گفت بلی وقتی او را دیدم که جلالش بیش از امپراطریس (ملکه) ما بود باری ام کلثوم را بعد از عمر عمزادهٔ او عون بن جعفر طیار تزویج نمود و بزرگواری آن معظمه بدرجهٔ اشتهار است و علمای شیعه در باطن منکر تزویج ام کلثوم را با خلیفهٔ ثانی

امّ کلثوم

نیز دختر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام و معروف بام کلثوم الصغری است معظمه مشار الیها را

عبدالله الاصغر ابن عقیل تزویج نمود

امّ کلثوم

کنیهٔ پنج نفر از نسوان صحابیه بود که یکی از آنها امّ کلثوم دختر ابی بکر است گویند حضرت امام حسین علیه السلام را هم دختری مکنّاة باین کنیه بوده است

امّ کلثوم

دختر عبدالله بن عامر بن کریز زوجهٔ یزید بن معاویه است و یزید او را در شعر ذکر نموده و شرح آن از این قرار است که در سال چهل و نه هجری معاویة بن ابی سفیان لشکری بسرداری سفیان بن عوف بمحاصرهٔ قسطنطنیه فرستاد و خواست یزید را هم با آن سپاه همراه نماید یزید تعلل کرد و بعد از آن خبر ابتلای آن جیش ببعضی امراض و فقدان آذوقه و قوت برسید و یزید ظهار بعضی از محنت آنها کرده اید و بیت انشاد نمود

وما ابالی بما لاقت جموعهم ... بالفرقدونة من حمّی ومن موم

اذا اتکأت علی الانماط مرتفقا ... بدیر مران عندی ام کلثوم

چون این اشعار را معاویه شنید گفت برای اینکه یزید از صدمهٔ مسلمین اظهار بی اندوهی کرده حکماً و حتماً باید خود شریک آن بلیه و صدمه شود و بحصار قسطنطنیه رود و یزید مجبور برفتن شد بالجمله امّ کلثوم که در این نظم یزید مشاهده میشود زن یزید بوده و بعقیدهٔ برخی اسم او هند میباشد و همین زن مسمّاة بهند و مکنّاة بامّ کلثوم است که در روز ورود خبر شهادت امام حسین با

امّ مالک

کنیهٔ دو نفر زن صحابیه است و کنیهٔ نعم دختر ذویب الخزاعی که لیلی عامریه معشوق قیس باشد نیز امّ مالک بوده

امّ محمد

خالهٔ شیخ عبدالقادر گیلانی است و او را دارای مقام ولایت دانسته اند و در نفحات الانس ذکر او شده است

امّ محمد

مادر شیخ ابو عبدالله بن خفیف و زن صالحه بوده است و بسیاری از زنهای محدثه و سه نفر زن صحابیه باین کنیه مکنّاة شده

ام محمد الثقفیه

دختر عبد الله بن عثمان بن ابی العاص الثقفی است که زوجه سلم بن زیاد بن ابیه بوده در زمان یزید که سلم میر و ولایت خراسان و سجستان داشت و با اهالی سمرقند جهاد و غزا میکرد ام محمد با او همراه بود و بتصریح ابن اثیر در کامل او اول عربیه ایست که از آب جیحون گذشته و در همین یورش بود که سلم را از ام محمد مذکوره در ملک سغد پسری بوجود آمد و نامش

ام محمد بنت صالح المسکین

از زنهای هرون الرشید بوده و صالح المسکین از پسران منصور است و دختری هم مکناة با کنیه داشته که نام او حمدونه بوده است

ام المساکین

کنیه زینب الهلالیه است که یکی از زوجات مطهرات حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده و چون بمساکین و فقرا توجه تامی داشته او را ام المساکین گفته اند و ترجمه حال او در حرف زاء بیاید

ام معبد

دختر خالد الخزاعی و زوجه ابو معبد الخزاعی و اسمش عاتکة الخزاعیه صحابیه ایست مشهور و قضیه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مکه معظمه هجرت فرمودند در موضع معروف بقدید بخیمه ام معبد نزول نمودند مشار الیها در خیمه خود میش لاغری داشت که شیر و روغنی از آن حاصل نمیشد بلکه از ضعیفی ممکن نبود او را با گله بچراگاه بفرستند بنا بر این گوسفند در یکطرف چادر ایستاده بود نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دراز نمود دست مبارک شیر زیادی از آن میش دوشیدند از ام معبد روایت کرده اند که گفته است آن میش تا زمان خلافت عمر زنده بود سال خشک سالی سخت شد و حیوانات علف و گیاهی نداشتند که بخورند معذلک هر صبح و شام آن میش را میدوشیدیم و از آن منتفع میشدیم در مواهب لدنیه مسطور است که چون حضرت رسول از منزل ام معبد نهضت فرموده تشریف بردند ابو معبد بخیمه خود آمده بر خلاف مامول شیر بسیار در خیمه دید گفت ما هذا یا ام معبد انی لک هذا والشاء عازب حیال ولا حلوب فی البیت یعنی ای ام معبد این شیرها از کجا حاصل شد همه گوسفندها در چراگاه دور و بی شیرند و حیوان شیرده در اینجا نیست که

دوشیده شده باشد این چه حال است ام معبد صورت حال را حکایت کرد
ابومعبد گفت شمایل آن بزرگوار را برای من بیان کن ام معبد گفت رایت رجلا
ظاهر الوضائة ابلج الوجه حسن الخلق لم تعبه ثجلة ولم تزر به صعلة وسیم قسیم فی عینیه
دعج وفی اشفاره وطف وفی صوته صحل احور اکحل ازج اقرن شدید سواد الشعر فی عنقه
سطع وفی لحیته کثاثة اذا صمت فعلیه الوقار واذا تکلم سما وعلاه البهاء وکان منطقه خرزات
نظم یتحدرن حلو النطق فصل لا نزر ولا هذر اجهر الناس واجمله من بعید واحلاه واحسنه
من قریب ربعة لا تشناه من طول ولا تقتحمه عین من قصر غصن بین غصنین فهو انضر الثلاثة
واحسنهم قدرا له رفقاء یحفون به اذا قال استمعوا لقوله واذا امر تبادروا الی امره محفود
محشود لا عابس ولا مفند یعنی شخصی را که دیدم پاکیزه صورت وگشاده رو بود و سیمای
نیکو داشت نه شکمش بزرگ و نه سر و گردنش کوچک زیبا و صاحب جمال چشمش سیاه و مژگانش
انبوه صوتش صوت سفیدی و سیاهی چشمش بکمال ابروی او پیوسته و دنباله آن باریک
مویش بمنتهاء درجه سیاهی گردنش بلند و ریشش زیبا در وقت سکوت با سکینه
و وقار و هنگام تکلم علو قدر و درخشندگی او آشکار کلمات او چون در منظوم از دهن
او سرازیر میشد شیرین زبان بود گفتار او نه کم که حمل بر عجز شود و نه زیاد که یاوه نماید
صدایش رسا و خوش آهنگ از دور جمیلتر از همه مردم و از نزدیک خوش آینده تر از همه
خلق نه طویل القامه که ناپسند نماید نه قصیر که در چشمها حقیر آید گویا نهالی بود که میان
دو نهال دیگر روئیده باشد و خرمی او از آن دو زیادتر و قدر او افزونتر همراهان او دور
او بودند و چون سخن میگفت استماع مینمودند و چون فرمایشی میکرد در انجام آن میکوشیدند
جمعیت و خدم داشت ترش رو نبود و تکلم بیفایده نمینمود چون ابومعبد از ام معبد اوصاف
مذکوره را بشنید سوگند یاد کرده گفت این همان کسی است که در قریش ظهور نموده اگر
او را میدیدم هر آینه تبعیت او را اختیار میکردم و عاقبت الامر ابومعبد و ام معبد بشرف
اسلام مشرف شده او از صحابه و این از صحابیات شد و پوشیده نباشد که عبارت ام معبد
که گفته نهالی بود فیما بین دو نهال دیگر مقصود از این دو نهال ابوبکر و آزادکرده او
عامر بن فهیر است که در سفر هجرت با حضرت رسول همراه بوده اند
و ام معبد اسم سه نفر زن از صحابیات است

ام معمر

ام معمر

بنت الحباب معشوقهٔ قیس بن ذریح است و ذکر او در حرف کاف میباید و مجنون در اشعار خود لیلای عامریه که ام مالک است نیز ام معمر گفته در صورتی که آن اشعار را از مجنون بدانیم

ام موسی

ام موسی که در آیه شریفهٔ قرآن مذکور است مادر حضرت موسی پیغمبر بنی اسرائیل میباشد و چون اغلب مصنفین اسم او را یوخابد ضبط کرده اند در حرف یاء ذکر خواهد شد

ام موسی

ام موسی قهرمانه جاریهٔ ام ولد اسباب اجرای اوامر سلطنتی و رتق و فتق امور زمان المقتدر بالله عباسی بوده عزل و نصب حکام و ورود و قبول احکام کلیته او مینموده بلکه چون زمان او و علی بن عیسی وزیر کدورت و نفاقی اتفاق افتاد وزیر مشار الیه مجبور باستعفا گردید

ام موسی

دختر منصور حمیری و خواهر یزید بن منصور و والدهٔ محمد مهدی عباسی است که از زوجات منصور دوانیقی میباشد و جعفر اکبر پدر زبیده زوجهٔ هرون الرشید از بطن این زن بوجود امده و اسم او اروی بوده

ام النساء

دختر عبد المؤمن تاجر فاسی است از نسوان عرب مغرب که طبعی موزون داشته و اشعار ابدار نظم و انشاد کرده در مسامرات محی الدین قصیدهٔ از او مسطور است که این دو بیت از آن میباشد

جاء البشیر بوعد کان ینتظر   فاصبح الحوم ما فی صفوه کدر

من خبر هاد غدا بالهدی یأمرنا   وفی اوامره التشدید والنظر

از این دو بیت که مطلع و ابتدای قصیده است چنین بر میاید که بعد از فتحی یا جلوسی گفته شده و ظن غالب انکه بعد از غلبه و فتحی قصیده را نظم کرده چه در مدح ممدوح او را بشجاعت و دلیری ستوده گوید

خیرات حسان

٦٣

لیث اذا اقتحم الابطال حومته یغنی الکتائب لا یبغی و لا ینهد

ام هرون

در طبقات شعرانی در ترجمه حال این زن چنین مسطور است که دارای مقام ولایت و از خائفین و عابدین بوده و از خوردنی تنها بنان قناعت مینموده نبر و سامان اعتنائی نداشته بیست سال موی سر خود را شانه نکرده با اینحال گیسوی او از گیسوی سایر زنان نیکوتر بنظرها میامده گویند در صحرا با شیر بر میخورده و میگفته اگر از گوشت من چیزی تراروزی شده بیا و بخور و شیر رو از او گردانیده بطرف دیگر میرفت

ام هاشم

یکی از زنهای یزید بن معاویه بود و چون پسری از یزید بهم رسانید و او را خالد نام نهادند ام هاشم را ام خالد هم گفتند بعد از مردن یزید مروان او را بزنی گرفت تا خلافت او قوام گیرد و از بعد از چندی یک روز مروان بپسر او خالد دشنام داد و گفت یا ابن الرطبة الاست خالد این واقعه را بمادرش اظهار و شکایت نمود ام هاشم گفت این سخن را بکسی مگوی بلکه مروان هم نداند که من از این دشنام او آگاه شده ام و کینه مروان را در دل گرفت و منتهز فرصت شد وقتی که مروان خواب بود با جواری خود بسر وقت او آمده بالشی بر دهن وی نهاده فشردند تا بمرد

ام هاشم الانصاریه

دختر حارثة بن نعمان انصاری و زنی صحابیه بوده است و در کنیه او اختلاف کرده اند بعضی صاحب اسد الغابه ام هشام ضبط نموده و در وافی بالوفیات ام هاشم ثبت شده بهر حال در علم مقامی معلوم داشته و جماعتی از محدثین از او روایت کرده فقها گفتار او را معتبر دانسته اند مشار الیها در سال نود و هشت هجری از دار فنا ارتحال نموده است

ام هانی

دختر ابو طالب عم نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و خواهر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده و او صحابیه ایست مشهوره که در معراج حضرت رسول ذکر او شده در اسم او اختلاف کرده بعضی هند و برخی فاطمه و زمرهٔ فاخته نوشته اند بهر حال زوجه هبیرة بن عمرو المخزومی بوده و پسری از هبیره آورده که او را هانی نام نهاده اند و بدینجهت او را ام هانی گفته و هبیره

منهم

از مشرکین واشخاصی است که روز فتح مکهٔ معظمه فرار نموده و در اعتذار فرار خود گفت

لعمرك ما ولیت ظهری محمدا　واصحابه جبنا ولا خیفة القتل
ولکننی قلبت امری فلم اجد　لسیفی غناء ان ضربت ولا نبلی
وقفت فلما خفت ضیعة موقفی　رجعت لعود کالهزبر الی شبل

اما ام هانی همان روز ایمان آورده بشرف اسلام مشرف گردید گویند چهل وهشت حدیث ام هانی از حضرت رسول روایت کرده است

در میان اهل ادب چنین معروفست که اعراب در اعتذار از فرار اشعار بسیار گفته اند اما هیچکس بخوبی هبیره وحارث بن هشام المخزومی نسروده وابیات مسطوره در ذیل از حارث بن هشام است ودر فرار از غزوهٔ بدر انشاد نموده است

الله یعلم ما ترکت قتالهم　حتی علوا فرسی باشقر مزبد
ووجدت ریح الموت من تلقائهم　فی مأزق والخیل لم تتبدد
وعلمت انی ان اقاتل واحدا　اقتل ولا یضرر عدوی مشهدی
فصددت عنهم والاحبة فیهم　طمعا لهم بعقاب یوم مرصد

ابن اثیر گوید خلف الاحمر ابیات هبیره را بر اشعار حارث ترجیح داده وتفضیل نهاده اما اصمعی وابو عبیده انکه از هر چه در باب اعتذار از فرار گفته وانشاد کرده اند نظم حارث را شیقتر وبهتر (سید محمد ..) گویند حارث در بیت اول اشعاری که در فوق نگاشته شد اظهار جلادت وپر دلی نموده چه نکو بجا میگوید خون زیاد از بدن من جاری شده ومرکب مرا فرو گرفته بود وجریان خون از مجروحین ومقتولین دلیل است که خوف وهراس حال انها را انکر دانیده وقوت قلب داشته اند چنانکه سعید بن جبیر وقتی که بحکم حجاج مقتول شد خون زیاد از او جاری گشت اطبا گفتند این بواسطهٔ جرات وکمال قوت قلب سعید بود وگرنه میبایست خون او منجمد گردد انتهی

لا یخفی که فاضل نعمی را در فهم اشعار از نظر رفته شعر مزبد ابتی افتاده در استعمال العلاج ابن بیت از .... بالسیف است که در قول الاخر علا زیدنا یوم النقا .... زید کریم بابیض ماضی الشفرتین یمان　فافهم　صح

ام هانی بنت ابی الفوارس

دختر قاضی شرف الدین ابو القاسم واز احفاد ابو الفوارس بن سیف الاسلام وز نی محدثه بوده ونسبت بامام سیوطی سمت استادی داشته از ابو الیسر احمد بن عبد الله بن الصائغ وده نفر دیگر از محدثین اجازه گرفته است

ام هانی بنت فهد

دختر حافظ تقی الدین محمد بن محمد بن فهد الهاشمی است که در روز پنجشنبه هجدهم ماه ذیقعده سال هشتصد و هفده متولد شده و علم او بدرجه بوده که امام سیوطی ازو استفاده کرده و او را سابقه مشار الیه بشمار میاید

ام هانی مریم

دختر شیخ نور الدین ابو الحسن علی بن قاضی القضاة تقی الدین عبد الرحمن بن عبد المؤمن الهورینی الشافعی و مادر علامه سیف الدین الحنفی و محدثه ایست منسوبه که نیز از اساتید امام سیوطی بوده در ماه شعبان هفتصد و هفتاد و هشت متولد شده قرآن کریم و ملحه که منظومه ایست در نحو و مختصر ابی شجاع را که از کتب فقه شافعی است حفظ کرده فخر الدین القایاتی که جد مادری مشار الیها بوده تعلیم او مینموده از سن هشت سالگی بتحصیل پرداخته و از اکثر مشاهیر محدثین عصر خود استماع حدیث و مسائل کرده شب شنبه سلخ ماه صفر سال هشتصد و هفتاد و یک بدرود زندگانی نموده است امام سیوطی از مشار الیها و از ام هانی بنت فهد و ام هانی بنت ابو الفوارس در کتاب المنجم فی المعجم که مخصوص اجازات اساتید تالیف کرده ذکری نموده در باب ام هانی مریم نقل از خط جمال الدین یوسف حفید حافظ بن حجر عسقلانی مینماید و میگوید شعر مسطور در ذیل را

اینرز بچند شعر مذیل ساخته است

اذا کنت لا تدری وغیرک لا یدری اذا جن لیل هل تعیش الی الفجر

واشعار ام هانی که ذیل بیت مزبوره قرار داده این است

فکن حامد الله شاکر فضله علی سائر الاحوال فی العسر والیسر

وکن ساجد الله مادمت قادرا لعلک تحظی بالسعادة والفخر

فیا ایها الانسان لانک جاهلا واعلم بان الله هو الکاشف الضر

حلیم کریم خالق الخلق کلهم ورازقهم من غیر مل ولا ضجر

وصل علی المختار اشرف خلقه علیه سلام الله فی اللیل والفجر

ام هانی

یکی از دخترهای حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده و او را عبد الرحمن بن عقیل تزویج نموده است

ام الهناء

دختر قاضی ابو محمد عبد الحق بن عطیه اندلسی است ابن رطیع بدیهه گو داشته و در ادبیات اهتمام بوده وقتی پدرش قاضی ابو محمد بتولیت جریره مامور گردیده وچون این ماموریت سبب دور شدن او از اهل و وطن بود با حالی منقلب وچشمی گریان بخانه آمد ام الهناء اینحال بدید واین بیت بخواند

یا عین صار الدمع عندک عادة ۞ تبکین فی فرح وفی احزان

صاحب نفح الطیب من غصن الاندلس الرطیب این حکایت را روایت نموده و تصنیفی هم بام الهناء نسبت میدهد

ام الهناء الصالحه

بنت الملقن زنی بوده است محدثه از اشیاخ امام سیوطی و در حرف صاد ذکر او بیاید

ام الهیثم

امام سیوطی در اواخر مزهر از امالی قالی نقل کرده گوید ام الهیثم عجوزه بوده است از بنی منقر که از فصحای نسوان بشمار میاید وقتی بیمار شد از علت مرض او استفسار نمودند گفت کنت وحمی بالذکر فشهدت مأدبة فاکلت جحجبة من صفیف هلعة فاعترتنی زلخة گفتند اینچه قسم گفتار است گفت مگر گفتار اقسام دارد نهایت من بعربی فصیح با شما سخن گفتم پوشیده نباشد که جحجبه بضم هر دو جیم شکنبه گوسفند است که عربهای بدوی آنرا پاک کرده از گوشت قاورمه شده پر مینمایند وصفیف گوشتهائی است که برای بریان شدن روی آتش میگذارند وهلعه بکسر ها و فتح لام مشدد بزغاله ماده است و زلخه بضم زاء و فتح لام مشدد وجعی است که به پشت انسان عارض میشود و در وقت شدت مریضی که باین وجع مبتلا شد نمیتواند حرکت کند بنابر این معنی کلام ام الهیثم این است که من درد کراش میخوردم بعد بضیافتی حاضر شدم وشکنبه بزغاله ماده که پر از گوشت قاورمه بود خوردم ومبتلا بدرد پشت شدم

ام الهیثم

ابن حجر عسقلانی در اصابه گوید ام الهیثم زنی صحابیه بوده وشعر اینکو میسروده وقتی که مغیره بن نوفل شوهر دوم امامة بنت ابی العاص که ترجمه حالش پیش نگاشته شد در گذشت

ابیات دو بیت را ام الهیثم بنظم آورده

اشاب ذوابتی واذل رکنی　　　اما منه حین فارقت القرینا
تطیف بها لحاجتها الیه　　　ولما استیاست وضعت رنینا

و این ام هیثم همان ام هیثم بنت العریان النخعیه است و چند شعر معروف که در مرثیهٔ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام گفته شده و جماعتی با بو الاسود الدوئلی نسبت میدهند بعضی از این ام هیثم دانسته اند و از اشعار این است که بهر بشرح نگاشته میشود

الا یا عین ویحک اسعدینا　　　الا تبکی امیر المؤمنینا
تبکی ام کلثوم علیه　　　بعبرتها وقد رأت الیقینا
الا قل للخوارج حیث کانوا　　　فلا قرت عیون الشامتینا
افی الشهر الحرام فجعتمونا　　　بخیر الناس طرا اجمعینا
قتلتم خیر من رکب المطایا　　　فذللها ومن رکب السفینا
ومن لبس النعال ومن حذاها　　　ومن قرأ المثانی والمبینا
وکل مناقب الخیرات فیه　　　وحب رسول رب العالمینا
لقد علمت قریش حیث کانوا　　　بانک خیرها حسبا ودینا
اذا استقبلت وجه ابی حسین　　　رأیت البدر راق الناظرینا
وکنا قبل مقتله بخیر　　　نری مولی رسول الله فینا
یقیم الحق لا یرتاب فیه　　　ویعدل فی العدا والاقربینا
ولیس بکاتم علما لدیه　　　ولم یخلق من المتجبرینا
کان الناس اذ فقدوا علیا　　　نعام جار فی بلد سنینا
فلا تشمت معاویة بن حرب　　　فان بقیة الخلفاء فینا

امهات المؤمنین

مقصود از امهات المؤمنین زوجات مطهرات حضرت رسول صلی الله علیه و آله میباشد و آنها یازده نفر بوده اند خدیجه و عایشه و حفصه دختر عمر و ام حبیبه و ام سلمه و سوده بنت زمعه و زینب بنت جحش و زینب الهلالیه و میمونه و جویریه و صفیه شش نفر از این یازده نفر از قریش و چهار نفر عربیه و صفیه که اخرین آنهاست اسرائیلیه و از آنها

خبیر بوده خدیجه و زینب هلالیه در حیات سید انبیا از دار فنا رحلت کردند و در حین ارتحال آنحضرت نه نفر زنده بودند چنانکه حافظ ابو الحسن بن الفضل المقدسی گفته است

توفی رسول الله عن تسع نسوة　　الیهن تعزی المکرمات و تنسب
فعائشة میمونة و صفیة　　و حفصة تتلوهن هند و زینب
جویریة مع رملة ثم سودة　　ثلاث و ست ذکرهن مهذب

مقصود از هند ام سلمه و مراد از رمله ام حبیبه است و ترجمه حال هر دو نگاشته شد و اما ازواج مطهرات حضرت خیر البشر و امهات المؤمنین نامیدن بنا بر نص قرآن کریم است و چون هر یک سمت مادری بعموم ناس داشتند بعد از حضرت رسول نکاح انها حرام اما مسئله حجاب بحال خود باقی بود و از عموم مسلمین روی خود را میپوشیدند و علامه قسطلانی در مواهب اللدنیه باین معنی تصریح نموده است

امیمه بنت عبد المطلب

دختر عبد المطلب ابن هاشم و عمه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و خواهر اروی و ام حکیم البیضا است که ترجمه حال هر دو نگاشته شد امیمه نیز چون خواهران خود در حق عبد المطلب پدر خویش مرثیه گفته و صورت آن از این قرار است

الا هلک الراعی العشیرة ذو الفقد　　و ساقی الحجیج و المحامی عن المجد
و من یألف الضیف الغریب بیوته　　اذا ما سماء الناس تبخل بالرعد
کسبت ولید اخیر ما یکسب الفتی　　فلم تنفکک تزداد یا شیبة الحمد
ابو الحارث الفیاض خلی مکانه　　و لا تبعدن فکل حی الی بعد
فانی لباک ما بقیت و موجع　　و کان له اهلا لما کان من وجد
سقاک ولی الناس فی القبر ممطرا　　و سوف ابکیه و ان کان فی اللحد
فقد کان زینا للعشیرة کلها　　و کان حمیدا حیثما کان من حمد

وسیزده نفر زن صحابیه مسماة بامیمه بوده اند و از انجمله است رقیقه بنت ابی صیفی که شرح حال او در حرف را بیاید و آمنه زوجه ابن الدمینه که ترجمه حال او سابقا مسطور گردید بنا بر آنچه در جلد پانزدهم اغانی و در معاهد التنصیص و تزیین الاسواق نوشته شده

امیمه نام داشته اما در جلد اول اغانی اسم او را امنه مینویسید

امیّة الغفاریّه

صحابیه بوده است از قبیلهٔ ابوذر غفاری وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله عزیمت غزوهٔ خیبر فرمودند امیه با بعضی از نسوان قبیلهٔ خود بحضور پر نور آنحضرت آمده عرض کرد انا نرید ان نخرج معک فی وجهک هذا فنداوی الجرحی ونعین المسلمین بما استطعنا یعنی ما میخواهیم با حضرت تو همراهی کنیم و مجروحین عساکر اسلام را مداوا نمائیم و باندازهٔ استطاعت خود باعانت مسلمین پردازیم نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم قبول فرموده رخصت دادند اما بعدها جهاد بر زنان حرام شد

(نوّاب علیهٔ عالیه) انیس الدّوله (دامت شوکتها)

عقیلهٔ معظمه مشار الیها از بانوان سرای سلطنت و از مخدرات عظیم الشأن حرم جلالت دستگاه حضرت گردون بسطت شاهنشاهی خلد الله ملکه و دولته حظوتی تمام دارد و حصول مرضات الهی را با استرضای خاطر مقدس ظل اللهی واجبی فوری میشمارد اصل اصیلش از دار الخلافه طهران و شغل منیفش حمایت ضعفای هر سامان از عقل و کفایت و کاردانیش ضرب المثل و از اکثر عقلا و کفاة اکفی و اعقل منکر احتسافست و مؤید درستی و انصاف و نوازی گفت در حق این ستر عظیم القدر راست که سروده اند

ولو کان النسا کمثل هذی   لفضلت النسا علی الرجال

و مدحتی بسزا نموده اند مختصر خدر و تقوی و پردهٔ عفافش باثار خیریه مطرز و مزین و مآثر جلیلهٔ او در اماکن شریفه و روضات عرش درجات مشهود و معین است از انوقت که مرحومهٔ مغفورهٔ ستر کبری مهد علیا طاب ثراه (والدهٔ اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران ناصر الدین شاه دام ملکه) رخت ببهشت برین کشید و در غرفات فردوس جای گزید پذیرائی نسا محترمهٔ خانوادهٔ سلطنت و دودمان سعادت قران خلافت در مواقع رسمی و اعیاد و غیره بعهدهٔ قدردانی و منزلت شناسی نواب علیهٔ مفخمه دام اجلالها موکول است و مکارم اخلاق و محاسن ادابش در اوقات تشریفات و تزئینات آن مشهور و منقول و نشان تمثال بیمثال شهریاری که از امتیازات بزرگ دولت ابد آیت علیه است و نشان شفقت دولت غنیمه عظمائی درجه احترام و بلندی رتبه و مقام مجلله مشار الیها را ظاهر میسازد

انوپ بابی
زوجه
ابو الفتح محمد معز الدین
جهاندار شاه ابن شاه عالم
بهادر شاه در حسن صورت
کمال معنی بدرجه بوده که تمام
جواری سرای سلطنت مفتون
خلق و خلق او بودند چون
بمفاوضت می نشست همه را
از خود بیخبر میساخت صداقت
و درستی و عفو و اغماض و
بذل و بخشش او همه را امیدوار
داشت این زن برخلاف شوهر
خود بعقل و کفایت و هوش و
درایت و عدم غفلت در مهام
مملکت از سفر دیدن
بشمار میامد

اعلیحضرت همایون
ناصر الدین شاه

وشرح آثار خیریه او از قرار ذیل است

(جیقهٔ الماس تقدیم روضهٔ مقدسهٔ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام) (ضریح نقره برای شهدای کربلا علیهم رضوان الله) (پردهٔ مروارید تقدیم آستان حضرت سید الشهدا علیه آلاف التحیة والثناء) (نیم تاج الماس تقدیم عتبهٔ منورهٔ حضرت رضا) (تعمیر در نقرهٔ طلاکوب مسجد گوهرشاد) (ده باب دکان وقف حضرت رضا علیه السلام برای روضه خوانی) (وقف کاشانك) (بقعه وگنبد شاهزاده حسین در امامه) (بنای پل در ناصر آباد سمت لواسان)

طبع وتقسیم مجانی تاریخ احوال حضرت صدیقهٔ طاهره سلام الله علیها از مجلدات کتاب ناسخ التواریخ

حرف الباء

پادشاه خاتون

ششمین حکمران است از ملوك قراختائیان کرد وکرمان حکومت کرده اند این زن معروف بصفوة الدین ودختر قطب الدین وملکه فاضل وشاعر وخوش خط بود برادر خود سیورغتمش را که پیش از او حکمرانی کرمان داشت در سال ششصد وسه هجری بکشت وجای او بگرفت وهشت سال درین امر ایالت بولایت پرداخت عاقبت شاهزاده کردوجین زوجه سیورغتمش بالشکری بر سر پادشاه خاتون تاخت وبر او غالب شد وبقصاص شوهر او را از زندگانی محروم ساخت این دو بیت از نتایج افکار پادشاه خاتون است

من آن زنم که همه کار من نکوکاریست
درون پردهٔ عصمت که تکیه گاه من است
[illegible] ... از آن هوا و الگذر بدشواریست
مسافران [illegible] ... بزیر مقنعه ... کله داریست

پادشاه خاتون

از قراری که در جلد دویم صحائف الاخبار در صفحهٔ پانصد ونود وهشت در حاشیه نگاشته شده یکنفر زن از سلسلهٔ اتابکان خورشیدیه که در خرم آباد حکمرانی داشته اند مسماة بپادشاه خاتون بوده است

بادیه بنت غیلان

دختر غیلان بن سلمة الثقفی وزنی صحابیه بوده وپیش بعنوان ابنهٔ غیلان ترجمهٔ حال او نگاشته شد

بانه

بانه در اصل اسم درختی است وچند نفر از نساء مشهوره مسماة باین اسم بوده اند از جمله بانه بنت بهز بن حکیم که زوجهٔ عبد الوهاب الثقفی المحدث بوده وبانه بنت ابی العاص وبانه بنت قتاده ابن دعامه که از پدرش بعضی احادیث روایت کرده ومادر معتمر مشهور وعمرو بن بانه که بعضی غرائب ونوادر از او حکایت کرده اند

بانوی بهشت

حضرت صدیقهٔ کبری فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها را در مراثی و نظم و نثر فارسی بانوی بهشت گفته‌اند چه در احادیث معتبره روایت شده که آنحضرت سیدهٔ نساء جنت است و در حرف فا شرح زندگانی آن بتول عذرا (علیها سلام الله ما ذر شارق) بیاید

بتول

بتول زنی را گویند که رغبتی بصحبت مردان نداشته باشد و اغلب بتول که گویند مقصود حضرت خیر النساء فاطمهٔ زهرا میباشد و در حق حسنین علیهما السلام گفته شده است انهما البتول وابوهما القبول و حضرت مریم مادر عیسی را نیز بتول گفته‌اند

بثینه بنت الحباء

از قبیلهٔ عُذره و معشوقهٔ جمیل شاعر و عاشق مشهور عربست و قبیلهٔ عُذره بعشق و غرام معروف بوده‌اند و بثینه بنابر معاشقه که با جمیل داشته ابیات عشقیه نظم کرده که از جمله این دو بیت است

وان سُلُوّی عن جمیل لساعةٌ　　من الدهر ما حانت ولا حان حینها
سواءٌ علینا یا جمیل بن معمر　　اذا متّ بأساءُ الحیاة ولینها

داود انطاکی در تزیین الاسواق بثینه را بنت یحیی نوشته و گوید وقتی این دو بیت را مشار الیها بنظم آورده که خبر فوت جمیل را باو داده بودند و پس از انشاد این دو شعر بثینه از فرط همّ و غم بحالت غشی می‌افتد

بثینه بنت معتمد

دختر معتمد بن عباد امیر اشبیلیه است و اعتماد که رمیکیه نام داشته و پیش ذکری از او شد مادر بثینه بوده و این دختر و مادر او و پدر او معتمد و جد او عباد المعتضد و جد دیگر او ابوالقاسم قاضی محمد و برادرهای او رشید و مأمون و راضی همه فاضل و شاعر و فصیح و سخندان بوده‌اند و لطایف و ظرایف گفتار آنها زینت کتب محاضرات است و بثینه و مادرش اعتماد هر دو جمالی بکمال داشته‌اند وقتی که معتمد دوچار بدبختی شده اموال او را ضبط و غارت نمودند و خود او را با اعتماد در اغمات حبس کردند دخترش بثینه را باسیری بردند معتمد و اعتماد چندان از دوری بثینه واله و اسرا و متألم و متأثر گردیده که الم محبوسی خود را فراموش کرده بودند و نهایت میل را داشتند که از دختر عزیز خود خبری بهم رسانند در انحال مکتوبی

خيرات حسان

منظوم از بثینه رسید و حاصل مضمون ان این بود که مرا اسیر کرده بشخصی فروختند مالک من خواست مرا بپسر خود دهد که بمنزله زوجه او باشم چون ان پسر منش ادمیت و صفات حسنه دارد من باو حریت خود را اظهار داشتم و گفتم اینکار موقوف برضای پدر من و اجرای صیغه نکاح است و بنا براین مفتقدم برضای پدر و دعای خیر مادر را برای اینمزاوجت مستدعی میباشم و صورت ان مکتوب منظوم از اینقرار است

اسمع كلامي واستمع لمقالتي — فهي السلوك بدت من الأجياد
لا تنكروا اني سبيت وانني — بنت لملك من بني عباد
ملك عظيم قد تولى عصره — وكذا الزمان بأول للأفساد
لما أراد الله فرقة شملنا — واذاقنا طعم الأسى من زاد
قام النفاق على ابي في ملكه — فدنى الفراق ولم يكن بمراد
فخرجت هاربة فحازني امرؤ — لم يأت في إعجاله بسداد
اذ باعني بيع العبيد فضمني — من صانني الا من الأنكاد
وارادني لنكاح نجل طاهر — حسن الخلائق من بني الأنجاد
ومضى اليك يسوم رأيك في الرضا — ولانت تنظر في طريق رشاد
فعساك يا ابتي تعرفني به — ان كان ممن يرتجي لوداد
وعسى رميكية الملوك بفضلها — تدعو لنا باليمن والإسعاد

معتمد را اعتماد از مضمون این مکتوب نهایت مشعوف شده شکر سلامت و زنده بودن دختر خود را بجای آوردند و جواب نامه بثینه را نوشته اظهار رضا در تزویج او نمودند و معتمد برای نصیحت این شعر را به بثینه نوشت

بنتي كوني به برة — فقد قضى الدهر باسعافه

جمعی از مورخین عیسوی اندلس گفته اند معتمد بن عباد دختری داشت سیده نام و او را بزنی بالفنس پادشاه قشتاله داد و جهة این بود که معتمد با مرابطین جنگ میکرد چون محتاج امداد الفنس شد با او وصلت نمود که از معاونت او بهره مند گردد سیده پس از مدتی مرتده شد و اسم خود را ماریه گذاشت از این گفتار مورخین عیسائیهم چنین برمیاید که اسم حقیقی دختر معتمد را نمیدانستند چه سیده اسم نیست بلکه اعراب هر زن محترم را سیده میگویند

علائم

علاوه براین اصل خبرهم از حلیهٔ صحت عاطل است و سایر مورخین اندلس که گفته اند خبر معتمد دجنگی بدست عیسویان اسیر شده و مدتی در میان انها بماند نیز صحیح نیست

بثینه بنت الضحّاک

خواهر ثابت بن الضحاک و زنی صحابیه است و ثابت بن الضحّاک نیز از صحابه است و بعضی گفته اند اسم مشارالیها ثبینه بتقدیم ثاء مثلث است بر باء

بحیة المدنیه

از نساء مشهورهٔ مدینهٔ منوره است که در قدیم الایام در اینشهر شریف زندگانی میکرده و بکمال عقل اشتهار داشته گویند از او پرسیدند چراجنی که التیام پذیر نیست چیست گفت عرض حاجت کریم است بر لئیم و محروم شدن او گفتند ذل کدام و شرف کدام گفت ذل انست که شخص باشان و شرافتی بدر خانهٔ سفلهٔ رود و بار نیابد و شرف انست که شخص بداند اگر از کسی خیر و عطائی باو عاید گردد باید مادام العمر رهین منت معطی باشد بنابراین هرگز از کسی خواهش نکند و طلب خیر و عطائی ننماید

بدرالدجی

محیی الدین در مسامرات گوید بدرالدجی مادر القائم بامرالله بیست و ششم خلیفهٔ عباسی بوده و در بعضی تواریخ نوشته اند که القائم شبی در روشنی شمع در حالت قیام بود در انحال نظر بر سایهٔ خود کرد و انحرکت در نظر او ناپسند امد بعد از ان شب دیگر اقدام بانعمل ننمود

بدویه

محبوبه و زوجهٔ امر باحکام الله از خلفای فاطمی مصر بوده اصل او از قرای صعید مصر و بنا بر میل او بوضع اصلی خود و بدویت ببدویه مشهور شده و صباحت و ملاحت را با فصاحت و بلاغت باز داشته در خطط مقریزی و نفح الطیب شرح حالات و عادات او مسطور است و نوشته اند چون این زن طبعاً باماکن منزهه و جاهای باوسعت و صحرا مانند مایل بود در عمارات بلد تنگ دل میشد امر باحکام الله قصری بدیع و خوش منظر برای او در کنار رود نیل بساخت و انرا هودج نامید و انقصر و قتها تفرجگاه خلفای فاطمی بود تا بدو

بدرجهان خانم
دختر قادرخان عرب بسطامی و اول زنی است که خاقان خلد اشیان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه در سلطنت خود در تحت مزاوجت درآورده و اولین فرزند خاقانی همایون خانم از بطن بدرجهان خانم بوجود آمده و همایون خانم معروف بخانم باجی (خانباجی) و زوجهٔ مرحوم ابراهیمخان ظهیرالدوله بود و این زن نزد شوهر و خاقان مغفور احترامی موفور میبوده و حسنعلی میرزای فرمانفرما و حسنعلی میرزای شجاع السلطنه پسران خاقان خلد اشیان با دو دختر دیگر غیر از همایون خانم که یکی بیگم جان خانم و دیگری سید بیگم خانم نام داشتند از بطن بدرجهان خانم بوده اند و سید بیگم خانم هم سلطان لقب داشته و او را [illegible] نوری که از اکابر و عظمای انزمان بوده تزویج داده اند و شرح حال بیگم جان خانم بیاید

با ابن قصر عالی و مکان بانزهت و سایر اسباب تجمل و نعمت بیکی از بنی اعمام خود که ابن مباح نام داشت مفتون گردیده این جمله در نظر او هیچ مینمود و بعلاقه و محبتی که امر باحکام الله باو داشت وقعی نمینهاد و وقتی از قصر خود این ابیات را با ابن مباح نوشت

یا ابن مباح الیک المشتکی　　مالک من بعدکم قد ملکا
کنت فی حی طابقا امرا　　نائلا ما شئت منکم مدرکا
فانا الان بقصر موصد　　لا اری الا خبیثا ممسکا

ابن مباح در جواب او مسطور داشت

بنت عمی والتی غذیتها　　بالهوی حتی علا واحتبکا
بحت بالشکوی وعندی ضعفها　　لو غدا ینفع منا المشتکی
مالک الامر الیه یشتکی　　هالک وهو الذی قد هلکا

بذل

از مغنیه های ایام خلافت خلفای بنی عباس و از جواری عبدالله بن موسی الهادی و خواننده خوش آواز و نیک آهنگ بوده و بکثرت روایت و مهارت در موسیقی اشتهار داشته و اکثر اوقات مامون خلیفه را بنغمات طرب انگیز محظوظ و مشغول مینموده علم موسیقی را نزد فلیح و ابن جامع و ابراهیم و اسحق موصلی و امثال آنها تحصیل کرده و مانند دنانیر که ترجمه حال او بیاید شاگردی تربیت کرده و کتابی در نغمات موسیقی تألیف نموده که حاوی دوازده هزار مقام میباشد این بذل را بذل کبیره نامیده اند و شرح حال او در جلد پانزدهم اغانی مسطور است

بذل

نیز مغنیه بوده است که با متیم الهاشمیه که او نیز مغنیه است سمت همکاری و همقطاری داشته و او را بذل صغیره گفته اند و در ضمن حال و شیکه اجمالی از حالات او ذکر خواهد شد

برکة الست الجلیله

ام السلطان مادر ملک اشرف شعبان بن حسین سلطان مصر است که پیش مختصر ذکری از او نموده ام اینز از اصل جاریه ام ولد بوده چون پسرش ملک اشرف سلطنت مصر یافت

[illegible]

او شأنی عظیم و جلالی بکمال حاصل کرده بود و در سال هفتصد و هفتاد هجری عازم زیارت بیت الله الحرام شد و شرح تجملات این سفر ام السلطان را انکارند گان آن اقطار در اوراق خود ثبت کرده‌اند از جمله نوشته‌اند برای اینکه اقسام سبزی خوردنی در خوان ام السلطان حاضر باشد صندوقها و گلدانهای وسیع پر از خاک کرده و در آنها انواع بقول کشته همراه داشتند و هر روز بمصرف میرسانیدند و سایر تدارکات این سفر نیز بر این قیاس بود و در ذهاب و ایاب ام السلطان بذل صدقات و عطیات کثیره نمود و در معاودت چون بپای تخت ملک اشرف رسید سلطان با خدم و حشم و عساکر تا بویب که قریه ایست از قرای مصر مادر خود را استقبال کرد بالجمله این زن منشأ آثار خیریه و صاحب جود و احسان فراوان بوده و مخصوصاً سالهای دراز مردم از سفر مکه او سخن میکردند عفت و خلوص عقیدت و دینداری او نیز درجه اشتهار داشته است امیر کبیر الجای الیوسفی او را تزویج کرده و همین فقره اسباب اعلای شأن و رتبت او گردیده است وفات ام السلطان در بیست و هشتم ماه ذیقعده سال هفتصد و هفتاد و چهار هجری و مدفن او مدرسه ام السلطان که خود مشار الیها بنا کرده میباشد و عجب این است که پس از فوت ام السلطان ادیب شهاب الدین احمد بن یحیی الاعرج السعدی این دو بیت انشاد نمود

فی ثامن العشرین من ذی قعده ... کانت صبیحة موت ام الاشرف

فالله یرحمها و یعظم اجره ... و یکون فی العاشور موت الیوسفی

و همینطور شد یعنی امیر الجای الیوسفی در روز عاشورا در آب غرق شد و در گذشت گویند چون ام السلطان درگذشت پسرش سلطان شعبان زیاده از حد مهموم و متأسف گردید

برکه

اسم سه نفر زن صحابیه بوده که برکه بنت ثعلبه و برکه الحبشیه و برکه بنت یسار باشد و برکه بنت ثعلبه ام ایمن است که ترجمه حال او نگاشته شد و برکه حبشیه زنی است که با ام حبیبه از حبش بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و برکه بنت یسار زوجه قیس بن عبد الله الاسدی است

بره بنت عبد المطلب

دختر عبد المطلب بن هاشم جد حضرت رسول و خواهر اروی و ام حکیم البیضا و امیمه میباشد و شرح حال این سه خواهر پیش ذکر شده است و بره این ابیات را در مرثیه پدر خود عبد المطلب انشاد نموده

اعینی جودا بدمع درر — علی طیب الخیم والمعتصر
علی ماجد الجد واری الزناد — جمیل المحیا عظیم الخطر
علی شیبة الحمد ذی المکرمات — وذی المجد والعز والمفتخر
وذی الحلم والفضل فی النائبات — کثیر المکارم جم الفخر
له فضل مجد علی قومه — منیر یلوح کضوء القمر
اتته المنایا فلم تشوه — بصرف اللیالی وریب القدر

بره

سه نفر زن صحابیه مسماة باین اسم بوده یکی از انها بره دختر ام سلمه که ربیبه حضرت رسول صلی الله علیه وآله بوده میباشد و او را زینب نامیدند لهذا معروف بزینب بنت ام سلمه شد و عمر طولانی کرد و این بره افقه نسا زمان خود بود

پرتو پیاله

والده مرحوم سلطان عبد العزیز خان است که عم اعلیحضرت سلطان عبد الحمید خان ثانی دامت دولته بودند مشار الیها صاحب آثار خیریه و مکارم و عطایای کثیره بوده و از عوارف او اینکه در موقع جامع کاشی که حربو ازانا بود ساخت در سال هزار و دویست و هشتاد و هشت جامعی شریف و کتابخانه کوچک و سقاخانه و سایر لوازم بنا نمود و خدام و پیشنماز و موذنین برای انجا تعیین فرمود نیز مقبره عالی در همانجا برای خود بساخت و سلطان عبد العزیز خان مرحوم را کشتی بخاری بمتانتی خاص سواری بود که زیاده از صد هزار لیره ارزش داشت و ان کشتی را باسم والده معظمه خود پرتو پیاله نامیده بودند و اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی (ناصر الدین شاه) خلد الله ملکه روز بیست و سیم جمادی الاخری از سال هزار و دویست و نود هجری در همان کشتی وارد اسلامبول گردیدند و مرحوم سلطان عبد العزیز خان با اتابوت مخصوص تا ابن سفینه امده شاهنشاه ایران را استقبال کرد

بریره

جاریه‌ایست صحابیه که عایشه آزاد نموده و قبل از آزادی او بغلامی مغیث نام بزنی داده بودند چون بآزادی نایل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را مخیر فرمودند که در تحت نکاح غلام مزبور بماند یا خارج شود بنابرین در کتب فقه در باب نکاح الرقیق و در کتب اصول در فصل تعارض الحجج در مسئله خیار العتاق ذکری از و شده است و علمای اهل سنت در باب جاریه که در تحت تزوج شخصی باشد و بعد آزاد شود بخواهد فسخ آن تزویج نماید اختلاف کرده اند شافعیها برآینند که اگر زوج او حر باشد نمیتواند فسخ کند و سایرین گویند خواه زوج حر باشد خواه عبد جاریه حق فسخ دارد خلاصه بعضی معتقدند که بریره صاحب کرامت بوده بدلیل نصایحی کاشف از آتیه که بعبد الملک بن مروان مینموده توضیح آنکه عبد الملک قبل از آنکه بخلافت و حکمرانی رسد اظهار ورع و تقوی میکرد پیوسته بتلاوت قرآن مشغول میشد و در مسجد معتکف میگشت و بصحبت صلحا رغبتی داشت چون خلیفه شد همه او را از یاد برفت و حالات او دیگرگون گردید خود عبد الملک گفته است من قبل از رسیدن بخلافت در مدینه با بریره مصاحبت داشتم بمن میگفت ای عبد الملک ترا دارای خصال حمیده می بینم خوبست خلیفه شوی و زمام امور خلایق را بدست گیری اگر باین مقام حاصل نمودی زنهار از سفك دم بپرهیز و خون مردم مریز چه شنیدم رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم میفرمودند شخص اگر بدر بهشت رسد و در خلد نظر نماید در صورتی که بقدر شیشه حجامتی خون ناحق ریخته باشد او را طرد مینمایند

عبد الملک برخلاف نصایح بریره خونریزی مثل حجاج را بر بندگان خدا مسلط کرده همانا بریره همین فقره را منظور داشته که عبد الملک را از خونریزی منع مینموده

بزم عالم

زوجه سلطان محمود خان ثانی و مادر سلطان عبد المجید خان مرحوم سلطان عثمانی و از خیرات نسا بوده و کارهای خیر نموده و چند مسجد و سقاخانه و مکتب ساخته اما بهترین ابنیه او مریضخانه ایست که در سمت ینکی باغچه اسلامبول واقع است و همیشه یکصد و پنجاه نفر مریض در آن مداوا میشوند و از موقوفه که برای این مریضخانه قرار داده دوا و غذا و سایر لوازم آسایش برای مرضی ترتیب میدهند باغچه مریضخانه اسباب لطافت هوای آن میباشد و

[illegible]

مداخله نداشت تا اسمعیل میرزا پسر و مردم شاه محمد پدر شاه عباس بزرگ را از شیراز برای سلطنت طلبیدند پریخان خانم در این ایام فرستاده شاه محمد با زخود داد و اعمال دولت دخیل کرد شاه محمد چون بقزوین آمد و جلوس نمود نفوذ پریخان خانم را اسباب قوه خود دانسته او را مقتول ساخت

بریکه

از جواری آزاد شده بنی زهره است در ظرافت و کرم از اقران خود امتیازی بین داشت و در خانه شیخ [illegible] و اصحاب قریش بزنی میرسید و در مدینه منوره مهمانخانه بنا کرده بود که واردین و مسافرین در آنجا نزول اختیار میکردند و از نزل وی بهره میبردند قیس بن ذریح که از عشاق مشهور عرب است بقصد دیدار معشوقه خود لبنی بهمانخانه ابن بریکه وارد گردیده و قرین اکرام و احترام شده است و تفصیل این قصه در جلد هشتم اغانی بشرح آمده صح

...و بنای ان بر ملاحظات نیز شده مگر از هر جهت مناسبت و امتیاز دارد

بصبص

مغنیه مشهوره و از جواری یحیی بن نفیس عباسی بوده و مهدی خلیفه او را بقیمتی گزاف ابتیاع نموده در مدینه منوره متولد شده و در نواختن عود و خواندن نا واز کمالی یافته و در وصف او گفته اند

بصبص انت الشمس مزدانه — فان تبدلت فانت الهلال
سبحانک اللهم ما هکذا — فیما مضی کان یکون الجمال
اذا دعت بالعود فی مشهد — وعاونت یمنی یدیها الشمال
غنت غناء یستفز الفتی — حذقا وزان الحذق منها الدلال

بغداد خاتون

دختر امیر چوپان مشهور است که در زمان سلطان ابو سعید بهادر خان پادشاه مغول منصب امیر الامرائی داشت و چوپانیان چهل سال مستقلا حکمرانی کردند و انها از فروع سلاطین چنگیزیه و از احفاد چنگیز محسوب میشوند بغداد خاتون بصباحت و ملاحت معروف و در حباله نکاح شیخ حسن کبیر که از بزرگان ان زمان بشمار میاید بود چون سلطان ابو سعید باو میل و عشقی بهم رسانید ناچار شیخ حسن او را طلاق داد و سلطان ابو سعید تزویج نمود و این رسم سلاطین مغول بوده چنانکه صاحب صحایف الاخبار گوید ملوک چنگیزیه عادت داشتند که بزوجه هر کس میل و رغبت مینمودند شوهر او زن را طلاق میداد و پادشاه بزنی میگرفت خلاصه سلطان ابو سعید از فرط میلی که ببغداد خاتون داشت زمام مهام امور خود را باو تفویض کرده بود بنابراین ان زن را خنکار میگفتند (خنکار مخفف خداوندگار است) بعد از فوت سلطان ابو سعید ارپا خان که بجای او پادشاه شد بغداد خاتون را بتهمت مسموم کردن سلطان ابو سعید متهم و معدوم ساخت

بلبل

زنی بوده است شامی صاحب علم و فضل از نسوان اواخر مائه ششم هجری و در حرف سین باسم ست العلماء ذکر او بیاید

بلبله شیرازیه
زنی شاعره بوده است این بیت از و شنیده شد
شب [illegible] میشد
روز [illegible] ابو سعید [illegible] میشد

بلبله

زنی مغنیه و معاصر با جمیله بوده که او هم در همین فن مهارت و شهرتی داشته بعضی از حالات بلبله در جلد هفتم اغانی و در ترجمهٔ حال جمیله و جاهای دیگر نگاشته شده او را بحسن صوت و دانستن علم موسیقی ستوده اند

بنات طارق

بنا بر مسطورات مولی محبی صاحب خلاصة الأثر بنات طارق از طایفهٔ قریش و دختران علاء بن طارق بن حارث بن امیة بن عبد شمس بوده اند و علاوه بر شرف حسب و نسب در حسن و جمال نیز کمتر نظیر و مثال داشته اند و هند دختر عتبه زوجهٔ ابی سفیان که در غزوهٔ احد بود و نحن بنات طارق نمشی علی النمارق میگفت و شرح حال او بباید از بنات طارق محسوب میشود و برخی تضعیف این قول کرده اند چنانکه در مختار الصحاح میگوید مقصود از طارق ثریاست و اینکه هند بطور افتخار گفته است نحن بنات طارق بر سبیل استعاره است و کنایه از علو شان و مقام

بنان

ابن ظافر در کتاب خود گوید بنان و فضل الشاعره هر دو از جواری خلیفهٔ متوکل عباسی بودند و در فن بحر بکمال داشتند روزی متوکل با زوی انها را گرفته این بیت بخواند

تعلمت اسباب الرضا خوف سخطه   وعلمه حبی له کیف یغضب

پس از انشاد این شعر به بنان و فضل گفت هر یک بیتی بنظم آورند که با این شعر مناسبت داشته باشد فضل در حال این بیت را بدیهه گفت

یصد واد نو بالمودة جاهدا   و یبعد عنی بالوصال واقرب

بنان نیز بی تامل سرود

وعندی له العتبی علی کل حالة   فما منه لی بد ولا عنه مذهب

و وجه مناسبت این ابیات با یکدیگر ظاهر و درجهٔ قدرت طبع ایندو زن را بر اهالی با هر است و در ترجمه حال فضل الشاعره بیاید

بنت البغدادیه

مسماة بزینب و دختر ابی البرکات بغدادی زنی صاحب فضایل و کمالات بوده و در اواخر مائهٔ ششم هجری حیات داشته است تذکار پای خاتون دختر ملک ظاهر بیبرس

سلطان مصر خانقاهی باسم این زن بساخت و معروف برباط البغدادیه کرده بنت البغدادیه زنان را نصیحت و وعظ میکرد و درس فقه و ادب میداد

بنت الجودی

دختر جودی بن عمرو بن ابی عمرو الغسانی است جودی وقتی از جانب قیاصره روم در دمشق حکومت داشت و دختر او بنت الجودی بحسن و جمال مشهور بود وقتی عبد الرحمن بن ابی بکر بقصد تجارت بشام رفته مشار الیها را بدید و شیفته جمال او گردید و ابیاتا عاشقانه بسیار در حق او سرود بعد ها در فتح دمشق این دختر حصه و غنیمت عبد الرحمن شد و مدتی از وصال او متمتع بود آخر الامر آتش هوا منطفی و سرد گشت و بنت الجودی را بقوم و قبیله خود اعاده داد

بنت الجوبرانی

محدثه بوده است مشهور و معروف بین العرب و در حرف زاء ترجمه حال او بیاید

بنت خداوردی

از سطورات اشخاصی که وقایع غریبه عالم را نوشته اند چنین مستفاد میگردد که بنت خداوردی در سال ششصد و بیست و چهار در اسکندریه ظاهر شده و خلقتا بازو نداشته و پستانهای او مثل پستان مرد بوده با پای خود قلم میگرفت و مینوشت و بخوبی از عهده تحریر مقصود و مرام خود بر میآمد یکی از وزرای مصر او را احضار کرده هنر او را معاینه نمود و وظیفه برای او قرار داد گویند مقبره مشار الیها هنوز در اسکندریه هست و موقوفه دارد

بنت الدوامی

زنی با علم و عمل بوده و بزهد و ورع سر مینموده بزنان همواره نصیحت و وعظ میکرده در سال پانصد هجری حیات داشته چون اسم او جوهره میباشد در حرف جیم ذکر او بیاید

بنت القسیم

همان امة العزیز است که سابقا اشاره شد و از اینجا که اسم او خدیجه است در حرف خاء ترجمه حال او نگاشته میشود

بوران

دختر حسن بن سهل وزیر معروف و زوجهٔ مأمون خلیفهٔ عباسی است پدرش بجوانمردی مشهور و خود او زنی عاقل و ادیب بوده داستان تشریفات عروسی او و پیشکشها که در اینموقع حسن بن سهل بمأمون داد و بخششها که خلیفه نمود طولانی و مشهور است از جمله گویند در شب زفاف او شمعی افروختند که از چهل من عنبر ترتیب داده و حصیری در حجله گسترده که با کلابتون بافته و تمام سطح آن بجواهر ترصیع یافته بود چون مأمون آن حصیر دید گفت قاتل الله ابا نواس گویا این حصیر را دیده و گفته است

کأن صغری و کبری من فواقعها   حصباء در علی ارض من الذهب

و حریری صاحب مقامات که در مقامهٔ تبریزیه میگوید و بلقیس بعرشها و بوران بفرشها اشاره بهمان حصیر کرده است گویند در شب زفاف بوران را عادت زنان عارض شد چون مأمون قصد صحبت نمود بوران گفت اتی امر الله فلا تستعجلوه مأمون ملتفت شده اینشعر انشاد کرد

فارس ماض بحربته حاذق بالطعن فی الظلم   رام ان یدمی فریسته فاتقته من دم بدم

از جملهٔ اشعار طرب انگیز که در این سور با سرور نظم کرده بوده اینبیت محمد بن حازم باهلی است که با توریه میگوید

بارک الله للحسن و لبوران فی الختن   یا ابن هرون قد ظفرت و لکن ببنت من

بوران در سال یکصد و نود و دو هجری متولد شد و در سنهٔ دویست و هفتاد و یک درگذشت عقد مزاوجت او با مأمون خلیفه در دویست و دو و زفافش در ماه رمضان دویست و ده و چون مأمون در دویست و هیجده وفات کرد بعد از زفاف زیاده از هشت سال با بوران هم بستر نبوده بورانی که غذائی است معروف و اعراب آنرا البورانیه میگویند منسوب ببوران میباشد و اسم بوران اصلاً خدیجه بوده است

مأمون چو یار زینب شنید گفت بعداً که نمیدانم ابن حازم مرا مدح نموده است یا قدح
صح

بهروزه خانم

زوجهٔ شاه اسمعیل اولین پادشاه سلسلهٔ صفویه است که در ابتدای قرن دهم هجری بسلطنت ایران فایز آمد و در جنگ چالدران که شاه اسمعیل با سلطان سلیم خان سلطان عثمانی کرد بهروزه خانم چون در میدان قتال حاضر بود اسیر شد بعضی بجای بهروزه خانم تاجلی خانم نوشته اند

وصفا

وصاحب صحائف الاخبار تاجلی خانم را محبوبه شاه اسمعیل دانسته نه منکوحه و در هر حال برعایت موذت دولتین اسلامیتین ما سرگذشت ملال انگیز اینزن و یادآوری نمینمائیم

بهیة البکریه

دختر عبدالله و از قبیله بکر بن وائل و زنی صحابیه بوده است اینزن با پدر و اهل قبیله خود بحضور حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم آمده بشرف اسلام مشرف گردید و بیعت نمود و رسم بیعت مصافحه با حضرت رسول بود در مردان اما با زنان فقط قول ببیعت میدادند خلاصه سید انام در حق بهیه و اولاد او دعای خیر فرموده برکتی در آنها پدیدار آمد چنانکه عده اولاد او بشصت رسید و از این شصت نفر چهل نفر ذکور بود و بیست نفر آنها در جهاد شهید شدند و ابن اثیر این فقره را تصریح کرده است

بهیه

زنی صحابیه و مشهور به صماء بوده زیاده بر این از حال او چیزی بدست نیامد

بیبی

از ظاهر این لفظ چنین بر می آید که بی بی بمعنی خانم باشد ولی محمد ذهنی افندی مصنف کتاب مشاهیر النسا بیبی بر وزن ضیزی که در آیه شریفه تلک اذا قسمة ضیزی میباشد ضبط کرده در هر حال مشار الیها دختر عبدالصمد بن علی بن محمد الهرثمیه و معروف بام الفضل بیبی و زنی محدثه و مشهوره بوده است جزو بیبی از اجزاء احادیث و آثار این شهرتی بکمال دارد ابو العلا صاعد بن ابی الفضل الشعیبی محدث و بعض دیگر از او روایت حدیث کرده اند

بیبک

بنابر مسطورات نفحات الانس بیبک زنی عارفه و از اهل مرو و ساکن خراسان بوده و ضمیر روشنی داشته است

حرف التاء

تاجلی خانم

چنانکه پیش اشاره نمودیم محبوبه شاه اسمعیل صفوی بوده و در جنگ چالدران در حالتی که

بیگم [illegible]
شاعره بوده [illegible]
و این شعر از وست [illegible]

بیگجان خانم
دختر خاقان جنت مکان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه بوده و از بطن بدر جهان خانم دختر قادر خان عرب بسطامی که ترجمه حال او پیش نگاشته شد بوجود آمده و این خانم را [illegible] میگفته اند و بمرحوم محمد قاسم خان [illegible] تزویج داده شد و خاقان مغفور مرحوم بعلاقه تامه با این دختر داشته و سفر و حضر او را همراه و همصحبت قرار میدادند و این زن بجود و بخشش معروف و بطریقه اهل عرفان مایل و مرید مرحوم حاجی ملا [illegible] همدانی که از مشایخ اهل تصوف [illegible] بوده و هر سال مبلغی خطیر بجهت شیخ خود میفرستاد [illegible] و محمد قاسم خان [illegible] امیر شوهر او را خاقان مغفور بسیار محترم میداشتند و از جمع [illegible] مشار الیه و محمد [illegible] ظهیر الدوله شوهر [illegible] همایون خانم [illegible] بیگم جان خانم بود [illegible] باختصاص تامه [illegible] و در سفر و حضر پادشاهی در مجالس حاضر میشده

فرار میکرده مسیح پاشازاده او را اسیر نموده مشار الیها گوشواره های قیمتی خود را که مشهور و معروف به لعل بزرگ بوده داده و خلاص شده است

تحفه

عربیة عارفه بوده است و او را دارای مقام ولایت دانسته اند و در نفحات الانس ذکر او شده است و بنابر مسطورات همان کتاب تحفه ابتدا جاریه سازنده و نوازنده عود و مملوکه شخصی بوده عشق حقیقت او را بیخود مینماید و از خوردن و آشامیدن باز میدارد شب و روز به آه و زاری و ناله و بیقراری مشغول میگردد اهل خانه به ستوه آمده او را به مریضخانه مجانین میبرند سری سقطی او را از مریضخانه بیرون میآورد و پولی بمالک او میدهد و او را آزاد میسازد تحفه ابیات عاشقانه بسیار بنظم آورده از جمله اشعار ذیل را در مریضخانه گفته است

معشر الناس ما جننت ولکن	انا سکرانة وقلبی صاح
اغللتم یدی ولم آت ذنبا	غیر جهدی فی حبه وافتضاحی
انا مفتونة بحب حبیب	لست ابغی عن بابه من براح
فصلاحی الذی زعمتم فسادی	وفسادی الذی زعمتم صلاحی
ما علی من احب مولی الموالی	وارتضاه لنفسه من جناح

تحیه

سید مرتضی زبیدی علیه الرحمه در تاج العروس میفرماید تحیه اسم دو نفر زن محدثه است که یک در علم حدیث مقامی معلوم داشته اند و روایت احادیث مینموده یکی معروف به تحیه الراسبیه که استاد مسلم بن ابراهیم محدث بوده دیگری تحیه بنت سلیمان

تذکار پای خاتون

تذکار پای خاتون چنانکه پیش در عنوان بنت البغدادیه اشاره نمودیم دختر ملک ظاهر بیبرس بندقداری بانی رباط البغدادیه مصر است که در خطط مقریزی ذکر شده و این رباط وقتی خانقاه عظیمی بوده تذکار پای خاتون رباط البغدادیه را در سال ششصد و هشتاد و چهار باسم بنت البغدادیه ساخته و این زن با جمعی دیگر از صالحات نساء در این رباط اقامت داشته اند و از آنجا که خانقاه مزبور مخصوص زنان بوده همیشه زنی از اهل علم و صلاح در آنجا اعتکاف مینموده و نسوان را نصیحت و وعظ میکرده و علم و ادب میآموخته

مقریزی گوید ام زینب فاطمه بنت عباس البغدادیه زنی بود در علم فقه با مهارت و تفقه و بقلیلی از لوازم معاش قناعت مینمود از نصایح سودمند مردم را منتفع و متذکر میساخت و خود بعبادت ولعی تمام داشت و بسا زنان مصری و دمشقی که از او استفاده و استفاضه کرده مستفید و مستفیض شده اند و بنا بر فضایل و صفات مزبوره اهل صلاح بمجالست او مایل بودند و در هر حال رعایت شان و احترام او مینمودند و فی الحقیقه مباهاتی از او همگان را مشهود میشد و او بدینحال پسندیده زندگانی کرد تا در سال هفتصد و چهارده هجری درگذشت و بعد از او انهائی که بجای او سمت بزرگی و تقدم بر نسوان معتکفات در رباط بغدادیه داشتند ببغدادیه مشهور شدند

گویند چون رباط بغدادیه خانقاه منظمی برای عبادت و جای تادیب و تربیت بود زنهائیکه از شوهر خود طلاق میگرفتند و عده نگاه میداشتند تا وقتی که باز شوهر کنند همچنین نسوانی که شوهرهای انها از ایشان دوری و تبری مینمودند تا زمانی که باز بر سر میل و مسالمت آیند در انخانقاه اقامت داشتند و زنی که خدمتکار خانقاه میکرد هرگز حرکتی خارج از اداب معینه نمیدید و منع میکرد و این اصول در انمحل تا مدتی منضبط بود از سال هشتصد و شش بواسطه انقلاباتی که در مصر روی داد شیرازه انتظام انخانقاه ازهم گسست

خدیجه سلطان

از زوجات سلطان ابراهیم خان سلطان عثمانی و مادر سلطان محمد خان رابع مشهور و بر اوجی صاحب ینکی جامع اسلامبول بوده و موفق به اتمام این مسجد را و وقف و برقرار کرده بنای ینکی جامع را ابتدا ماه پیکر سلطان معروف به کوسم مادر سلطان ابراهیمخان نهاد و چون او درگذشت خدیجه سلطان باتمام ان پرداخت و علاوه بر این بنا اثار خیریه از قبیل مکتب و سقاخانه و احداث قنات و غیره دارد و مقبره عالی برای خود ساخته است خیرات و مبرات این زن در السنه و افواه مذکور و ارواتالی رابعه دانسته اند چون وقتی که سلطان محمد خان رابع بسریر سلطنت عثمانی جلوس کرد هنوز ماه پیکر سلطان مادر سلطان ابراهیمخان زنده بود خدیجه سلطان را والده کوچک گفتند و والده کوچک در سال هزار و نود و چهار

هجری وفات نمود

تقیة الارمنازیة

دختر ابو الفرج غیث بن علی بن عبد السلام الصوری و مادر تاج الدین ابو الحسن علی بن فاضل است کنیتش ام علی بوده و پیش ترجمهٔ حال او را وعده داده‌ایم بنابراین گوئیم ام علی تقیه در علم و فضل و شعر و فصاحت مهارت و شهرتی بکمال داشت وقتی در اسکندریه ملازمت ابو طاهر السلفی را اختیار کرد و ابو طاهر از مشاهیر حفاظ اخبار و آثار بود و در تعلیقات خود از تقیه ذکری نموده گویند روزی ابو طاهر بر کاغذی نوشته بود (در حجره که ساکن بودم پایم بچیزی گرفته زخم شد دختر کوچک مقنعهٔ خود را پاره کرده بپای من بست) تقیه آن نوشته را دیده اید و بیت را بدیهه انشاد نمود

لو وجدت السبيل جدت بخدي عوضا عن خمار تلك الوليدة
كيف لي ان اقبل اليوم رجلا سلكت دهرها الطريق الحميدة

قاضی شمس الدین بن خلکان گوید تقیه این مضمون را از هرون بن یحیی المنجم اقتباس کرده که گفته است

كيف نال العثار من لم يزل منـ ـه مقيما في كل خطب جسيم
او ترى الانثى الى قدم لم تخط الا الى مقام كريم

تقیه قصاید و قطعات بسیار دارد که همه فصیح و ابدار است حافظ زکی الدین ابو محمد عبد العظیم المنذری گوید تقیه قصیدهٔ خمریه باسم ملک مظفر تقی الدین عمر برادرزاده سلطان صلاح الدین ایوبی انشاد نمود و در آن بزم نشاط و بساط انبساط و اقداح راح و لهو را بنا حسن مبالغه کرد و تقی الدین گفت تقیه در عهد صبا این اطوار و احوال را فرا گرفته است تقیه این سخن شنید قصیدهٔ دیگر در فنون حرب نظم کرد و گفت علم من باین امور حربیه و اخاری بود و در عصمت و طهارت ذیل خود را استوار نموده ام تقیه در ... و کتاب فنون شعر مرا هر سخن سرایی مبسوط الید و قادر است

تقیه در ماه محرم سال پانصد و پنج هجری در دمشق دار الملک شام متولد شده و در اوایل شوال پانصد و هفتاد زندگی گذشته وفات پدرش ابو الفرج در اواخر صفر پانصد و نه و وطن جدش علی بن عبد السلام روز سه شنبه نهم ربیع الآخر سنه پانصد و

هفتاد و هشت و انتقال پدرش ابو الحسن علی در اسکندریه در پانزدهم صفر ششصد و سه بوده و ابو الحسن عمری طولانی نموده در نحو و علم قرائت یدی طولی داشت و اینچه را مینگاشت همت بر ضبطان میگماشت پدر ابو الحسن علی که شوهر نقیه باشد نیز فاضل معروف بوده و در دمشق در شوال چهارصد و نود متولد شده و در اول ربیع الاول پانصد و شصت و هشت در اسکندریه بدار بقا رفته و ارمنازی بوده در بر شام و نقیة الارمنازیه منسوب بان دهکده میباشد

تقیه و بنت احمد

محدثه ایست معروفه که از ابن بنات اجازه گرفته و بروایت حدیث پرداخته

تقیه بنت اموسان

نیز محدثه ایست مشهوره که از حسین بن عبد الملک الخلال اخذ حدیث و روایت کرده است

تقیه بنت فهد

خواهر ام هانی بنت فهد است که بیش ذکر ان نمودیم ابن تقیه نیز استاد امام سیوطی بوده و در جمادی الاولی سنه هشتصد و سه متولد شده امام مشار الیه در کتاب المنجم فی المعجم ذکری از او نموده ه

تماضر

دختر عمرو بن الشرید السلمیه است که زنی صحابیه و شاعره بوده و اشتهاری تمام دارد چون معروف بخنسا میباشد در حرف خا ترجمه حال او بیاید انشاء الله تعالی

تماضر بنت منظور بن ریان

زوجه عبد الله بن زبیر است و نوار منکوحه فرزدق شاعر معروف وقتی که میخواست از تحت مزاوجت زوج خود خارج و مستخلص شود تماضر را نزد ابن زبیر شفیع قرار داد که ابن زبیر باستخلاص او اقبال و اقدام نماید در این حال فرزدق بحضور عبد الله آمده این بیت برخواند

لبس الشفیع الذی یاتیک مؤتزرا   مثل الشفیع الذی یاتیک عریانا

و از انوقت شفیع عریان ضرب المثل شد ابن خلکان در ترجمه حال ابو الفضل ربیع بن یونس بن محمد بن عبد الله ابن ابی فروه که ابتدا حاجب ابوجعفر منصور عباسی بوده و بعد وزارت ان خلیفه یافت گوید منصور چون کمال میل و اعتماد را با ابو الفضل ربیع داشت و وقتی باو

ه
ترکان ملکی
مادر
سلطان شاه بن ایل
ارسلان است و سلطان شاه
از سلطین خوارزمشاهی بوده تو شد
شند که سلطانشاه ازدی براداشت تو
تکرخان که با او از یک مادر نبود دو کا
را شنید حکومت مر وجوارز
دیگر سلطانشاه در خوارزم بجای
پدر نشست و اعتنا براد بزرگ نمود
بمدد اجنه ... گرفت و پس از انکه
دید سلطانشاه مغلوب تکش خان شد
از ... بجانب ... خراسان
سلطانشاه مغلوب گرفت و او در سال پانصد
... هجری ... مملکت او و انیز
... نکند شنکر ترکان
ملکه هم بحکم تکش خان
مقتول کردید

ترکان خاتون
دختر
سلطان جلال الدین
خوارزمشاهی است در سال
ششصد و بیست و هفت هجری که هلاکو
... شام داشت بدر الدین لؤلؤ
... موصل و ابو اسطه کبر سن از اینفر
... داشت و پسرش ملک صالح را
با ... موصل باردوی خود ملحق
ساخت و بنابر حالت ... که از
موصل ... هلاکو خان شد تو
ترکان خاتون دختر سلطان جلال الدین
ملک صالح ولد بدر
الدین لؤلؤ تزویج
نمود

و فرزدق بسر ابن زبیر متوسل
شد و ... بواسطه شفعت ...
... غالب امد

خیرات حسان

گفت سرحاجتی که داری از من بخواه ربیع گفت استدعا دارم که پسر من محبت داشته باشید خلیفه گفت محبت امری اختیاری نیست ربیع گفت بلی چنین است اما وقتی که انعام و التفاتی باو بفرمایید در او حالت محبتی نسبت بخلیفه حاصل میشود و چون آثار حب از او بظهور رسید در قلب خلیفه نیز اثر کرده مهری پدیدار میگردد چه مودت مودت میآورد و ممکن است که اندک اندک رو بازدیاد نهد و بدو وجه مستحکم شود که جرائم و تقاصیر او مثل جرائم و تقاصیر اطفال بنظر آید و معفو باشد و شفاعت او نیز مثل شفاعت شفیع عریان مقبول افتد

در عرب نذیر عریان نیز مثل شفیع عریان ضرب المثل است و منشأ آن اینکه وقتی زبیر نام از قبیله بنی خثعم عریان نزد طایفه آمده خبر داد که قبیله او را غارت کرده‌اند و از آن وقت رسم شد که هر کس میخواست قبیله خود را خبر دهد که جماعتی بنهب آنها میآیند عریان شده میآمد و میگفت انا النذیر العریان یعنی آگاه و هشیار باشید که دشمن میرسد

تماضر

دختر اصبغ بن عمرو الکلبی است و اصبغ رئیس قبیله خود بوده وقتی که عبد الرحمن بن عوف از جانب حضرت رسول صلی الله علیه و آله مأمور شد به بنی دومة الجندل وقت اصبغ قبول دین اسلام کرده دختر خود تماضر را بزنی بعبد الرحمن بن عوف داد

تومیسا

کنیزک مغنیه بوده از علیه باعباسه دختر مهدی عباسی و نیز جمال دختر مهدی بیابید و دو تومیس کشته اند

لم تطب اللذات الا لمحن	البسهم لذة تومیسه
غنت بصوت اطلقت عبرة	کانت بحجر الصبر محبوسه
وکیف صبر القلب عن غادة	تلالا از قلب طاووسه
وجاریة بها یانعة	في جنة الفردوس مغروسه

و موقع و اسمان این ابیات در کتاب ابن ظافر موسوم به بدایع البدائه مسطور است

حرف الثاء

ثبیته

تمیمه بنت وهب
زوجه
رفاعه القرظی الصحابی
بوده و مشار الیها و اسم
طلاق و مطلقه شده و بعد عبد الرحمن
الزبیر القرظی او را بزنی گرفت چون
تمیمه عبد الرحمن را عنین یافت
مفارقت کرد و از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله خواست که با رفاعه
برای بعد از مراجعت باز نامزد
فرمودند لا حتی تذوقی عسیلته و یذوق
عسیلتک
و الزبیر بفتح زاء است

تومان آغا

این نام
نام چند نفر از
دختران سلاطین عظیم الشأن
داشته و بعضی از آنها یکی
از بنات سلطنت عظمی شاهزاده ابن اسم و
ملقب بفخر الدوله میباشد چون
بخیر مشهور است که فضایل و کمالات
و صنایع عالیه و حالات معظم الیها
در حرف فاء ذکر شده فخر الدوله بیابد

تومان آغا

دختر
امیر موسی از نبیرگان امیر
تیمور گورکان ملقب بمهد علیا
بوده در سال هفتصد و هفتاد و نه
امیر تیمور لها نکاح در آورد و
در جانب سمرقند باغی برای او ساخت

خیرات حسان

۸۷

ثبیته بنت یعار

زوجهٔ ابوحذیفه است و ابوحذیفه از اکابر قریش و پسر عتبة بن ربیعه و برادر هند بنت عتبه است که ترجمهٔ حال او بیاید ابوحذیفه بشرف اسلام و ایمان مشرف شده و در عداد صحابه معدود گردیده بارض حبشه مهاجرت کرده و از آنجا بمدینهٔ منوره مراجعت نموده در تمام غزوات ملازمت خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را داشت تا در یوم الیمامه شهید شد و در جنگ بدر که کفار مبارز مطلب بودند و اصحاب نبوی را بجنگ تن بتن دعوت میکردند رسول اکرم او را از رفتن بمیدان منع فرمودند و هند خواهر ابوحذیفه در آن غزوه حاضر و با کفار همراه بود و در کفر و الحاد خود اصرار مینمود و بنابر حمیت جاهلیت این دو بیت را در حق برادر خود انشا کرده گفت

فاشکرت ابار باك من صغر — حتی شبت شبابا غیر مجحون

الاحول الاثغل المشؤم طائره — ابوحذیفه شر الناس فی الدین

اما ثبیته زوجهٔ ابوحذیفه صحابیه ایست مشهوره و مانند شوهر خود دارای فضل و دانش بوده است و ثبیته بنت الربیع و ثبیته بنت سلیط و ثبیته بنت الضحاك و ثبیته بنت النعمان نیز چهار زن صحابیه بوده اند و ثبیته بنت حنظلة الاسلمیه یکی از نساء تابعیه میباشد

ثویبه

جاریهٔ ابولهب عم حضرت رسول بوده و مژدهٔ ولادت سید انام را با بولهب داده و ابولهب او را آزاد کرده و اول زنی که بشرف دایه گی آن بزرگوار نایل شد ثویبه بود بعد حلیمه را این شرافت نصیب شد[۴] ثویبه حمزهٔ سید الشهدا را نیز شیر داده است مأثور است که چون ابولهب بحضرت رسول ایمان نیاورده درگذشت او را برادرش حضرت عباس بخواب دید از او پرسید که در چه حالی گفت در نار جحیم و عذاب الیم هستم فقط در شب ولادت رسول اکرم بجهت اینکه ثویبه را بمژدهٔ تولد آنحضرت آزاد کردم از عذاب آسوده ام خلاصه در اسلام ثویبه اختلاف کرده اند ما محض سعادت دایه گی حضرت رسالت پناهی در اینمحل ذکری از او نمودیم

۴ ثویبه وقتی که حضرت نبوی را شیر میداد پسر شیرخواره داشت مسروح نام و چون ابوسلمة بن عبدالله مخزومی و عبدالله بن جحش را نیز شیر داده این دو برادر رضاعی حضرت مقدس نبوی گشته اند و عقیدهٔ بعضی اینست که سید عالمیان ابتدا یك هفته از پستان امنه شیر خورده اند بهر حال

حرف الجیم

بیان فذا قادین

لفظ

لفظ قادن بنظر میاید که تصحیف خوانون باشد بهر حال این زن در حرم سرای سلطان مراد خان ثالث سلطان عثمانی از اعتبار و اقتداری بکمال داشته و در سلطنت او و بعد خلافت پسرش بوده و واسطه او اسباب پیشرفت کارهای خطیر میشده بعد از سلطان مراد خان نیز همان نفوذ و قدرت مانده از قرار مذکور منشأ آثار خیره گردیده از جمله در اسلامبول مسجدی جامع و سقاخانه ساخته بهترین صفات او بنکات انتظار انتهاب شنیع میشمرده و برادر او ابراهیم پاشا چون از طریق انصاف عدول کرده ظلم و اعتساف او بدرجه کمال رسانید جان فدا قادین مهر خواهری را بر کنار نهاده در حبس و قتل او ساعی گشت

جانان بیگم
از زنهای عالیه هندوستان و پدرش عبدالرحیم خان بن بیرام خان ملقب بخان خانان بوده خود از علم و فضل بهره وافی داشته و تفسیری بر قرآن کریم نگاشته جلال‌الدین اکبر پادشاه از سلاطین هند صیت حسن صورت و فضایل معنوی او را شنیده خواستگاری او فرستاد او و ندانسته خود را کنده و گیسوان خود را بریده در جعبه گذاشته نزد پادشاه فرستاد پادشاه این حرکت را دلیل عفت او دانسته تحسین کرد مشار الیها در سال هزار و هفتاد در گذشت این شعر از اوست

عاشق نه ولی عشق تو پنهان چه کند
بیگانه از دو چشم تو ترش خون گرید

جرباء بنت قسامه

مادر زن حضرت امام حسن علیه السلام و مادر ام اسحق بنت طلحه بوده و حسن و جمالی بکمال داشته و زنهای خوش سیما از او احتراز میکردند چه با وجود او ایشان را نمایش و بهائی نمیماند بنابراین او را جرباء میگفتند و جرباء آن کسی است که بنا خوشی جرب مبتلا باشد و مردم از چنین شخصی کناره میجویند که از آن مرض مسری ایمن مانند و بنت قسامه را محض دوری جستن زنان از و جرباء گفته اند و آسمان را هم نظر بکواکب جرباء میگویند ظاهرا عقیل بن علفة المری نیز دختر ماه پیکری با این اسم داشته است

جعده

دو نفر صحابیه که هر دو از انصار و اهالی مدینه منوره بوده جعده نام داشته اند و جعده زوجه حضرت امام حسن علیه السلام که آنحضرت را باغوای معاویه با یزید مسموم ساخت که بوصال یکی از آن پدر و پسر رسد ولی ترسید از موضوع ما و ما نحن فیه خارج است

جلبان خوند
مادر امیر یوسف از چراکسه مصر است ابن حجر در انبا گوید مشار الیها در سال هشتصد و سی و چهار با احتشام تمام بمکه معظمه بزیارت حج رفت و بهشتصد و سی و نه وفات کرد گویند که بوی محبوبه با این اسم زوجه داشته است

جلالی

تخلص زنی شاعره میباشد از زنان ایران و ترجمه حالی از او بدست نیست تا معرفتی باحوال او حاصل آید همینقدر از فصاحت و بلاغت مشار الیها بعضی نویسنده ها تمجید کرده اند

الجلیلة السلطانیة

دختر ملک

دختر ملک عادل ابی بکر بن ایوب ایوبی و محدثه بوده است مونسه نام که بواسطهٔ جلالت
قدر و فضل و علم خود این لقب یافته است

جمال النساء

ام الخیر البغدادیه است که بعضی ذکری از آن نموده‌ایم مشارالیها مقارن سال ششصد هجری
زنده بوده و چون فضل و علم او و اسباب مفاخرت جنس نسوان دانسته‌اند او را
جمال النساء گفته محدثه بنت عساکر و فاطمه بنت سلیمان و قاضی ابی الخوئی و قاضی
تقی الدین سلیمان و ابی بکر بن عبدالله الدائم و ابن سعده و ابن شحنه از مشارالیها
اجازه گرفته‌اند

جمانه

دختر حضرت ابی طالب و خواهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است پوشیده
نباشد که حضرت ابی طالب چهار پسر داشته‌اند و دو دختر چهار پسر طالب و عقیل
و جعفر و امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده و بترتیب این چهار پسر هر یک از دیگری
ده سال بزرگتر و زودتر بوجود آمده‌اند و دختر ام هانی و جمانه نام داشته و جمانه
در لغت دانهٔ مروارید است ابن اثیر گوید جمانه دختر حضرت ابیطالب را ابوسفیان بن
الحارث بن عبدالمطلب در تحت ازدواج درآورده و عبدالله بن ابی سفیان از او بوجود
آمده و ابوسفیان عمزادهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از همهٔ اصحاب آنحضرت
افصح و دارای جلالت قدر بوده و بعد از رحلت رسول اکرم مراثی در حق آن بزرگوار
سروده است

جمیله

دختر ناصر الدوله از ملوک بنی حمدان بوده و بجود و سخاوت او را ستوده‌اند از جمله نوشته‌اند
این زن در سال سیصد و شصت و شش هجری بزیارت مکهٔ معظمه زادها الله شرفاً و
تعظیماً رفت و خیرات بسیار از او بظهور رسید از جمله بتمام حاج را شربت داد و در خانهٔ
مکه ده هزار دینار بذل کرد و سیصد غلام و دویست کنیز آزاد نمود و پانصد رأس
راحله به پیادگان حاج بخشید مختصر در آن سفر جمیله چندان بعطا و اعطا پرداخت که
مردم سفر حج ام جعفر زبیده و مواهب و خیرات او را فراموش کردند و عام جمیله معروف شد

جمیلهٔ اصفهانی
[illegible]
خوب صورت و
خوش طبع و شیرین زبان
بوده و در اصفهان نشو و نما
[illegible]
نموده این شعر
از اوست
[illegible]
[illegible]

شد و هر سال که خیر و برکت زیاد عاید مردم میکردید آن سال را عام جمیله میگفتند و دوازده نفر زن صحابیه مسمّاة باین اسم بوده که از انجمله است جمیلهٔ بنت ثابت که بام عاصم معروف و پیش ذکری از و شده است و جمیلهٔ بنت عبد الله زوجهٔ ابن ابی ثابت ابن قیس بن شمّاس است که اوّل صیغهٔ طلاق خلعی در باب او جاری شده چنانکه در کتاب وکشّاف در سورهٔ مبارکهٔ بقره مسطور است

جنان

محبوبهٔ ابو نواس شاعر و جاریهٔ صاحب حسن و جمال و فضل و کمال و منسوب بخانوادهٔ عبد الوهّاب ثقفی محدّث که در بصره میزیسته اند بوده و اخبار و اشعار ابو نواس را روایت مینموده ابو نواس باو مفتون شده و اشعار زیاد برای او گفته سالی جنان بحج رفته و ابو نواس نیز بامید وصال او عزم زیارت بیت الله کرده و در همانوقت این ابیات بنظم آورده

الم تر انّی افنیت عمری — بمطلبها و مطلبها عسیر
فلمّا لم اجد سببا الیها — یقرّبنی واعیتنی الامور
حججت و قلت قد حجّت جنان — فیجمعنی و ایّاها المسیر

و ابو نواس در این سفر قطعهٔ در تلبیه نظم کرده که نقّادان با بصیرت تمجید نموده اند حسب المناسبه آن قطعه درین محل مسطور میشود و هی هذه

الهنا ما اعدلك — مليك كل من ملك
لبّيك قد لبّيت لك — لبّيك ان الحمد لك
والملك لا شريك لك — والليل لمّا ان حلك
والسابحات فى الفلك — على مجارى المنسلك
ما خاب عبد امّلك — انت له حيث سلك
لولاك يا ربّ هلك — كل نبى و ملك
وكل من اهلّ لك — سبّح او لبّى فلك
يا مخطئا ما اغفلك — عجّل و بادر اجلك
واختم بخير عملك — لبّيك ان الملك لك

خیرات حسان

والحمد والنعمة لك والملک لا شریک لک

چنین معلوم میشود که ابو نواس از جنس نسوان فقط بجنان مایل و مفتون گردیده و باعنان که ترجمهٔ حال آن بیاید مشاعره داشته است نه معاشقه کذا فی الاغانی

جوهره

دختر هبة الله بن الحسن بن علی بن الحسن ابن الدوامی البغدادی است که در ذیل عنوان بنت الدوامی ذکری از او کرده ایم این زن در بغداد میزیسته و از خانوادهٔ معتبر و دارای علم و ادب بوده و زنان را وعظ و نصیحت مینموده نزد شیخ ابو النجیب و ابو الوقت تحصیل و استماع حدیث کرده عبد الرحیم ابن ابو النجیب او را بزنی گرفت و سیدهٔ بنت عبد الرحیم که شرح حال او بیاید از و بوجود آمد در سال ششصد و چهار هجری یک شب در حالتی که مصمم وضو ساختن و ادای نماز عشا بود ارتحال نمود

وجوهر جاریهٔ ست نفیسه است که ترجمهٔ حال او بیاید و جوهر اسم جاریه است از مهدی عباسی که بر او تحکم و تسلطی داشته است

جویریه

چنانکه در عنوان امهات المؤمنین اشاره نمودیم جویریه از زوجات طاهرات حضرت فخر کائنات و دختر حارث بن ابی ضرار و رئیس عشیرهٔ بنو المصطلق و از قبیلهٔ خزاعه میباشد در غزوهٔ بنی المصطلق این زن را مسلمانان اسیر گرفتند و حصهٔ ثابت ابن قیس صحابی شد و با مالک خویش قرار داد مبلغی معین کارسازی کند و از قید رقیت خلاص شود و محض استعانت بحضور حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله آمده عرض کرد یا رسول الله انا جویریة بنت الحارث سید قومه و قد اصابنی من البلاء ما لم یخف علیک و قد کاتبت علی نفسی فاعنی علی کتابتی رسول اکرم مظهر کلیه رحمت و کرم تمام مبلغ معهود را دادند و مشارالیها را شرف ازدواج خود ارزانی فرمودند اصحاب که این بدیدند از قوم و قبیلهٔ جویریه هر که را در تحت تملک داشتند بعنوان احترام مزاوجتی که با پیغمبر حاصل نموده بودند آزاد کردند عائشه گوید هیچ زنی را ندیدم که نسبت بقوم و قبیلهٔ خود بیدو جهت جویریه خیر باشد در مسامرات محیی الدین مذکور است که این زن هفت حدیث شریف از سید انام علیه الصلوة والسلام روایت کرده است

جویریه

جوده بائی

جوده بائی
زوجهٔ جهانگیر شاه پادشاه هندوستان و دختر راجه اودی سنگه والی جوده پور بوده و در لطیفه گوئی و حاضر جوابی مشهور گردیده است و در حرف حاء در ترجمهٔ حال حیات النسا بیگم ذکری از حاضر جوابی این زن خواهد شد

خیرات حسان
۹۲

جویریه

دو نفر صحابیه نیز مسماة باین اسم بوده و یکی از آن دو نفر دختر ابوجهل و زوجهٔ عتاب بن اسید است که پس از فتح مکه بشرف اسلام مشرف گردید

(نواب ستر کبری مرحومهٔ مهد علیا ملکه)

جهان خانم
(طیب الله مضجعها)

مهین بانوی کریم الاصل معظم و بهین خاتون عظیم الشأن مفخم صدف گوهر انور شهریاری سپهر غرور زندهٔ مهر کرامت و کامکاری شرف جهان و زیب زمان و زین زنان مادر فرخنده سیر اعلیحضرت شاهنشاه تاجدار و ولینعمت همایون ما ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه ملکه بود که ممالک را بحسن تدبیر بی مشار و مشیر و معین و ظهیر صیانت مینمود و باصالت رای و متانت فکر و حصافت عقل هر آن بر شوکت دولت و قوت سلطنت مبلغی می افزود

بنان و کلکش اندر قلمرو تحریر — دبیر بود نه منشی نه پس چه سلطان بود
سطور خامهٔ او بر بیاض صفحهٔ عدل — بخط ریحان منشور حکم و فرمان بود

فی الحقیقه صفحات خطاط مفخمهٔ معظمه طاب ثراها که هر یک محض بذل عطیه و عطای وظیفه و اعانت ملهوفین و تامین خائفین و حمایت ضعفا و رعایت رعایا نگاشته شده قطعاتی است که دارندگان شطری و سطری از آن را از عقد مروارید گرامی تر دارند و وسیلهٔ افتخار دودمان خود میشمارند و همین کمال و بنان و تقریر و بیان و رای صائب و هوش ثاقب بود که پس از ارتحال شهریار مبرور و ماضی محمد شاه غازی انار الله برهانه تفریق کلمه را از میان بزرگان و ارکان دولت ایران برداشت و بحکام ولایات و ایالات ممالک محروسه ارقام و احکام نگاشت و اعمال و عمال اقطار را در تحت نظم و انتظام گذاشت تا موکب منصور اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران از دار السلطنهٔ تبریز بدار الخلافهٔ طهران شرف ورود ارزانی فرمود و تخت کیان را بجلوس میمنت مانوس مزین نمود و تفصیل این اجمال که محتوی بر تسهیل از اشکال است تاریخی مبسوط میباشد

که مورخین این دولت ابد آیت نگاشته‌اند و برای طالبین خبر و حافظین سیر گذشته
و اگر ما بخواهیم بتکرار و شرح آن گرائیم باید کتابی جداگانه تالیف نمائیم و آن از تناسب
و وضع این فن خارج گردد و مثنوی هفتاد من کاغذ شود پس همینقدر گوئیم
این ملکهٔ معظمهٔ ایران که روانش در غرفات جنان مبتهج و شادان باد دختر زادهٔ خاقان
خلد آشیان فتحعلیشاه و فرزند امیر کبیر محمد قاسم خان بن سلیمان خان اعتضاد الدوله
قوانلوی قاجار و والدهٔ ماجدهٔ او خواهر بطنی حسینعلی میرزای فرمانفرما و حسنعلی میرزای

شجاع السلطنه است در سال یکهزار و دویست و سی و یک هجری با
محمد شه آن شاه روشن روش	که شاهی مباهی بکردار اوست

مزیت مزاوجت حاصل نموده و در مهام ملکی یا امر عالی پر نفوذ او امر دولت افزوده و در
هر مورد موقع کمال کفایت و فور درایت خود را ظاهر فرموده و در سال هزار و
دویست و چهل و هفت در ششم ماه صفر المظفر وجود مسعود همایون اعلیحضرت
خسرو صاحبقران ناصر الدین شاه دام ملکه از بطن طاهر او باطن و ظاهر جهان را آرایش
داده و مقام مادر شهریار مسرور و دریک قسمت از عهد معدلت مهد خسرو
منصور از مقتضیات ملکی و از مهربانی مادر بلکه خلقی را بکفالت پدر بود او صنایع عالیه
و بمناسبات اشعر مهر او نیز بجمال داشت و بفنون و آگاهی کامل در فنی میکرد که ارباب خبرت
و بصیرت را بحیرت می‌انداخت و افسوس که در سال هزار و دویست و نود هجری روز دوشنبه
ششم ماه ربیع الثانی در آنوقت که موکب مسعود خسروانی در اقلیم اروپا خاطر بنضارت مظاهر
و ابنیهٔ بدیعهٔ آنجا مشغول میساخت ملکهٔ معظمه روح الله روحها لوای عزیمت
بهشت افراخت طایر روحش در غرفهٔ برین رسیده و نشیمن شده اگر یقینا اعلیحضرت
شاهنشاه جمجاه که دوام عمر همایونش اسباب بقاست ماثر سلطنت بنو گروهی اینو مجالت
سیاهی نشستند

اما از مرحومهٔ ستر کبری مهد علیا نور الله مضجعها مرحوم شاهزادهٔ معظم
ملک‌آرا میرزا ابن خاقان المغفور فتحعلیشاه الملقب باعتضاد السلطنه بود که بعلم و فضل
و فهم و عقل شهرهٔ عصر بود و در علم شی و خبرت او از اوراق و صیت او باصناع و
از آلم و فنون است و از خصائص معظم مرحوم مرضوان الله علیها اما عفی عامل و فی

سلیم وطبعی موزون واستعدادی جامع وحذقی مفرط داشت وبر دانشمندان و
کارآگاهان مملکت وقعی کامل میگذاشت طبقات مردم را حسب المراتب شناسا بود
ودر عواقب کلیهٔ امور بینائی وخبرتش زیاده از آنکه بشمار آید وهوشمندی ها از آن
تعداد نماید نثرها نوشته که بلآلی منثور ماند ونظمها که چون بجای قلائد بر نحور نشاندند
وازانجمله است

از مرد و زن آنکه هوشمند است ◦ اندر همه حال سربلند است
بدانش اگر زن است اگر مرد ◦ باشد بمثل چو خار بی ورد

مضجع پاک ملکهٔ معظمهٔ ستر کبری مهد علیا جهان خانم روضهٔ مقدسهٔ معصومهٔ
قم وزاویهٔ منورهٔ بضعهٔ امام هفتم میباشد آن تربت ریحان نکهت همیشه از سحاب سیراب باد
بنبی الرحمة وآله الامجاد

جهان خاتون

شاعره بوده است شیرازیه وما الدار معاصر با عبید زاکانی شعرا وظرفا غالباً در
مجلس او حاضر میشده وکمال احترام او مینموده اند این شعر شیوا ازوست
مصوریست که صورت ز آب میسازد ◦ ز ذره ذره خاک آفتاب میسازد

جهان

اسم یکی از زوجات شاه اسمعیل اول پادشاه صفوی بوده ودر نظم شعر دستی داشته
اما از نتایج افکار او چیزی بدست نیست مگر یک بیت که باو نسبت داده اند ومعروف [illegible]

جهانی

شاعرهٔ دهلویه وزوجهٔ یکی از امراء بوده این بیت ازوست
گل باغ رخان غنچه دهن هر دو یکی است ◦ قد رعنای وی و سرو چمن هر دو یکی است

حرف الحاء

حاجی قادین

حرم سکندر پاشا از وزرای مرحوم سلطان بایزید خان ومسماة بحاجی [illegible] خاتم است
صاحب حدیقة الجوامع گوید در تربه یکی قبر توجه مصطفی پاشا جامع [illegible] ودر صحن [illegible]

جهان آرا بیگم
دختر شاهجهان پادشاه
هندوستان از بطن
ارجمند بانو بیگم ملقب بممتاز
محل که بجمال آن نگاشته شد
بوجود آمده وجمیله بوده با طبع
موزون نقاد باو شعر از یاد
[illegible]
او در شهر دهلی در بقعهٔ شاه
نظام الدین اولیا معروف بر
[illegible] بخش رحمة الله علیه
ووفات او در هزار و نود و دو
هجری [illegible] مزار او این شعر
از نتایج افکار خود بمزار آنجا
نگاشته شده است
بغیر سبزه نپوشد کسی مزار مرا
که قبرپوش غریبان همین گیاه بس است

محله واده و اما محمد ذهنی افندی مصنف کتاب مشاهیر النساء این گفته را رد کرده می‌نویسد
از دویست سال قبل آبا و اجداد ما در محله حاجی قادین ساکن بوده اند و هم اکنون ما
در همان محله متمکن هستیم و میدانیم که حاجی قادین مشار الیها در آنجا حمام و چیزی
نداشته و جامع شریف از مرحوم خضر بک جواب المعلم است که یک وقتی قاضی اول
اسلامبول بوده و محله را نیز باسم او منسوب داشته بودند حاجی قادین در عقب جامع
خضر بک دو حمام بنا نموده و جامع شریف و محله هم باو منسوب شد قبر حاجی قادین که
نزدیکی قره قوچه مصطفی پاشا در جوار جامع واقع و مقبره خضر بک قریب به زیرک در جوار
بوستان قره گز میباشد

حاکی
شاعره
بوده است خوانی
و تمولی داشته چنگ
زدی ش و چنگ نیکو میزدی ش
گویند خوانی کرده این
بیت
[illegible]

حبی

زنی مدینه است که مکرر شوهر کرده و بشبق معروف شده در حق او گفته اند اشبق
من حبی صاحب مجمع الامثال در شرح همین مثل گوید در وقتی که مروان بن حکم والی
مدینه منوره بود پسر حبی که سی چهل سال داشت بمروان عرض و شکایت کرد که مادرم
بجوانی ابن ام کلاب نام شوهر کرده مروان مشار الیها را احضار و از او استفسار نمود آن زن در
کمال بیشرمی بعضی سخنان بپسر خود گفت که بر فرط شبق او دلالت داشت لهذا این
صفت ضرب المثل شده گفتند اشبق من حبی و هدبة الخشرم العذری گوید

فما وجدت وجدی بها ام واحد　　ولا وجد حبی بابن ام کلاب
رأته طویل الساعدین عنطنطا　　کما انعتت من قوة و شباب

هدبه در بیت ثانی از این دو بیت بعضی الفاظ حبی را که در حضور مروان گفته و شوهر
خود ابن ام کلاب را وصف کرده ایراد و استعمال نموده و عبارت حبی این است یا برفة عن
الحمار اما رأیت ذلك الشاب المقدود العنطنط والله لیصرعن امك بین الباب والطاق
فلبث نبیر غلیلها ولتخرجن نفسها دونه ولوددت انه ضب وانی ضببته وقد وجدنا خبراء
زنهای مدینه حبی را حرامیها میدانند یعنی او را بمنزله ام البشر میدانستند چه بانها
اقسام مواقعه را باسم قبع و غربله و نخیر و هزمی آموخت و این حبی غیر از حبی دختر اسود است که
از طایفه بنی بحتر بن عتود بوده

حبی قادین

شاعره

شاعره ایست اسلامبولی که در ادبیات دستی داشته و ندیم سلطان سلیم خان ثانی بوده
چون اسم او عایشه است ترجمهٔ حال او در حرف عین بیاید و حتی بر وزن حلّی میباشد

حبابه

مغنیهٔ بوده است مشهوره و او و سلامه که نیز مغنیه ایست معروف به قینتی یزید میشناختند
چه یزید بن عبد الملك اموی با این هر دو عشق داشته و طوری مهر انید و کنیزك او را
مقهور نموده بود که گویا انها مالك یزید بودند و یزید مملوك است و در حق بعضی مغنیه ها که در
موسیقی مهارت کامل داشتند گفته اند احسن من قینتی یزید خلاصه حبابه جاریهٔ
بوده است مدنیه از شخصی معروف بابن رمانه یا ابن مینا و او را عالیه میگفته اند و مالك
او بنهایت سعی را در تربیت او نموده چنانکه از مهرهٔ موسیقی دانان انعصر که ابن سریج و
ابن محرز و مالك و معبد و جمیله و عزة المیلاء بودند حبابه تعلیم گرفته و پس از انکه بدرجهٔ
کمال رسید بیزید فروخته شد و مسماة بحبابه گردید

در اغانی مسطور است که یزید هنوز در خلافت برادر خود سلیمان بن عبد الملك بکابین
بیست هزار دینار سعده بنت عبد الله بن عمرو بن عثمان را بزنی گرفته و همینقدر نیز
مهریه داد و بیچه بنت محمد بن علی بن عبد الله بن جعفر را در حبالهٔ نکاح خود در اورد و بعد از ان
عالیه را بهزار دینار خرید سلیمان چون این اسراف و تبذیر او بدید در غیاب او گفت
من مایملك یزید را خواهم سپرد که نتواند در ان دخلی کند و دیگر با او مداخله نخواهم داد یزید
اینحرف را بشنید و بترسید و عالیه را بصاحبش رد کرد اما همیشه در خیال او بود تا نوبت
خلافت باو رسید زوجهٔ او سعده میدانست که یزید در هر حال عالیه را خواهد خواست
محض استمالت مشار الیها را خریده بیزید تقدیم نمود و یزید بنهایت ممنون شد و او را مسمّا
بحبابه ساخت و اندك اندك میل او بحبابه رو بازدیاد نهاد و شب و روز با او بشرب خمر
مشغول گشت و جز تعیش و صحبت با او بکاری نمیپرداخت و امر خلافت مهمل مانده بود
گویند بعضی اوقات یزید بنغمات حبابه دستهای خود را بهم میزد و میگفت پرواز میکنم پرواز
میکنم روزی هنگام ادای اینعبارت حبابه گفت خلافت را بکه وامیگذاری یزید گفت بتو
وامیگذارم

جار الله زمخشری از نصایح الکبار خود در شرح مقامهٔ زهریه نقل کرده گوید روزی یزید بن

عبد الملک گفت میگویند سیابرای مرده هیچ وقت بی کم و وقتی نیست من امروز کاری
خواهم کرد که اسباب تکذیب این حرف باشد آنگاه در باغی با صفا بزم عیشی ترتیب داد و خواص
ندمای خود را بخواند و بعشرت نشست و باواز حبابه اهتزازی حاصل کرده میگفت پروا ن
میکنم پرواز میکنم گرم عیش و شادی بود که دانه اناری گلوی حبابه را گرفت و آنچه کردند
بیرون نیامد و در ساعت آن مغنیه جان بداد و روح یزید گوئی پرواز کرد و خرمی او مبدل
بغم شدید شد و تقدیر الهی نگذاشت روزی بی کدورت بمسرت بسر برد بعد از
هفت روز که با همی جانکاه و جگرسوز زندگانی مینمود راه آنجهان پیمود و زمخشری کرد در
مقامات زهدیه میگوید اذکر المرزائی یا مغبر من خطة علی راسه مصبوبة حین غصت
بحبة الرمان حبابة المحبوبة اشاره بهمین واقعه میباشد و مقصود از مروانی همین یزید است
صاحب صحائف الاخبار
گوید یزید سه روز نعش حبابه را دفن نکرد و دوا ن
سه روز نه سخن گفت نه بطعام و شراب رغبت نمود
ابن اثیر در کامل و فیروزابادی در قاموس حبابه را بتخفیف باء ضبط کرده و در او قیانوس بتشدید
باء مضبوط است

حبابه

محدثه ایست با فضل و علم که ابو سلمة النبوذکی شاگرد او بوده است و حبابة الوالبیة و ام
حبابه از تابعیات هستند و از حبابة والبیة علمای اثنی عشریه معجزاتی در حق ائمه اطهار بشرح مبسوط نقل میکنند

حبه

دختر عبد المطلب بن وداعة التیمی و زنی تابعیه بوده است

حبره

بنت ابی ضیغم البلویة شاعرة تابعیه بوده است

حبیبه

دختر عبد العزی العوراء بوده و طبعی قادر داشته در دیوان حماسه در باب مدائح
پنج شعر از او ثبت کرده اند و از اشعار اوست

ألا للفتی برتلکاء ناقتی — فکسا مناسمها النجیع الأسود
انی ورب الراقصات الی منی — بجنوب مکة هدیهن مقلد

اوله

اولى على هلاك الطعام البة　　ابدا لكنى ابين واشد
ومتى بها جدى وعلمنى ابى　　نفض الوعاء وكل زاد ينفد
فاحفظ حميتك لا ابالك واحترس　　لا تخرقنه فارة او جد جد

حبيبه بنت عبد الرحمن

دختر زين الدين عبد الرحمن ابن الامام جمال الدين ابى بكر محمد بن ابراهيم بن احمد بن عبد الرحمن بن اسمعيل بن المنصور المقدسى محدثه بوده است مشهور بنام عبد الرحمن حبيبه و در اسناد حديث و بغداد روايات بديع طولى و حافظه غريب داشته از محدثين شيخ تقى الدين عبد الرحمن بن ابى الفهم البلدانى و خطيب مردا استادا و بوده اند و علوم ديگرا از ابراهيم بن خليل فرا گرفته سبط حافظ سلفى محدث معروف اسكندريه و ابراهيم بن ابى بكر الزعبى و فضل الله بن عبد الرزاق و غيرهما از محدثين بغداد باو اجازت داده و عموماً اين زن را بعفت و صلاح ستوده اند وفات حبيبه بنت عبد الرحمن در ماه شعبان سال هفتصد و سى و سه هجرى اتفاق افتاده و صلاح الدين صفدى در سنه هفتصد و بيست و هشت از مشار اليها اجازت گرفته و در كتاب عنوان النصر كه در احوال مشاهير عصر خود نوشته ذكرى از او نموده است

حبيبه خانم

شاعره ايست در ادبيات ماهر پدرش على پاشا اهل هرسك ميباشد محمد ذهنى افندى صاحب كتاب مشاهير النسا گويد من و اين زن هر دو در سال هزار و دويست و شصت و يكى متولد شده ايم و مشار اليها اكنون در اسلامبول در تحت مزاوجت محمد افندى كاتب است و غزل مسطور در ذيل از و ميباشد

جگرده تيغ غمك زخمى واركن امنه پيكانك　　بتراى قاشى ياى ارتق يتر دير تمه مژگانك
نگاه مستنك جانا نكه شايان كوكلدا غبارى　　بنم بو پاره لراچدى درونم تيغ هجرانك
او غافل بيخبر نادان عدو همدم اولمشسين　　وصالكدن برى دور ايلدك وار اولسون احسانك
اميد مرحمت قلمق عبثدر سنده اى كافر　　سنو سيدن دمشلركه ازلدن يوقدر ايمانك

حبيبه بيد واهدن خلاص اولمقدر مشكل
اميد ايتمز اسير درد اولانلر غيرى درمانك

خیرات حسان

حجابی

دختر هلالی از اهالی استرآباد بوده و بعضی او را دختر خواجه حاجی دانسته‌اند در هر حال طبع خوشی داشته این شعر از وست

مران بخواریم ای باغبان ز گلشن خویش　　که بیخ بر زند گر گل بخاک یکسانست

حجابی

از نسوان کلپایگان و شاعرهٔ صبیح المنظر بوده این بیت از وست

حفظ ناموس تو شد مانع رسوائی من　　ورنه مجنون تو رسواتر ازین میبایست

حجناء

دختر نصیب است و در نظم اشعار مانند پدرش دستی داشته و این هر دو از شعرای عهد عباسیین میباشند نصیب در اصل عبد بوده و در یمامه نشو و نما نموده بعد ها او را بمهدی عباسی فروختند و مهدی چون اشعار او را بشنید او را آزاد و تمجید و مکنی بابو الحجنا کرد و کنیه در عرب چون مخصوص بطبقهٔ عالی است این معنی اسباب مفاخرت نصیب گشت و حجنا دخترش را مشهور ساخت وقتی مهدی خلیفه در محلی موسوم بعیسی آباد مشغول تفرج بود حجنا و پدرش بحضور خلیفه رفته این ابیات را در محاسن آن محل بخواند

رب عیش ولذة ونعیم　　وبهاء بمشرق المیدان
بسط الله فیه ابهی بساط　　من بهار وناضر الحوذان
ثم من ناضر من العشب الاخضر یزهی شقایق النعمان
مده الله بالتحاسین حتی　　قصرت دون طوله العینان
حففت حافتاه حیث تناهی　　بخیام فی العین کالظلمان
زینوا وسطها بطارمة مثل الثریا یحفها النسران
ثم حفوا الخیام بیض کامثال الدمی فی صرائم الکثبان
یتجاوبن فی غناء شجی　　اسعدانی یا نخلتی حلوان
فبقصر السلام من سلم الله وابقی خلیفة الرحمن
ولدیه الغزلان بل هن ابهی عنده من شوارد الغزلان

بالمنظر او یوم سرور ... شهدت لتشبه کل حسان

خلیفه را ابیات او خوش آمد و تحسین کرد و بهر یک از پسر و دختر ده هزار درهم عطا نمود پسر از زمانی جحظا بمنصور و عباسه بنت المهدی رفت و اشعار ذیل را در شکایت از قحط و غلاء و التجا باو بر خواند

انیناک یا عباسة الخیر لی حمی ... وقد عجفت ام الهاری وکلت

وما ترکت منا السنون بقیة ... سوی رمق منا من الجهد رقت

فقال لنا من ینصح الرای نفسه ... وقد ولت الاموال عنا فقلت

علیک ابنة المهدی عوذی بنیابها ... فان محل الخیر فی حیث حلت

عباسه یکدست لباس و بعضی عطریات با سه هزار درهم باو داد جحظا ادای تشکر را این ابیات بنظم آورد

من ضرب نسج وتعبن محکمه ... مثل المصابیح فی الظلماء تأتلق

اما الحسود فقد امسی تغیظه ... غما وکاد بریح الزیق یختنق

وذو الصداقة مسرور لنا فرح ... بادی البشارة ضاح وجهه شرق

حذافه

بنت الحارث السعدیه خواهر رضاعی حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و چون مشهور به شیما میباشد در حرف شین ذکر او بیاید

حذام

عربیه ایست از عشیرهٔ عنزه دارای رای صائب و گفتار متین و در حق او گفته شده

اذا قالت حذام فصدقوها ... فان القول ما قالت حذام

و این شعر بدرجه اشتهار رسیده و ضرب المثل گردیده است

ابو الفضل میدانی گوید این شعر را لجیم شوهر حذام در وقتی که ما بین حذام و صفیه که آن نیز زن دیگر لجیم بوده نزاعی واقع میشده میخوانده و مقصود او این بوده که هر چه حذام گوید صحیح است بعضی بجای فصدقوها فانصتوها نوشته اند یعنی فانصتوا لها مثل و اذا کالوهم که بمعنی و اذا کالوا لهم میباشد و حذام مبنی بر کسر است

حرّه

زینب ام المؤید است که از نسوان مائهٔ پنجم و ششم هجری و دارای فضل و علم بوده و او را زینب الشعریه نیز گفته‌اند

حسّانة التمیمیّه

دختر شاعر مشهور ابو المحسن الاندلسی است که در ادبیات یدی طولی داشته وقتی پدرش درگذشت او از جهة معاش درمانده و بی کفیل ماند چه هنوز کسی او را بزنی نگرفته بود لهذا ابیات مسطورهٔ ذیل را بنظم آورده بعرض حکم خلیفهٔ اندلس رسانید و طلب عنایت و مرحمتی نمود

انی الیک ابا العاصی موجعة ‌‌ ابو المحسن سقته واکف الدیم
قد کنت ارتع فی نعماه عاکفة ‌‌ فالیوم آوی الی نعماک یا حکم
انت الامام الذی انقاد الانام له ‌‌ وملکته مقالید النهی الامم
لا شیء اخشی اذا ما کنت لی کنفا ‌‌ آوی الیه ولا یعرو لی العدم
لا زلت بالعزة القعساء مرتدیا ‌‌ حتی تذل الیک العرب والعجم

حکم مبلغی باو عطا کرد و بوالی البیره که مشارالیها از اهالی آن ناحیه بود حکم نمود که جهاز عروسی او را ترتیب دهد

حسّانة المزنیّه

صحابیه ایست از اصدقای جناب خدیجه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله باو فرموده‌اند تو حسّانه و الا اسم او جثامه بوده

حُسن

این اسم تمیمه بمصدر است و نام جاریه بوده ام ولد از احمد بن حنبل و آن جاریه از مشار الیه اخذ و روایت حدیث و نقل کرده است

حُسن المغنّیه

مغنیه ایست مشهوره از اهالی بصره و در شعری که در ذیل مسطور و منسوب باو است اشاره شده

وسوف یروی فی بیت حسن ‌‌ مضیماً للشراب وللسماع

حسنه

یکی از جواری مهدی عباسی است که سمت همخوابگی هم باو داشته و اکثر مورخین مشار الیها را
سبب هلاک مهدی دانسته و گفته اند حسنه قصد کرد یکی از همخوابه های دیگر
مهدی را مسموم نماید تا خلیفه خاص او باشد شیر با گلابی و ابزهر آلود و بدختری
داد که نزد آن زن برد و باو بخوراند خلیفه بین راه بآن دختر برخورده آن مایع را گرفته
قدری از آن آشامید و سم در مزاج او اثر کرده درگذشت حسنه در این واقعه فریاد میکرد
و میگفت وا امیر المؤمنیناه من میخواستم ترا خاص خود کنم از قضا سبب هلاک تو شدم

حسینه

دختر معرور بن سوید میباشد و از پدر خود بعضی احادیث روایت کرده

حسینه

اسم مزجلهٔ عبد الملک بن مروان است یعنی زنی که او را در کودکی بازی میداد

حفصه

از زوجات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دختر خلیفهٔ ثانی است در ذیل عنوان
امهات المؤمنین این مطلب اشاره شده حفصه را ابتدا در سلک ازدواج خنیس بن حذافة
السهمی الصحابی بود چون او درگذشت و حفصه بیوه ماند عمر خواست او را بزنی بابی بکر
دهد ابو بکر جوابی در این باب نداد عمر دلتنگ شده نزد عثمان آمد و باو تکلیف کرد
عثمان نیز بجهة آنکه زوجه اش رقیه که دختر یا ربیبهٔ حضرت رسول بود تازه وفات نموده
گفت من حالا میلی بتأهل ندارم عمر نهایت متغیر شده نزد حضرت رسالت پناهی صلی الله
علیه و آله آمد و جواب عثمان را بعرض سید عالمیان رسانید و از او شکایت کرد
حضرت فرمودند حفصه را شخصی بهتر از عثمان خواهد گرفت و عثمان هم بهتر از حفصه
زنی را تزویج خواهد کرد پس از آن رسول مرسل او را بزنی گرفتند و دختر یا ربیبهٔ خود ام کلثوم را
بعثمان دادند در آن وقت ابو بکر بتهنیت عمر آمده گفت بعمر از من مکدر مباش من میدانستم
که نبی اکرم قصد گرفتن دختر ترا دارند وقتی که بمن تکلیف کردی از اینجهة سکوت کردم که
نخواستم سر رسول الله را افشا کنم اگر آن بزرگوار اینخیال نداشتند هر اینه من حفصه را
میگرفتم اکثر ارباب سیر تزویج حفصه را بحضرت پیغمبر در سال سیم هجرت نوشته اند و

فوت او واد رسنهٔ چهل و یك یا چهل و پنج گویند حفصه شصت حدیث از حضرت رسول روایت کرده است

حفصه بنت الحاج الرکونیه

این زن از اهالی غرناطه و در جمال و کمال بیمانند و مثال بوده در ادبیات ماهر و طبعش در سرودن اشعار قادر و بنا بر این او را شاعرة الاندلس گفته اند و این لقب معلوم مینماید که از جمیع زنهای اندلس که طبع و فضلی داشته اند این زن برتر است و از اشعار حفصه سه بیت مسطور در ذیل است که در حضور امیر الموحدین عبد المؤمن بن علی بدیهة بنظم آورده

یا سید الناس یا من یؤمل الناس رفده
امنن علی بطرس یکون للدهر عده
تخط یمناك فیه الحمد لله وحده

پوشیده نباشد که سلاطین موحدین در صدر فرامین خود بخط جلی الحمد لله وحده مینوشتند و حفصه در این اشعار بعد از ثنای امیر الموحدین درخواست کرده که فرمانی در حق او صادر شود بعنوان مزبور و وظیفهٔ در حق او برقرار گردد که مادام العمر آسوده باشد دو بیت ذیل را این حفصه بیکی از زنهای صاحب حسن با کرم غرناطه نوشته است و با و سر مشق خط داده

یا ربة الحسن بل یا ربة الکرم غضی جفونك عما خطه قلمی
تصفحیه بلحظ الود منعمة لا تحفلی بردیء الخط والکلم

این دو بیت را نیز بعضی بحفصه نسبت داده اند

اغار علیك من عینی رقیبی ومنك ومن زمانك والمکان
ولو انی خبأتك فی عیونی الی یوم القیامة ما کفانی

نیز اینها از شعر او ست که بیکی از آشنایان خود نوشته

ازور ام تزور فان قلبی الی ما تشتهی ابدا یمیل
فثغری مورد عذب زلال وفرع ذوائبی ظل ظلیل
وقد املت ان تظما وتضحی اذا وافی الیك بی المقیل
فعجل بالجواب فما جمیل اباؤك عن بثینة یا جمیل

حفصه بنت حمدون

نیز شاعره ایست اندلسی که در ادبیات دستی داشته حمدون پدرش از اهالی وادی الحجاره بوده خود او از نساء مشهوره قرن چهارم و بعلم شعر معروف بود دو بیت ذیل را در شکایت از ملازمان خویش گفته

یا رب انی من عبیدی علی	جر الغضا اما فهم من نجیب
اما جهول ابله متعب	او فطن من کیده لا یجیب

این دو بیت نیز از مشار الیها است

لی حبیب لا ینثنی لعتاب	واذا ما ترکته زاد تیها
قال لی هل رایت لی من شبیه	قلت ایضا وهل تری لی شبیها

حفصه بنت سیرین

خواهر محمد بن سیرین معتبر معروف و زنی صالحه است و او را از اولیا دانسته اند و در نفحات الانس حال او مسطور است

حفصه سلطان

از حلائل سلطان سلیم خان اول سلطان عثمانی و والده سلطان سلیمان قانونی است و حفصه بنت خاطب زنی صحابیه بوده است

حکیمهٔ دمشقیه

عارفه بوده است از بزرگان زنان شام و رابعهٔ شامیه که ترجمهٔ حال او بیاید سمت شاگردی این زن داشته در نفحات الانس از قول رابعهٔ شامیه نقل کرده گوید مشار الیها روزی نزد حکیمه رفت حکیمه بتلاوت قران مشغول بود چون رابعه را دید گفت شنیدم شوهر تو احمد بن ابی الحواری میخواهد زن دیگر تزویج نماید رابعه گفت بلی چنین است حکیمه گفت چگونه عاقل قبول میکند که دل خود را از خدا بدو بنفر زن مشغول سازد بعد از ان شرحی تحقیق از قلب سلیم که در قران کریم ذکر شد نمود

حلیمه بنت ابی ذویب

دایهٔ حضرت فخر کاینات علیه اکمل الصلوة و از صحابیات است و او را حلیمهٔ سعدیه نیز گویند چه از قبیلهٔ بنی سعد بن بکر است این زن از ان ساعتی که بارضاع حضرت رسالت

پناهی پرداخت سعادت او را شامل گردید بلکه قوم و قبیله او بفیض و برکت نایل شدند چنانکه گفته اند

لقد بلغت بالهاشمی حلیمة ... مقاما علا فی ذروة العز والمجد
وزادت مواشیها واخصب ربعها ... وقد عم هذا السعد کل بنی سعد

حلیمه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را از حد زیاده دوست میداشت و در حفظ و حراست آن بزرگوار زاید الوصف میکوشید و در وقتی که آنحضرت را برای مشغولی حرکت میداد این سه مصرع میخواند

یا رب اذا اعطیته فابقه ... واعله الی العلا وارقه
وادحض اباطیل العدا بحقه

حمده بنت واثق

الواحدة الهیبتیه نیز گویند از نسوان اواخر قرن چهارم هجری و بغدادیه است بوعظ مشهور در باب المراتب بغداد اقامت داشت و مجلس وعظ مخصوص منعقد مینمود صاحب کتاب الوافی بالوفیات گوید حمده نزد ابوبکر احمد بن علی بن بدران الحلوانی علم حدیث تحصیل نموده و ابن سمعانی از او اخذ فقه و حدیث کرده است

حمدونه

شاعره بوده است اندلسی که در فضل و ادب صاحب رتبه و مقامی گردیده است پدرش زیاد نام داشته از اهالی شهر وادی آش از مضافات غرناطه میباشد بعضی حمدونه را حمده گفته اند در هر حال این زن در فصاحت یگانه عصر خود بوده و قدرت طبع او از این اشعار که وقتی بنظم آورده معلوم میشود

ولما ابی الواشون الا فراقنا ... وما لهم عندی وعندک من ثار
وشنوا علی اسماعنا کل غارة ... وقل حماتی عند ذاک وانصاری
غزوتهم من مقلتیک وادمعی ... ومن نفسی بالسیف والسیل والنار

این ابیات نیز از حمدونه است و از درجه لطف طبع او انسان می‌نماید

وقانا لفحة الرمضاء واد ... سقاه مضاعف الغیث العمیم
حللنا دوحه فحنا علینا ... حنو المرضعات علی الفطیم

حلیمه بیگی آغا زوجه سلطان حیدر و دختر حسن بیک ترکمان آق قوینلو و مادر شاه اسمعیل اول پادشاه صفوی است و شاه اسمعیل در روز سه شنبه بیست و پنجم رجب سال هشتصد و نود و دو هجری از بطن این زن بوجود آمده بعد از آنکه سلطان جنید پدر سلطان حیدر بحکم میرزا جهانشاه از اردبیل بطرف دیار بکر تبعید شد حسن بیک فرمانفرمای دیار بکر خدیجه نام دختر خود را بسلطان جنید داد گویند این خدیجه مادر سلطان حیدر است و بعضی خدیجه بیگم را خواهر حسن بیک دانسته اند و بعضی برخی حسن بیک خواهر خود خدیجه بیگم را بزنی بسلطان جنید و دختر خود حلیمه بیگی آغا را بسلطان حیدر داده

واَرشفنا علی ظماءٍ زلالا   الذ من المدامة للندیم
یصد الشمس انّی واجهتنا   فیحجبها ویاذن للنسیم
یروع حصاه حالیة العذاری   فتلمس جانب العقد النظیم

اگرچه این اشعار باسم ابو النصر المنازی شهرت یافته اما بنا بر تحقیق صاحب نفح الطیب مورخین اندلس وقتی این ابیات را نسبت بحمدونه داده اند که منازی در بلاد شرقیهٔ عرب هنوز قدم در مهد وجود نگذاشته بود

از عجایب آنکه وقتی منازی شاعر معروف نزد معرّی آمده همین چند شعر حمدونه را بنام خود برای او خواند معرّی این اشعار بخاطر داشت همینکه منازی مصرع اول را میخواند معرّی مصرع ثانی را قرائت مینمود تا رسیدند بمصرع دوم از شعر دوم معرّی چنانکه مسطور شد خواند حنو المرضعات علی الفطیم منازی گفت من علی الفطیم نگفته علی الیتیم گفته ام معرّی گفت لا لا باسیاق سخن علی الفطیم مناسب است [ونظرشما بالفاظ ضرات بوده] منازی خجل شد و باید دانست که این ابیات را حمدونه بچه درجه خوب گفته که مثل منازی شخص صاحب طبعی بین انتحال آن نموده است

حمدونه خواهری زینب نام داشته که او نیز دارای فضل و ادب بوده چون در وادی آش زنهائی را که صاحب علم و درایت و منفرد در ادبیت بودند عربیات میگفتند حمدونه و خواهرش زینب را اشهر عربیات گفته اند. قاله فی نفح الطیب

حمدونه بنت زریاب

مغنیه ایست که هشام بن عبد العزیز از وزرای اندلس او را بزنی گرفت و پدر حمدونه ابو الحسن زریاب مغنی مشهوری بوده است

وهرون الرشید نیز دختری مسماة بحمدونه داشته نیز همین خلیفه را جاریهٔ ام ولد بوده بهمین اسم وحمدونه بنت عیسی بن موسی از اقارب متوکل عباسی است

حمنة المعذّبة

یعنی حمنه که در راه خدا عذاب و شکنجه دیده این زن از صحابیات است در ابتدای ظهور اسلام بشرف ایمان مشرف شد وچون جاریه و در تحت تملک یکی از کفار بود آن کافر بجهة قبول دین اسلام او را عذاب مینمود ابو بکر از حالت او خبردار شده او را خرید و آزاد کرد

وحمنه بنت جحش وحمنه بنت ابی سفیان دو نفر صحابیه دیگر میباشند واز این دو حمنه بنت جحش از عصبه ایست که قصه افک را جعل کردند وانها حسان بن ثابت وعبد الله بن ابی ومسطح بن اثاثه وحمنه بنت جحش میباشند وحمنه بنت سفیان بن امیه ابن عبد شمس مادر سعد بن وقاص است

حمیده البربریه

مادر حضرت امام موسی الکاظم علیه السلام است ودر ترجمه حال ام البنین وعده نمودیم که ذکری از حمیده بربریه نمائیم لهذا دراینجا گوئیم ام البنین که اروی باسمانه داشت جاریه حمیده بوده درعالم معنی حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه واله را بخواب دید وفرمودند این جاریه را بپسر خود موسی الکاظم بخش مشار الیها ام البنین را بانحضرت بخشید

حمیده بنت النعمان

دختر نعمان بن بشیر الصحابی است ودارای جربزه وطبعی موزون بوده وشوهرهای خود را هجو مینموده ابتدا حارث بن خالد المخزومی با مهاجر بن عبد الله بن خالد او را بزنی گرفت ومشار الیها باین ابیات شوهر خود را هجو کرد

کهول دمشق وشبانها — احب الی من الجالیه
صنانهم کصنان التیوس اعیا علی المسك والغالیه
وقمل یدب دبیب الجراد اعیا علی الفال والفالیه

وهمین ابیات سبب مطلقه شدن او گردید بعد از ان روح بن زنباع الجذامی که ندیم عبد الملك اموی بود او را بخواست حمیده روح را نیز بپایند وشعر هجو نمود

بکی الخذ من روح وانکر جلده — وعجت عجیجا من جذام المطارف
وقال العبا بل نحن کنا ثیابهم — واکسیة کردیة وقطائف

روح هم او را طلاق داده گفت خدا شوهری نرا نصیب کند که شراب خورده ودر اغوش تو قی نماید اتفاقا این دعا مستجاب شد وفیض بن ابی عقیل الثقفی حمیده را در سلك ازدواج در اورده وهر وقت اینمرد شراب میخورد ومست میشد در اغوش زن قی میکرد حمیده گفت این اثر نفرین روح است وفیض را هم باین شعر هجو گفت

سمیت فیضا وما شیئی تفیض به — الا بسلحك بین الباب والدار

وگویند دو شعر ذیل را نیز حمیده در حق شوهر خود بنظم آورده است

وهل انا الا مهرة عربية — سليلة افراس تجللها بغل

فان نتجت مهرا كريما فبالحری — وان كان اقرافا فمن قبل الفحل

اما آنچه شایع است اینکه این بیت از مالک بن اسماء میباشد و در وقتی گفته که حجاج هند خواهر حمیده را تزویج نموده است و در حرف ها ترجمهٔ حال هند از این اشعار ذکری خواهد شد و ابیاتی را که حمیده در هجو شوهر اول خود گفته ابوالفرج در جلد چهاردهم اغانی نقل از دیوان حماسه از صدر باب الملح نموده و بطور وسطور در ذیل نگاشته است

فقدت الشيوخ واشياعهم — وذلك من بعض اقواليه

ترى زوجة الشيخ مغمومة — وتمسى لصحبته قاليه

فلا بارك الله فى عرده — ولا فى غضون استه الباليه

لعمرى دمشق وبستانها — احب الى من الجابيه

نكحت المدينى اذ جاءنى — فيا لك من نكحة غاليه

له ذفر كصنان التيوس — اعيا على المسك والغاليه

حمیده بانو بیگم

زوجهٔ امیر تیمور و بصباحت و عفت و خصال پسندیده معروف و مشهور بوده و آن پادشاه با این زن کمال تعلق خاطر را داشته است

حمیده بانو بیگم

زوجهٔ نصیر الدین محمد همایون پادشاه ابن ظهیر الدین محمد بابر شاه سلطان هندوستان بوده و محمد همایون منکوحهٔ دیگر داشته مسماة بحاجی بیگم و این هر دو زن در حسن و جمال عدیم المثال بوده اند بعد از فوت محمد همایون حاجی بیگم مقبره و بارگاهی مرتفع بمعاونت جلال الدین محمد اکبر شاه بادگار شوهر خود بنا نموده و پانزده لک روپیه که معادل سیصد و بیست و پنجهزار تومان باشد بمصرف این بنا رسانید و این بقعه اکنون در شهر دهلی بمقبرهٔ همایون مشهور میباشد چندگاهی هر کس از خانوادهٔ سلاطین دهلی وفات میکرد در این مقبره دفن میشد چنانکه عالمگیر شاه و فرخ سیر و دارا شکوه در این محل مدفون شده و خود حاجی بیگم و حمیده بانو بیگم هم در این بقعه بخاک رفته اند

حمیراء

لقبی است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعایشه داده بودند و گاه میفرمودند کلمینی یا حمیراء و حمیرا مصغر حمراء است و حمراء در اینجا بمعنی بیضا است

حنیفه بنت القمنی

دختر عبد الرحمن بن احمد بن عمر بن عرفات القمنی و از اشیاخ امام سیوطی و زنی محدثه بوده است و کمال بن خیر و بعضی علمای دیگر عشاء الیها اجازه داده اند

حولاء

اسم دو نفر صحابیه است که یکی عطر فروش بوده و دیگری در عبادت مراقبتی تمام داشته اند

حیات خانم

زوجهٔ شاه اسمعیل صفوی بوده و طبعی موزون داشته و این پادشاه را منکوحهٔ دیگر مسماة بجهان خانم بوده است که او نیز شعر میگفته گویند روزی جهان خانم این شعر را بشاه اسمعیل عرض کرد

تو پادشاه جهانی جهان ز دست مده — که پادشاه جهان را جهان بکار آید

حیات خانم حاضر بود بشنید و این بیت را بعرض رسانید

ترک غم جهان بکن تا ز حیات برخوری — هر که غم جهان خورد کی ز حیات برخورد

بعضی گفته اند جهان این مصرع خواند

تو پادشاه جهانی ترا جهان باید

حیات خواند

اگر حیات نباشد جهان چکار آید

جماعت دیگر این مکالمهٔ شعری را بحیات النسا بیگم و مهر النسا بیگم ملقب بنور جهان که هر دو زوجهٔ جهانگیر پادشاه ابن جلال الدین محمد اکبر پادشاه بوده اند نسبت داده اند و ذکر آنها در دفتر مشاهده میشود

حیات النسا بیگم

زوجهٔ جهانگیر پادشاه ابن جلال الدین محمد اکبر پادشاه زنی باصباحت و صاحب طبع موزون و خوش محاوره بوده و چنانکه ذکر شد این پادشاه زوجهٔ دیگر داشته مسماة

بمهر النساء بیگم ملقب بنور جهان متصف بصفات مذکوره و مکالمهٔ مسطوره دو فوق را
بعضی با پنده و زن نسبت داده اند و نیز بعضی از مؤلفین گویند جهانگیر پادشاه پنج زن
داشته و مکالمهٔ فوق را با شرحی نسبت بآنها داده چون طائلی در تحت آن نبود بنگارش
آن نپرداختیم همینقدر گوئیم جهانگیر شاه از اول جوانی و در زمان سلطنت پدر خود
میل مفرطی بنور جهان بیگم پیدا کرده و جهت تعشق اینکه این شد که روزی مشار الیها
در جای با صفائی تفرج میکرد شاهزاده جهانگیر رسید و دو کبوتر در دست داشت
چون این دختر را دید بدست او داد و را گرفته در گلستانی ببازی مشغول شدند بعد
شاهزاده کبوتران را بنور جهان داده خود بگل چیدن پرداخت اتفاقا یکی از دو کبوتر
از دست او رها شده پرواز کرد و رفت شاهزاده آمد و یکی از کبوترها را مفقود دید
پرسید آن کبوتر چه شد نور جهان گفت پرواز کرد و رفت جهانگیر گفت چگونه پرواز
کرد نور جهان کبوتر دیگر را هم رها نمود و گفت اینطور پرواز نمود این حرکت خوش آیند
در شاهزاده اثر کرده او را مفتون نور جهان ساخت مع ذلک این زن بجهتی اینکه بعلیقلی خان
نامی شوهر کرده بعد در تحت مزاوجت جهانگیر شاه در آمده است گویند وقتی
نور جهان بجهانگیر شاه گفت دهن شما خوشبو نیست جهانگیر از زوجهٔ دیگر خود که
مسماة بجوده بائی بود استفسار نمود او در جواب گفت من بوی دهن مرد دیگر را نشنیده ام
تا بدانم دهن شما خوشبوست یا نیست نور جهان از اینجواب جوده بائی زیاده منفعل
گردید

حاشیه
زوجهٔ
نورعلیشاه مشهور
و مسماة به بی‌جانی بوده
قواعد و رسوم و ضیافت عرفانرا
از شوهر خود کسب کرده و جزئی
طبعی موزون داشته تقریباً
هزار شعر نظم کرده که غالباً
مشتمل بر کلمات عرفاست بعد
از نورعلیشاه بملا محمد نام خراسانی
شوهر کرده این چند بیت از افکار
اوست
منع دلم از ناله مکن دیگر محل
کز ناله کسی منع نکرده است جرس را
چارهٔ درد دل من بیچاره را
داند و هیچ تغافل میکند
ولها
ایا طایر قدس عرش آشیان
مجو دانه از دام این خاکدان
قفس بشکن و بال و پر باز کن
بگلگشت و گلزار پرواز کن

حرف الخاء

خاتون

زنهای بزرگ را کلیتهً خاتون میگویند اما از آل ایوب یعنی از خاندان و سلسلهٔ سلطان
صلاح الدین ایوبی پادشاه مصر دو نفر زن بوده اند که آنها را خاتون مینامیده اند یکی
مادر سلطان ملک عادل سیف الدین ابی بکر ابن ایوب و دیگری دختر ملک اشرف
موسی پسر ملک عادل سیف الدین و این هر دو مالک املاک زیاد و متمول بوده اند و مدرسهٔ
خاتونیه در دمشق شام از آثار خیریهٔ خاتون دختر ملک اشرف میباشد خاتون را لذه

سلطان ملک عادل در سال پانصد و نود و سه هجری درگذشت و خاتون دختر ملک اشرف در ششصد و سی و چهار وفات کرده اما مسجد خاتونیه که در فندقلی اسلامبول واقع است از قرار مسطورات حدیقة الجوامع از ابنیهٔ پریزاد خاتون زوجهٔ احمد پاشای عرب است و احمد پاشا از امرای بحریه بوده

خدیجة الکبری

جناب ام المؤمنین خدیجه اول زوجه از زوجات مطهرات حضرت سید المرسلین است که دختر خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی از اشراف قریش بوده و مادر معظمهٔ مشار الیها فاطمه بنت زائدة الاصم از اولاد عامر بن لؤی میباشد در زمان جاهلیت جناب خدیجه را طاهره میگفتند حضرت رسول بان مفخرهٔ کبری لقب دادند و از اشعار بزرگی و تقدم او بر سایر زوجات طاهرات مینماید و خلافی در مرتبت و برتری این زن بر سایر زوجات مطهرهٔ نبویه نیست و قبل از بعثت این زن سعادتمند بشرف مزاوجت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مشرف گردیده و حضرت صدیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها و قاسم و طیب و طاهر از آن بطن شریف بوجود آمده اند و خدیجة الکبری پیش از همهٔ زنان قبول اسلام و ایمان نموده و بیست و چهار سال و چند ماه با نیر ایمان رسالت در یک برج بوده بعد از آن راه بهشت جاودان پیش گرفته از وسایل ظاهری پیشرفت کار نبوت مال جناب خدیجه را دانسته اند از عایشه روایت کرده اند که گفته است حضرت رسول صلی الله علیه و آله دایما خدیجه را وصف و ثنا میفرمودند تا روزی غیرت بر من عارض شده رشک بردم و گفتم خدیجه بیش از پیرزنی نبوده است خداوند عالمیان بشما بهتر از آن را عنایت فرموده حضرت رسول دلتنگ شده فرمودند لا والله بهتر از خدیجه نایل نشده ام در وقتی که تمام مردم کافر بودند او مؤمن بود در زمانی که خلایق مرا تکذیب مینمودند او مرا تصدیق میکرد در اوانی که هیچکس بمعاونت من نمیپرداخت او بمال خود با من مواسات نمود و خداوند از بطن او چند فرزند بمن عطا فرمود عایشه گوید چون من این کلمات را از حضرت نبوی استماع نمودم بر خود مقرر کردم که من بعد از خدیجه بد نگویم جناب خدیجه سه سال قبل از هجرت در سن شصت و پنج سالگی در مکهٔ معظمه بدار بقا ارتحال فرمود بنا بر این مزاوجت او با حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیست و هفت سال و چند ماه قبل از هجرت

خازن الدوله

مسماة بگلبدن باجی از زوجات محترمهٔ خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه است محترمهٔ مشار الیها از جواری والدهٔ معظمهٔ خاقان مغفور (فتحعلی شاه) بود چون والدهٔ خاقان راه روضهٔ رضوان گرفت حضرت خاقان بخدام حرم فرمودند یکی را از میان خود منتخب کنید که ریاست کلی در حرمخانه داشته باشد و آنچه از نقد و جنس و مفروش بتوسط والدهٔ خاقان بهر یک از شما میرسید بعد ما بواسطهٔ او برسد خدام حرم بعد از مشورت گفتند محترمهٔ مرحومهٔ معظمهٔ والدهٔ خاقان یکی از جواری ایشان باید بریاست منتخب شود بنابرین گلبدن باجی باین سمت انتخاب و بشغل صندوقداری برقرار شد و معالی منیع یافت و این شعر را بهم مرحوم فتحعلی خان داد

مصرع ملک ایران فتنه پسند و قدرتش عظیم است

و فی الحقیقه اعتبار مهرانو با ملی بیحد کمال بود و اکثر بافتخار حرم‌سرا مشهود همین که بقرب با کمال اطمینان میسپاردند مختصر چون از فرط کمال اقتدار بی خوف الماده در حرمخانهٔ خاقانی بسر رسانید و کارها را بر طبق میل خاقانی منظم گردانید در سلک زوجات حضرت خاقان منسلک و ملقب بخازن الدوله گردید دو شاهزادهٔ معظم از بطن او بوجود آمدند خازن الدوله اجزای معتبر و مستوفی و چند نفر محرر داشت که همه زن و دارای لیاقت و کفایت بودند و آنچه بذل و اعطا میشد ثبت مینمودند و بدین ترتیب حرم خاقانی اختیارات مطلق خازن الدوله را بود

اتفاق افتاده خدیجة الکبری زنی عاقل و با تمکین و مالدار بوده و حضرت رسول در حق او فرموده خدیجه خیر نساء عالمها و در مسامرات محی الدین مسطور است که خدیجه بلقب سیدة نساء عالمیان روایت نموده است خلاصه قدر و جلالت خدیجه بدرجهٔ اشتهار دارد و همراهی با حضرت فخر کائنات و میل انحضرت باو بقدری معروفست که زیاده برین حاجت بشرح و بیان ندیست

خدیجة الست

دختر مستعصم بالله عباسی است و اعراب در سیاق خود او راست خدیجه میگویند مستعصم بالله اخرین خلیفه است از خلفای بنی عباس که در سال ششصد و پنجاه و شش بحکم هلاکو خان مقتول کردید اما دختر خلیفه ست خدیجه بیست سال بعد از پدرش زندگانی کرد و کمال اعتبار و حرمت را داشت چون در گذشت در تشییع جنازهٔ او اعیان دولت و ارکان مملکت حاضر شدند و جسد او را بدین تر زیاد برداشته و بخاک سپردند و باد از سر گذشت حزن انکیز پدرش کرده نوحه سرائیها نمودند

خدیجة السلجوقیه

دختر داود بن میکائیل بن سلجوق برادرزادهٔ رکن الدوله طغرل بیک از سلسلهٔ سلاجقهٔ ایران و چنانکه پیش ذکر شد این زن معروف بارسلان خاتون بوده در سال چهارصد و چهل و هشت هجری خدیجهٔ سلجوقیه را بزنی بالقائم بامر الله ابن القادر بالله العباسی دادند و القائم صد هزار دینار مهریه داد در جهاز مشار الیها اوانی مرصع و طلا و اشیا و اسباب تجمل بیشمار بوده و ارباب سیر و تواریخ حتی صلاح الدین صفدی در کتاب وافی بالوفیات شرح اینرا واجب دانسته‌اند

خدیجة الشاهجانیه

بغدادیه بوده است که در وعظ مهارتی داشته از ابن سمعون کسب و اخذ علم نموده مشار الیها املا میکرده و مشار الیها مینوشته است وفات این زن در سال چهارصد و شصت هجری اتفاق افتاده

خدیجه بنت بدران

معروف بام سلمه خدیجه دختر شهاب الدین احمد بن خلف بن عبد العزیز بن بدران

الحسینی است واو زن محمد شد واز اشیاخ امام سیوطی می باشد در سال هفتصد و نود وهشت متولد شده و در دو سالگی وی را بمجلس جوهری و منصفی که هر دو محدث معتبر بوده اند حاضر نموده اند چه در آن ایام علم حدیث زیاده از حد معتنابه بود و اطفال کوچک خود را خاندان اهل علم در مجالس تدریس محدثین کرام حاضر میکردند و بعدها اینغفرو اسباب مفاخرت آن طفل بود و از تلامذهٔ آن شخص شمرده میشد و میگفت من در مجلس درس فلان محدث حاضر شده ام و فیض و سعادتی از آنراه شامل و عاید او میگردید خلاصه امام سیوطی از این زن اجازه گرفته و در کتاب المنجم فی المعجم او را ذکر کرده است

خدیجه بنت جعفر

دختر جعفر بن نصیر التمیمی شاعره بوده است اندلسی که هم در ادبیات دستی داشته و هم در موسیقی الحان و اشعار او را بدلاویزی و طرب انگیزی وصف نموده اند اما از نتایج افکار او چیزی بدست نیامد که در این سفینه ثبت شود

خدیجه بنت الحسن
بن علی بن عبد العزیز

دختر حسن بن علی بن عبد العزیز است و عمزادهٔ قاضی محب الدین ابن الکرکی و خاله پدر المیز الفرشی این زن عالمه بوده است باورع و صلاح و حافظ قرآن و در تجوید بکمال و همواره بعلم فقه اشتغال داشته از احمد بن الموازینی اخذ و کسب علم نموده و مشار الیها باو اجازه داده و بروایت حدیث و درس فقه مشغول بود تا در سال ششصد و چهل و یک وفات نمود

خدیجه بنت زین الدین

دختر زین الدین عبد الرحمن ابن ابی بکر بن محمد بن ابراهیم بن احمد المقدسی و خواهر حبیبه محدثه که ترجمهٔ حال او گذشت و زوجه شرف الدین بن الشیخ شمس الدین الحنبلی و محدثه با قدس و تقوی بوده علم الدین البرزالی که استاد صلاح الدین صفدی است گوید خدیجه بنت زین الدین از خطیب مرداد برای ما بروایت حدیث نمود و از ابن ابی الیهم البلدانی و محمد بن عبد الهادی و ابراهیم بن خلیل و ابن عبد الدائم استماع حدیث کرده

سبط سلفی و سایر اعیان محدثین از زمان خدیجه بنت زین الدین اجازه داده اند ولادت مشار الیها در سال ششصد و چهل و هفت هجری و وفات او در هفتصد و دو اتفاق افتاده است

خدیجة بنت العبیری

محدثه بوده است معروف بفخر النسا و از زنهای مشهور قرن سادس هجری و از مشاهیر علمای عصر خود اخذ علم و استماع حدیث نموده و بسیاری هم از او فقه آموخته و روایت حدیث کرده اند زیاده از نود سال در این سرای سپنج اقامت داشته و در پیری باز بتعلیم علم حدیث میپرداخته در پانصد و هفتاد در گذشته است

خدیجة بنت القیم

معروف بامة العزیز البغدادیه بوده و پیش فکری از او نموده ام پدر مشار الیها حمام قیم (ناطوری) چون دختر خود را دارای استعداد علمی دید اسباب تحصیل او را فراهم آورد و خدیجه را نوشتن و تجوید یاد داد پس از آن خدیجه خود نیز شوقی حاصل کرده بکسب علوم متنوعه پرداخت چندگاهی مجلسی منعقد ساخته برای زنان وعظ مینمود بعد ترک موعظه گفته در خانه خود عزلت اختیار کرد تولد مشار الیها در سال ششصد و هشت هجری و وفاتش در ششصد و نود و نه در سن نود و یکسالگی اتفاق افتاده خدیجه در بغداد بمجلس درس ابن شیرازی و کریمه محدثه و سایر مشاهیر الشهر حاضر شده و در مصر نیز از علی بن المختار العامری و ابن الخمیری کسب علم کرده و در دمشق و تبوک بتعلیم حدیث پرداخته در ادبیات منفرد زمان خود بوده و مقامات حریری را باحسن وجوه تدریس مینموده و بسیاری از معاریف آنعصر کتاب مزبور را نزد او درس خوانده اند اگرچه علم تجوید را نیز از اساتید این فن اخذ کرده ولی در آن تبحری حاصل ننموده است

خدیجة بنت المأمون

دختر مأمون خلیفه عباسی و از فصحای شعرا بوده است وقتی جاریه مغنیه مسماة بشاریه ابیات ذیل را که از نتایج افکار مشار الیهاست در مجلس متوکل عباسی خواند

بالله قولوا لی لمن ذا الرشا　　　المثقل الردف الهضیم الحشا

اظرف ما كان اذا ما صحا — واملح الناس اذا ما انتشى
وقد بنى برج حمام له — ارسل فيه طائراً مرعشا
يا ليتني كنت حماماً له — او باشقاً يفعل بي ما يشا
لو لبس القوهي من رقة — اوجعه القوهي او خدشا

خلیفه وانهایت خوش امده زیاده از حد تحسین کرد واز شاعر پرسید این ابیات از کیست چون خدیجه خلیفه زاده بود وانتشار اسم اشعار او نه مناسب نمینمود شاعر خواست کتمان کند خلیفه او را قسم داد شاعر ناچار حقیقت را اظهار کرد واین ابیات باسم خدیجه اشتهار یافت مضمون شعر اخیر از اشعار مسطوره خدیجه را شاعره ترک معروف بفطنت اقتباس کرده میگوید

ازرده ایلر ای پری نازک تنک سنک — موی سمن اولسه ده پیراهنک سنک

خدیجه بنت الملقن

دختر شیخ نور الدین ونواده علی الانصاری است که از علمای شافعی بوده وعلی الانصاری معروف بابن ملقن است وخدیجه منسوب بجد خود شده مشار الیها از اشیاخ امام سیوطی واز محدثهای مشهوره میباشد تولد او در سال هفتصد وهشتاد وهشت ودر درس ابو الیمن الکوبی حاضر میشده قاله السیوطی فی المعجم

خدیجه بنت النویری

دختر عبد الرحمن بن علی بن احمد بن عبد العزیز بن القاسم بن الشهید الناطق عبد الرحمن الهاشمی العقیلی النویری المکی وخاتونی محدثه واز اشیاخ امام سیوطی بوده است واو را سعیده هم میگفته اند در سال هفتصد ونود وهفت در مکه معظمه متولد شده ودر هشتصد وهفتاد وفات کرده ودر علم حدیث اشخاص عدیده باو اجازه داده اند

خدیجه معروفه بام الفضل خدیجه

دختر فقیه ابو القاسم عبد الرحمن بن القاسم بن الحسین بن عبد الله النویری از محدثهای اواسط قرن ششم است که در مصر زندگانی مینموده پدرش در سال ششصد وچهل و هشت هجری در جنگ دمیاط بدست فرنگیها کشته شد جدش قاسم بن جزولی معروف بوده وپدر قاسم را الحسین باشد ابن الحاویه میگفتند وپدر حسین یعنی عبد الله بن ابی

القرشیه اشتهار داشت و این خانواده کلیة دارای علم و ریاست بوده و سید مرتضی اعلی الله مقامه در تاج العروس در مادهٔ (ن و ر) انها را تعداد و شرح حالی از هر یک بیان نموده است

خدیجه بنت عبد الوهاب

خدیجه بنت عبد الوهاب بن هبة الله الصوفی زنی بوده است در ادبیات و حقایق و معارف صاحب مقام و شیخ محیی الدین در مسامرات خود روایتها از او دارد

خرقاء

اسمش میه میباشد و گاه از مخفف کرده می میگفته اند مشار الیها محبوبهٔ ذو الرمهٔ شاعر بوده و مشار الیه در حق وی این بیت را نظم نموده

تمام الحج ان تقف المطایا　　علی خرقاء واضعة اللثام

اسم ذو الرمه غیلان میباشد و بعضی این اسم را اضافه باسم محبوبهٔ ذو الرمه کرده و او را غیلان میه میگفته اند در شرح شریشی بر مقامات حریری مسطور است که غیلان روزی میه را با بعضی کنیزکان که همسن او بودند دید و مفتون حسن و جمال او گردید خواست با او بتقریبی سخن گوید مشکی پاره در دست داشت از ابهانه کرده نزد میه امد و گفت این مشک را بپینه کن میه ملتفت مطلب شده گفت من خرقاء میباشم یعنی کاری از دستم بر نمیاید غیلان چنان فرض کرده که میه مطلقا توجه و میلی باو ندارد مایوس شده قصد رفتن کرد و ریسمان پوسیدهٔ هم بدست او بوده میه برای انکه محبت و یأس حاصل ننماید غیلان را اواز کرده گفت یا ذا الرمه ان کنت خرقاء فجاریتی صناع یعنی ای صاحب ریسمان پوسیده اگر من بیکاره هستم کنیز من کارگر است غیلان دانست که از جانب معشوقه کششی هست و از ان روز غیلان معروف بذو الرمه و میه خرقاء نامیده شد خلاصه ذو الرمه در شعر مسطور در فوق میگوید حقیقتا کمال حج وصول بمحبوب است و عرفا در مضمون این شعر تحقیقات کرده اند که خارج از ما نحن فیه میباشد و بعضی این شعر را اینطور روایت کرده اند

تمام الحج ان تقف المطایا　　علی لیلی و تبلغها السلام

فی العیون عن ابی جعفر علیه السلام قال تمام الحج لقاء الامام

خرقاء الصحابیه

زنی زنگاری بوده است در عصر سعادت یعنی در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آن زن را همواره در مسجد نبوی بخدمت مشغول بود و خرقاء لقب ریطه بنت سعد است که بحمق و بلاهت معروف بوده ریسمان رشتی و بعد از آن پاره پاره کردی بنابراین در حق حمقا بطور ضرب المثل گفتند اخرق من ناکثة غزلها و بجای ناکثه ناقضه هم دیده شده است و هر وقت کاری بدست غیر اهل آن افتد میگویند خرقاء وجدت صوفا نیز مثل است که (خرقاء ذات نیقة) و (خرقاء عیابة) یعنی خود دارای عیب است و عیب دیگران میبیند نیز مثل است و شخصی که عذرهای غیر موجه بیاورد در حق او میگویند لا تعدم الخرقاء علة یعنی عذر تراشیدن کار مشکلی نیست

خشف الواضحیه

مغنیه ایست مشهوره از خواننده های عهد متوکل عباسی و در حضور آن خلیفه با مغنیه مسماة بعریب مناظره در باب علیه بنت المهدی نموده

خل

نیز مغنیه بوده است از خوانندگان عهد خلفای بنی عباس و با فریدة المغنیه که مملوک عمرو بن بانه و از ندمای عباسیه بوده سمت همقطاری داشته و ذکاو معرفت و صباحت منظر خل معروفست

خلیدة المکیه

مغنیه ایست که در کتاب اغانی ذکری از آن شده و این زن و دو زن مغنیه دیگر که ربیحه و عقیله نام داشته اند و مملوک ابن شماس بوده به شماسیات معروف میباشند

خنساء

شاعره ایست بنهایت معروف و مشهور که هم درک زمان جاهلیت نموده و هم بفیض عصر سعادت و شرف قبول اسلام نایل گردیده است و اسم خنسا تماضر بوده و شعرا و اشخاصی که در علم نقد شعر تبحر کامل دارند او را بر تمام زنهای صاحب طبع مقدم میدانند از ابن المراغه که جریر معروف باشد پرسیدند اشعر شعرا کیست گفت انا لولا هذه الفاعلة یعنی اگر این قحبه نبود من اشعر بودم گویند وقتی بشار بن برد که نیز از شعرای مشهور میباشد گفت هیچ زنی

شعر

شعر نگفته است مگر اینکه در اشعار او ضعفی ظاهر است گفتند با خنساء هم اینطور است گفت
نه او چهار خصیه دارد

بعضی در قصیده جریر ایراد گرفته و گفته اند کلام او نسبت بخنساء از ادب دور است چه
مشارالیها بشرف حضور حضرت رسول صلی الله علیه و آله و قبول دین اسلام مشرف شده و در
زمان خلافت عمر چنانکه ذکر خواهد شد در جنگ قادسیه اظهار حمیتی نموده و کسی که دارای
این مزایا باشد خلاف ادب نسبت باو روا نباشد اما شک نیست که از عبارت مزبوره جریر
قصدی جز مدح نداشته است

بنا بر مسطورات ابن اثیر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بشنیدن اشعار خنساء مایل
بودند و او بشخصها در حضور آن بزرگوار حاضر شده شعر میخواند و حضرت تحسین میفرمودند
و میگفتند هیه یا خناس اکثر اشعار خنساء در مرثیه برادران اوست

ابن اثیر گوید خنساء ابتداء طبع غرائی نداشت و ندرةً شعر میگفت همین که برادران او کشته شدند
از فرط رقت و تأثری که او را حاصل آمد طبعش روان گشت و مرثیه های طولانی برای انها بنظم
آورد پوشیده نباشد که خنساء دو برادر داشته یکی معاویه نام که جوانی زیبا و بلند قامت و
برادر مادری او بود برادر دیگر او موسوم بصخر که از یک پدر بودند بحلم و جوانمردی معروف
معاویه با هاشم المری نزاع کرده مقتول شد و صخر در مقاتله مجروح گردیده بعد از آنکه قریب بیکسال
ناخوش و بستری بود و اهل و عیال او بستوه آمده بودند وفات کرد و خود صخر در این معنی گوید

اری ام صخر لا تمل عیادتی   و ملت سلیمی مضجعی و مکانی

خلاصه مرگ این دو برادر اسباب تأسف و هم و غم شدید خنساء گردید گویند عمر در چهره
خنساء بعضی زخمها دید پرسید اینها چیست خنساء گفت از گریه بسیار که بر برادران خود کرده ام
این زخمها در صورت من پدیدار گشته است عمر گفت برادران تو در آتش اند خنساء گفت بر
حزن و اندوه من افزود تا حال بجهة اخذ ثار انها میگریستم من بعد برای اینکه در آتش
میباشند گریه میکنم

از عایشه روایت کرده اند که گفته است خنساء را دیدم پیراهنی کوتاه از پشم پوشیده بود
و اینقسم پیراهن را صدار میگفتند گفتم ای خنساء صدار میپوشی و حال آنکه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله نهی فرموده اند خنساء گفت نمیدانستم که نهی شده اما علتی دارد

که اینجا مرا اختیار کرده ام علت را پرسیدم گفت مرا برادریست بشخصی مسرف بزنی داده و او اموال خود را تلف کرده تهی دست مانده در این حال بمن گفت ای خنسا نزد کسی رویم و طلب گشایش نمائیم گفتم باید نزد برادرم صخر رویم چون نزد صخر آمدیم و عرض حال کردیم او اموال خود را دو قسمت نمود و گفت هر یک از این دو قسمت را میخواهید بردارید زوجهٔ برادرم با او گفت مال خود را بالمناصفه قسمت میکنی بس نیست که آنها را دو قبول یکی از دو قسمت مختار و مخیر مینمائی صخر گفت

والله لا امنحها شرارها　　وهی حصان قد کفتنی عارها
ولو اموت مزقت خمارها　　وجعلت من شعرها صدارها

خواستم ظن برادر خود را تصدیق کرده باشم و برای آنکه گفتهٔ او راست باشد تا زنده ام این صدار را از بدن خود دور نخواهم کرد

اشعار مراثی خنسا در حق صخر و معاویه در جلد سیم اغانی مسطور است محیی الدین در مسامرات گوید وقتی بخنسا گفتند صخر را برای ما وصف کن گفت کان مطر السنة الغبراء و ذعاف الکتیبة الحمراء گفتند صفات معاویه را بیان نما گفت کان حیا الجدب اذا نزل و فرج الضعیف اذا حل پس روزی از خنسا پرسیدند مصیبت کدام یک از این دو برادر بیشتر اثر کرد گفتا اما صخر فسقام الجسد و اما معاویه فجمرة الکبد آنگاه این دو بیت را انشا نمود

اسدان محمرا المخالب نجدة　　غیثان فی الزمن الغضوب الاعسر
قمران فی النادی رفیعا محتد　　فی المجد فرعا سودد متخیر

در کتب ادب و سیر مسطور است که عرب وقتی بازاری عمومی داشتند که آنرا سوق عکاظ میگفتند و این بازار در موسم مخصوصی افتتاح میشد شعرا و شجعان عرب در آن بازار حاضر شده مناظره و مشاعره مینمودند و برای نابغهٔ ذبیانی خیمهٔ مخصوصی قرار داده بودند که کلیهٔ فحول شعرا در آنجا جمع میشدند در یکی از مواسم شاعر حضرت رسول صلی الله علیه و آله یعنی حسان بن ثابت انصاری داخل خیمهٔ نابغه شده دید اعشی با خنسا مشغول مشاعره میباشد خنسا مرثیهٔ رائیهٔ خود را که در حق صخر گفته شروع بخواندن نمود و مصرع اول از قصیده این است

قذی بعینک ام بالعین عوار

چون این دو شعر بر خواند

وان صخراً لتأتم الهداة به | کانه علم فی راسه نار

وان صخراً لمولانا وسیدنا | وان صخراً اذا نشتو لنحار

نابغه زیاده از حد تحسین کرد و گفت اگر ابو بصیر ابتدا انشاد شعر نکرده بود و من او را اشعر ناس نخوانده بودم تو را ای خنسا اشعر از همه میگفتم اما حالا میگویم که انت والله اشعر من کل ذات ثدیین یعنی تو از جمیع زنان اشعری خنسا گفت ای والله ومن کل ذی خصیین یعنی بلکه از جمیع مردان حسان بنابغه گفت من هم از اعشی اشعرم هم از خنسا و برای اثبات مدعای خود ابیات ذیل را بر خواند

لنا الجفنات الغر یلمعن بالضحی | واسیافنا یقطرن من نجدة دما

منی ما نزرنا من معد عصابة | وغسان نمنع حوضنا ان یهدما

ابی فعلنا المعروف ان ننطق الخنا | وقائلنا بالعرف ان لا تکلما

ولدنا بنی العنقاء وابنی محرق | فاکرم بنا خالا واکرم بنا عما

نابغه بعضی تصرفات در ابیات حسان کرد و حسان منفعل شد اما تصرفات نابغه فقط بر اعزاز مضامین اشعار حسان می افزود و میتوان گفت مشرب حسان در شعر واقعی بوده چنانکه در این دو بیت خود اشعار کرده گوید

وانما الشعر لب المرء یعرضه | علی المجالس ان کیسا وان حمقا

وان اشعر بیت انت قائله | بیت یقال اذا انشدته صدقا

و از اشعاری که خنسا در مرثیه برادر خود صخر گفته این بیت بدیع است

یذکرنی طلوع الشمس صخراً | وابکیه لکل غروب شمس

و از نتایج افکار خنسا ابیات ذیل است که در باب مدایح دیوان حماسه نگاشته شد

ذل علی معروفه وجهه | بورک هذا هادیا من دلیل

تحسبه غضبان من عزه | ذلک منه خلق ما یحول

ویله مسعر حرب اذا | القی فیها وعلیه الشلیل

ابو الفضل میدانی گوید مثل معروف مرعی ولا کالسعدان را ابتدا خنسا گفته و منشأ این مثل آنست که مشار الیها وقتی از سوق عکاظ بر میگشت و رسید بمحلی که در آن جمعی دور هند بنت

عتبة بن ربیعه را کرفته بودند و او برای انها شعر میخواند خنسا گفت انچه مثل اشعار میخوانی گفت مراثی کذشتکان خود را میخوانم خنسا گفت ان مراثی در حق چه کسان است هند خواند

ابکی عمود الابطحین کلیهما | ومانعها من کل باغ یریدها
ابو عتبة الفیاض ویحک فاعلمی | وشیبة والحامی الذمار ولیدها
اولئک اهل العز من ال غالب | وللمجد یوم حین عد عدیدها

خنسا بعنوان ستایش و مدح گفت مرعی ولا کالسعدان و غرض او این بود که در میان ال غالب نظیر مذکورین در این اشعار نیست و مرعی یعنی چراگاه و سعدان گیاهی است که از برای شتر بهتر از ان یافت نمیشود و تقدیر مثل مذکور این است که هذا مرعی جید ولکن لیس فی الجودة مثل السعدان یعنی این چراگاه خوبی است اما نه بخوبی چراگاهی که دارای گیاه سعدان است پس از ان خنسا بهمان قافیه دو بیت ذیل را در مرثیه برادران خود نظم اوورده و انشاد کرد

ابکی ابا عمرو بعین غزیرة | قلیل اذا تغفی العیون رقودها
وصخرا ومن ذا مثل صخر اذا بدا | بساحة الابطال قبا یقودها

ومثل دیکر نیز شبیه بمرعی ولا کالسعدان هست و ان ماء ولا کصداء میباشد و کوینده ان نیز زنی بوده و شرح ان در حرف قاف بیاید

اما سرکذشت خنسا در جنگ قادسیه این است که شاعره با چهار پسر خود در ان وقعه حاضر بود و روز پیش بتحریض انها بر قتال با ایشان خطاب نموده گفت یا بنی انکم اسلمتم طائعین وهاجرتم مختارین و والله الذی لا اله غیره انکم لبنو رجل واحد کما انکم بنو امراة واحدة ما خنت اباکم ولا فضحت خالکم ولا هجنت حسبکم ولا غیرت نسبکم وقد تعلمون ما اعد الله للمسلمین من الثواب الجزیل فی حرب الکافرین واعلموا ان الدار الباقیة خیر من الدار الفانیة یقول الله عز وجل یا ایها الذین امنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون فاذا اصبحتم غدا ان شاء الله سالمین فاغدوا الی قتال عدوکم مستبصرین وبالله علی اعدائه مستنصرین واذا رایتم الحرب قد شمرت عن ساقها واضطرمت لظی علی سیاقها وجللت نارا علی اوراقها فتیمموا وطیسها وجالدوا رئیسها عند احتدام

حبسها تظفروا بالغنم والكرامة في دار الخلد والمقامة يعني اي پسران من شما طوعا و
رغبة مسلمان شديد و باختيار مهاجرت كرديد قسم بان خدا كه جز او خدائى نيست شما
فرزندان يك مرد ميباشيد چنانكه فرزندان يك زن هستيد من به پدر شما خيانت نكردم
و خال شما را رسوا ننمودم و عيبى بر حسب شما وارد نياوردم و نسب شما را تغيير ندادم و شما
ميدانيد كه خداوند عالم چه ثواب جزيلى براى مسلمين در جنگ با كفار مهيا فرموده
بدانيد كه سراى باقى بهتر از دار فانى است و خداى عز و جل در كتاب كريم خود مؤمنين را
بصبر و ثبات و پرهيزكارى امر ميفرمايد و رستگارى را نتيجه اين صفات و اعمال قرار ميدهد
چون فردا سلامت صبح نموديد با تيقظ و بصيرت بجنگ دشمن بپردازيد و از خدا يارى جسته
بر خصمان غلبه كنيد چون نائرهٔ قتال را مشتعل ببينيد خود را بر آن آتش زنيد و با سرداران
در آويزيد بغنيمت و كرامت فائز ميشويد و در بهشت صاحب مقام و جاى خواهيد شد

ابن اثير گويد پسران خنسا نصيحت مادر خود را گوش كرده على الصباح قدم
در پهنهٔ حرب نهادند و داد دليرى دادند و هر چهار يكدفعه شهيد شدند چون
خنسا خبر شهادت آنها بشنيد گفت الحمد لله الذى شرفنى بقتلهم وارجو من ربى ان يجمعنى
بهم فى مستقر رحمته يعنى حمد خدا را كه مرا بقتل آنها شرافت و روزى فرموده و اميدوارم كه در
آخرت مرا با آنها در محل رحمت خود جمع نمايد

گويند بعد از كشته شدن پسران خنسا عمر براى او وجه معاشى مقرر كرد كه تا زنده بود از آ
استمرار ميگرفت و از اشعار خنسا كه ادبا پسند و تحسين كرده اند ابيات ذيل است

تعرّقنى الدهر فرعا وغمزا   واوجعنى الدهر نهشا وخزا
وافنى رجالى فبادوا جميعا   واصبح قلبى لهم مستفزّا
كان لم يكونوا حمى يتقى   من الناس اذ ذاك من عزّ بزّا
وكانوا سراة بنى مالك   وزين العشيرة مجدا وعزّا
وهم فى القديم ضخام الأديم   والكائنون من الباس حرزا
بسمر الرماح وبيض الصفاح   فبالبيض ضربا وبالسمر وخزا
وخيل تكدس بالدارعين   وتحت العجاجة يجمزن جمزا
جززنا نواصى فرسانها   وكانوا يظنون ان لا تجزّا

ومن ظن ممن یلاقی الحروب — بان لا یصاب فقد ظن عجزا
نعف ونعرف حق القری — ونتخذ الحمد ذخرا وکنزا
ونلبس فی الحرب نسج الحدید — وفی السلم نلبس خزا وقزا

خوله

دختر ثعلبه از صحابیات است و بعضی اسم او را بصورت تصغیر نوشته و خویله گفته اند و قصهٔ این زن مظهر تشریع حکمی و شان نزول آیتی گردیده خلاصهٔ آن داستان این است که شار الیها زوجه اوس بن صامت صحابی بوده و اوس نوبتی بروی خشم گرفت و صیغهٔ ظهار بر زبان راند و گفت انت علی کظهر امی و ایقاع این صیغه در آن وقت موجب بینونت منجز و سبب حرمت مطلق میگردید چنانکه صیغهٔ طلاق در این زمان چون خوله این عبارت از شوهر خویش بشنید بحضرت رسالت پناهی رفته ماجری معروض داشت و از حکم شرعی و تکلیف شخصی خود سؤال نمود و از اینکه بیکس و فقیر و مادر چند کودک صغیر بود ناله ها میکرد و نالی شدید داشت چرا که اگر طفلگان را میگذاشت و میرفت از بی پرستاری بهلاکت میرسیدند و اگر با خویشتن میبرد از گرسنگی تلف میشدند حضرت رسول صلعم بر حسب حکم مزبور که صیغهٔ ظهار را در آن اوان مقرر بود فرموده تو بر اوس بن صامت حرام مطلقا این حق تعالی بر آن ضعیفه تفضل و ترحم او و ده آیتی فرو فرستاد و حکم ظهار بطهور رسانید قال عز من قائل قد سمع الله قول التی تجادلک فی زوجها و تشتکی الی الله الایه مراد از التی خوله است و مقصود از زوجها اوس او از اینهنگام ظهار از طلاق جدا شد باینکه تفریق و بینونت و حرمتی را که طلاق موجب گردد منجز و مطلق باشد و از ظهار مقید و معلق باینمعنی که مظاهر چون خواهد زوجهٔ خود را حلال نماید میباید کفارهٔ شرعیه بپردازد پس حرمت مس زن بر شوهرش مادامی است که کفاره بجای نیاورده است بر خلاف حرمت طلاق که بعد از وقوع آن حکم حرمت بطور تنجیز و تابید و اطلاق تعلق میگیرد و در ظهار همینکه زوج یکی از کفارات ثلث مرتبه را بجای آورد حرمت برخاسته و عدغن برداشته میشود و کفارهٔ ظهار عبارتست از آزاد کردن بنده و اگر نتواند روزهٔ دو ماه متوالی و اگر نتواند اطعام شصت مسکین چنانکه خدا تعالی در واقعهٔ ظهار اوس از خوله میفرماید والذین یظاهرون من نسائهم ثم یعودون لما قالوا فتحریر رقبة من قبل ان یتماسا ذلکم توعظون

علیم والله بما تعملون خبیر فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین من قبل ان یتماسا فمن لم یستطع فاطعام ستین مسکینا

آورده اند که بعد از نزول آیه مبارکه و شان ایشان اوس شصت مسکین را اطعام کرد و حضرت رسول صلعم خوله را بزوجیت وی اعادت دادند و این مسئله در باب الظهار در کتب فقهیه شرح داده شده است گویند عمر در ایام خلافت خود روزی با چند نفر به پیر زنی برخورد مدتی متمادی ایستاده با مشار الیها گفتگو کرد و همراهان او ایستاده منتظر بودند یکی از همراهان بعمر گفت بجهة پیر زنی جمعی را معطل مینمائی عمر گفت آیا میدانی این زن کیست این همان خاتون جلیل القدری است که شکایت بدرگاه پروردگار برد و حق جل و علا آیه شریفه قد سمع الله را در حق او نازل فرمود والله اگر تا شام میایستاد و با من تکلم میکرد میایستادم و جز برای نماز سخن او را قطع نمیکردم و میرفتم و برای نماز هم که میرفتم اگر او باز طالب گفتگو بود معاودت مینمودم

خوله

خواهر سیف الدوله ممدوح متنبی و از خاندان آل حمدان و مفخمه با جلالت و شان بوده است و در سال سیصد و پنجاه و دو در شهر میافارقین که در حوالی دیار بکر واقع و حالا خرابست وفات نموده و متنبی مراثی خوب برای او بنظم آورده و از انجمله مرثیه ایست که مطلعش اینست

یا اخت خیر اخ یا بنت خیر اب   کنایة بهما عن اشرف النسب

و حسن این مطلع نزد ارباب ذوق پوشیده نیست و بیت دیگر آن مرثیه این است

اجل قدرك ان تسمی مؤبنة   ومن یصفك فقد سماك للعرب

و در این شعر میگوید شان تو اجل از این است که تصریح باسم تو شود و بیت دیگر این است

كان فعلة لم تملأ مواكبها   دیار بكر ولم تخلع ولم تهب

در این شعر فعله بر وزن خوله کنایه از همین اسم است و این بیت نظر باین مطلب دارد که وقتی که خوله در ناحیه دیار بکر بوده بمردم احسانها مینموده و خلعتها میداده میگوید خوله در گذشت و حالا مثل اینست که هرگز موکب با احتشام او ناحیه دیار بکر را پر نکرده و بمردم بذل خلاع و اموال ننموده و ابیات مسطوره در ذیل از همین مرثیه از نخب اشعار است که در مدح زنان گفته شده

فان نکن خلقت انثی لقد خلقت کریمة غیر انثی العقل والحسب
وان نکن تغلب الغلبا عنصرها فان فی الخمر معنی لیس فی العنب
فلیت طالعة الشمسین غائبة ولیت غائبة الشمسین لم تغب

خوله بنت جعفر الحنفیه

از زوجات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و مادر ابو القاسم محمد الاکبر معروف بابن حنفیه بوده است و شانزده نفر از صحابیات نیز خوله نام داشته است

خیره

اسم دو نفر زن از صحابیات بوده یکی زوجهٔ ابو الدرداء کرام الدرداء بنت حدرد الصحابیه میباشد و پیش ترجمهٔ حال او نگاشته شد دیگری زوجهٔ کعب بن مالک الانصاری بوده

خیرهٔ تابعیه

مادر حسن بصری و جاریهٔ حضرت ام سلمه بوده گویند در هنگام رضاع حسن هر وقت خیره بخدمتی مشغول بود و حسن در مهد گریه و بیقراری مینمود حضرت ام سلمه پستان در دهان او گذاشته وی را ساکت و آرام میکردند و معتقدین حسن را اعتقاد آنکه علم و ورع حسن از برکات آن شیر و پستان میباشد و خیره بنت خفاف و خیرهٔ بنت عبد الرحمن دو زن محدثه بوده اند

خیزران

جاریهٔ مشهورهٔ سیمین خلیفه عباسی مهدی و مادر هادی و هرون الرشید بوده است و بعضی گمان او را جاریهٔ هرون نوشته سهو کرده اند در زمان خلافت پسران خود مشار الیها اقتداری داشته و چون در شعر و ادب او را مهارتی بوده با خلیفه همدمی و منادمت مینموده و مطایبات کثیره فیما بین آنها اتفاق افتاده از جمله روزی از حمام بیرون آمده عرق کرده در آئینه نظر نموده رخسارهٔ خود را مانند برگ لاله دید که ژاله بر آن باشد این مصرع را

بر دیوار نوشت

انا التفاحة الحمراء علیها الطل مرشوش

خلیفه آن مصرع را بدید و در زیر آن نوشت

وفرج عرضها شبر علیها الشعر منقوش

درصورتی که خیزران جاریه بوده باشد در اینشعر که فضل بن یحیی بن خالد برمکی را ستوده اند

اصبح الفضل والخلیفة هرون رضیعی لبان خیر النسا

ودر اینشعر

کفی لک فضلا ان افضل حرة غذتک بثدی والخلیفة واحد

مداهنه میباشد واشعار میکند که فضل را خیزران شیر داده است

ابن اثیر و سایر مورخین گفته اند چون خیزران در زمان خلافت هادی بسمت مهد علیائی در تمامی امور دولت مداخله میکرد و مرجع کل شده بود پسرش هادی از اینوضع دلتنگ شده خواست دست مداخله او را کوتاه کند بلکه بقولی میخواست او را مسموم نماید خیزران ملتفت شده بکنیزان خود حکم کرد هادی را مقتول ساختند

گویند بشار بن برد دو بیت مسطور در ذیل را در هجو مهدی خلیفه و موسی الهادی ولیعهد او گفته است

خلیفة یزنی بعماته یلعب بالدبوق والصولجان

ابدلنا الله به غیره ودس موسی فی حر الخیزران

خیزران

بروایت صاحب صحایف الاخبار جاریه ایست که حضرت امام محمد تقی علیه السلام از بطن او بوجود آمده و بقولی اسم مادر آنحضرت ریحانه بوده است

حرف الدال

دختر

گویند زنی متخلص باین تخلص بوده و شعر مسطور در ذیل را انتساب باو میدهند

مگر سوای عشق از مردم عالم غمی دارد که عاشق گشتن و رسوا شدن هم عالمی دارد

در وجود زنی متخلص بدختر حرفی نیست اما بعضی اینشعر را بدبکری نسبت داده اند

در شهوار خانم

دختر سلطان عبد الحمید خان اول و زوجه احمد نظیف افندی چاوش باشی و معروف بخانم آخرت بوده است چون مشار الیها از بطن جاریه بوجود آمده سلطان زادگی او را رسماً اعلان نکردند

دعد

مکناة بام رومان و زوجه ابوبکر بوده و بعضی اسم او را زینب نوشته‌اند و در حرف الف ذکر او گذشت

دعد

زوجه نمر بن تولب العکلی بوده و نمر شاعری مخضرمی و از فصحای اصحاب و جوانمردان عربست و این بیت از وست

اهیم بدعد ما حییت و ان امت   اوکّل بدعد من یهیم بها بعدی

و از بیت شعر در جمله میل و مهر نمر بدعد معلوم میشود پوشیده نباشد که دعد و هند بمثابه علم جنس است برای نسوان مثل زید و عمرو برای مردان و دعد منصرف و غیر منصرف هر دو استعمال میشود و علت غیر منصرف بودن ان تانیث و علمیت است و چون ساکن الوسط و خفیف میباشد جایز است که منصرف استعمال شود چنانکه در بیت مذکور استعمال شده

دفاق

کنیزکی مغنیه و صاحب جمال بوده و در ادبیات مهارتی داشته ابتدا بایحیی بن ربیع همخوابه شده احمد بن یحیی از بطن او بوجود امد و احمد را باضافت اسم مشار الیها ابن دفاق گفته‌اند بعد از وفات یحیی صباحت و ملاحت و ید طولای او در علم موسیقی جمعی از بزرگان را بخواستگاری دفاق نمود و او چند شوهر بدفعات اختیار کرده و همه بزودی درگذشتند و دفاق بشئامت مشهور شد و اشعار ذیل را در حق او گفتند

قلت لما رایت دار دفاق   حسنها قد اضر بالعشاق
حذروا الزابع الشقی دفاقا   لا یکونن نجمه فی محاق
الرعن بضعها فان دفاقا   شوم حرها قد سار فی الآفاق
لم تضاجع بعلا فهب سلیما   بل جریحا و جرحه غیر راقی

اخر الامر دفاق در سلک ملازمان حمدونه دختر هرون الرشید منسلک گردید و حکایات و مزاحهای غریب از این زن معروفست چون از دایره ادب خارج میباشد از نگارش ان صرف نظر نمودیم همینقدر گوئیم در مسخرگی و شوخی دفاق بی بدل بوده است

دفره

از ثقات تابعیات طبقهٔ اول و زنی بصراوی بوده و محمد بن سیرین از مشار الیها روایت حدیث نموده ابن حجر عسقلانی در اصابه گوید نسائی که یکی از اصحاب کتب سته میباشد یک حدیث از دقره در کتاب خود ثبت و تخریج کرده و این حدیث را مشار الیها از عایشه روایت نموده است بقول بعضی دقره ادراک زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله را کرده و بشرف حضور و مفاوضات آن بزرگوار نایل گردیده و اسم او را دقره بقاف نوشته است

دلرس بانو بیگم

معروف بنواب بائی زوجهٔ اورنگ زیب عالمگیر پادشاه ابن شهاب شاه بوده و در صباحت منظر و طلاقت لسان و سایر اوصاف که در خوبان است او را یگانهٔ عصر دانسته اند اورنگ زیب کمال تعشق را باو داشته و از بطن او پنج دختر بهم رسانید از جمله زیب النسا بیگم است که بطبع موزون معروف میباشد و مخفی تخلص مینموده و شرح حال آن در حرف زا بیاید

دلشاد خاتون

دختر دمشق خواجه ابن امیر چوپان و از زوجات سلطان ابو سعید خان مغول است گویند بغداد خاتون که عمهٔ دلشاد خاتون و نیز زوجهٔ سلطان ابو سعید بوده بر برادر زادهٔ خود رشک برده سلطان را مسموم ساخت و در آن حال دلشاد خاتون از سلطان سعید خان حامله بود و در هر حال خواجه سلمان ساوجی دلشاد خاتون را مدح کرده است

دلشاد خاتون

دختر تمرتاش ابن امیر چوپان زوجهٔ امیر شیخ حسن ایلکانی معروف بشیخ حسن کبیر و مادر سلطان اویس است و سلطان اویس ممدوح خواجه جمال الدین ساوجی بوده چنانکه قصیدهٔ غرا در جلوس او نظم نموده که مادهٔ تاریخ آن این است

مبشر از سعادت بر این بلند رواق … همی کند ندا در ممالک آفاق
که سال هفتصد و پنجاه و هفت ماه رجب … باتفاق خلایق بیاری خلاق
خدایگان سلاطین مهد شیخ اویس … پناه پشت ملوک جهان علی الاطلاق
نشست خسرو روی زمین باستحقاق … فراز تخت سلاطین ممالک عراق

دلشاد خاتون در سال هفتصد و پنجاه و دو هجری در بغداد درگذشت و نعش او را بنجف اشرف حمل نموده در انجا دفن کردند بعضی گویند شیخ حسن دلشاد خاتون را بعمزادهٔ خود

اشرف بن تمرتاش مفتون دلشاد شد او را مسموم کرد
صلاح الدین صفدی گوید در زمان امیر شیخ حسن حکومت در واقع بدست دلشاد خاتون
بود و او غربا را نوازش مینمود و فقرا پیوسته مشمول احسان او بودند

دلشاد خاتون

دختر امیر علی جلایر و زوجهٔ امیر حسن جلایر بوده و شوهرش مدتی در بلخ حکومت نموده
طبع موزونی داشته این دو مطلع از افکار اوست

اشکی که سر ز گوشهٔ چشم برون کند   بر روی من نشیند و دعوی خون کند
حل شد از غم همه مشکل که مرا در دل بود   جز غم عشق که حل کردن آن مشکل بود

دلشاد آغا

دختر امیر قمرالدین و از زوجات امیر تیمور بوده است

دلشاد

شاعرهٔ بوده است در ایران که از بلغا شمرده شده است و بعضی گفته اند یکی از زوجات
خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه مسماة باین اسم بوده و طبعی موزون داشته این شعر را
باو نسبت داده اند

طاعات منکران محبت قبول نیست   صد بار اگر بچشمهٔ زمزم وضو کنند

دمینه

دختر حذیفة السلولیه است و مادر ابن الدمینه شاعر و پیش در تحت عنوان ام ابان و امینه
شرح حال او گذشت امّا اسم ابن الدمینه عبدالله و اسم پدرش عبیدالله بوده و باضافت اسم
مادر خود معروف و ابن الدمینه گفته شده است

دنانیر

جاریهٔ مغنیه بوده است که یحیی بن خالد برمکی او را آزاد کرده و بصباحت منظر و مهارت در
موسیقی و آواز خوش و نغمات دلکش معروف و مشهور است بعلاوه در نظم و نثر هم یدی طولی
داشته و فن موسیقی را از بذل که در حرف باء ترجمهٔ حال او نگاشته شد و از اساتید بذل که
فلیح و ابن جامع و ابراهیم و اسحق موصلی و سایر مشاهیر موسیقی دانهای آنعصر باشند اخذ کرده
ابوالفرج در اغانی مینویسد اسحق موصلی گفته است پدرم ابراهیم موصلی میگفت روزی

خواستم دو نغمه ایرادی بر دنانیر وارد آوردم او را مکرر بخواندن آن نغمه وادار نمودم و بدقت استماع کردم عیبی در آن نیافتم که اظهار نمایم بموجب مسطورات ارباب سیر هرون الرشید میلی مفرط بآواز و آواز دنانیر داشته و هر وقت بخانه یحیی برمکی میرفته او را احضار و بخواندن و نواختن امر میکرده و انعامی وافر باو میداده و عقیل آزادکرده صالح بن هرون را حسن و جمال دنانیر آشفته و مفتون ساخته و در باب وعده و مطال او گفته است

یا دنانیر قد تنکر عقلی — و تحیرت بین وعد و مطل
شفعی شافعی الیک و الا — فاقتلینی ان کنت تهوین قتلی

ابن ظافر در کتاب خود از قدرت طبع دنانیر حکایت کرده گوید روزی یحیی برمکی بگلستانی رفته و دنانیر با او بوده چون صفای گلها و نزهت آن گلستان را مشاهده نمود این بیت انشاد کرد

الورد احسن منظرا — فتمتعوا باللحظ منه

و از دنانیر خواست که این بیت را بشعر دیگر توام سازد دنانیر گفت

فاذا انقضت ایامه — ورد الخدود ینوب عنه

انشاد این شعر مبلغی محبت یحیی را بدنانیر زیاد کرد و از دنانیر حکایات و روایات بسیار مشاهده شد که همه اسباب تعجب و شگفتی است مخصوصا داستان وفای او نسبت بیحیی غریب بود در مواضع عدیده نگاشته شده است

دنانیر جاریه ابن کناسه

محمد بن کناسه از شعرای عباسیین و از صلحای شعرا میباشد و او جاریه شاعره و مغنیه داشته مسماة بدنانیر که ارباب فضل و ادب مخصوصا رفقه با مشار الیها مفاوضه و مشاعره مینموده اند علی بن عثمان الکلابی که از ادبای آن زمان میباشد گوید روزی بخانه ابن کناسه رفتم وی غایب بود با جاریه او دنانیر مشغول گفتگو شدم در اثنای صحبت دنانیر بمن گفت یا ابا الحسین تو را محزون و مغموم می بینم گفتم برادری داشتم از قریش درگذشت اینک از دفن او باز میگردم دنانیر قدری فکر کرده این دو بیت برخواند

بکیت علی اخ لک من قریش — فابکانا بکاؤک یا علی
فمات و ما خبرناه و لکن — طهارة صحبه الخبر الجلی

نیز علی بن عثمان گوید روزی نزد محمد بن کناسه بودم گفت میخواهم قدری از ذکاوت

وفهم وفراست دنانیر را نیز معلوم نمایم آنگاه بمشار الیها نوشت انك امة ضعيفة لكنها فاذا جاءك كتابي هذا فعجلي بجوابي والسلام دنانیر در جواب نوشت سائني تعجيلك اياي عند ابي الحسين وان من اعيا العي الجواب عما لا جواب له والسلام بعضی از اشعار دنانیر در جلد دوازدهم اغانی نگاشته شده واو را بمهارت در ادب وخصال حمیده ستوده اند ودر فوت ابن کناسه این دو بیت را بنظم آورده است

الحمد لله لا شريك له　　　يا ليت ما كان منك لم يكن
ان لم يك القول قل فيك فما　　　افحمني غير شدة الحزن

وپوشیده نباشد که ابن کناسه داماد ابراهیم بن ادهم زاهد وعارف معروف میباشد و ابراهیم خال ابن کناسه بوده وابن کناسه در حق ابراهیم مرثیه ها دارد

دنیا

ابن خلکان گوید دنیا جاریه شاعره بوده است از عبد السلام معروف به دیك الجن گویند مشار الیها پسری از دیك الجن بهم رسانید وان پسر درگذشت دنیا ابیات ذیل را در مرثیه او انشاد کرد

بابي نبذتك بالعراء المقفر　　　وسترت وجهك بالتراب الاعفر
بابي بذلتك بعد صون للبلى　　　ورجعت عنك صبرت ام لم اصبر
لو كنت اقدر ان ارى اثر البلى　　　لتركت وجهك ضاحيا لم يقبر

دیك الجن وقتی گمان کرد که دنیا با غلام او سر وکاری دارد هر دو را بکشت وبعد پشیمان گشت وبرای هر دو مرثیه ها گفت ابو الفرج اصفهانی در اغانی گوید دختری که بدست دیك الجن مقتول شد مسماة بورد وابتدا نصرانیه بود مشار الیه او را مسلمان وتزویج نمود

دنیا

جاریه ابو عیینه بصری از شعرای دولت عباسیین بوده وشاعر مشار الیه بفاطمه بنت عمر بن حفص هزار مرد تعشقی بهم رسانیده چون فاطمه از نجبا وعیسی بن سلیمان شوهرش از نجبا ونبالت معروف بود هر وقت ابو عیینه میخواست شعری در حق معشوقه خود فاطمه بنظم آورد از ذکر اسم او احتراز کرده بنام جاریه خود دنیا انشاد مینمود واز انجمله است ابیات ذیل

ما لقلبي ارق من كل قلب　　　ولحبي اشد من كل حب

ولدنا علی جنونی بدنیا | اشتهی قربها ونکره قربی
نزلت بی بلیّة من هواها | والبلایا تکون من کل ضرب

دولت بانو بیگم

زوجهٔ محمد اعظم شاه ابن اورنگ زیب عالمگیر پادشاه هندوستان بوده وعلاوه بر حسن وجمال فضل وفصاحتی بکمال داشته وانجمله اسباب محظوظیت او نزد آن پادشاه گردیده است

دولت خاتون

صاحب صحایف الاخبار گوید دولت خاتون از سلسلهٔ اتابکان خورشیدیه بوده واین سلسله از سال پانصد وهفتاد هجری تا سنهٔ هشتصد وده در خرم اباد حکومت نموده اند عز الدین محمد شوهر دولت خاتون در سال هفتصد وپانزده درگذشت ومشار الیها بعد از او بحکمرانی پرداخت اما بملاحظهٔ استیلای تاتار وعدم قوهٔ مقاومت واستطاعت دفع انها حکومت را ببرادر خود عز الدین واگذاشت وخود فراغت اختیار نمود

دهناء

زوجهٔ عجاج راجز مشهور ودختر مسحل میباشد ومسحل از اولاد مالک بن سعد بن زید مناة است دهناء طبعی موزون داشته اما عجاج را چندان میل ومهری باو نبوده بنابراین دهناء وپدرش بوالی مملکت یمامه که عجاج از اهالی ان مملکت بود شکایت بردند ومشار الیها بوالی اظهار داشت که شوهر من از من دوری میجوید ومن الی الآن بحالت بکارت باقی هستم عجاج بجهة این بی شرمی که از دهناء بظهور رسید او را طلاق داد وبعد از ان طرفین گفتگوهای دور از ادب در محضر والی ولایت نمودند واخر الامر والی یکسال بعجاج مهلت داد که در ظرف اینمدت بوجه ما زوجهٔ خود را راضی سازد وعجاج این دو بیت را بنظم اورد

اظنت الدهناء وظن مسحل | ان الامیر بالقضاء یعجل
عن کسلاتی والحصان یکسل | عن السفاد وهو طرف هیکل

دهناء چون این دو بیت بشنید بیتین مسطورهٔ ذیل را انشاء کرد

والله لولا خشیة الامیر | وخشیة الشرطی والتشریر
لجلت من شیخ بنی الفقیر | کجولان صعبة عسیر

عجاج که این شعر استماع نمود باستمالت ونوازش دهناء پرداخت در انحال مشار الیها

اين دو بيت را نظم كرده

تالله لا تجحد عني بالصمم — اليك والتقبيل بعد الشمم

الا بهزها زبيلى همى — ينزع عني فمي من كمى

حرف الذال

ذات الاذنين

لقب عايشه دختر طلحه بوده گويند اين لقب را ضره او حضرت سكينه بنت الحسين عليه السلام بعايشه داده ولى نظر بحكم ولا تنابزوا بالالقاب اين حرف بنظر مستبعد مى‌آيد و ذات الاذنين يعنى صاحب دو گوش و اين كنايه از بزرگى گوش است (دو زن كه در تحت مزاوجت يك مرد باشند هريك ضره آن ديگر مى‌باشد

ذات الخفوف

زنى بوده است از نسوان زمان حضرت ختمى مآب صلى الله عليه وآله گويند اين زن فرزندى آورده و بعد از وضع حمل خون نفاس نديده لهذا او را ذات الخفوف گفته‌اند اما وجه تسميه بدو رستى معلوم نيست

ذات الخال

از جوارى هرون الرشيد و مغنيه ايست مشهوره كه در حسن و جمال بكمال بوده و ابيات ذيل را هرون در وصف مشار اليها و دو جاريه ديگر سروده

ملك الثلاث الانسات عنانى — وحللن من قلبى بكل مكان

مالى تطاوعنى البرية كلها — واطيعهن وهن فى عصيانى

ماذاك الا ان سلطان الهوى — وبه غلبن اعز من سلطانى

بعقيده بعضى اين ابيات از احنف شاعر است و او از قول هرون بنظم آورده است در هر حال اسم ذات الخال خنث بوده چون در لب بالا خالى بسيار مطبوع داشته معروف بذات الخال شده و دو جاريه ديگر كه در ابيات فوق بانها اشاره شده يكى سحر نام داشته و يكى ضيا و هرون در دو بيت ذيل تصريح باسم اين سه كنيزك نموده است

ان سحرا و ضياء و خنث — هن سحر و ضياء و خنث

اخذت عمرو و لا ذنب لها ثلثی قلبی و تربها الثلث

و ذات الخال اسم موضعی است در عربستان و عمرو بن معدیکرب که میگوید و هم قتلوا بذات الخال قبسا اشاره بان محل است

ذات الخمار

لقب هنیده بنت صعصعه است و او عمهٔ فرزدق شاعر مشهور بوده و خمار بمعنی معجر و ذات الخمار بمعنی صاحب معجر است و وجه اینکه مشار الیها باین لقب ملقب شده این است که روزی هنیده نزد پدر و برادر و شوهر و خال خود نشسته بود ناگاه معجر از سر برداشت سبب از او پرسیدند گفت بر خود بالیدم که چهار نفر مرد مثل شماها بمن محرم است و میتوانم نزد انها معجر از سر دور کنم و اینخیال را بصورت وقوع در اوردم بعد گفت پدرم صعصعة بن ناجیه و برادرم غالب بن صعصعه و خالم اقرع بن حابس و شوهرم زبرقان بن بدر میباشد اگر در میان زنان عرب یکی باشد که بتواند نزد چهار نفر مرد محرم مثل این اشخاص بی معجر ظاهر شود من باو پنجاه نفر شتر می بخشم از انروز هنیده را ذات الخمار گفتند

محمد امین المحبی بعد از انکه حکایت مذکوره را بوضع مزبور روایت میکند میگوید از نظایر این داستان که از غرایب زنان نیز میباشد حال فاطمه بنت عبد الملک زوجهٔ عمر بن عبد العزیز است که سیزده مرد محرم داشته و همهٔ انها خلیفه بوده اند و در نزد هر سیزده نفر بی نقاب و معجر میتوانست ظاهر شود اما ان محارم پدرش عبد الملک بن مروان و جدش مروان بن حکم و برادرانش ولید و سلیمان و یزید و هشام و برادرزاده هایش ولید بن یزید و یزید بن ولید و ابراهیم بن ولید و خال او معاویة بن یزید و پدر مادرش یزید بن معاویه و جد مادرش معاویة بن ابی سفیان و شوهرش عمر بن عبد العزیز بودند لکن فاطمه صحبت همهٔ این سیزده نفر را درک نکرده است (مادر فاطمه عاتکه دختر یزید بن معاویه بوده است

ذات النطاقین

اسماء دختر ابی بکر است که ترجمهٔ حالش در حرف الف نگاشته شد اما وجه ملقب شدن او باین لقب ان است که در شب هجرت حضرت رسول صلی الله علیه و آله اسماء نطاق خود را دو قسمت کرده قسمتی را سفرهٔ انحضرت قرار داد و قسمت دیگر را بند مشک اب نموده و بقولی قسمتی را بند سفره و قسمت دیگر را بند مشک کرد لهذا حضرت ختمی مآب علیه افضل الصلوات فرمودند

ای اسما بعوض این نطاق تو پروردگار عالمیان عز اسمه در بهشت دو نطاق بتو عنایت خواهد فرمود از انوقت اسما را ذات النطاقین گفتند و نطاق بر وزن کتاب نوعی از جامه است که زنان عرب درزیر البسهٔ خود میپوشند گویند اگر پسران ابی بکر بلیاقت و کفایت دختر او بودند خلافت باشکال بعمر میرسید و همه کس میداند که وقعهٔ جمل را عایشه سبب بود و اسما انیز پسر خود عبد الله بن زبیر را دو وقتی که در کعبهٔ معظمه اجلها الله تعالی متحصن گردید چگونه در مقابل حجاج بمقاومت و ثبات تحریض مینمود

ذلفاء

ازجواری مشهورهٔ عصر خلفای اموی است که در ادبیات و معارف مهارتی کامل داشته و جمال او نیز بکمال بوده و در حق او گفته اند

وانما الذلفاء یاقوتة　　قد اخرجت من کیس دهقان

ذلفا در مدینهٔ منوره متولد شده و مردم انشهر کلیة مفتون جمال و کمال او بودند و از اشعاری که در حق او بنظم آورده اند و در اغانی مسطور است ابیات ذیل میباشد که بعضی نسبت باحوص بن محمد الانصاری داده اند و برخی از بحتری العبادی دانسته

انما الذلفاء همتی　　فلیدعنی من یلوم

احسن الناس جمیعا　　حین تمشی و تقوم

حبب الذلفاء عندی　　منطق منها رخیم

اصل الحبل لترضی　　وهی للحبل صروم

حبها فی القلب داء　　مسکن لا یریم

در مستطرف مسطور است که سعید بن عبد الملک برادر سلیمان بن عبد الملک اموی ذلفا را بوجهی که تقریبا معادل بیست و پنج هزار تومان حالیه باشد از صاحب اول او خرید بعد ها که خلافت بسلیمان بن عبد الملک رسید ذلفا نیز در تحت ملکیت او در آمد اما محبتی کامل بمالک اولی خود داشت و دستگاه خلافت و تجملات از اسباب تسلی او نشد و تعشق خود را بمالک مشار الیه اظهار میکرد چنانکه روزی از در عمارت خلافت بیرون امده اشکارا گفت عباد الله من لی بدواء ما لا یشتکی و علاج ما لا یسمی طال الحجاب وابطا الجواب والقلب طائر والعقل عازب والنفس والهة والفؤاد مختلس والنوم محتبس

رحم الله علی قوم عاشوا جلداً وماتوا کمداً ولو کان الی الصبر حیلة او الی ترک الغرام سبیل لکان امراً جمیلاً گویند شبی سنان نام مغنی در حوالی سرای خلافت ابیات ذیل را برای دوستان خود میخواند

محجوبة سمعت صوتی فارّقها — من آخر اللیل لما نبّه السحر
فی لیلة البدر ما یدری مضاجعها — اوجهها عنده ابهی ام القمر
لم یحجب الصوت احراس ولا غلق — فدمعها لطروق الصوت منحدر
لو مکنت لمشت نحوی علی قدم — تکاد من لینها فی المشی تنفطر

ذلفا صدای سنان را شنیده برای استماع ابیاتی که مشار الیه میخواند از فراش خلیفه بیرون امد و اشعار مسطور را بشنید و مناسب حال خود دیده منقلب شده بنای گریستن و زاری گذاشت سلیمان از صدای گریه او بیدار شده علت گریه او را پرسید ذلفا ابیات شعر را بر سبیل ارتجال انشا کرد و بلطف احتیال وانمود که این اشفتگی و اشک ریزی از در غیرتست که چرا صاحب

و بیاد خود اینجا قدیم و صاحب تحسین کرد که گفتنیها مالک روح و تن او هم کرده بود صح

الا رب صوت رائع من مشوّه — قبیح المحیا واضع الاب والجد
یروعک منه صوته ولعله — الی امة یعزی معاً والی عبد

(ابن اواز تشبیب — مرد مان — باز کرده)

صاحب تزیین الاسواق این حکایت را بر خلاف صاحب اغانی نسبت بجوان نام جاریه عبد الملک داده است

ابو الفرج اصفهانی در اغانی در ترجمه حال حبابه مغنیه بمناسبتی مینویسد بعد از سلیمان بن عبد الملک شخصی ذلفا را بزنی گرفت و وقتی بر او متغیر شده بطلاق ثلاثه او را مطلقه کرد اما بعد زیاده از حد پشیمان شد و از آنوقت لفظ ثلاثه را مشئوم دانسته اگر چیزی را شماره میکرد میگفت واحد اثنین اربعه و لفظ ثلثه را بر زبان نمیاورد و هم او در این باب گفته است

تو یا ذلفا ... طلاق ذلفا ... فلا ینطق ثلاثا قائل ابدا ... ثلاثا

ذلفا جاریه ابن طرخان

از مشهورات جواری شواعر عصر عباسیان میباشد و ابو نواس شاعر در این بیت او را اراده کرده و گفته است

عجباً من حماقة الذلفاء — تشتهی فی اشل الخلفاء

میگوید تعجب است از حماقت ذلفا که میخواهد سطر خلفا را از وی بنماید در شان انشاد این شعر چنین گفته اند که وقتی ابو نواس از جهت جامعه سخن سنجی و شاعری بدیدن ذلفا رفت

و از دنبال وی مروان بن ابی حفصه شاعر مشهور نیز که از ثقلاء ان عهد بود بر حسب اتفاق وارد انجا گردید ابن طرخان از باب ثقیلی و کاهلی مروان حرمتی در حق او بظهور نرسانید و ابو نواس را بالای دست مروان نشانید و اینمعنی بر طبع ابن حفصه گران امد و خواست در ضمن شعری اشعار کند که تخفیف و توهین عشاق و تحمیل مکروهات و نا ملایمات بر ایشان رسم تازه نیست

بذل مال و جاه ترک نام و ننگ   در طریق عشق اول منزلست

و هم میخواست که میل خاطر و هوای قلبی ذلفا را در حق خود استنباط نماید بایند و ملاحظه این بیت برخواند

غضبن من عبراتهن و قلن لی   ماذا لقیت من الهوی و لقینا

ذلفا از قصد و ما فی الضمیر مروان آگاه شده ارتجالا این بیت انشاد نمود که مشعر بود برغم انف و خلاف میل وی و موهم انکه تو را شایستگی صحبت من نیست و همسر من خلیفهٔ عصر و پادشاه وقت خواهد بود لاغیر و تو از سرودن این شعر شوق مکنون و عشق نهفته مرا نسبت بحضرت خلافت از جای برانگیختی و آن بیت اینست

فذهبت بالبیت الذی انشدتنی   حبا بقلبی بالامام دفینا

ابو نواس از مکالمه که در ضمن اشعار بدان اشعار شد بلند پروازی ذلفا را تفرس کرد و دانست که او منکر وی نیز هست با روزی ذلفا استهزا کرده گفت

عجبا من حماقة الذلفاء   تتشهی فیاشل الخلفاء

و از مفاوضات مشار الیها با شعرای انعصر حکایتی است که دلیل قوت بدیهه گوئی و قدرت طبع او میتواند بود و انرا ابن ظافر در کتاب خود ذکر کرده و گفته است روزی عباس بن احنف شاعر که از ملازمان کریاس خلفای بنی عباس بود بمنزل ذلفا ورود نمود و شعر ذیل را برای او انشاد کرده پرسید که ایا بیتی مناسب این مضمون میدانی که

اهدی له احبابه اترجة   فبکی و اشفق من عیافة زاجر

ذلفا بدیهة بیتی مشتمل بر فکری بکر در کمال تناسب با مضمون شعر ابن احنف بخواند و گفت

خاف التلون فی الوداد لانها   لونان باطنها خلاف الظاهر

عباس بن احنف از این بدیهه مطبوع زیاده از حد تعجب نمود و بر ذلفا از روی حقیقت افرین گفتا

و تحسینها کرد و از وی درخواست که این ابیات را باو واگذار کند و نزد احدی اظهار ننماید که از افکار ابکار او است لفظاً ملتمس او را قرین قبول داشت و بعد از آن ابن احنف این دو بیت را بنام انشاد میکرد و بخود نسبت میداد

حرف الرّاء

رابعة العدویّة

ام الخیر رابعه دختر اسمعیل العدویه از نسای مشهورهٔ مائهٔ اول هجری و از اهالی بصره بوده است در تنسّک و ایقان و حقایق و عرفان و کشف و شهود مشار الیها مقامی بلند داشته امام ابو القاسم القشیری در رسالهٔ قشیریه میگوید رابعه بارها در مناجات خود میگفت الهی دلی که تو را دوست دارد یا او را در آتش میسوزانی نوبتی در جواب او هاتفی ندا در داد و گفت ظن بد مبر که پروردگار رحیم اینکار نمیکند خلاصه این زن در صفای ضمیر و کمالات نفسانی بر اکثر رجال تفوق داشت از این رو او را تاج الرجال میگفتند و بدرجهٔ در زهد و قدس و تقوی شهرت یافت که ضرب المثل گردید و هر زنی را که میخواهند بمقامات معنوی بستایند میگویند رابعهٔ زمان خود میباشد از مشاهیر معاصرین رابعه یکی حسن بصری بود و بعد از آنکه شوهر رابعه درگذشت حسن طالب شد که او را بزنی بگیرد رابعه بعضی مسائل در حقایق و معارف از و پرسید و بعد از اختبار از قبول مطالب حسن امتناع نمود و این ابیات را بنظم آورد

راحتی یا اخوتی فی خلوتی	وحبیبی دائماً فی حضرتی
لم اجد لی عن هواه عوضا	وهواه فی البرایا محنتی
حیثما کنت اشاهد حسنه	فهو محرابی الیه قبلتی
ان امت وجداً وما ثمّ رضا	وا عنائی فی الوری وا شقوتی
یا طبیب القلب یا کل المنی	جد بوصل منک یشفی مهجتی
یا سروری وحیاتی دائماً	نشأتی منک وایضاً نشوتی
قد هجرت الخلق جمعاً ارتجی	منک وصلاً فهو اقصی منیتی

سفیان ثوری نیز با رابعه معاصر و جلالت قدر او را معترف بوده و بزیارت مشار الیها میرفت و مشکلاتی که در حقایق داشت از وی میپرسید و وی حل مینمود روزی سفیان برابعه گفت

درجهٔ ایمان و اعتقاد خود را بحضرت حق جل و علا برای من بیان نما رابعه گفت من خدا را بشوق بهشت و خوف جهنم نمیپرستم بلکه از کمال عشق بآنحضرت و برای ادای شرایط عبودیت عبادت مینمایم بعد از آن این مناجات را انشا نمود

احبک حبین حب الهوی … وحباً لانک اهل لذاک

فاما الذی هو حب الهوی … فشغلی بذکرک عمن سواک
(نسخه: شغلت به عن سواک خ ل)

واما الذی انت اهل له … فکشفک لی الحجب حتی اراک

فلا الحمد فی ذا ولا ذاک لی … ولکن لک الحمد فی ذا وذاک

مختصر ارباب سلوک رابعه را دارای کرامات میدانند و حکایات از او مینمایند وفات او در سال یکصد و سی و پنج و بقولی در یکصد و هشتاد و پنج هجری در حوالی قدس شریف اتفاق افتاده و مزار او زیارتگاه اهل سلوک و عرفا میباشد

رابعة الشامیه

بنا بر مسطورات صاحب نفحات الانس این زن نیز در طریق عرفان بمقامی بلند رسیده و کرامات از او دیده شده است گاهی در حالت خوف و خشیت و وقتی در عالم رجا و سکونت بوده زمانی این دو بیت را قرائت مینمود

حبیب لیس یعدله حبیب … وما لسواه فی قلبی نصیب

حبیب غاب عن بصری و شخصی … ولکن عن فؤادی ما یغیب

و بعضی اوقات بیتین ذیل را میخواند

انی جعلتک فی الفؤاد محدثی … وابحت جسمی من اراد جلوسی

فالجسم منی للجلیس مؤانس … وحبیب قلبی فی الفؤاد انیسی

ابو النجیب سهروردی صاحب کتاب عوارف المعارف دو بیت اخیر را برابعهٔ عدویه نسبت داده است در احیاء العلوم و بعضی کتب دیگر نوشته اند که رابعهٔ شامیه مایل بود که بمزاوجت احمد بن ابی الحواری که از اکابر آن عصر میباشد نایل گردد و او را از این میل خود اعلام نمود احمد در جواب گفت اشتغال من بحال خود مانع از اختیار اهل و عیال است رابعه اظهار داشت که والله من بیشتر از تو بخود مشغولم و مقصودم از این مزاوجت پیروی هوا نیست بلکه چون از شوهر پیش مال زیاد بمن رسیده میخواهم تو آن را بصلحا و فقرا انفاق کنی و من بواسطهٔ

تواولیا او دوستان خدارا اشناشوم چون ابن ابی الحواری این بشنید از شیخ خود ابو سلیمان الدارانی اذن گرفته رابعه را تزویج نمود و رابعه سه زن دیگر برای شوهر خود گرفت از خود احمد روایت کرده اند که گفته است رابعه انواع اغذیه را برای من ترتیب میداد و مرا بطیبات میساخت و میگفت نزد زنهای خود برو از مسطورات روضهٔ یازدهم روض الاخیار چنین مستفاد میشود که زنی دیگر نیز مسماة باین اسم بوده که از عابدات نساء بشمار میاید و او را رابعهٔ قیسیه میگفته اند

رابعهٔ جیلانیه

از عارفات معروفهٔ عهد سلطنت شاه مرحوم محمد شاه قاجار انار الله برهانه بوده نام اصلیش حاجیه ام سلمه خانم است بنت حاج میرزا محمد رشتی از کبراء و زراء گیلان و زوجهٔ حاج میر اسمعیل رشتی از مشاهیر اعیان آن سامان زمانی که مرشد کامل و سالک واصل حاج محمد جعفر کبودراهنگی بگیلان رفته مشغول موعظت و هدایه بود از استماع کلمات عالیه و مواعظ شافیهٔ وی ذوقی در خاطر مستعد آن صالحه بهم رسید که سپس وقت شریف و عمر عزیز را همی بتصفیهٔ قلب و تهذیب اخلاق گذرانده و از بزرگان عصر صحبت عارف ربانی و حکیم صمدانی حاج مولی رضا الهمدانی اعلی الله مقامه دریافت و از آن بزرگوار بنصیبهٔ ذکر دوام نایل شد و ریاضات مشروع و اربعینات صحیح بسر برد و چون بمقام معلوم در حضرت شاه مرحوم محمد شاه انار الله برهانه مکشوف افتاد مشار الیها را بلقب رابعهٔ ثانیه خواند و برفتن دار الامان کرمان مامور فرمود و انتقال جمال معرفت را از خط نیز ربطی بکمال بوده و از جملهٔ اثار و باقیات صالحات وی بنائی است در کرمان مشتمل بر گنبد و صحن و حجرات که بر سر مقبرهٔ جمعی از مشایخ فخام و اولیاء کرام منهم العارف المکاشف والحکیم العظیم الحاج مولی رضا المذکور و صاحب مفتاح النبوه والدر النظیم ساخته و فزون از دو هزار تومان در مصرف این اساس پرداخته و هزار تومان از انخارج را شاه مرحوم طاب ثراه داده اند و آن زمان آن مکان بمزار میرزا حسینخان شهرت گرفته و از او اوقاف و صدقات جاریهٔ تراملاکی است در گیلان بتفصیل ذیل

ششدانگ قریهٔ خواجان من بلوک سوقه از اعمال رشت مع ما یتعلق بتلک القریه شرعا و عرفا و سه دانگ از یکباب تیمچهٔ مشهوره باسم شوهرش حاج میر اسمعیل واقعه در وسط بازار شهر رشت محاذی قیساریه مع ما یتبعها من کل الدکاکین والحجرات و غیرها و ششدانگ قریهٔ صیقلان و

ششدانك قریهٔ نارنج گل که هر دو از قرای بلوك ورزل است مع متعلقاتهما من الاراضی الرطبة و الیابسة والتلبنا والکروم والاشجار وغیر ذلك واقفه موقوفه تولیت این صد قات مقیسه بر او با مرحوم حاجی مولی رضای همدانی مذکور واگذاشته وبعده با اعلم وافضل واعرف اولاد ذکورش و مع الانقراض با اناث نسل طهورش ومع الانقراض ذکورا واناثا با اعلم واعرف واتقی بلدهٔ رشت بالجمله مشار الیها بعد از انجام مزار مزبور از کرمان بقم آمده ببیست سال مجاور بوده تا در سال هزار و دویست وهشتاد هما بجا در گذشت و مدفون گشت رحمة الله علیها وقباله اوقاف مزبوره بتفاصیلها موشحه بخطوط و خواتم جمعی از علما و مجتهدین دام المرء بنظر رسیده است

رابعهٔ اصفهانیه

از زنان سلاطین سامانی بوده وطبعی موزون داشته اند و بیت از وست

دعوتم این است بر تو کایزدت عاشق کناد ‌ ‌ ‌ بر بت سنگین دل نامهربان خویشتن
تا بدانی درد عشق وداغ مهر وغم خوری ‌ ‌ ‌ چون بهجر اندر بپیچی پس بدانی قدر من

رباب

دختر امرء القیس بن عدی الکلبی واز زوجات حضرت سید الشهدا علیه الاف التحیة والثنا و دارای فضل وجلالت میباشد وحضرت سکینه بنت الحسین از بطن او بوجود آمده است حضرت امام حسین کمال محبت را برباب داشته واحترام زیاد باو مینموده چنانکه فرموده اند

لعمرك اننی لاحب دارا ‌ ‌ ‌ تکون بها سکینة والرباب
احبهما وابذل جل مالی ‌ ‌ ‌ ولیس لعاتب عندی عتاب
فلست لهم وان غابوا مضیعا ‌ ‌ ‌ حیاتی او یغیبنی التراب

از حضرت سکینه مروی است که حضرت امام حسن اعتراضی ببرادر بزرگوار خود امام حسین در باب افراط محبت رباب فرمودند حضرت امام حسین علیه السلام دو شعر مسطور را در ا بنوع بنظم آوردند

ابو الفرج اصفهانی در کتاب اغانی گوید امرء القیس پدر رباب شخص معتبری بود از عیسویان در زمان خلافت عمر بحضور ابن الخطاب آمده طوعا قبول اسلام وایمان کرد حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام مایل بمواصلت باو گردیده او نیز بانهمین راغب شده سه دختر داشت مسماة بمحیات وسلمی ورباب محیات را بخود حضرت امیر المؤمنین وسلمی را بحضرت امام حسن ورباب را بحضرت امام حسین تزویج نمود واز این سه دختر رباب برگزیده وممتاز بود وبنا بر دیانت ودرایت وفهم وبصیرتی که داشت قدر ومنزلت شوهر بزرگوار خود را دانسته همیشه بحسن رفتار واطوار آنحضرت را از خود راضی

وخرسند میساخت پس از انکه حضرت سید الشهدا علیه الصلوة والسلام شهید شدند بعضی خواستند رباب را تزویج کنند گفت بعد از انکه بشرف پیوند وقرابت سید المرسلین نائل گردیدم دیگر سر پیوند کسی ندارم وشوهر دیگر اختیار نخواهم کرد واین ابیات را که منبی از مطلب ومرثیه حضرت سید الشهدا است انشاد نمود

ان الذی کان نورا یستضاء به ... بکربلاء قتیل غیر مدفون
سبط النبی جزاک الله صالحة ... عنا وجنبت خسران الموازین
قد کنت لی جبلا اصعبا الوذ به ... وکنت تصحبنا بالرحم والدین
من للیتامی ومن للسائلین ومن ... یغنی ویأوی الیه کل مسکین
والله لا ابتغی صهرا بصهرکم ... حتی اغیب بین الرمل والطین

رباب زوجهٔ اقیشر

اقیشر شاعر مشهور اسدی ورباب عمزادهٔ او بود واقیشر بمزاوجت رباب رغبت نمود کسان رباب چهار هزار درهم مهر از او خواستند اقیشر با قربای خود حاجت برد ومتوسل شد وهیچیك از انها گرهی از کار او نگشودند اقیشر نزد ابن راس البغل مجوسی دهقان رفته مطلب خود را اظهار کرد مشار الیه تمام چهار هزار درهم را باو مبذول داشت اقیشر اشعار ذیل را بنظم اورد

کفانی المجوسی مهر الرباب ... فدی للمجوسی خال وعم
شهدت بانك طیب المشاش ... وان اباك الجواد الخضم
وانك سید اهل الجحیم ... اذا ما تردیت فیمن ظلم
تجاور قارون فی قعرها ... وفرعون والمکتنی بالحکم

ابن راس البغل این اشعار شنیده گفت ای اقیشر از قوم وقبیلهٔ خود استعانت کردی وهیچکس بتو اعانت ننمود من که یکباره ترا حاجت روا نمودم سزای من اینست که اینگونه نسبت بمن دهی اقیشر گفت حرف بدی نزده ام ایا راضی نیستی که ترا با پادشاهان برابر کنم وپهلوی دست ابوجهل بنشانم واقیشر از المکتنی بالحکم ابوجهل را خواسته چه کنیت او ابو الحکم میباشد وکنیهٔ ابوجهل برای اطلاق کردن بقصد کنایه است

رباب

دختری بوده است جمیله وعاقله از بنی ذهل که خداش بن حابس التمیمی باو مفتون گردیده و

طالب تزویج او شده و بخواستگاری امده چون خداش مالدار نبود پدر و مادر رباب از وصلت او امتناع نمودند و او برفت و عشق و هوا خداش را نگذاشت که ترک این تمنا گوید و راه کوی دیگر پوید لهذا بر سر منزل رباب معاودت کرده همینکه باین محل نزدیک شد این ابیات سرود

الا لیت شعری یا رباب متی اری　　لنا منک نجحاً او شفاءً فاشتفی
فقد طال ما عنیتنی و رددتنی　　وانت صفیی دون من کنت اصطفی
لحی الله من تسمو الی المال نفسه　　اذا کان ذا فضل به لیس یکتفی
فینکح ذا مال دمیماً ملوماً　　ویترک حراً مثله لیس یصطفی

رباب در خیمه این ابیات را استماع کرده بخداش پیغام داد که مقصود تو معلوم شد فردا وقت صبح نزد پدرم بیا و مرا دوباره خواستگاری کن بعد از ان بمادر خود گفت هل انکح الامر اهوی والتحف الامر ارضی یعنی با مرا بغیر انکسی که دوست داشته و باو راضی هستم تزویج خواهید نمود مادرش گفت ای دختر گفت اگر چنین است مرا بخداش تزویج کنید مادرش گفت خداش قلیل المال است ترا چگونه باو دهیم رباب گفت اذا جمع المال سیئ الفعال فقبحاً للمال از ینطرف رباب والدین خود را الزام کرده و از ان طرف خداش بامداد بگفته رباب بخواستگاری امده مقصود او حاصل گردید لهذا خداش از این معاودت خود خرسند شده گفت العود احمد والمرأة ترشد والورد یحمد و از ان روز العود احمد ضرب المثل و مشهور شد در مجمع الامثال مسطور است که این زن بعد از مزاوجت با خداش با یکنفر از اهل قبیله خود که سلم نام داشت راهی بهم رسانیده و شوهر او اگاه شده او را بکشت

وچهار نفر از صحابیات مسماة برباب بوده وان چهار رباب بنت البراء و رباب بنت الحارث و رباب بنت کعب و رباب بنت النعمان می باشند

ربیحه

دو مغنیه مشهوره مسماة باین اسم بوده اند یکی جاریه ابن رامین و دیگری جاریه ابن شماس و هر دو طبعی موزون داشته اند و ربیحه جاریه ابن شماس و دو جاریه دیگر این شخص را که خلبة المکیه و عقیله نام داشته شماسیات گویند و هر یک را در گفته منسوب بابن شماس مینامند و ربیحه جاریه ابن رامین نیز با سعده و سلامة الزرقاء که شرح حال هر دو بیاید از یک مالک بوده اند و

دو حق ابن ربیحه سروده اند

هل من شفاء القلب لج محزون صبا وصبا الی ریم ابن رامین
الی ربیحة ان الله فضلها بحسنها وسماع ذی افانین

واین دو بیت از قصیدهٔ طویله میباشد و ترجمهٔ حال مغنیات مزبوره هم در کتاب اغانی مسطور (روایات)

ربیحه

بنت محمد بن علی بن عبید الله بن جعفر زوجهٔ یزید بن عبد الملک اموی است که او را در خلافت برادر خود سلیمان بن عبد الملک به بیست هزار دینار مهر تزویج کرد بعد از آنکه سعده بنت عبد الله را هم بهمین مبلغ مهر زنی گرفته بود و ذکری از این ربیحه در حرف حا در ترجمهٔ حال حبابه نموده ایم

ربیعهٔ بنت النضر (سلام الله علیها)

دختر نضر بن ضمضم و مادر حارثة بن سراقه است و حارثه از شهدای غزوهٔ بدر میباشد مشار الیها پس از شهادت پسرش بحضور حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده عرض کرد یا نبی الله اگر پسرم در بهشت است خود را تسلی میدهم و صبر میکنم و اگر نباشد چکنم حضرت در جواب فرمودند جنت یکی نیست بلکه چند جنت است و پسر تو در جنة الفردوس میباشد

رجب بنت القلیجی

دختر شهاب احمد بن محمد بن عمر القلیجی است که از اشیاخ امام سیوطی بوده و از نساء محدثه بشمار میاید در سال هشتصد هجری متولد شده و از جدهٔ مادری خود ساره بنت الشیخ تقی الدین السبکی اخذ حدیث کرده و در سنهٔ هشتصد و شصت و نه در گذشته است

رزینه

جاریه ایست که صفیه بنت حیی (بن اخطب) از زوجات حضرت رسول او را آزاد کرده و از صحابیات شمرده میشود و خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله نموده و دختر او امة از راویات حدیث بوده و مخصوصا سنت بودن روزهٔ روز عاشورا را از مادر خود روایت کرده است و مذهب جعفری داشت (مشار الیها را تصحیح نمینماید)

رشحهٔ کاشانی

اسمش بیکم و دختر هاتف کاشانی و زوجهٔ میرزا علی اکبر متخلص بنظیری است و پسری از او بوجود آمده موسوم بمیرزا احمد و متخلص بکشته این زن سبده و صاحب طبع بوده و بعضی از بنین و بنات خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه را مدح نموده دیوانی دارد که تقریبا محتوی بر سه هزار

شعر است چند بیت ذیل نمونهٔ طبع قادر اوست

از بت گلچهره یارب بسته از سنبل نقاب … با با فسون کرد پنهان در دل شب آفتاب
دل رفت و ز خون دیده ما را … پیداست برخ از آن علامت
میطپد از شوق دل در سینه ام گوئی که باز … تیر دلداری بدل زابرو کمانی میرسد
بقصد صید تو چون شیر دید مش گفتم … کسی ندیده شکار مگس کند شهباز
اشکم ز بیم هجر تو هر روز تا سمک … آهم ز دست خوی تو هر شام تا سماک

(سلطان) رضیّه

دختر شمس الدین ایلتمش محمد سلطان است که در بعضی از بلاد هند وستان سلطنت داشته سلسلهٔ شمس الدین از فروع غوریه و حکمران کابل و غزنه بوده که بعضی از نواحی هند را نیز تصرف نموده و از سال ششصد و دو هجری تا ششصد و نود حکمرانی داشته اند سلطان رضیه چون درایت و اخلاق مرضیه داشت در زمان حیات پدر خود ایلتمش در امور سلطنت دخالت مینمود و ایلتمش با وجود چند نفر فرزند ذکور این دختر را ولیعهد خود قرار داد و بعد از وفات پدر در سنه ششصد و سی و چهار بتخت حکمرانی جلوس کرد و از لباس عورات بیرون آمده قبا پوشید و تاج بر سر گذاشت و نقاب بر چهره بست بعضی گفته اند بعد از فوت ایلتمش حکمرانی بپسرش رکن الدین فیروز شاه رسید اما چون سخیف العقل بود مادرش کار حکومت مینمود بعد از هفت ماه امرا و اعیان که این وضع را درست نمیدانستند رکن الدوله فیروز شاه را گرفته حبس کردند و خواهرش سلطان رضیه را بجای او جلوس دادند خلاصه در زمان سلطنت رضیه بعضی از رجال و ارکان دولت او یاغی شدند و چند بار فیما بین مشار الیها و یاغیان جنگ در گرفت و رضیه غالب میشد عاقبت او را بگرفتند و در قلعهٔ حبس کردند و برادرش معز الدین را بتخت سلطنت دهلی نشاندند و این در دوشنبه بیست و هشتم رمضان سنه ششصد و سی و پنج بود سلطان رضیه در سال ششصد و سی و هفت با سی و هشت از قلعه که در آن محبوس بود بیرون آمده بطرف دهلی راند و در حوالی دهلی در جنگ مقتول گردید

رضیّه

از جواری آزاد کردهٔ عبد الرحمن ثالث از ملوک اندلس که مشار الیها در نظم شعر و حسن سلیقه مسلم بوده و بعد از فوت حکم بن عبد الرحمن بممالک شرقیهٔ اندلس را سیاحت نموده و شأن و شهرت فوق العاده

حاصل نموده است

و رضیه خاتون از مصاحبه های سلطان محمد خان ثالث سلطان عثمانی و زوجهٔ محیی الدین قاضی عسکر روم ایلی بوده و ابن محیی الدین از علمای آن عصر بشمار آمده و بمناسبت شوهرش رضیه خاتون او را عثامنه رضیه داماد میگویند

رقیقه بنت ابی صیفی

دختر ابی صیفی ابن هاشم بن عبد مناف است و اهل سیر او را صاحبة الرؤیا گویند و علت آن را ذکر خواهیم نمود بعضی مشار الیها را از صحابیات دانسته اما ابن اثیر از ابو نعیم حکایت کرده گوید رقیقه با جناب عبد المطلب همسن بوده و هر دو در زمان صباوت حضرت رسالت بعالم دیگر شتافته و عصر نبوت را ادراک نکرده و ما ذکر رقیقه را بمناسبت صاحبة الرؤیا بودن او مینمائیم اما وجه ملقب شدن او باین لقب آنکه وقتی در مکهٔ معظمه قحط عظیمی روی داد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آن وقت شش یا هفت ساله بودند رقیقه در عالم رؤیا دید شخصی بصدای گرفته ندا میکند ای معشر قریش پیغمبر آخر الزمان که بعثت او را منتظر بودید رسیده و اوان ظهور او نزدیک گردیده مقرر است که بیمن مقدم او از بلای قحط و غلا آسوده شوید و میباید از میان شما شخصی که حسب و نسب که جسیم و سفید اندام باشد با مژگان انبوه و چهرهٔ طولانی اولاد و ذریهٔ خود را همراه بردارد و از هر بطنی یکنفر او را تبعیت کند و همگی ابدان خود را باب شسته تطهیر نمایند و معطر سازند پس از استلام رکن بر کوه ابو قبیس صعود کرده آن شخص دعا طلب باران نماید و دیگران آمین گویند تا باران رحمت الهی نازل و غائلهٔ قحطی دفع و زایل گردد رقیقه خواب خود را بقریش اظهار کرده همه گفتند عبد المطلب دارای این شمایل است و بر بنا براین تبعیت او نمودند و او نوادهٔ خود حضرت رسول را همراه برداشته بعد از انجام شرایط مذکوره بکوه ابی قبیس رفتند و عبد المطلب ببرکت وجود خیر البرایا استسقا نموده این دعا برخواند اللهم ساد الخلة وکاشف الکربة انت معلم غیر معلم ومسئول غیر مبخل وهذه عبادک وإماؤک بعذرات حرمک یشکون الیک سنیهم التی اذهبت الخف والظلف اللهم فامطر علینا غیثا مغدقا مریعا و ابیات ذیل که رقیقه بنظم آورده حاکی از اجابت دعا و نزول باران کثیر است میگوید

بشیبة الحمد اسقی الله بلدتنا — وقد فقدنا الحیا واجلوذ المطر
فجاد بالماء جونی له سبل — سحا فعاشت به الانعام والشجر

منا من الله بالمیمون طائره   وخیر من بشرت یوماً به مضر
مبارک الاسم یستسقی الغمام به   ما فی الانام له عدل ولا خطر

(شیبة الحمد لقب جناب عبد المطلب و مقصود از میمون الطائر حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم میباشند

رقیقة الثقفیه

یکی از صحابیات میباشد و رقیقه بنت نوفل خواهر ورقة بن نوفل است که در و صدر کتاب در ترجمهٔ حال آمنه ذکری از و کردیم و باید دانست که ورقة بن نوفل عیسوی و کاهن معمر مشهوری بوده است

رقیه

کریمهٔ حضرت نبوی یا ربیبهٔ آن بزرگوار است و یکی از آن دو دختر است که عثمان را بجهت تزویج انها ذو النورین گفتند هنگامی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مکه معظمه اقامت داشتند رقیه را بعثمان تزویج نمودند وقتی عثمان با زوجهٔ خود و بعضی از مسلمین بارض حبشه رفتند و بعدها از انجا بمدینهٔ منوره امدند وفات رقیه در سال دوم هجرت اتفاق افتاده در روزی که خبر فتح جنگ بدر بمدینه رسید و بسبب ناخوشی رقیه حضرت رسول عثمان را از رفتن و حاضر شدن در غزوهٔ بدر نهی فرمودند و در حق ایشان گفته اند

و در کتابخانهٔ نگارنده رساله ایست مخصوص در این مسئله

احسن زوجین یری انسان   رقیة و بعلها عثمان

ابن اثیر گوید وقتی عثمان و رقیه در حبشه بودند پسری خداوند بانها عطا فرمود و او را عبد الله نامیدند و ان پسر پنج شش سال بماند بعد از ان خروس چشم او را در ید صورتش اماس کرد و در جمادی الاولی سال چهارم هجرت از اثر ان زخم و اماس در گذشت خلاصه عثمان بعد از رقیه بمزاوجت ام کلثوم خواهر رقیه نایل گردید و ترجمهٔ حال ام کلثوم در حرف الف نگاشته شد در خبر است که این دو دختر را ابتدا دو پسر ابی لهب که عتبه و عتیبه باشند عقد کردند وقتی که سورهٔ تبت نازل شد ابولهب و زوجه اش شرمسار شدند قبل از زفاف پسران خود را مجبور بترک ان دو نور نمودند

(سیده رقیه)

دختر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است که از بطن سیدة نسا فاطمه سلام الله علیها بوجود امده صاحب مشارق الانوار گوید سیده رقیه قبل از بلوغ وفات کرد و از کراماتی که نسبت بسیدهٔ

مشار الیها داده اند این است که هنگام مسافرت از مدینه یکنفر از آل یزید بطرف ان معظمه آمده خواست او را شهید کند دستش در هوا و پایش در رکاب مانده و جسش از بدن جدا شد شیخ حسن العدوی میگوید در مصر از بنات حضرت زهرا غیر از سیده رقیه و خواهر او حضرت زینب کسی مدفون نیست خلاصه مقبره در مصر باسم ایند و خواهر علیهما صلوات الله الملک الاکبر میباشد که زیارتگاه است

ابجمله محل کلام!

رقیه

دختر محمد بن علی بن وهب القشیریه از محدثه های مصر است و مدتی در آنجا تعلیم علم حدیث کرده این زن خیره بصلاح و تقوی و علم مشهور است وفات او در چهاردهم ماه شعبان سال هفتصد و چهل و یک هجری اتفاق افتاده است و رقیه بنت محمد التغلبی و رقیه بنت التجانی و رقیه بنت القاری سه نفر زن محدثه میباشند و دو نفر زن صحابیه هم مسماة باین اسم بوده یکی رقیه بنت ثابت الانصاریه دیگر رقیه بنت کعب الاسلمیه

و پوشیده نیست که جمع رقیه رقیات میباشد و قیس الرقیات پدر عبید الله است و عبید الله از مشاهیر شعرای بنی امیه بوده و او را قیس الرقیات گفته اند بجهة اینکه زنهای متعدده باین اسم داشته با آنکه چند نفر از جده های او مسماة برقیه بوده اند یا چند نفر از معشوقه های او باین نام نامیده شده و از قبیل وجه اخری است شعر شاعر که میگوید

ادعی باسماء نبزا فی قبائلها | کان اسماء اضحت بعض اسمائی

بزعم بعضی حضرت سید الشهداء علیه الاف التحیة والثناء دختری مسماة برقیه داشته اند ولی سندی برای این عقیده بدست نیامده است

رمله بنت ابی سفیان

مکناة بام حبیبه و از زوجات حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و در حرف الف ذکر او نگاشته شد

رمله بنت زبیر

دختر زبیر است و زبیر از عشره مبشره میباشد ابتدا مشار الیها را شخصی موسوم بعثمان بن عبد الله بزنی گرفت و از و عبد الله بن عثمان بوجود آمد و این عبد الله بن عثمان و سفی حضرت سکینه بنت الحسین را تزویج کرده بنابراین رمله بنت الزبیر مادر شوهر حضرت

سکینه است بعد از ان در حبالهٔ نکاح خالد بن یزید در امد و خالد مفتون او گردید و این ابیات را در حق او بنظم اورد

الیس یزید السیر فی کل لیلة / وفی کل یوم من احبتنا قربا
احن الی بنت الزبیر وقد علت / بنا العیس خرقا من تهامة او نقبا
اذا نزلت ارضا تحبب اهلها / الینا وان کانت منازلها حربا
وان نزلت ماء وان کان قبلها / ملیحا وجدنا ماءه بارد عذبا
تجول خلاخیل النساء ولا اری / لرملة خلخالا یجول ولا قلبا
اقلوا علی اللوم فیها فاننی / تخیرتها منهم زبیریة قلبا
احب بنی العوام طرا لحبها / ومن حبها احببت اخوالها کلبا

وبعضی بیت مسطور در ذیل را نیز جزو ابیات مزبورهٔ در فوق دانسته اند

فان تسلمی نسلم وان تتنصری / یخط رجال بین اعینهم صلبا

اما از قرار یکه مذکور خود خالد انکار نموده و گفته است این شعر از من نیست چه گویند عبد الملک بن مروان این بیت شنیده بخالد گفت تنصرت یا خالد یعنی نصرانی شدی خالد گفت علی من قاله ومن نحله لعنة الله یعنی خدا لعنت کند انکه این شعر را گفته و خدا لعنت کند انکه انرا بمن نسبت داده است کذا فی الاغانی

رملة بنت شیبة

دختر شیبة بن ربیعه و عم زادهٔ هند بنت عتبه زوجهٔ ابی سفیان است رمله از صحابیات است و چون پدرش در جنگ بدر کشته شد و خود اسلام قبول نمود هند دختر عم او وی را با بیتی چند هجو کرد

لحی الرحمن صابئة بوج / ومکة او باطراف الحجون
تدین لمعشر قتلوا اباها / اقتل ابیک جائك بالیقین

رملة بنت الحارث

صحابیه است انصاریه دختر حارث نجاریه و زوجهٔ معاذ بن عفرا بوده در عصر حضرت نبوی صلی الله علیه واله وسلم خانهٔ داشته که انرا مسافرخانه قرار داده و ایلچیان و اشخاصی که برای درک حضور حضرت بدانجا می امده و طرف توجه میشده اند در انخانه منزل برای انها

معین میکردند

رمله بنت ابو قیعه

ام جندب غفاریه مادر ابی ذر غفاری و از صحابیات است و پیش ذکر او شده و رملة الکبری و رملة الصغری از بنات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام میباشند و معاویه هم دختری رمله نام داشته که در تواریخ ذکری از او شده

رمیصا

مکناة بام سلیم بوده و او صحابیه ایست مشهوره و انس بن مالک از بطن او بوجود آمده و حدیثی باین مضمون که انی دخلت الجنة فاذا انا بالرمیصا در حق او روایت مینمایند ذکر رمیصا باعتبار کنیه او در حرف الف شده و چون او را غمیصا هم گفته اند در حرف غین نیز مختصری از او نگاشته میشود

رمیکیه

جاریه ام الاولاد معتمد بن عباد امیر اشبیلیه است که پیش بنام اعتماد ذکری از او شد مشار الیها از نسا اندلس است که بفضل و ادب اشتهاری یافته اند و تمام فرزندان ذکور و اناث معتمد از بطن او بوجود آمده اند اگر چه مشار الیها مانند اقران خود در موسیقی ربطی نداشته اما حسن و ملاحت و طلاوت و فصاحت و حلاوت گفتار و لطافت و ظرافت را بدرجه کمال دارا بوده و معتمد که از ادبای ملوک الطوایف محسوب میشود با او مانوس و از مصاحبت او نهایت محظوظ میگردید و بنا بر محبت وافر معتمد با و احترامی کامل حاصل نموده گویند روزی رمیکیه برخی از زنان بینوا را در پیشگاه سرای سلطنت دید پا برهنه در گل و لای راه میروند و نیز هوس کرد که پا برهنه در گل راه رود معتمد در همان حال در ایوان انمارت گلی ترتیب داد مرکب با انواع طیبات و بخور و گلاب و مشار الیها با دختران و جواری معتمد در آن گل راه رفتند گویند وقتی که معتمد دوچار مذلت گشت و با رمیکیه در قلعه اغمات مقید و محبوس گردید با انهمه بذل و مخارج و نفقات که معتمد نسبت بمشار الیها کرده بود روزی رمیکیه بجهتی دلتنگ شده بمعتمد گفت من هرگز از تو خیری ندیدم معتمد در جواب گفت ولا یوم الطین و بدین جواب حال از روز و ابخاطر رمیکیه آورده او را خجل ساخت و صدق کلام معجز نظام نبوی را بظهور رسانید که نسوان را بصفت ناسپاسی ستوده معتمد بعد از آنکه از تخت امارت ازعاج شد در اول عیدی که در رسید و در آن عید خود

و بسان نسوان بادیه تکلف شیر فروشی کردند و باین آرزو نایل گردیدند

دختران خود را بیچاره و پریشان حال دید این ابیات سرود

فیما مضی کنت بالاعیاد مسرورا — فسائك العید فی اغمات ماسورا
تری بناتك فی الاطمار جائعة — یغزلن للناس ما یملکن قطمیرا
برزن نحوك للتسلیم خاشعة — ابصارهن حسیرات مکاسیرا
یطان فی الطین والاقدام حافیة — کانها لم تطأ مسکا وکافورا

همانا بیت اخیر اشاره است بیوم الطین که اشارت رفت

روب متی

صاحب حدائق الاخبار در جلد سیم این کتاب در ضمن وقایعی که در سال نهصد و شصت و هشت در هندوستان واقع شده و او ایراد مینماید میگوید روب متی مغنیه بود هندیه بکمال حسن و جمال آراسته و در فن موسیقی و دقایق دلربائی شهره آفاق بود عظیم بهم رسانید جلال الدین محمد اکبر شاه خواستار او را بچنگ آرد هما نامشار الیها با امیر مملکت خود رابطه و علاقه داشت و معاشقه در میان بود زهر نوشید و بمرد که بچنگ جلال الدین محمد اکبر نیفتد

ریا

دختر غطریف سلمی و معشوقه عتبة بن الحباب بن المنذر بن الجموح الانصاری بود و چون عاشق او عتبه درگذشت بر روی نعش او افتاده و با سوز و گداز هر چه تمامتر ابیات مسطوره در ذیل را گفته و آخر الامر صیحه کشیده و جان داده است میگوید

نصبرت لا انی صبرت وانما — اعلل نفسی انها بك لاحقة
ولو انصفت روحی لکانت الی الردی — امامك من دون البریة سابقة
فما احد بعدی وبعدك منصف — خلیلا ولا نفس لنفس موافقة

ریا

خواهر وهم پیشه سلامة القس جاریه مغنیه است که در حسن و هنر مشهور و قلیل النظیر بوده و ابن قیس الرقیات الشاعر ریا و سلامه را با هم دیده و بیت سروده و انها همین دو شعر را تغنی نموده اند

لقد فتنت ریا وسلامة القسا — فلم تترکا للقس عقلا ولا نفسا
فتاتان اما منهما فشبیهة الهلال واخری منهما تشبه الشمسا

مقصود از قس عبد الرحمن بن ابی العمار الجشمی است که بکثرت زهد و ورع مشهور بوده و سلامة القس منسوب باوست و ترجمهٔ حال سلامه در حروف سین بیاید انشاء الله تعالی

ریحانه

دختر شمعون بن زید بن قشامه از طایفهٔ بنی قریظه است ابن اثیر گوید این ریحانه از جواری سعادتمند حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده حضرت بمشار الیها تکلیف فرمودند که او را تزویج نمایند و در سلک زوجات مطهرات منسلک باشد ریحانه کنیزی آنحضرت را بر هر چیز ترجیح داد

ریحانهٔ واله

عارفه ایست نظیر رابعهٔ عدویه که بزهد و صلاح مشهور است و او را از اولیا شمرده اند در نفحات الانس شرح حال او مسطور است

ریطه

بعضی از ارباب سیر گفته اند مهدی عباسی زوجهٔ مسماة بریطه داشته که نفوذ امری او را بوده است برخی از صحابیات نیز باین نام بوده اند و ریطه بنت عبید الله بن عبد المدان الحارثی مادر ابو العباس سفاح اولین خلیفهٔ عباسی میباشد

تمام شد جلد اول کتاب خیرات حسان
بعون الملک المنان در یکشنبهٔ
دوازدهم ماه رمضان
المبارک سنهٔ
هزار و سیصد و چهار هجری
۱۳۰۴

ذیل

حرف الألف آمنه

اسم یکی از بنات حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بوده است

آغا بیگم

شاعره بوده است هر چند که بنا بر جلالت حسب و نسب و توانائی شعرا و موزونان بذل توجه و احسان میفرموده این شعر از وست

آه از آن ظالمی که کرد او دوشنه جان تاب از و   وای از آن لعلی که هر دم میخورم خوناب از و

آغا بیگم

دختر مهتر قرای خراسانی مهتر رکیب خانه محمد خان ترکان بوده و طبعی موزون داشته این شعر از مشار الیها میباشد

بهشت از آن عالم هر کرا دیدم غمی دارد   دلا دیوانه شو دیوانگی هم عالمی دارد

آغا دوست

فنی سپر و اردیه بوده و در ادبیات ربط و دستی داشته بنا بر طبع موزون شعر هم میگفته این بیت از وست

هر کجا آن مه باین زلف پریشان بگذرد   هر که بیند کفر زلفا و ز ایمان بگذرد

امامه

حضرت امام محمد تقی علیه السلام دختری مسماة باین اسم داشته اند

ام الحسن و ام الحسین

کنیه بنات و ریحانه حضرت سید سجاد سلام الله علیه میباشد گویند حضرت سیدالشهدا علیه السلام نیز دو دختر مکناة باین کنیه داشته

ام سلمه

دختری حضرت امام محمد باقر علیه السلام مکناة باین کنیه داشته اند گویند حضرت سید الشهدا علیه الاف التحیة والثنا را نیز دختری مکناة باین کنیه بوده و ام سلمه کنیه یکی از بنات حضرت امام موسی کاظم علیه السلام بوده است

ام عبد الله

دختر حضرت امام حسن و زوجهٔ حضرت امام زین العابدین و مادر حضرت امام محمد باقر علیه السلام میباشد و معظمه مشار الیها فاطمه نام داشته پس امام محمد باقر علیه السلام اول کسی است که (از جانب حسین) در وی نسل حضرت امام حسن و امام حسین بهم می پیوندد[3] و بنا بر اینکه مادر ام عبد الله سیما بنت عبد الرحمن بن ابی بکر است باز در حضرت باقر قبیلهٔ بنی تیم که ابو بکر از آن قبیله است به بنی هاشم ملحق میشود و بعضی مادر ام عبد الله را ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر دانسته اند و این ضعیف است[4] و ام عبد الله کنیهٔ یکی از بنات حضرت سید الشهدا علیه السلام بوده

ام فروه

بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر از زوجات حضرت امام محمد باقر علیه السلام میباشد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و عبد الله از بطن او بوجود آمده اند[5] و اینهائی که گفته اند ام فروه جدهٔ مادری حضرت امام محمد باقر علیه السلام است و ام عبد الله مادر آنحضرت دختر ام فروه است قولی ضعیف اختیار کرده اند حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را دختری مکناة بام فروه بوده است

ام الفضل

دختر مامون خلیفهٔ عباسی است که خلیفه با کمال میل او را زنی بامام محمد تقی جواد سلام الله علیه و پیش اشاره باین مطلب نموده ایم اما اینجا وجب را مقتضی میدانیست که تکرار از اهمیت دار و بنا بتکرار عنوان ام الفضل و تذکار از مقصد میپرداختیم

صاحب تاریخ الفی در شرح سوانح سال دویست از رحلت حضرت خیر البشر علیه صلوات الله الاکبر گوید این سال را سنة العرس گویند چه در این سال مامون دختر خود ام الفضل را بامام محمد تقی جواد بن امام رضا علیهما السلام داد و بوران دختر حسن بن سهل را بنکاح خود در آورد و مقدمهٔ مسطوره را از کشف الغمه نقل کرده مینویسد چون مامون اراده کرد دختر خود ام الفضل را بپسر امام رضا علیه السلام دهد عباسیان از این معنی بالجمله برسر شده ابا و امتناع نمودند و جمعی کثیر از معتبرین بنی عباس و دولتخواهان این سلسله اتفاق نموده نزد مامون آمدند و او را منع از این اراده کردند و گفتند ای خلیفه اگر اینکار کنی خلافت از دست ما بیرون

[3] چنانکه عبد الله محض از جانب بنی الحسن اول کسی است که دارای این شرف گردید چه پدر وی حسن مثنی ولد حسن السبط و مادرش فاطمه بنت الحسین است سلام الله علیهم اجمعین

[4] و در کتب مناقب و انساب الطالبین در حق این ام عبد الله دختر امام حسن و مادر حضرت باقر سلام الله علیهم کرامتی نوشته اند که یک روز آن مخدرهٔ علیا و بانوی کبری از نزدیک دیواری شکسته میگذشت و اتفاقا آن دیوار در همان حین مشرف بانحدار گردید مشار الیها ملتفت شده بدان حال اشاره نمود و فرمود لا و حق جدی دیوار بقدرت خدا بایستاد تا او بگذشت آنگاه فرو ریخت

[5] و از اینجا در ملاحظهٔ ترجمهٔ سابقه معلوم میشود معنی کلام حضرت صادق آل محمد صلعم که فرموده است ولدنی ابو بکر مرتین

خواهد رفت و تو بهتر میدانی که میانه ما و اینخانواده دشمنی قدیم است و خلفاء راشدین که قبل
از تو بودند اینطایفه را تمکین و قدرت نمیدادند بلکه در قمع و استیصال انها میکوشیدند و ما
بهزار دعا و مناجات شر رضا را از خود دفع کردیم اینزمان باز خلیفه را داعیه پیدا شده بر تو
ظاهر باشد که این پسر لایق دولت نیست مناسب انست که خلیفه ام الفضل را بیکی از اهل بیت
خود مخصوص کند و تزویج نماید چون انجماعت ارای خود را اظهار داشتند مامون در جواب گفت
اما انچه میانه شما و ال ابوطالب از دشمنی واقع است اگر شما خود بدیده انصاف در ان بینید دانند
که حق بجانب ایشان میباشد و اما اینکه جماعتی قبل از من در هلاک و استیصال انها سعی کردند
قطع رحم نمودند پناه بخدا میبرم از ان افعال قبیحه و ارتکاب ان اعمال شنیعه خصوصا از قطع رحم
و قسم بذات واجب الوجود که خالق جمیع خلایق است که من از ولیعهد ساختن علی بن موسی الرضا ع
پشیمان نبودم بلکه خدا داناست که من میخواستم انحضرت متقلد امر خلافت شود و من با او بیعت
کنم او خود قبول نکرد و بحکم تقدیر پیش از من بعالم بقا خرامید و اینکه حالا من محمد جواد را جهت
تزویج دختر خود ام الفضل که او را بسیار دوست دارم اختیار کرده ام بواسطه انست که او با این صغر
سن در کمالات علمی و عملی بر تمامی اهل عالم فایق میباشد چون انجماعت از مامون این سخنان شنیدند
گفتند ای خلیفه محمد جواد هنوز طفل است و او را از علم دین و شریعت خبری نیست چون خلیفه را
این داعیه هست بهتر انکه چندی مهلت دهد تا او کسب علوم کند مامون گفت وای بر شما
من باحوال ان کودک از شما داناترم و او از اهل بیتی است که علم ایشان از حق سبحانه تعالی است و انها
در کسب علم از رعایای ناقصه خود مستغنی هستند و اگر خواهید حقیقت و صدق این مقال
بر شما ظاهر گردد او را امتحان کنید گفتند خدا ترا پاینده دارد ای خلیفه حالا بر سر انصاف امدیم
اکنون ما شخصی را از علما قرار میدهیم که در مجلس تو از محمد تقی جواد مسئله پرسد اگر او جواب را
درست داد ما را متابعت تو واجب میشود و الا باید تو ترک این امر نموده بر سخن دولتخواهان عمل نمائی
مامون گفت قرار چنین است و همین پس انجماعت باتفاق از نزد مامون بیرون امده پیش یحیی بن اکثم که
از فضلا و مناظرین انزمان بود و مامون او را دارای رتبت و مرتبتی عظیم میدانست و منصب قاضی
القضاتی تمام ممالک مامون بوی تعلق داشت امدند و او را بر این داشتند که از محمد تقی جواد
علیه السلام در مجلس مامون مسائلی چند پرسد و او را عاجز سازد و خلاف عقیده مامون را در
حق انجناب ظاهر نماید و مامون از داعیه ناصواب خود باز گردد و قرار دادند که در مقابل اینکار

مال بسیار بیحیی دادند روز دیگر مجلسی منعقد گشت و یحیی بن اکثم در مجلس حاضر شد و عباسیان
و هواخواهان ایشان منتظر بودند که یحیی هم الآن امام را چنان ملزم سازد که نتواند سخن
گوید مأمون یکی را بطلب امام محمد تقی جواد علیه السلام فرستاد و از برای آنحضرت در دست
راست خود جای آماده ساخت و چون جناب نبوی انتساب امام محمد جواد علیه و علی آبائه السلم
در آنمجلس تشریف قدوم ارزانی فرمود عباسیان با یکدیگر حرفها میزدند و چیزها میگفتند از
جمله حرفهایشان این بود که محمد جواد طفل است و معلوم نیست که از عهده اینمجلس حرف تواند
زد تا چه رسد بجواب مسئله یحیی بن اکثم که رئیس مناظرین است القصه بعد از ساعتی یحیی بن اکثم
روی بمأمون کرده گفت ایخلیفه رخصت هست که از ابی جعفر محمد مسئله بپرسم مأمون گفت از
خود آنجناب باید اذن خواست یحیی روی بامام محمد تقی جواد کرده عرض نمود جعلت فداک اذن
میدهی مسئله از مسائل شرعیه از تو سؤال کنم حضرت فرمودند هر چه خواهی بپرس یحیی گفت
فدایت شوم چه میفرمائی در حق محرمی که صیدی را کشته باشد امام محمد تقی علیه السلم فرمودند
ای یحیی این سؤال تو مجمل است اولاً تفصیل آنرا گوش کن بعد از آن هر شقی که مراد تو باشد جواب
آن گفته میشود و آن تفصیل این است
آیا آن صید را در حرم کشته یا بیرون حرم و آن محرم بحرمت قتل عالم بوده یا جاهل و عمداً آن قتل را مرتکب
شده یا سهواً و خطاً و آن محرم آزاد بوده یا بنده و صغیر بوده یا کبیر و این قتل از نوبت اول بوده یا نوبت
دیگر اینکار کرده و آن صید از جنس طیور یا از غیر آن و از شکارهای بزرگ بوده یا کوچک و آن محرم
بر قتل آن مصر بوده یا پشیمان و این قتل در شب واقع شد یا در روز و احرام او بعمره بود یا حج
چون حضرت آن شقوق بیان فرمود یحیی متحیر و مبهوت گشت و هیچ جواب نتوانست گفت
و تمامی اهل مجلس عجز یحیی را ظاهر و هویدا دیدند مأمون از روی بشاشت و خوشحالی تمام گفت
الحمد لله علی هذه النعمة راوی گوید در همین مجلس مأمون ام الفضل را بعقد امام علیه السلام
در آورد و بعضی از مورخین را عقیده این است که مأمون در حال حیوة حضرت علی بن موسی الرضا
علیه آلاف التحیة و الثنا دختر خود ام الفضل را بعقد امام محمد تقی جواد در آورده بود بخلاصه
ذیل مجلس مزبور که در فوق ارباب سیر چنین مسطور داشته اند که بعد از بهت و عجز یحیی مأمون
از امام محمد تقی علیه السلام احکام مسئله مذکوره در فوق را پرسید و خواهش کرد که حضرت
آنرا بیان فرمایند و حضرت آن شرح را چنانکه باید و شاید تقریر کردند و در کتب معتبره بعضی

از مضبوطاست بعد از شرح این مسئله حضرت امام محمد تقی جواد رو بیحیی بن اکثم آورده فرمود
ای یحیی از تو مسئله بپرسم یحیی عرض کرد یابن رسول الله بپرسید اگر دانستم عرض میکنم والا
مستفید میشوم امام علیه السلام فرمودند خبر ده مرا از مردی که صباح نظر کرد بر عورتی و
نظرش بروی حرام بود و بعد از یکساعت دیدن وی براو حلال شد و چون ظهر در رسید
باز آنعورت بروی حرام شد و چون وقت عصر شد مجددا براو حلال گشت و هنگام مغرب باز
بروی حرام شد یحیی گفت والله که من جواب اینمسئله نمیدانم شما خود یابن رسول الله بیان فرمایید
حضرت فرمودند آنعورت علی الصباح کنیز مردی بود و نظر اجنبی بکنیز مردمان حرام است بعد
از ساعتی آنمرد وی را خرید نظر او بر آن کنیز حلال شد بعد از ساعتی او را آزاد کرد باز نظرش بروی
حرام شد ساعت دیگر او را عقد کرد نظر او بروی حلال شد ساعتی دیگر ظهار کرد باز بروی
حرام شد

امّ کلثوم

کنیهٔ یکی از بنات حضرت سید سجاد علیه السلام میباشد نیز امّ کلثوم کنیهٔ یکی از دختران
حضرت امام موسی کاظم سلام الله علیه میباشد و همین بزرگوار دختر دیگر منکاته بامّ کلثوم
صغری داشته اند

اولجای ترکان آغا

از زوجات امیر تیمور و دختر امیر قزغن بوده است و سلطان بخت بیگم صبیهٔ امیر تیمور و زوجهٔ امیر
سلیمانشاه از بطن او بوجود آمده

حرف الباء — بدور

بروزن قصور از جواریهٔ مغنیه و در عصر عباسیین در بغداد بوده و بجاریهٔ بنت الملك
شهرت نموده و آوازی خوش داشته شریف ابوجعفر مسعود بن حسن البیاضی شیفتهٔ و الیهام مشتا
گردیده و در حق او گفته است

شکی القلب ظلمة فی الحشی الی فاسکنت فیه بدورا

بکارة الهلالیة

تابعیه ایست بفصاحت معروف و این دو بیت از نتایج افکار اوست

یا زید دونك فاحتفر من دارنا سیفا حساما فی التراب دفینا

قد کنت ادخره لیوم کریهة　　فالیوم ابرزه الزمان مصونا

ولها ایضا

اتری ابن هند للخلافة مالکا　　هیهات ذاک وان اراد بعید
منتک نفسک فی الخلاء ضلالة　　اغراک عمرو للشقا وسعید

ولها ایضا

قد کنت اطمع ان اموت ولا اری　　فوق المنابر من امیة خاطبا
فالله اخر مدتی فتطاولت　　حتی رأیت من الزمان عجائبا
فی کل یوم للزمان خطیبهم　　بین الجمیع لآل احمد عائبا

صاحب عقد الفرید مینویسد بکارهٔ هلالیه با انکه درین ابیات از معاویه بد گفته بود وقتی احتیاج او وا بران داشت که بمجلس معاویه رود و از وی چیزی بخواهد عمرو بن العاص و سعید بن العاص و مروان در انمجلس حضور داشتند چون بکاره را بدیدند گفتند این همان است که این اشعار را گفته است و هریک از انها یک شعر از اشعار مسطوره در فوق را خواندند و بکاره نیز خود اعتراف کرد که ناظم این ابیات اوست معذلک معاویه متعرض نشده گفت ایخاله هر حاجتی که داری بخواه بکاره گفت پس از این چیزی نتوانم خواست و مراجعت نمود

بلقیس

دختر محمد بدر الدین بن سراج الدین البلقینی است وجد او سراج الدین استاد ابن حجر عسقلانی بوده و با انکه خانوادهٔ مشار الیها همه اهل علم و فضل اند وجود این زن اسباب افتخار و اشتهار انها گردیده و علم و دانش و زهد و صلاح او نهایت مشهور است در ماه بیغدهٔ سال هشتصد چهل و یک راه جهان جاودانی پیش گرفته و در انوقت زیاده از شصت سال داشته ده سال اخر عمر خود در راه سلوک وایقان و طریق ریاضت و عرفان طی مقامات مینموده و او را از مشایخ طریقت شمرده اند قاله ابن حجر

بنت ابی علی الشبوی

زوجهٔ ابی عبد الله الخضر مجی است و در علم فقه مهارتی داشته در طبقات صغرای سبکی ذکر او شده است

بی دست

همان بنت خداوردی است که در حرف با ذکر نمودیم مستقیم زاده در تذکرهٔ خود مینویسد در سال پانصد و هفتاد و شش زنی در مصر پیدا شد که هیچ دست نداشت و معارفی چند اظهار کرد و موافق خطوط از زمان چند خط را خوش و لطیف نوشت و مردم باو اقبالی نمودند و مالی وافر تحصیل نمود چنانکه ابن تغری بی در نجوم زاهرهٔ خود باین مطلب تصریح کرده است

بی بی

خواهر شیخ عبدالله دیوانه بوده و بیدلی حزین ذکری از او نموده در هرات اقامت داشته باقتضای طبع موزون گاهی بیتی بنظم میاورد این شعر از وست

روم بباغ و ز نرگس دو دیده وام کنم　　که تا نظارهٔ آن سرو خوشخرام کنم

حرف التاء　تقیه

دختر خطیب محدث ابوالفرج غیث بن علی بن عبدالسلام الارمنازی است که در حرف تا ترجمهٔ حال او نگاشته شد تتمیم ان ترجمه را گوید مشار الیها در ملازمت محدث مشهور حافظ ابوطاهر السلفی بسر میبرده ابوالحجاج صاحب کتاب الف با با پسر مشار الیها که معروف بابوالحسن علی بن حمدون است هم درس بوده و در نزد ابوطاهر السلفی تحصیل مینموده و در ماه جمادی الاخری سال پانصد و شصت و دو ابوالحجاج از تقیه اجازه گرفته و ابوالحجاج بمناسبتی میگوید تقیه بمن اذن داده است که مجموعهٔ اشعار او را که خود نوشته و برای من فرستاده قرائت و روایت نمایم و برخی از اشعار از یک قصیدهٔ طویله که در مدح حافظ السلفی است بشرح ذیل ذکر مینماید

اعوامنا قد اشرقت ایامها　　وعلا علی ظهر السماك خیامها
والروض متبسم بنور اقاحة　　لما بکی فرحا علیه غمامها
والنرجس الغض الذی احداقه　　ترنو فیفهم ما تقول خزامها
والورد یحکی وجنة محمرة　　الخجل من فرط الحیا لثامها
وشقائق النعمان فی وجناته　　خالات مسك خالها رقامها

وبعد از اکمال تشبیب شروع بمدح حافظ السلفی کرده گوید

یا صاح قم لسعادة قد اقبلت　　وتنبهت بعد الکری نوامها
ولجمع خواطرنا البخلی فکرنا　　لما تجرد للقریض حسامها
مدح الامام علی الانام فریضة　　فخر الائمة شیخها وهمامها

الحافظ الحبر الذی شهدت له   ارض العراق بفضله وشآمها

وآخر قصیده را طوری خوب گفته که شخص لطافت و رشاقت اول از او فراموش مینماید

تندو

دختر حسین بن اویس از نجبای ترکمان و زنی بدیع الجمال بوده و با عم خود احمد بن اویس بمصر آمد ملک ظاهر برقوق از ملوک چراکسهٔ مصر او را تزویج کرد و بعد ها طلاق داد عمزادهٔ او شاوله ابن شاهزاده بن اویس او را تزویج بگرفت چون ببغداد باز گشتند عم او احمد درگذشت و شاوله شوهر مشار الیها بتخت پادشاهی نشست اما او شوهر خود را نابود نمود و خود بسلطنت پرداخت بعد از آن محمد شاه پسر قرا یوسف با او حمله کرده یک سال بغداد را در بند محاصره داشتند و از راه دجله خود را بواسطهٔ رسانید و ششتر را متصرف شد اهالی او را با محمود ابن شاوله پسر شوهر او بمسند حکمرانی متمکن کردند و محمود را نیز هلاک ساخته در سال هشتصد و نوزده هجری خود مستقل الحکمرانی شد در بصره با اعراب حرب کرده و جزیرهٔ و واسط بتصرف مشار الیها در آمد و بنام او خطبه خواندند و سکه زدند آخر الامر در سال هشتصد و بیست و دو درگذشت در انباء ابن حجر ذکر شده است

ثریا

معشوقهٔ عمر بن ابی ربیعهٔ المخزومی از متقدمین شعرای اسلام و دختر عبد الله بن الحرث بن امیهٔ الاصغر است و از جمله اشعار رائقه که عمر بن ابی ربیعه در حق او گفته در وقتی بوده است که سهیل بن عبد العزیز بن مروان مشار الیها را تزویج نموده و آن قصیده ایست طولانی که ابتدا از اینست

ایها الطارق الذی قد عنانی   بعد ما نام سامر الرکبان

زار من نازح بغیر دلیل   یتخطی الی حتی اتانی

و در این قصیده گوید

ایها المنکح الثریا سهیلا   عمرک الله کیف یلتقیان

هی شامیة اذا ما استقلت   وسهیل اذا استقل یمان

و لطف این اشعار پوشیده نیست نه هنگام افتراق ثریا و تزویج او بسهیل عمر بن ابی ربیعه

گفته است

من رسولی الی الثریا فانی ضاقنی الهمّ واعترتنی الهموم
یعلم الله اننی مستهام بهواکم وانّنی مرحوم

نیز اشعار ذیل را عمر بر روی کاغذ قوهی نوشته وانرا مزیّن ومطیّب ساخته برای ثریا فرستاده است

کتبت الیک من بلدی کتاب موله کمد
کئیب واکف العینین بالحسرات منفرد
یورقه لهیب الشوق بین النحر والکبد
فیمسک قلبه بید ویمسح عینه بید

چون ثریا این ابیات را بدید وبرخواند بشدت گریست وبرسبیل تمثّل این شعر بر زبان آورد

بنفسی من لا یستقل بنفسه ومن هو ان لم یحفظ الله ضایع

بعد از آن این ابیات را نظم کرده نزد عمر بن ابی ربیعه فرستاد

اتانی کتاب لم یر الناس مثله امدّ بکافور ومسک وعنبر
وقرطاسه قوهیة ورباطه بعقد من الیاقوت صاف وجوهر
وفی صدره منی الیک تحیة لقد طال تهیامی بکم وتذکّری
وعنوانه من مستهام فؤاده الی هائم صب من الحزن مسعر

عبد الرحمن السهیلی که شارح سیرهٔ ابن هشام است گوید ثریا نواده قتیله بنت النضر میباشد واو قتیله زوجه حارث بن امیه جدّ ثریاست یعنی ثریا دختر پسر او بوده وبعضی قتیله را خواهر نضر دانسته اند ولی سهیلی گوید صحیح این است که دختر اوست ودر هر حال ترجمه حال او بباید

جلبان خوند

از چراکسه مصر ومادر امیر یوسف است ابن حجر گوید مشار الیها در سال هشتصد وسی وچهار هجری با عظمت وحشمتی هر چه تمامتر بمکه معظمه اجلها الله رفت ودر هشتصد وسی ونه درگذشت گویند امیر تیمور هم زنی باین اسم داشته است

حاجیه

از زوجات خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه است واز طرف پدر بشیخعلی خان زند میرسد

وشاهزادهٔ شیخعلی میرزا ولد خاقان که معروف بشیخ الملوک بوده از بطن مشار الیها بوجود امده حاجبه زهد و قدس بکمال داشته وخط و ربطی بقدر کفایت شعر را بد نمیگفته این فرد از وست

طواف کعبه مرا حاجیه میسر شد   خدا زیارت اهل دلی نصیب کند

حذام

پیش شعرای از حذام وشعری که در حق او گفته اند ومثل شده ذکر کرده ایم صاحب مجمع الامثال گوید حذام این بیت بگفت

الا یا قومنا ارتحلوا وسیروا   فلو ترک القطا لیلا لناما

ومقصود او این بود که قوم خود را اگاه کند که دشمن بقصد شبخون حرکت کرده چه میگوید ای قوم روانه شوید زیرا که مرغان قطا در پروازند و انها را اگر بحال خود میگذاشتند شب در جای خود میخوابیدند اینکه در حرکت اند معلوم میشود جماعتی نهضت نموده و مانع سکون وخواب انها شده پس بروید که دوچار و مقهور جماعت نشوید قوم و قبیلهٔ حذام اعتنائی بقول او نکردند و دشمن امده انها را غارت نمود بعد از ان دیسم بن طارق که از اهل همان قبیله بود گفت

اذا قالت حذام فصدقوها   فان القول ما قالت حذام

در حیوة الحیوان هم همینطور گفته است

حلیمه بنت محمد صادق

از نساء مشهورهٔ اسلامبول است و در تذکرة الخطاطین ذکر او شده پدر مشار الیها پیشوای خطیب زاده یحیی پاشای وزیر بوده و بعد از ان بسجاده دین پرداخته حلیمه از سید محمد حلمی تعلیم خط گرفته و بسعی وجد این فن را کامل کرده و در سنه هزار و صد و شصت و نه هجری مجاز شده و بر کمال او در خط شهادت داده اند از جمله قصیده ایست که محمد راسم افندی از خطاطین ان زمان در حق او نوشته و مرحوم مستقیم زاده در تذکرهٔ خود درج کرده وصورت ان از قرار ذیل است

نمقت بخلة وعطیة من کریم مبین وصدقت بکلمات ربها وکانت من القانتین زهیرة ونمانها وحیراء اوانها ذات اثنتی عشرة سنة تلک القطعة المليحة سمیة السعدیة

اعنی حلیمه ابنة من انبتها الله نباتا حسنا فتقبلها ربها و زینة بهات او علنا فلا غرو و
النسوة اللاتی قطعن اقلامهن وکتبن والنساء نصیب مما اکتسبن غطاها الستار
بجلابیب القانتات العابدات السائحات ما تلبث بالعشی والابکار فی الکتاب الاکرم
اذ یلقون اقلامهم ایهم یکفل مریم زبره وحرره العبد الاثم کاتب السرای الخاصه محمد واسم
عفا العفو عنه بحبیبه ابی القاسم فی السنة التاسعة والستین بعد المائة والالف من
هجرة من علیه وعلی آله الصلوة والسلام

حمه طو

مادر ملک اشرف از ملوک اتراک مصر است زنی با عقل و تدبیر و صاحب سخا و عطایای کثیر بوده هنگامی که پسرش حکمرانی داشت چون صغیر بود مشار الیها امور مملکت را اداره مینمود ابن حجر ذکر این زن را در انباء خود در میان وفیات سال هفتصد و هشتاد و چهار هجری نموده است

حنیفه

اسم دختر احمد بن داود الدینوری و دختر احمد بن المصدق ابن محمد النیشابوری و دختر جمال الدین عبید الله المحبوبی و دختر قنبر الشیبانی بوده و جمعی دیگر از فضلا و فقهای حنفی هستند که این اسم دختر داشته و هم مکنی بابو حنیفه بوده اند و ابو حنیفه معروف بامام اعظم که این کنیه داشته از این جهت است که دختری مسماة بحنیفه داشته بلکه از قرار گفته موفق الخوارزمی و کثیر اصحاب مناقب ابو حنیفه غیر از حماد ذکورا و اناثا فرزندی نداشته و لفظ حنیفه چون بلغت اهل عراق بمعنی دوات است و ابو حنیفه خط و وقت و زمان خود را بهمین اسلوب مینوشت و برای ضبط و نوشتن دروس مسائلی که می شنید همیشه نزد خود دوات نگاه میداشت او را حنیفه گفتند یعنی صاحب دوات مرحوم مستقیم زاده این مطلب را در تذکره خود از محیی الدین الکافیجی نقل کرده و از نوادر شمرده است

باب الخاء

خانزاده

دختر میر یادگار تبریزی بوده طلعتی بدیع و طبعی موزون داشته است این شعر از وست

شبی در منزل ما میهمان خواهی شدن یا نه   انیس خاطر این ناتوان خواهی شدن یا نه

خدیجه

بیگم

یکی از بنات حضرت امام زین العابدین و یکی از دختران حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام
خدیجه نام داشته اند

خدیجه خانم

زوجه کریمخان زند معروف بوکیل و عمه مرحوم رضوان آرامگاه شاه شهید سعید آقا محمد شاه طاب ثراه بوده و بعضی او را خاله شاه شهید دانسته اند در هر حال این زن را در عالم تاریخ وقعی و عظمی است چه یکی از اسباب عمده سلطنت سلسله جلیله قاجاریه میتوان او را دانست توضیح آنکه سالها کریمخان مبتلا بناخوشی سل بود در ماه صفر هزار و صد و نود و سه هجری این مرض شدت نمود خدیجه خانم برای شاه شهید سعید که محرمانه در دربار کریمخان اقامت داشت پیغام فرستاد که ناخوشی وکیل در حالت اشتداد است و احتمال هلاکت میرود ملتفت و مستعد کار باش مرحوم معظم طیب الله مضجعه بعزم شکار مهارلو از شهر شیراز بیرون رفت و روز سیزدهم صفر که بشهر برگشت دروازه را بسته دید دانست که کریمخان درگذشته است و بعضی گویند مجدداً خدیجه خانم او را از انحال اینها و اعلام نمود و شاه جنت جایگاه از همانجا دو اسبه با دو نفر تا طهران تاخت و کار سلطنت را بشرحی که در تواریخ ضبط است بساخت

خدیجه

دختر احمد بن القطنا بوده و مشار الیها فاضله متبحره و معروف بابن الحنبلیه میباشد بنت ابن الحنبلیه زینب محدثه و مادر زین الدین عمر البالسی از اساتید ابن حجر است و ابن حجر در انباء خود ذکر او نموده و مشار الیها در ماه رجب هفتصد و هفتاد و نه هجری درگذشته است

خدیجه بنت محمد بن احمد

فاضله قانته است از اهل خراسان و پدرش فقیه ابو رجا الجرجانی قاضی مشهور نیشابور بوده مشار الیها خط را خوش مینوشته و در عالم علم مقامی داشته و از پدر خود و سایر علما روایت کرده وفات او در سال سیصد و هفتاد بوده و اتفاق افتاده علی القاری در کتاب خود که موسوم بانمار الجنیه است گوید خدیجه بنت محمد بن احمد فاضله بوده است در فقه با مهارت و نزد پدر خود تحصیل فقه نموده رحمة الله علیها

خدیجه بنت الملک

دختر ملک اشرف شعبان بن حسین از سلاطین ترک مصر است مشار الیها زوجه قاسم البشتکی بوده

وابن حجر در اینباء خود ذکری از او نموده گوید این زن بعد از همه فرزندان اناث ملک اشرف وفات کرده بعقل و درایت و کفایت کار و اداره امور شهرتی داشته در سال هشتصد و بیست و شش هجری در گذشته است

یکی از لطایف مسطوره در او قیانوس این است که روزی شهاب قوصی ادیب در پیشگاه ملک اشرف پدر خدیجه مشار الیها حاضر بود سعد الدین نام طبیب داخل شد ملک اشرف بشهاب گفت در حق این سعد چه میگوئی شهاب گفت اگر در مجلس شما باشد سعد السعود و اگر بر سر سفره نشیند سعد بلع و اگر در خیمه او کسی مهمان باشد سعد اخبیه و اگر بمعالجه یکی از مسلمانان رود سعد ذابح و لطف این کلام بر اولیاب ذوق معلوم است (بلع بضم با و فتح لام بمعنی بلع کننده است)

خرنق بنت قحافه

شاعره عربیه بوده و این دو شعر از وست

اعاذلتی علی رزء افیقی — فقد اشرقتنی بالعذل ریقی
فلا وابیک آسی بعد بشر — علی حی یموت ولا صدیق

خزانه

در فتوح واقدی مسطور است که خزانه دختر خالد بن جعفر بن قرط در فتوحات عراق با سعد بن ابی وقاص بوده و این ابیات را در مرثیه اشخاصی کرد و اول محاربه بدرجه شهادت رسیدند

سرود

فیا عین جودی بالدموع السواجم — فقد شرعت فینا سیوف الاعاجم
وحزنا علی سعد و عمرو و مالک — وسعد مبید الجیش مثل الغمائم
هم فتیة غر الوجوه اعزة — لیوث لدی الهیجا شعث الجماجم

خنساء

پوشیده نباشد که دو نفر زن باین اسم نامیده شده اند یکی خنساء بنت جذام و دیگری خنساء بنت عمرو بن الشرید و هر دو صحابیه بوده اند

خوله بنت الازور

خواهر ضرار بن الازور زنی صحابیه و شاعره بوده است دارای فصاحت و شجاعت و در فتوح

واقدی مآثر او مذکور است مشار الیها در فتوحات مصر و شام حاضر بوده و کارها کرده و ابیات ذیل از نتایج افکار اوست و در وقتی که برادر او ضرار در جنگ انطاکیه اسیر شده بوده گفته است

الا مخبر ابعد الفراق یخبرنا | فمن ذا الذی یا قوم اشغلکم عنا
فلو کنت ادری انه اخر اللقا | لکنا وقفنا للوداع و ودعنا
الا یا غراب البین هل انت مخبری | فهل بقدوم الغائبین تبشرنا
لقد کانت الایام تزهو لقربهم | وکنا بهم نزهو وکانوا کما کنا
الا قاتل الله النوی ما امره | واقبح ما اذا یرید النوی منا
ذکرت لیالی الجمع کانت سویة | ففرقنا ریب الزمان وشتتنا
لئن رجعوا یوما الی دار عزهم | لثما خفافا للطایا و قبلنا
ولم انس اذ قالوا ضرار مقید | ترکناه فی دار العدو و یممنا
فما هذه الایام الا معارة | وما نحن الا مثل لفظ بلا معنی
اری القلب لا یختار فی الناس غیرهم | اذا ما ذکرهم ذاکر قلبی المضنی
سلام علی الاحباب فی کل ساعة | وان ابعدوا عنا وان منعوا منا

نیز این مرثیه را در وفات برادر گفته

ابعد اخی یلذ الغمض عینی | فکیف ینام مقروح الجفون
سابکی ما حییت علی شقیقی | اعز علی من عینی الیمین
فلو انی لحقت به قتیلا | لهان علی اذ غیر المهین
وکنت الی السلو اری طریقا | واعلو منه بالحبل المتین
وانا معشر من مات منا | فلیس یموت موت المستکین
وانا ان یقال مضی ضرار | وکم فی الحرب یقصم للغبون
وقالوا کم بکاؤک قلت مهلا | اما ابکی وقد قطعوا وتینی

مروعة بنت عملوق که از نساء با فصاحت عرب بود و پسر شرحبیل بن اوس با ضرار در جنگ انطاکیه اسیر شد چون اشعار خوله را در حق ضرار شنید این ابیات را در حق پسر خود نظم کرد

ابا ولدی قد زاد قلبی تلهبا — وقد احرقت منی الخدود المدامع
وقد اضرمت نار المصیبة شعلة — وقد حمیت منا الحشا والاضالع
واسأل عنک الرکب کی یخبرونی — بحالک کیما تستکن المدامع
فلم یک فیهم مخبر عنک صادقا — ولا منهم من قال انک راجع
فیا ولدی مذ غبت کدرت عیشتی — فقلبی مصدوع وطرفی دامع
وفکری مغموم وعقلی موله — ودمعی مسفوح وداری بلاقع
فان تک حیا صمت لله حجة — وان تکن الاخری فما العبد صانع

وعفیرة بنت غفار وسلمة بنت فراع ولبنی بنت سوار وسلمی بنت النعمان وام ابان وهند بنت عمرو وزینب الانصاریه زنهای صاحب شأن وشجاعت بوده ودر جنگهای یرموک و اجنادین وشادن تماشا نموده و با ستون خیمه در میدان جنگ مانند مردان رزم کرده و سلمی بنت سعد که زاهده عابده ودختر زید میباشد و پدرش یکی از عشره مبشره میباشد چون اشعار خوله و مزروعه شنید بعبارات بلیغه آنها را تصحیح کرد و تسلی داد

دارمیة الحجونیة

صاحب عقد الفرید گوید دارمیه زنی بود از بنی کنانه که منزل داشت با چرده سیاه و چون در کوهی که حجون گفته‌اند آنجا وادی است منزل بیت او را حجونیه میگفتند معاویه در اثنای حج از دارمیه جویا شد گفتند هنوز زنده است فرستاد احضار کردند و باو گفت ما جاءبک یا ابنة حام یعنی چه تر آمدی و درین سؤال که به سیاه چردگی دارمیه بود مشار الیها در جواب گفت گویا مقصود تو ازاین سؤال عیب جوئی و مطایبه باشد بدانکه من زنی از بنی کنانه هستم و نسبتی با فرزندان حام ندارم معاویه گفت راست میگوئی آیا میدانی ترا برای چه احضار کردم دارمیه گفت لا یعلم الغیب الا الله معاویه گفت بجهت علی علیه السلام را دوست داری و مرا دشمن و او را محبت مینمودی و با من خصومت دارمیه گفت اگر حقیقت را بیان کنم مؤاخذ نخواهم بود معاویه گفت نه دارمیه گفت علی را دوست دارم برای آنکه عادل بود و با مردم بطور مواسات معامله مینمود و با تو دشمنم بجهت اینکه چیزی را خواستی و ادعا کردی که لیاقت واستحقاق آنرا نداشتی و با شخصی در آن باب جنگ و جدال نمودی که از تو احق و الیق بود و من کسی را دوست میدارم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم او را دوست میداشت و او خود دوستان

منزل او مساکین بود و صاحبان دیانت را احترام مینمود و ترا دشمن میدارم از آنکه خونها ریختی
و پیرو هوای نفس خود گردیدی و بعدل و انصاف حکم نمودی بلکه بظلم و اعتساف متمسك
شدی معاویه گفت خصومت تو با من برای این است که شکم و پستانهای تو بزرگ و رانهای
تو فربه است دارمیه گفت درین اوصاف هند مادر تو ضرب المثل شده است نه من
معاویه گفت دست و پا مکن مقصود من ذم و عیب تو نیست چه اگر شکم زن بزرگ باشد
طفل او تام الخلقه و کامل میشود و اگر پستانهای او بزرگ باشد کودکی را که شیر میدهد
سیر میکند و اگر رانها بزرگ و فربه باشد جائی را که می نشیند پر مینماید و مکانتی او را خواهد
بود معاویه باین کلمات حدت دارمیه را کم کرده او را آرام ساخت بعد از آن باو گفت آیا
تو علی را دیده دارمیه گفت بلی دیده ام معاویه گفت او را چگونه یافتی دارمیه گفت والله علی را
دیدم که این ملك و سلطنت که ترا مفتون نموده ابدا او را بخود راغب نساخته بود و این
جاه و جلال که ترا مشغول و فریفته دارد مطلقا او را اثری نداشت معاویه گفت آیا گفتار
علی را استماع نموده دارمیه گفت بلی کلمات آنحضرت شفای قلوب بود و صیقل اذهان
و چنانکه روغن زیتون بالخاصیه زنگ را زایل میکند کلام امیر المؤمنین علی علیه السلام
هم زنگ بی بصیرتی را از دلها میزدود معاویه بر طبق معنی این شعر

شهدت لحسن صفاتها ضراتها	والفضل ما شهدت به الاعداء

گفت ای دارمیه راست گفتی حضرت مرتضی ع و کلام او چنین بود بعد از آن معاویه بدارمیه
گفت آیا حاجتی بمن داری دارمیه گفت در اینحال مگر ممکن است که حاجت من نزد تو موقع
قبول یابد معاویه گفت بلی هر حاجتی که داشته باشی آنرا بر میآرم دارمیه گفت یکصد نفر
شتر ماده میخواهم که پشم آنها بقرمزی مایل باشد و شتربانان آنها هم با شتران باشند معاویه
گفت اگر اینچه خواستی بتو دهم نزد تو مثل علی خواهم شد دارمیه گفت سبحان الله مگر تو از علی
پست تر و کمتری معاویه بخندید و بیت برخواند

اذا لم اعد بالحلم منی علیکم	فمن ذا الذی بعدی یؤمل للحلم
خذیها هنیئا و اذکری فعل ماجد	جزاك علی حرب العداوة بالسلم

بعد از آن بدارمیه گفت قسم بخدا اگر علی زنده و بجای من بود یك شتر هم بتو نمیداد دارمیه
گفت والله علی از مال مسلمین پشم یك شتر هم بکسی نمیداد انتهی ۳

۳ واعتبارا اینخبر را ثبت کرده در عقد الفرید تصنیف ابن عبد ربه اندلسی و مرکب شرح احوال و ترجمه مفصله این مصنف و کتاب او را بخواهند بعبقات الانوار از تصانیف علامه الوقت و حافظ العصر غیاث الحق والملة و الدین مروج آثار ائمة المصطفین میر حامد حسین مد الله ظله و انا الفقیر الداعی بما له رجوع نمایند

دلاشوب صالحه سلطان

مادر سلطان سليمان خان ثانی و از حلائل سلطان ابراهيم خان سلطان عثمانی است و در بيستم مدفون شده پسر او سلطان سليمان در روز دوم محرم سال هزار و نود و نه هجری بتخت سلطنت عثمانی جلوس کرد و تاريخ جلوس او را چنين نظم کرده اند

يوم ثانی محرم انجلاء صبحده　　يمن ايله سلطان سليمان زمانی ايتدی جلوس

سلطان سليمان چهل و دو ماه دوازده روز کم سلطنت کرد و چون در گذشت پنجاه و يکسال از عمر او گذشته بود خط را خوش مينوشت مستقيم زاده در تذکرة الخطاطين ترجمهٔ حالی مختصری از و نوشته بعد از آن گويد سکه مس که منقور نام دارد از نتايج تنگی زمان برادر او است که از يک وقيه مس هشتصد عدد پول منقور قطع و سکه کردند

دنيا

ابن حجر در انبا خود در جزو متوفيات سال هفتصد و هفتاد و نه هجری گويد دنيا بنت الاقباعی المغنية الدمشقية خواننده بود شاميه که در موسيقی با علی درجه مهارت و کمال رسيد و در نزد ملوک و امرا بدرجه اعتبار حاصل نمود که بخواهش او مالیات ارباب طرب را يکباره بخشيدند

رابعه

مشا الیها غير از رابعه عدويه و شاميه و جيلانيه است که پيش ذکر شد ابن حجر در کتاب انبا در ضمن متوفيات سال هشتصد و سی و دو هجری ذکری از و نموده و معلوم ميشود دختر خود ابن حجر عسقلانی بوده در سال هشتصد و پانزده در مکه معظمه در مجلس درس حديث محدث مشهور شيخ زين الدين المراغی حاضر شده و بسياری از محدثين مصر و شام بمشار اليها اجازه داده اند شيخ الشيوخ محب الدين بن الاشقر او را بزنی گرفته اما قبل از و چندی زوجه شهاب الدين بن مكنون بوده است

بطور استطراد اظهار ميدارد که دو شعر ذيل را اکثر برابعه عدويه نسبت داده اند

تعصی الاله وانت تزعم حبه　　هذا لعمرك فی الصنيع بديع

لو كان حبك صادقا لاطعته　　ان المحب لمن يحب مطيع

وعلی القاری در شرح شفا نيز همينطور گفته است اما در بعض کتب باسم محمود وراق

نوشته شده

رابعة البرمکیه

از جواری منسوب بفضل بن یحیی بن خالد البرمکی است و در معاهد التنصیص در شرح حال شاعر مشهور صریع الغوانی که مسلم بن ولید باشد ذکری از و شده است

رامه

رامه بنت الحصین النجدیه است که شاعرهٔ بصریه و از شعراء حماسه میباشد و این دو بیت از وست

یا لیت شعری و لیت اصبحت غصصا　　هل اهبطن قریة لیست بها دور
لقد تبدلت من نجد و ساکنه　　ارضا بها الدیک یزقو و السنانیر

و کلمهٔ لیت در و لیت اصبحت اسم است و محل اعراب دارد چنانکه در بیت شعر متنبی

و یمنعنی ممن سوی ابن محمد　　ایاد له عندی یضیق لها عند

کلمهٔ عند همین حالت را دارد یعنی لیت در شعر رامه مبتدا است چنانکه عند در بیت متنبی فاعل که لفظ انها اراده شده نه معنی

رقیه

دختر عفیف بن عبد السلام بن محمد بن مرزوع المصری است و در انباء ابن حجر ذکر او شده و از حنفی و ابن المصری و ابن سید الناس و البندیجی و العزی و بعض دیگر از مشایخ مصر و شام در علم حدیث اجازه گرفته در سال هشتصد و پانزدهٔ هجری در سن هشتاد و نه سالگی در گذشته است و ترجمهٔ حال فاطمهٔ بنت یحیی العفیف که خواهر مشار الیها میباشد در حرف فا بیاید

رویده خانم

از زنهای عثمانیه با علم و فضل همین زمان است و در مکتب رشدیه اناثیهٔ یوسف پاشا سمت معلمی داشته طبعش موزون بوده و اشعاری که در تاریخ جلوس سلطان مراد خان پنجم گفته بواسطهٔ روزنامجات منتشر گردیده نیز از نسوانی که در مکاتب رشدیهٔ اناثیه سمت معلمی داشته فاطمة الزهرا خانم است که در مکتب سلطان احمد بتعلم و تعلیم پرداخته و در سال هزار و دویست و هفتاد و هشت در اسلامبول متولد شده

ریا العقیلیه

۱۷۱

شاعرهٔ بوده است بصریه از شعرای حماسه و ابیات ذیل از وست

فما وجد مغلول بتیماء موثق — بساقیه من ضرب القیود کبول
قلیل الموالی مسلم بجریرة — له بعد نومات العیون عویل
یقول له البواب انت معذب — غداة غدٍ او مسلم فقتیل
باکثر منی لوعة یوم بان لی — فراق حبیب ما الیه سبیل
عشیة امشی القصد ثم یردنی — عن القصد روعات الهوی فامیل

و بعضی این اشعار را بصاحبة الهلالیه نسبت داده اند

هو

بسمه تبارک و
تعالی

جلد
اول کتاب خیرات حسان

از مؤلفات جناب جلالتمآب
اعتماد السلطنه محمد حسن خان وزیر
انطباعات وغیره دام
اقباله العالی

سنه ۱۳۰۴
هجری تنگوزئیل ترکی

تقویم هذه السنة میمونة
تنگوزئیل ترکی مطابق هزار
و سیصد و چهار هجری

ردیف	رجب المرجب	شعبان المعظم	رمضان المبارک	سایر ستونها
۱				[illegible]
۲	ولادت امام محمد تقی		آغاز کرهنا	[illegible]
۳				[illegible]
۴		ولادت امام حسین		[illegible]
۵	اول [illegible]			[illegible]
۶			اول [illegible]	[illegible]
۷	اول [illegible]	[illegible] فرانسه		[illegible]
۸			[illegible] فرانسه	[illegible]
۹				[illegible]
۱۰	وفات امام محمد تقی			[illegible]
۱۱		[illegible]		[illegible]
۱۲			[illegible] الفصلین	[illegible]
۱۳	ایام البیض			[illegible]
۱۴				[illegible]
۱۵		شب برات	[illegible]	[illegible]
۱۶				[illegible]
۱۷				[illegible]
۱۸				[illegible]
۱۹	نیسان ماه رومی	ایار ماه رومی	شب قدر	[illegible]
۲۰			حزیران ماه رومی	[illegible]
۲۱				[illegible]
۲۲	ولادت [illegible]			[illegible]
۲۳			شب قدر	[illegible]
۲۴				[illegible]
۲۵				[illegible]
۲۶	اول ثور [illegible]	خرداد ماه جلالی	تیر ماه جلالی	[illegible]
۲۷	آذر ماه قدیم	دی ماه قدیم	بهمن ماه قدیم	[illegible]
۲۸		اول جوزا		[illegible]
۲۹			اول سرطان [illegible]	[illegible]
۳۰				[illegible]

ایام	جمادی الثانی	سایر ستونها
۲۵	[illegible]	[illegible]
۲۶		[illegible]
۲۷		[illegible]
۲۸	[illegible]	[illegible]
۲۹		[illegible]
۳۰	[illegible]	[illegible]

الایام	العربی	الجلالی	الفرانسه	شوال المکرم	نصف النهار	بین الطلوعین
پنجشنبه	غره	۵	۲۳		[illegible]	[illegible]
جمعه	۲	۶	۲۴	استقامت مشتری		
شنبه	۳	۷	۲۵			۵۲
یکشنبه	۴	۸	۲۶			
دوشنبه	۵	۹	۲۷	تحویل عطارد باسد		
سه شنبه	۶	۱۰	۲۸		۱۱	۵۲
چهارشنبه	۷	۱۱	۲۹			۱۵
پنجشنبه	۸	۱۲	۳۰			
جمعه	۹	۱۳	۱	ژوئن ماه فرانسه		
شنبه	۱۰	۱۴	۲		۱۱	
یکشنبه	۱۱	۱۵	۳	اول نهی سهیل	۱۰	
دوشنبه	۱۲	۱۶	۴			۱۵
سه شنبه	۱۳	۱۷	۵	نشو القمر	۱۰	۵۰
چهارشنبه	۱۴	۱۸	۶		۹	
پنجشنبه	۱۵	۱۹	۷		۹	۵۰
جمعه	۱۶	۲۰	۸	اول رباح بوارح	۷	
شنبه	۱۷	۲۱	۹		۲	۵۰
یکشنبه	۱۸	۲۲	۱۰			۴۹
دوشنبه	۱۹	۲۳	۱۱		۲	۴۶
سه شنبه	۲۰	۲۴	۱۲		۴	
چهارشنبه	۲۱	۲۵	۱۳	یونماه روسی	۴	
پنجشنبه	۲۲	۲۶	۱۴		۵	۴۳
جمعه	۲۳	۲۷	۱۵	رجعت عطارد	۴	
شنبه	۲۴	۲۸	۱۶		۴	۴۴
یکشنبه	۲۵	۲۹	۱۷		۳	
دوشنبه	۲۶	۳۰	۱۸			۴۵
سه شنبه	۲۷	۱	۱۹	مرداد ماه جلالی		
چهارشنبه	۲۸	۲	۲۰	اسفندماه قدیم		۴۲
پنجشنبه	۲۹	۳	۲۱		۳	
جمعه	۳۰	۴	۲۲		۱	۴۴

الایام	العربی	الجلالی	الفرانسه	ذی القعده الحرام	نصف النهار	بین الطلوعین
شنبه	غره	۵	۲۳	اول اسد	[illegible]	[illegible]
یکشنبه	۲	۶	۲۴		[illegible]	[illegible]
دوشنبه	۳	۷	۲۵		[illegible]	
سه شنبه	۴	۸	۲۶		۵۷	
چهارشنبه	۵	۹	۲۷		۵۶	۳۲
پنجشنبه	۶	۱۰	۲۸	بادخلت دو	۵۴	۳۴
جمعه	۷	۱۱	۲۹		۵۲	
شنبه	۸	۱۲	۳۰	اول کاهدوم	۵۲	۳۱
یکشنبه	۹	۱۳	۳۱		۵۵	
دوشنبه	۱۰	۱۴	۱	اوت ماه فرانسه	۵۴	۳۰
سه شنبه	۱۱	۱۵	۲		۵۳	
چهارشنبه	۱۲	۱۶	۳	اول طلوع کوکبه [illegible]	۵۲	۳۰
پنجشنبه	۱۳	۱۷	۴	خسوف جزئی قمری	۱۵	۳۰
جمعه	۱۴	۱۸	۵		۵۱	
شنبه	۱۵	۱۹	۶	هبوط زهره	۵۰	۲۹
یکشنبه	۱۶	۲۰	۷	بادخلت اثکاد	۴۹	۲۱
دوشنبه	۱۷	۲۱	۸		۴۹	
سه شنبه	۱۸	۲۲	۹		۴۷	۲۶
چهارشنبه	۱۹	۲۳	۱۰		۴۵	
پنجشنبه	۲۰	۲۴	۱۱		۴۵	۲۴
جمعه	۲۱	۲۵	۱۲	تحویل زهره بسرطان	۴۳	
شنبه	۲۲	۲۶	۱۳	ایماه روسی	۴۲	
یکشنبه	۲۳	۲۷	۱۴		۴۲	۲۵
دوشنبه	۲۴	۲۸	۱۵		۴۱	
سه شنبه	۲۵	۲۹	۱۶	دحو الارض	[illegible]	۲۴
چهارشنبه	۲۶	۳۰	۱۷		۳۹	
پنجشنبه	۲۷	۱	۱۸	شهریورماه جلالی	۳۷	
جمعه	۲۸	۲	۱۹	کسوف خفیه فروردین ماه قدیم	۳۷	۲۴
شنبه	۲۹	۳	۲۰		۳۵	۲۳

الایام	العربی	الجلالی	الفرانسه	ذی الحجه الحرام	نصف النهار	بین الطلوعین
یکشنبه	غره	۴	۲۲	اول ایام معلومات	[illegible]	[illegible]
دوشنبه	۲	۵	۲۳		۲۵	
سه شنبه	۳	۶	۲۴	اول سنبله	۲۴	۳۲
چهارشنبه	۴	۷	۲۵		۲۳	
پنجشنبه	۵	۸	۲۶		۲۳	
جمعه	۶	۹	۲۷		۲۱	۳۲
شنبه	۷	۱۰	۲۸		۳۰	
یکشنبه	۸	۱۱	۲۹	یوم الترویه	۲۰	
دوشنبه	۹	۱۲	۳۰	یوم العرفه	۱۹	
سه شنبه	۱۰	۱۳	۳۱	عید الاضحی	۱۷	
چهارشنبه	۱۱	۱۴	۱		۱۶	۲۱
پنجشنبه	۱۲	۱۵	۲	سپتمبر ماه فرانسه	۱۴	
جمعه	۱۳	۱۶	۳		۱۳	
شنبه	۱۴	۱۷	۴		۱۳	۲۱
یکشنبه	۱۵	۱۸	۴		۱۱	۳۰
دوشنبه	۱۶	۱۹	۵		۳۰	
سه شنبه	۱۷	۲۰	۶	طلوع سهیل بفارس	۱۹	
چهارشنبه	۱۸	۲۱	۷		۱۸	۳۰
پنجشنبه	۱۹	۲۲	۸		۱۷	
جمعه	۲۰	۲۳	۹	اول شرف عطارد	۱۶	
شنبه	۲۱	۲۴	۱۰		۱۵	۲۶
یکشنبه	۲۲	۲۵	۱۱		۱۴	
دوشنبه	۲۳	۲۶	۱۲		۱۳	
سه شنبه	۲۴	۲۷	۱۳	ایلولماه رومی	۱۲	
چهارشنبه	۲۵	۲۸	۱۴		۱۱	۲۹
پنجشنبه	۲۶	۲۹	۱۵		۹	
جمعه	۲۷	۳۰	۱۶	طلوع سهیل باصفهان و طهران	۷	
شنبه	۲۸	۱	۱۷	مهرماه جلالی	۶	۲۶
یکشنبه	۲۹	۲	۱۸	اردیبهشت ماه قدیم	۴	۲۹

ربيع الاول [illegible]	ربيع الاول [illegible]	ربيع الاول	ربيع الاول [illegible]	ربيع الاول [illegible]	ربيع الاول [illegible]	ايام	صفر [illegible]	صفر نصف النهار	صفر المظفر	صفر [illegible]	صفر [illegible]	صفر [illegible]	ايام	محرم [illegible]	محرم نصف النهار	محرم الحرام	محرم [illegible]	محرم [illegible]	محرم [illegible]	ايام
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	طلوع سهيل بخراسان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	اوج مريخ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	اول الميزان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	اول العقرب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	اول قوس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	ظهور زهره در مشرق	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	آخر ماه [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		كانون الاول	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
														[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

ایام هفته	ایام عربی	ایام جلالی	ایام رومی	ربیع الثانی	نصف النهار	بین الطلوعین
[illegible]	۱	[illegible]	[illegible]	دیماه جلالی	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۲	[illegible]	[illegible]	مرداد ماه قدیم		
[illegible]	۳	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	۴	[illegible]	[illegible]			
[illegible]	۵	[illegible]	[illegible]			[illegible]
[illegible]	۶	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	۷	[illegible]	[illegible]	اول جدی		
[illegible]	۸	[illegible]	[illegible]			[illegible]
[illegible]	۹	[illegible]	[illegible]			[illegible]
[illegible]	۱۰	[illegible]	[illegible]	میلاد مسیح	[illegible]	
[illegible]	۱۱	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	۱۲	[illegible]	[illegible]			[illegible]
[illegible]	۱۳	[illegible]	[illegible]			
[illegible]	۱۴	[illegible]	[illegible]	ترک فرض نماز		
[illegible]	۱۵	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	۱۶	[illegible]	[illegible]			
[illegible]	۱۷	[illegible]	[illegible]	ژانویه ماه فرانسه ۱۸۸۹		
[illegible]	۱۸	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	۱۹	[illegible]	[illegible]			
[illegible]	۲۰	[illegible]	[illegible]			
[illegible]	۲۱	[illegible]	[illegible]	تحویل قمر بعقرب	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۲۲	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	۲۳	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	۲۴	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	۲۵	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	۲۶	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	۲۷	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	۲۸	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	۲۹	[illegible]	[illegible]	کانون الثانی	[illegible]	
[illegible]	۳۰	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]

ایام هفته	ایام عربی	ایام جلالی	ایام رومی	جمادی الاولی	نصف النهار	بین الطلوعین
[illegible]	۱	[illegible]	[illegible]	بهمن ماه جلالی	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۲	[illegible]	[illegible]	شهریور ماه قدیم	[illegible]	
[illegible]	۳	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	۴	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	۵	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	۶	[illegible]	[illegible]	تحویل عطارد بدلو	[illegible]	
[illegible]	۷	[illegible]	[illegible]	اول دلو	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۸	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	۹	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	۱۰	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	۱۱	[illegible]	[illegible]	عقرب دزده	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۱۲	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	۱۳	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	۱۴	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	۱۵	[illegible]	[illegible]	خسوف کلی قمر	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۱۶	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	۱۷	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	۱۸	[illegible]	[illegible]	فوریه ماه فرانسه	[illegible]	
[illegible]	۱۹	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	۲۰	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	۲۱	[illegible]	[illegible]	نفس انسان	[illegible]	
[illegible]	۲۲	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	۲۳	[illegible]	[illegible]	خفاء عطارد بحوت	[illegible]	
[illegible]	۲۴	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	۲۵	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	۲۶	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	۲۷	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	۲۸	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	۲۹	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	۳۰	[illegible]	[illegible]	شباط ماه رومی	[illegible]	[illegible]

ایام هفته	ایام عربی	ایام جلالی	ایام رومی	جمادی الآخر	نصف النهار	بین الطلوعین
[illegible]	۱	[illegible]	[illegible]	اسفند ماه جلالی	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۲	[illegible]	[illegible]	مهر ماه قدیم	[illegible]	
[illegible]	۳	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	۴	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	۵	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	۶	[illegible]	[illegible]	اول حوت	[illegible]	
[illegible]	۷	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	۸	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	۹	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	۱۰	[illegible]	[illegible]	رجعت عطارد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۱۱	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	۱۲	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	۱۳	[illegible]	[illegible]	خفای عطارد در مغرب	[illegible]	
[illegible]	۱۴	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	۱۵	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	۱۶	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	۱۷	[illegible]	[illegible]	مارس ماه فرانسه	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۱۸	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	۱۹	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	۲۰	[illegible]	[illegible]	ولادت فاطمه زهرا	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۲۱	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	۲۲	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	۲۳	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	۲۴	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	۲۵	[illegible]	[illegible]	اول برج الحمل	[illegible]	
[illegible]	۲۶	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	۲۷	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	۲۸	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	۲۹	[illegible]	[illegible]	آذار ماه رومی	[illegible]	
[illegible]	۳۰	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]

ایام هفته	ایام عربی	ایام جلالی	ایام رومی	رجب المرجب	نصف النهار	بین الطلوعین
[illegible]	۱	[illegible]	[illegible]	خمسه جلالی	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۲	[illegible]	[illegible]	آبان ماه قدیم	[illegible]	
[illegible]	۳	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	۴	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
[illegible]	۵	[illegible]	[illegible]	تحویل شمس بحمل	[illegible]	[illegible]

فهرست اسامی سلاطین قاجاریه انار الله برهانهم

السلطان فتحعلیخان	ولادت سنه ۱۰۹۷	جلوس سنه ۱۱۳۳	مدت سلطنت شش سال	رحلت سنه ۱۱۳۹	عمر چهل و دو سال	مدفن در خواجه ربیع
محمد حسن شاه	ولادت سنه ۱۱۲۷	جلوس سنه ۱۱۶۴	مدت سلطنت هشت سال	رحلت سنه ۱۱۷۲	عمر چهل و پنجسال	مدفن حضرت عبد العظیم
حسینقلی شاه ملقب بجهان سوز شاه	ولادت سنه ۱۱۶۴	جلوس سنه ۱۱۸۴	مدت سلطنت هفت سال	رحلت سنه ۱۱۹۱	عمر بیست و هفت سال	مدفن استراباد
آقا محمد شاه مرحوم	ولادت سنه ۱۱۵۵	جلوس سنه ۱۱۹۳	مدت سلطنت هیجده سال	رحلت سنه ۱۲۱۱	عمر پنجاه و شش سال	مدفن نجف اشرف
فتحعلی شاه مبرور	ولادت سنه ۱۱۸۵	جلوس در طهران سنه ۱۲۱۲	مدت سلطنت سی و هشت سال و پنجماه	رحلت سنه ۱۲۵۰	عمر شصت و چهار سال و چهار ماه	مدفن قم
نایب السلطنه عباس میرزای مرحوم	ولادت سنه ۱۲۰۳			رحلت در خراسان سنه ۱۲۴۹	عمر چهل و پنجسال و شش ماه	مدفن در مشهد مقدس
محمد شاه طاب ثراه	ولادت سنه ۱۲۲۲	جلوس سنه ۱۲۵۰	مدت سلطنت چهارده سال و سه ماه	رحلت سنه ۱۲۶۴	عمر چهل و یکسال و یازده ماه	مدفن در قم

سلطنت عظمی

السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان ناصر الدین شاه صاحبقران بن محمد شاه بن ولیعهد عباس میرزا ابن خاقان فتحعلیشاه بن حسینقلی شاه بن سلطان محمد حسن شاه بن فتحعلیخان بن امیرشاه قلیخان بن محمد ولیخان بن مهدیخان بن محمد قلیخان قاجار خلد الله ملکه و دولته

تولد همایون

شب سه‌شنبه ششم صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و چهل و هفت من الهجرة المقدسة النبویه ۱۲۴۷

جلوس همایون بر تخت سلطنت

روز یکشنبه هیجدهم شهر شوال المکرم سنه یکهزار و دویست و شصت و چهار در دار السلطنه تبریز

جلوس مبارک بر تختگاه سلطنت در دار الخلافه ناصری

در شب شنبه بیست و دویم شهر ذی القعده الحرام سنه هزار و دویست و شصت و چهار که الحال چهل سال تمام است بالاستقلال مع الشوکة والعظمة والاجلال سلطنت و جهانبانی میفرمایند

ابناء سلطنت

نواب اشرف والا شاهنشاه‌زاده اعظم ولیعهد دولت جاوید مهد مظفر الدین میرزا ادام الله اقباله العالی تولد روز جمعه چهاردهم شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار و دویست و شصت و نه من الهجرة المقدسه

نواب اشرف والا ظل السلطان ندولت علیه سلطان مسعود میرزا ادام الله اقباله العالی تولد یوم بیستم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و شصت و شش من الهجره

نواب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ دولت علیه کامران میرزا ادام الله اقباله العالی تولد روز نوزدهم شهر ذی القعده الحرام سنه یکهزار و دویست و شصت و دو من الهجره

نواب اشرف والا السلطنه نصرة الدین میرزا تولد روز دوشنبه سیزدهم شهر جمادی الثانیه سنه ۱۲۹۹

نواب اشرف والا محمد رضا میرزا رکن السلطنه تولد روز پنجشنبه شانزدهم ربیع الثانی سنه ۱۳۰۰

نواده‌های سلطنت

اولاد نواب اشرف والا ولیعهد

نواب والا اعتضاد السلطنه محمد علی میرزا تولد یوم چهاردهم ربیع الثانی سنه ۱۲۸۹

نواب والا ملک منصور میرزا شعاع السلطنه

نواب والا ابو الفتح میرزا

نواب والا ابو الفضل میرزا

اولاد نواب اشرف والا ظل السلطان

نواب والا جلال الدوله سلطان حسین میرزا تولد در سنه ۱۲۸۵

نواب والا بهمن میرزا

نواب والا سلطان محمود میرزا

نواب والا امیر تیمور میرزا

نواب والا سلطان فریدون میرزا

اولاد نواب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر

نواب والا فتحعلیخان امیر تومان تولد در سنه ۱۳۰۰

اولاد جلال الدوله مرحوم

نواب والا مهدیقلی میرزا

بنات سلطنت

نواب علیه عالیه فخر الملوک تولد در سنه ۱۲۶۳

نواب علیه عالیه عصمة الدوله تولد در سنه ۱۲۷۲

نواب علیه عالیه افسر الدوله تولد در سنه ۱۲۷۵

نواب علیه عالیه والیه تولد در سنه ۱۲۷۵

نواب علیه عالیه ضیاء السلطنه تولد در سنه ۱۲۷۲

نواب علیه عالیه افتخار الدوله تولد در سنه ۱۲۷۳

نواب علیه عالیه فخر الدوله تولد در سنه ۱۲۷۸

نواب علیه عالیه فروغ الدوله تولد در سنه ۱۲۷۹

نواب علیه عالیه ایران الملوک تولد در سنه ۱۲۹۸
نواب علیه عالیه اختر الدوله تولد در سنه ۱۲۹۸
نواب علیه عالیه فرخ السلطنه تولد در سنه ۱۲۹۹
نواب علیه عالیه تاج السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۱
نواب علیه عالیه شرف السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۳

اخوان سلطنت

نواب والا عباس میرزا ملک آرا نواب والا عز الدوله عبد الصمد میرزا نواب والا رکن الدوله محمد تقی میرزا

اخوات سلطنت

نواب علیه عالیه عزة الدوله نواب علیه عزیز الدوله نواب علیه عفت الدوله

اعمام سلطنت

نواب والا حاجی معتمد الدوله فرهاد میرزا نواب والا معین الدوله احمد میرزا

اولاد خاقان مغفور

نواب عضد الدوله سلطان احمد میرزا نواب محمد هادی میرزا نواب جهانسوز میرزا امیر تومان نواب نیر الدوله پرویز میرزا

امیرزادگان عظام بنی اخوان سلطنت

امیرزاده محمد میرزا سرتیپ ولد نواب والا عباس میرزا ملک آرا

امیرزاده علینقی میرزا سرتیپ ولد نواب والا رکن الدوله حکمران ولایت قم و ساوه و غیره

امیرزاده عماد السلطنه حسینقلی میرزا سرتیپ توپخانه ولد نواب والا عز الدوله

سایر امیرزادگان کرام

نواب حاجی سیف الدوله میرزا ولد مرحوم ظل السلطان نواب احتشام الدوله سلطان اویس میرزا امیر تومان نواب عماد الدوله بدیع الملک میرزا نواب ناصر الدوله سلطان جنید میرزا امیر تومان نواب مؤید الدوله ابو الفتح میرزا امیر تومان نواب محمد حسین میرزا امیر آخور نواب ضیاء الدوله انوشیروان میرزا امیر تومان نواب حشمة الدوله عبد الله میرزا امیر تومان نواب حاجی بهاء الدوله ساسان میرزا امیر تومان نواب عمید الدوله کیومرث میرزا نواب احتشام السلطنه ابراهیم میرزا نواب معتمد الدوله اسمعیل میرزا نواب فضل السلطنه روح الله میرزا نواب حاجی حسام السلطنه ابو النصر میرزا امیر تومان نواب شجاع الدوله حاجی سلیمان میرزا نواب نصرة الدوله عبد الحسین میرزا نواب سهام الملک مهدیقلی میرزا نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا از نزال اجودان مخصوص حضور مبارک نواب سیف الملک وجیه الله میرزا امیر تومان نواب احتشام الملک عبد العلی میرزا سلطان حسین میرزا پیشخدمت حضور همایون ولد نیر الدوله مرتضی قلی میرزا ولد مرحوم عماد الدوله سلطان محمد میرزا ولد مرحوم ایضا جلال الدین میرزا ولد مرحوم ایضا امیر مجد الدین میرزا ولد مرحوم ایضا سلطان ابرهیم میرزا ولد مرحوم ایضا سلطان اسمعیل میرزا ولد مرحوم ایضا اسحق میرزا ولد مرحوم ایضا ایرج میرزا ولد مرحوم ایضا محمد باقر میرزا ولد مرحوم معتز الدوله فضل الله میرزا ولد مرحوم ایضا محمد کاظم میرزا ولد مرحوم ایضا محمد جعفر میرزا ولد مرحوم ایضا قربانعلی میرزا ولد مرحوم ایضا حاجی محمد طاهر میرزا اکبر میرزا حاجی فریدون میرزا محمد حسن میرزا پیشخدمت ولد مرحوم اعتضاد السلطنه محمد حسن میرزا ولد مرحوم اسد الله میرزا حاجی مسعود میرزا ولد مرحوم جهانگیر میرزا حاجی محمد حسین میرزا ولد مرحوم ایضا حاجی فتح الله میرزا ولد مرحوم ایضا اسمعیل میرزا ولد مرحوم ایضا اسد الله میرزا ولد مرحوم ایضا شیخ حسن میرزا ولد مرحوم ایضا محمد علی میرزای مشکوة الملک ولد مرحوم خسرو میرزا عبد المجید میرزا ولد مرحوم جعفر خان میرزا نور الدهر میرزا سام میرزا شمس الشعراء

کامران میرزا ولد نواب والا معین الدوله جلال الدین
میرزا ولد نواب ایضاً ابو الفتح میرزا ولد نواب ایضاً
اکبر میرزا ولد ایضاً ملک میرزا ولد ایضاً علینقی میرزا
ولد ایضاً تیمور میرزا ولد ایضاً محمد علی میرزا ولد
ایضاً لطفعلی میرزا پسر مرحوم مؤید الدوله حاجی
محمد ملک میرزا ولد مرحوم ایضاً محمد کریم میرزا ولد مرحوم
ایضاً محمد باقر میرزا داراب میرزا ولد مرحوم ضیاء
الدوله شاهرخ میرزا ولد مرحوم بهمن میرزا محمد
علی میرزا ولد مرحوم ایضاً احمد میرزا غلامشاه میرزا
ولد مرحوم تیمور میرزا فغفور میرزا ولد مرحوم ایضاً
مسیح الله میرزا ولد مرحوم ایضاً آقا شکور میرزا ولد
مرحوم ایضاً کیومرث میرزا ولد مرحوم محمد قلی میرزای
ملک آرا عبد الله میرزای نظام العلماء ولد مرحوم
ایضاً محمد رحیم میرزا ولد مرحوم ایضاً طهمن میرزا ولد
ایضاً عبد الحسین میرزا ولد ایضاً جعفر قلی میرزا
ولد مرحوم حاجی محمد ولی میرزا

کوچک میرزا ولد مرحوم ایضاً مسعود میرزا
ولد ایضاً عباسقلی میرزا ولد ایضاً اسکندر میرزا
ولد ایضاً خسرو میرزا ولد ایضاً نادر میرزا ولد
مرحوم حسنعلی میرزای فرمانفرما محمد میرزا ولد مرحوم
ایضاً طهمورث میرزا ولد مرحوم محمد تقی میرزای حسام
السلطنه امیر شیخ میرزا ولد مرحوم ایضاً امان الله
میرزا ولد مرحوم علینقی میرزای رکن الدوله اسحق میرزا
ولد مرحوم ایضاً عبد اللطیف میرزا ولد مرحوم شیخ
الملوک حاجی ابو الفضل میرزا ولد مرحوم ظل السلطان
خسرو میرزا ولد مرحوم محمود میرزا عبد الرشید میرزا
ولد مرحوم عبد الله میرزای دارا حسام الدین میرزا
معروف بآقا جان سلطان پسر مرحوم محمد رضا میرزا
جلال الدین میرزا ولد مرحوم ایضاً اوکتاقاآن میرزا
ولد مرحوم حسنعلی میرزا شجاع السلطنه قهرمان
میرزا ولد مرحوم ایضاً نادر میرزا ولد مرحوم

احمد علی میرزا احمد میرزا ولد مرحوم کیقباد میرزا
محمود میرزا ولد مرحوم ایضاً شکر الله میرزا ولد
مرحوم حاجی بهرام میرزا مهدیقلی میرزا ولد مرحوم
شاپور میرزا سلطان یوسف میرزا ولد مرحوم
منوچهر میرزا محمد کاظم میرزا ولد مرحوم ایضاً
محمد حسن میرزا ولد مرحوم ایضاً غلامحسین میرزای
صدر الشعراء ولد مرحوم ملک ایرج میرزای رئیس
الاطباء جعفر قلی میرزا ولد مرحوم ایضاً حسینعلی
میرزا ولد ایضاً سنجر میرزا ولد ایضاً نایب الایاله
یحیی میرزا نصر الله میرزا ولد نواب حاجی سیف الدوله
میرزا اردشیر میرزا ولد مرحوم شاهقلی میرزا محمد
کریم میرزا ولد مرحوم محمد ملک میرزا مرتضی قلی میرزا
ولد مرحوم کیخسرو میرزا محمد حسن میرزا ولد مرحوم
ایضاً محمد علی میرزا ولد ایضاً محمد میرزا ولد مرحوم
حاجی کیومرث میرزای ملک آرا محمد حسن میرزا
ولد مرحوم ایضاً اسد الله میرزا ولد مرحوم هوشنگ
میرزای ایلخانی جهاندار میرزا ولد مرحوم جهانشاه
میرزا نصر الله میرزا ولد مرحوم سیف الله میرزا
جهانبخش میرزا ولد مرحوم ایضاً جهانگیر میرزا ولد مرحوم
ایضاً صیفور میرزا ولد مرحوم سلطان مصطفی میرزا
محمود میرزا ولد مرحوم ایضاً آزادخان میرزا ولد
مرحوم سلطان سلیم میرزا محمد حسین میرزا ولد
مرحوم ایضاً شاهمراد میرزا ولد مرحوم حاجی
عباسقلی میرزا حاجی نصر الله میرزا جمشید میرزا
ولد مرحوم بهاء الدوله حاجی محمد میرزای مهندس
عبد الله میرزا ولد مرحوم محمد امین میرزا
فیض الله میرزا ولد ایضاً

خوانین و آقایان قاجار و غیرهم

بایلخانی گری جناب جلالتماب عضد الملک وزیر حضور همایون و وزیر عدلیهٔ اعظم و خان ان مهر مهر آثار مبارک

امیرالامراء العظام میرزا محمدخان نایب ایلخانی ولد جناب جلالتماب عضد الملک جناب میرزا حبیب الله خان مجد الاشراف مباشر کل خوانین و آقایان قاجار

امیرزادگان عظام

محمد شریف میرزا سرتیپ محمد علی میرزا ولد مرحوم مؤید الدوله محمد صادق میرزا حبیب الله میرزا شاهرخ میرزا اکبر میرزا محمد حسین میرزا عبد الرحیم میرزا حاجی سیف الله میرزا محمد یوسف میرزا شجاع الدین میرزا محمود میرزا

اولاد مرحوم قاسمخان امیر

محمد تقیخان ولد نظام العلماء محمد رضیخان حیدرخان علی اکبرخان علی اصغرخان عباسخان علیخان محمودخان

طایفهٔ بنی اعمام قوانلو

غلامحسینخان حاجی شکر الله خان خلیل الله خان مصطفیخان محمد حسنخان محمد اسمعیلخان

طایفهٔ حاجی مهدیقلیخانی قوانلو

حسینقلیخان سرتیپ اول نجفقلیخان سرتیپ و رئیس نجفقلیخان ولد حاجی مهرعلیخان علیخان سرهنگ محمدقلیخان ولد بیوک خان محمد ناصرخان محمدقلیخان ولد قاضی

طایفهٔ قزل ایاغ قوانلو

محمد حسینخان رئیس و سرتیپ نور الله خان نصر الله آقاخان رفیعخان احمدخان محمد صادقخان احمدخان علیمحمدخان

طایفهٔ دولو

حاجی محمد حسینخان رئیس و سرتیپ حاجی محمد تقیخان سرتیپ محمدخان بهاء السلطنه حاجی قلیخان حاجی حسینعلیخان عباسقلیخان سرهنگ میرزا محمدخان ولد اسکندرخان محمد قاسمخان

طایفهٔ عز الدینلو

محمد رضاخان محمد ولیخان حبیب الله خان محمد قاسمخان غلامحسینخان محمد کریمخان

طایفهٔ شامبیاتی

حاجی محمد رحیمخان رئیس و سرتیپ محمد حسینخان محمد صادقخان امین نظام رئیس توپخانه اللهویردیخان امامقلیخان محمد حسنخان حاجی محسنخان غلامعلیخان محمودخان خلیل الله خان حاجی حبیب الله خان محمد ابراهیمخان پیرقلیخانی

طایفهٔ سپانلوی حاجی مهدیخان

محمد تقیخان رئیس و سرتیپ اسد الله خان محمد طاهرخان ناظم و سرهنگ علینقیخان میرزا باقرخان علیخان

طایفهٔ سپانلوی شاه ویردیخانلو

محمودخان رئیس و سرهنگ علی محمدخان احمدخان حاجی محمد زمانخان محمد اسمعیلخان

طایفهٔ قایخلو و غیره

محمد صادقخان رئیس قایخلو و سرهنگ محمد رضاخان قایخلو محمدقلیخان رئیس طایفهٔ خزینه دارلو و سرهنگ بهرامخان رئیس طایفهٔ کهنه لو و سرهنگ محمدخان رئیس طایفهٔ کرلو و سرتیپ

سررشته دار و یساولان

میرزا سید یوسف سررشته دار فرج الله خان تحویلدار و سرهنگ امیرخان یساول باشی و یاور احمدخان نایب یساول باشی سایر یساولان هفت نفر

سایر خوانین و آقایان قاجار

دویست و شصت و پنج نفر

دایرهٔ دولت

مجلس محترم دار الشورای کبرای دولتی بریاست جناب جلالتمآب امین الدوله

اسامی وزرآء عظام و اعضاء فخام دار الشورای کبری که از شاهزادگان معظم و غیرهم از قرار سنوات ماضیه است و تغییری نکرده فقط در ظرف سنهٔ ماضیه این قبیل تغییرات مجلس دربار اعظم و اشخاصی که تازه بعضویت این مجلس محترم نایل و برقرار شده اند از قرار ذیل است بترتیب نشان

جناب امین الملک نایب کل وزارت جلیلهٔ مالیه و دربار اعظم	جناب مجد الملک وزیر وظایف و اوقاف نایب جناب جلالتمآب امین الدوله در مجلس	جناب محمد علیخان سپهدار	میرزا احسن مستوفی داماد مرحوم معز الدوله	میرزا محمود خان مستوفی فراهانی پسر مرحوم میرزا ابو الحسنخان قایم مقام بجای پدر خود برقرار شده است

وزارت جلیلهٔ جنگ

نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ و رئیس کل قشون ظفر نمون از توپخانه و قورخانه و قنبور خانه و افواج قاهره و سواره و پیاده نظام و غیر نظام

جناب جلالتمآب نظام الملک وزیر لشکر و رئیس دفتر لشکر و امیر توپان

ارباب قلم دفتر لشکر ملتزمین رکاب مبارک و غیرهم لشکرنویسان عظام

جناب جلالت نصاب میرزا عبد الوهابخان لشکرنویس باشی و نایب وزارت جلیلهٔ لشکر جناب حاجی میرزا علینقی مستوفی لشکر جناب میرزا محمد تقی وکیل لشکر حاجی میرزا شفیع لشکرنویس میرزا یوسف لشکرنویس

میرزا اسمعیل لشکرنویس میرزا علی معین لشکر میرزا حبیب الله لشکرنویس میرزا زین العابدین مستوفی نظام میرزا علی ولد مرحوم حاجی میرزا فضل الله میرزا حبیب الله خان مجد الاشراف میرزا علی ولد جناب جلالتمآب وزیر دفتر میرزا علی ولد مرحوم میرزا موسی وزیر لشکر میرزا ذبیح الله معاون لشکر میرزا محمد علی

اعتماد لشکر میرزا محمد علیخان لشکرنویس و سررشته دار نظام میرزا رفیعخان مستوفی قورخانه حاجی میرزا اشرف خمسه میرزا عبد الحمید میرزا مهدی نوری میرزا ابو القاسم ولد جناب حاجی میرزا عباسعلی میرزا عبد الله خان ولد جناب جلالتمآب قوام الدوله میرزا حسنعلی ولد مرحوم میرزا نصر الله لاهیجانی حاجی میرزا اشرف تفرشی میرزا ابو القاسمخان لشکرنویس

میرزا حسینعلی کروسی میرزا محمدقلی
میرزا حسنخان ولد مرحوم وکیل
لشکر میرزا نصرالله ولد میرزا
اسمعیل لشکرنویس میرزا حسین
لشکرنویس میرزا علی اصغر
برادر صدر دیوانخانه حاجی میرزا
رضای تفرشی میرزا عبدالحسین
میرزا حبیب‌الله نوری میرزا
ابوالقاسم ضیاء لشکر میرزا
اسدالله میرزا مهدی کجوری
میرزا محمدحسین نوری میرزا
سید تقیخان میرزا امامقلی
میرزا سید باقر تفرشی میرزا
علی اصغرخان پسر مرحوم میرزا
محمدحسین تفرشی میرزا سید
مهدی لشکرنویس پسر میرزا سید
کاظم مستوفی اصطبل میرزا سید
یوسف لشکرنویس میرزا حسنخان
پسر معاون لشکر میرزا عبدالکریم
لشکرنویس میرزا مهدی علی‌آبادی
حاجی میرزا رضای پسر مرحوم
حاجی میرزا آقای سررشته‌دار
اصطبل خاصه

سررشته‌داران و محررین دفتر لشکر

میرزا نبی ولد مرحوم میرزا فتح‌الله
لشکرنویس‌باشی حاجی میرزا
سید باقر سررشته‌دار مخصوص
میرزا نادر نان کرد سنانی میرزا
حسین اصفهانی میرزا عباس
میرزا علی اکبر سررشته‌دار سابق

اصطبل توپخانه میرزا آقا
میرزا احمد نوری میرزا احمد
لواسانی میرزا سید ابراهیم
میرزا علینقی تفرشی میرزا سید
احمد حاجی میرزا محمد ساوجی
میرزا سید یوسف قاجارنویس
میرزا عبدالله برادرزاده
میرزا آقا محسین میرزا حسن
ولد میرزا اسمعیل لشکرنویس
میرزا مصطفی میرزا شفیع لواسانی
میرزا اسمعیل کتابچه‌نویس میرزا
محمدعلی نوری میرزا فرج‌الله
سررشته‌دار میرزا ابوتراب
میرزا سید علینقی میرزا عنایت
میرزا صادق میرزا ابوالقاسم
حاجی میرزا حسنخان نائینی میرزا
هدایت نقدنامه‌نویس میرزا
سید حسین میرزا فتح‌الله
میرزا نورالله ولد مرحوم میرزا
محمد مستوفی میرزا اسمعیل میرزا
علی محمد میرزا حسن تفرشی
میرزا حسینخان برادرزاده معاون
لشکر میرزا عبدالحسین
میرزا محمد کرکانی میرزا سید محمدعلی
میرزا اسمعیل علی‌آبادی میرزا
رجب علی‌آبادی میرزا سید یوسف
حاجی میرزا کاظم میرزا ربیع

سررشته‌داران توپخانه و قورخانه
توپخانه

میرزا نصرالله سررشته‌دار میرزا
جعفر نوری سررشته‌دار میرزا علی
سررشته‌دار میرزا هاشم سررشته‌دار
میرزا علیرضا میرزا علی علوی
میرزا سید تقی میرزا اسمعیل
میرزا آقا سررشته‌دار

قورخانه

میرزا آقا لشکرنویس میرزا نصرالله
سررشته‌دار میرزا اشرف سررشته
دار میرزا ولیقلی سررشته‌دار
میرزا سید حسین سررشته‌دار
میرزا علی اکبر سررشته‌دار

زنبورکخانه

میرزا هادی سررشته‌دار

مخزن

میرزا سید حسین سررشته‌دار

منشیان

میرزا محمدخان منشی‌باشی نظام میرزا
علیرضا منشی‌باشی وزارت جلیله
لشکر میرزا ابوالحسن میرزا اعراف
میرزا کلبعلی میرزا هدایت‌الله
میرزا عبدالکریم میرزا عبدالحسین
میرزا ابوالقاسم میرزا احمد
میرزا محمودخان

عزبان دفتر لشکر

میرزا مهدی عزب‌باشی میرزا علی اکبر
میرزا اسمعیل بزرگ میرزا اسمعیل
کوچک میرزا جعفر میرزا حسن
میرزا جعفر ا... میرزا حسین
میرزا مختار

مأمورین ولایات آذربایجان لشکرنویسان

جناب میرزا محمود خان مشیر نظام
میرزا سید مرتضی لشکرنویس
میرزا علی آشتیانی ایضاً حاجی
میرزا کاظم میرزا علی اشرف
میرزا احمد میرزا محمد میرزا احمد
آشتیانی حاجی میرزا ابوالحسن
لشکرنویس

سررشته داران

میرزا رحیم میرزا عبدالعلی
میرزا علی میرزا زین العابدین
میرزا محمد میرزا ابراهیم ولد حاجب
میرزا یوسف میرزا حسین
میرزا تقی میرزا اسکندر

منشیان

میرزا محمد خان میرزا سید رضا
میرزا احمد میرزا اسمعیل

خراسان

ارض اقدس

میرزا سید محمد مؤتمن لشکر
لشکرنویس باشی خراسان

سررشته داران

میرزا یوسف میرزا رضا
میرزا احمد خان میرزا محمد علیخان

فارس

میرزا لطفعلیخان لشکرنویس باشی فارس
میرزا مصطفی لشکرنویس

اصفهان و عربستان و بروجرد

میرزا محمد علی لشکرنویس میرزا محمد
سررشته دار میرزا محمد علی منشی
نزد جناب صاحب دیوان

سمنان و دامغان

میرزا طاهر سررشته دار دفتر لشکر

عراق

میرزا سید باقر سررشته دار دفتر لشکر

خمسه

میرزا حسن برادر میرزا حسینعلی کروسی

مازندران

میرزا فرج خان لشکرنویس

گیلان

میرزا یوسفخان لشکرنویس

استراباد

میرزا مقیم لشکرنویس

کرمان

میرزا محمد علیخان لشکرنویس
میرزا عبدالله سررشته دار

کرمانشاهان

میرزا سید علی لشکرنویس

کردستان

میرزا علینقی کردستانی لشکرنویس

همدان و ملایر و تویسرکان و نهاوند

میرزا محمد لشکرنویس میرزا نعمت‌الله
سررشته دار

اطبا و جراحان نظام

میرزا علی رئیس الاطبا حکیمباشی کل نظام
میرزا سید محمد حکیمباشی توپخانه
میرزا رضا قلی جراح باشی
اطبا و جراحان حاضر رکاب و مأمورین
ولایات صد و شش نفر

صاحبمنصبان

امرای تومان

(شاهزادگان و آنهائیکه سمت وزارت دارند)
جناب جلالتمآب امیر نظام کارگزار
کل مملکت آذربایجان جناب
جلالتمآب معین الملک سفیر کبیر
و وزیر مختار مقیم اسلامبول
نواب جهانسوز میرزا امیر تومان
نواب احتشام الدوله نواب
ناصر الدوله والی مملکت کرمان
نواب مؤید الدوله حکمران مملکت
گیلان نواب ضیاء الدوله والی
ولایات سمنان و دامغان و
شاهرود و بسطام نواب حشمة الدوله
عبدالله میرزا نواب حاجی عضد الدوله
نواب حسام السلطنه مأمور سفارت
فوق العاده لندن نواب سیف الملک

سایرین

چون رعایت ترتیب صحیح اسامی
صاحبمنصبان عظام تولید بعضی
اشکالات میکرد و اسباب زحمت
و گفتگو میشد و غیر ممکن بود لهذا
چندان رعایت ترتیب نشد

امیر الامراء العظام سلیمان خان
صاحب اختیار امیر الامراء العظام
رحمت‌الله خان ساری اصلان
امیر الامراء العظام رضا قلی خان
امیر الامراء العظام سهام الدوله میرزا ابراهیم خان

امیرالامراء العظام ساعد الدوله
امیرالامراء العظام شجاع السلطنه
جناب اعتضاد الملک جعفر وزیر دار
الشورای کبری امیرالامراء العظام
ضارم الدوله امیرالامراء العظام
سیف السلطنه امیرالامراء العظام صارم
الملک امیرالامراء العظام یار محمد خان
سهام الدوله والی استرآباد و گرگان
و بجنورد امیرالامراء العظام میر علیخان
حشمت الملک امیر قاین امیرالامراء
العظام محمد یار خان عماد الملک وکیل
طبس امیرالامراء العظام حاجی حسام
الدوله مامور آذربایجان امیرالامراء
العظام حاجی صمصام الملک

سرتیپان اول

(سوای سرتیپان اول که جزو توپخانه
و سواره نوشته شده)
امیرالامراء العظام حسنخان سرتیپ اول
و آجودانباشی کل نظام جناب حسام
الملک حکمران ایالت کرمانشاهان
نواب شجاع الدوله سلیمان میرزا
نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا
ذوالفقار الجودان حضور همایون جناب
جهانگیرخان وزیر صنایع نواب نصرة
الدوله مامور آذربایجان حسینقلی خان
قاجار قوانلو جناب عبد الحسینخان
فخر الملک جناب محمد خان والی مامور
آذربایجان میرزا علیخان ولد مرحوم
صدراعظم شجاع الملک منشی الدوله
میرزا یوسفخان عبد الحسینخان افشار
حاجی حسینقلیخان برادر سالار صلات

جناب نوریانخان وزیر مختار مقیم
وینه حاجی عطاء الله خان
جمشیدخان امیرزاده احتشام الملک
عبد العلی میرزا امیرزاده عزیزالله
میرزا مامور آذربایجان ولیخان
تنکابنی اسکندرخان افغان
حاجی آغا جوهر معتمد الحرم میرزا محمد خان
پیشخدمت خاصه و سرتیپ اول
غلامعلیخان سرتیپ اول

سرتیپان دویم

(سوای آنهائیکه در جزو افواج و
سواره نوشته شده اند)
غالمشاه میرزا میرزا عبد الله خان
مستشار الوزاره خارجه محمد علی میرزا
میرزا الجوادخان حاجی سرورخان
حیدرخان ولد مرحوم آصف الدوله

سرتیپان سیم

(سوای آنهائیکه در جزو افواج
و سواره نوشته شده اند)
داراب میرزا کامران میرزا
مرتضی قلی میرزا ذوالفقار آجودان
حضور همایون اسد الله خان پسر مرحوم
وزیر نظام محمد باقرخان سرتیپ
سابق فوج ششم شقاقی شیخ
عین الملک محمد علیخان اردوباشی
نواب اشرف والا نایب السلطنه
وزیر جنگ حسینقلیخان سرتیپ
سابق خواجه وند مهدیقلیخان
دنبلی عباسقلیخان سرتیپ
و مترجم نواب اشرف والا نایب السلطنه

امیر کبیر اسمعیل خان ولد مرحوم
محب علیخان ماکوئی ابوطالبخان
علینقی خان سرتیپ خارج از فوج ایلات
محمد علیخان ولد مرحوم امیرالامراء
محمد مهدیخان جهان بیگلو
خانبابا خان پسر صاحب اختیار
محمد صادقخان قراباغی میرزا علیخان
افشار حیدرقلیخان هراتی
علیقلیخان پسر مرحوم حاجی بهاء
الملک عباسقلیخان هراتی
عباسقلیخان پشت کوهی
محمد کاظم خان پسر شهاب الدوله
قاسمخان میر آخور مهدیخان قاجار
سیف الله خان لاریجانی میرزا
نصرالله خان مهندس محمودخان
کیلانی محمد میرزا علیرضا خان
ذوالفقار الجودان ولد مرحوم صمصام
الدوله حسنخان پسر مرحوم مصطفی خان
امیر تومان غلامعلیخان پسر سهام
الدوله محمد حسن میرزا نواده
مرحوم محمد ولی میرزا مصطفی قلیخان
پسر مرحوم صمصام الدوله محمد قلیخان
بیوکخان برادر شجاع السلطنه
حسینقلیخان سرتیپ برادر مرحوم
آجودانباشی حسینخان سرتیپ پسر مرحوم
آجودانباشی حیدرخان سرتیپ ولد
حاجی سعد الدوله جعفرقلیخان سرتیپ
ولد مرحوم ایضا محمودخان عباسقلیخان
پسر مرحوم مصطفی خان امیر تومان میرزا
عبد الکریم خان سرتیپ حاجی محمد حسنخان
زند نصرالله خان ماکوئی

سرهنگان خارج از فوج

کلبرضاخان ولد مرحوم امین نظام
عبدالعلیخان ولد مرحوم ایضاً
مرتضی خان سمنانی نصرالله خان
دماوندی آقاخان خلف مرحوم سلیمانخان
امیرتومان حسنعلی میرزا حاجی
محمدعلیخان زند موسی خان نواده
مستشار الدوله جمشید خان ولد
حاجی اردشیرخان نجفخان قزوینی
محمدحسنخان ولد امیرتومان بابا
خان کرجی میرزا احمدخان پسر
مرحوم صدراعظم علیخان ولد
مرحوم علی اکبرخان سرتیپ رحمت
الله خان شقاقی میرزا ارزنگخان
پسر مرحوم میرزا علی قایم مقام
میرزا غلامعلیخان پسر جناب
میرزا محمود وزیر محمدحسینخان
ولد محمدخان امیرتومان علیخان
ولد مرحوم نظام الدوله علی اکبر
خان اصفهانی سرهنگ سابق
فوج نهاوند کلبعلیخان پسر
مرحوم نظام الدوله محمدآقا ولد
مرحوم حاجی بیژن خان آقا محمدخان
علیقلیخان جوانشیر علیقلیخان
شقاقی حسنخان ولد شجیعخان
حاجی فضلعلیخان عبدالله خان
شیروانی کاظمخان شقاقی
اسدالله خان ماکوئی امیر
اصلان میرزای سرهنگ علینقی خان
علی اکبرخان برادر مشار الیه

محمدکاظم میرزا ولد غالشاه میرزا
زین العابدین خان احمدخان
میرزا مسعودخان جعفرخان
سرهنگ سابق فوج تحت نایب
ابوالحسنخان محمدخان یزدی
امان الله خان ولد ابراهیم آقای
ماکوئی فرج الله خان ایضاً
حسینقلیخان سرهنگ سابق
فوج پنجم شقاقی مهدیخان افشار
عبدالعلیخان حسینعلیخان هرانی
حسینعلیخان ولد مرحوم فضلعلیخان
ابراهیمخان لاریجانی حسنخان
افشار اسدآبادی پاشاخان
خمسه مظفرالسلطنه محمدحسنخان
دویرن علیقلیخان کرد
غلامرضاخان مافی مرتضی قلیخان
ولد مرحوم حاجی بهاءالملک
سلیمانخان اسدالله خان ولد
مرحوم حاجی سعدالدوله میرزا
سید محمدخان سرهنگ سابق
فوج بهادران فتح الله خان
قراگوزلو حسنخان نواده جناب
صاحبدیوان حسین آقای افشار
محمدخان دزفولی حاجی شکرالله
خان شقاقی

نایبان اجودان باشی

جلال الدین میرزا مصطفیخان نایب
علیرضا میرزا قهرمان اسلان میرزا
احمدمیرزا خلف مرحوم امیرتیمور میرزا
احمد میرزا خلف مرحوم کیقباد میرزا

ارسلان میرزا سلطانمجید میرزا
مصطفی قلیخان خلف مرحوم منوچهرخان
میرزا علی آقا اسدالله خان دنبلی
ناصرقلیخان میرزا ابوسعیدخان
میرزا افضل الله خان مجیدخان
کردستانی یوسفخان شقاقی
میرزا هدایت خان غلامحسینخان
رحمت الله خان نواده مرحوم سیف الملک
رستمخان کرجی سلطان احمد میرزا
علی اکبرخان نواده مرحوم فضلعلیخان
محمدطاهرخان نواده مرحوم صدراعظم
جعفرقلیخان قاجار محمدحسینخان
نواده مرحوم حاجی هادیخان جهان
بیگلو جعفرخان ولد مرحوم حاجی
مهدیعلیخان سرهنگ محمدحسینخان
پسر جمشیدخان تیمورخان همدانی
نهاوندی حسینخان خلف مرحوم
جارچی باشی میرزا عبدالله خان نایبی
محمدآقا باقرخان نواده حاجی محمد
علیخان محمدعلیخان پسر مرحوم
رضاقلیخان نایب ایشیک آقاسی باشی
قزوینی حسنخان ولد نصرالله خان
سرتیپ نورنگخان غلامرضاخان
بسطامی قهرمانخان سید حسنخان
فیروزکوهی سید حسینخان ایضاً
حسنخان ولد مرحوم علیقلیخان
میرزا علیخان ولد مرحوم عبد
الرسولخان خانباباخان خلف مرحوم
حاجی سعدالدوله بیوکخان افشار
مهدیخان ایضاً محمدعلیخان ولد
هاشمخان سیف الله خان ولد ایضاً

دیار محمدخان

یاور محمدخان نواده اجودانباشی کل
میرزا احمدخان ولد مرحوم حاجی
شجاع الملک نجفقلیخان
عبدالعلیخان افشار داودخان
ولد محمد علیخان سرتیپ جلال
الدین میرزا ولد مرحوم عماد الدوله
میرزا حسنخان امیرخان آقالر
خان پسر جبرئیل خان مسیحی علی
اکبرخان ولد مرحوم حاجی علی محمد خان
سرهنگ اسکندرخان حسینخان
ولد شکرالله خان علی بیک افشار
ابوالفتح خان ولد حیدر علیخان
علی آقا ولد محمود آقا اسمعیل خان
بسطامی مرتضی قلیخان کرد
رحمت الله خان برادر مرحوم دبیرالملک
مصطفی قلیخان قاجار محمد علیخان
کرندی غلامحسینخان ولد مرحوم
محمد علیخان سقزی قاسمخان ملایری
مصطفی قلیخان کرمانشاهانی
علیخان ولد مرحوم حاجی میرزا
صادقخان محمدخان صاین قلعه
محمدحسینخان علیخان یاور محمدخان
مرتضی قلیخان عراقی میرزا افضل الله
خان فیروزکوهی میرزا مسیح ایضاً
یحیی خان قاجار میرزا تقی خان
پسر میرزا اسمعیل لشکرنویس
میرزا رحیمخان ولد مرحوم میرزا
زکی غلامحسین میرزا اسدالله خان
تفرشی صادقخان منسوب مرحوم
وکیل الملک تقی خان کرمانی
حاجی حبیب الله خان کرمانشاهانی

حسین آقا ولد علی بیک افشار

یاوران خارج از فوج

مرتضی قلیخان یوسفخان اسکندر
خان پسر جبرئیل خان حسین بیک
ولد ایضاً علی اکبرخان یاور سابق
فوج طهران رضا قلیخان باغمیشه
حسین بیک قراباغی حسینخان
مرندی محسن بیک گرگری
اسمعیل خان بادکوبه علیخان مرندی
عباس آقا ولد مرحوم بهاء الدین آقا
جعفرقلی بیک مرندی محمد یوسف
خان هراتی عزیز محمدخان ایضاً
جعفرقلیخان هراتی محمدخان
نصرالله خان نوری رجب خان
کودرزی خسروخان خمسه
شکرالله خان ایضاً مرتضی قلیخان
قزوینی اسمعیل خان ولد مرحوم
محمدخان امیرتومان عباسقلی بیک
ولد مرحوم جعفرقلی بیک لطفعلیخان
اکبرخان ولد مرحوم محمدخان امیرتومان

معلمین ایرانی

محمد آقای جدید الاسلام کریمخان
میرزا عبدالوهاب علیخان قاجار
محمد علیخان عبدالحسین میرزا
محمود میرزا مصطفی بیک میرزا
شکرالله میرزا محمد علی حسن آقا
تفلیسی میرزا اسحق معلم
میرزا احمدخان معلم محسنخان

معلمین فرنگی

از قدیم و جدید

اندرونی صاحب مسیو لمر
موزیکانچی باشی مسیو واکرمان
مسیو لاکورس (پطو) استاد
کارخانه تفنگ سازی (مسیو مرل)
(ماتور اسطوواخ معلم پیاده نظام)
(کپیتن کرس معلم پیاده نظام)
(کپیتن کیسلر معلم پیاده نظام)
(مسیو روشنل سلطان توپخانه)
(مسیو گارموز یکانچی باشی پیاده نظام)
(مسیو ودل نایب اول)
(شاسور آوف)

صاحب منصبان نظام

طرح جدید اطریشی
یکصد و شصت و نه نفر
(سرهنگ سه نفر) (نایب سرهنگ
ده نفر) (یاور اول ده نفر)
(یاور دوم یازده نفر)
(سلطان چهل و هشت نفر)
(نایب اول پنجاه و نه نفر)
(نایب دوم هفده نفر)
(وکیل باشی رژیان دوازده نفر)

مهندسین و مترجمین

مهندسین

احمدخان قاجار محمدحسن میرزا
حاجی محمد میرزا

مترجمین

میرزا محمد علی

مدرسهٔ مبارکهٔ جدید البنای
نظامی موسوم بمدرسهٔ ناصری
بریاست میرزا اکبرخان سرتیپ اوّل

اجزاء و معلّمین و متعلّمین
یکصد و پنجاه و هشت نفر

معلّمین و مترجمین و غیرهم
هیجده نفر (معلّمین فرنگی
چهار نفر) (معلّمین ایرانی نه نفر
(اجزاء مدرسه پنج نفر)

شاگردان مدرسه
یکصد و چهل نفر
(شاگردان مهندس هیجده نفر)
(توپخانه بیست و هشت نفر)
(پیاده نظام سی و هشت نفر)
(شاگردان زبان فرانسه)
چهارده نفر
شاگردان موزیک سی و هشت نفر
برات نویسی مدرسه مبارکه ناصری
با میرزا یوسف لشکرنویس است

توپخانهٔ مبارکه
نوّاب مستطاب الاشرف علیخان
امیر توپخانهٔ مبارکه
محمد صادقخان امین نظام رئیس
توپخانهٔ مبارکه

سرتیپان
حاجی غلامرضاخان شهاب الملک
حاجی غلامحسین خان سرتیپ اوّل
حاجی شکورخان سرتیپ اوّل
اصلانخان سرتیپ اوّل
جمشیدخان ماکوئی سرتیپ اوّل
خسروخان سرتیپ اوّل میرزا
اسمعیلخان اجودانباشی توپخانه
نوّاب حسینقلی میرزا اعتماد
السلطنه سرتیپ سیّم صفر
علیخان سرتیپ دویّم بهادرلو
جلیلخان معتمد نظام سرتیپ
اوّل و مدیر مخزن نظام میرزا
فتح الله خان سرتیپ دویّم فوج
هشتم خلخالی حاجی عبدالعزیز
خان سرتیپ سیّم توپچی نهاوندی
میرزا شفیع خان سرتیپ دویّم
و مؤتمن دیوان حسینقلیخان
سرتیپ سیّم بیوکخان سرتیپ سیّم
حسنخان پسر مصطفی قلیخان امیر
تومان سرتیپ سیّم علیرضاخان
سرتیپ فوج سیّم گروسی
ذوالفقارخان سرتیپ سیّم
مهندس عسکرخان سرتیپ
سیّم فوج هفتم شقاقی صادقخان
سرتیپ فوج بهادران افشار

سرهنگان
محمودخان سرهنگ فوج پنجم خوئی
میرزا زین العابدین خان اردبیلی
حاجی باقرخان سرهنگ افشار
بکشلو میرزا ابراهیمخان ولد
مرحوم اجودانباشی میرزا
محمدخان پسر ملک الاطبّاء
میرزا صالح خان سرهنگ علینقی
خان سرهنگ گروسی فتح الله خان
طالش اسمعیلخان سرهنگ
اسدالله میرزای سرهنگ محمد
علیمیرزای سرهنگ سیف الدین
میرزا ایضاً علی اکبرخان امیرخان
سلطانحسین میرزا محسنخان سرهنگ
محمد آقای سرهنگ حسنخان
محمد ولیخان حسینخان حسنخان
رضاخان حسن رضاخان
غلامحسینخان حبیب الله خان
ابوالقاسمخان فتحعلیخان
مظفرخان سرهنگ فرج الله خان
سرهنگ شیرازی مرتضی قلیخان
پسر مرحوم لطفعلیخان

نایبان اجودانباشی
کلبعلیخان نایب اجودانباشی
محمد ناصرخان ایضاً احمدخان
میرزا نجاة الله بیوکخان نایب دویّم
اجودانباشی حسنعلیخان نایب
سیّم اجودانباشی میرزا حسنخان
عبدالحسین میرزا نایب دویّم اجودانباشی
طغرل تکین میرزای نایب دویّم
اجودانباشی سلطانمجید میرزا
ایضاً محسن میرزا ایضاً مصطفی
خان ایضاً جعفرقلیخان ایضاً
محمدعلیخان افشار ایضاً میرزا
آقاخان ایضاً

یاوران اوّل
محمد صادقخان نجف قراولان انبار
حیدرقلیخان اردوبغی حاجی

حضرتقلیخان لك فرج الله خان
طالش سلیمانخان مقدم
صادقخان قزوینی غلامحسینخان
قزوینی عبدالباقی خان ایضاً
فرج الله خان کرمانشاهانی
حسین خان بهارلو هاشمخان بهارلو
محمدعلیخان افشار سیدولی بیك
مرندی نریمانخان محبعلیخان
علیخان حاجی عزیزخان محمدعلیخان
افشار جلیل بیك فرج الله خان
تبریزی علی عسکر آقای لك
بهلول آقای شقاقی پاشاخان خلج
بیوکخان مقدم اسمعیلخان خمسه
شکرالله خان کرمانشاهانی حسینخان
کروسی عباس میرزا حسینخان خوانین
میرزا حسینخان میرزا مهدیخان
غلامحسینخان

یاوران دویم

حسینخان ارونقی حسین بیك خوئی
صادقخان مقدم عبدالله خان
شقاقی شریفخان خمسه ابوالفتح خان
سیلاخوری حاجی میرزا فرج تبریزی
جزو قراولان انبار نادر میرزا جزو
قراولان انبار محمد طاهر میرزا ایضاً
جهانگیرخان میرزا حسینخان قزوینی
ذوالفقارخان همدانی یوسفخان
محمد آقا بـ[illegible]ـان افشار علینقیخان
افشار سیف الله خان افشار
عبدالعلیخان افشار اسمعیل بیك
تبریزی یوسف بیك تبریزی علیخان
ارونقی محمدحسین بیك مرندی

کلبعلیخان خوئی آقا بیك لك
پاشاخان شقاقی محمدعلیخان
خمسه یوسفخان خمسه روح الله
میرزا قزوینی میرزا حسن همدانی
میرزا زمانخان محمد ناصرخان کروسی
مصطفیخان افشار بکشلو
آقاخان نهاوندی سلیمانخان
مهندس میرزا سید حسین
عبدالعلیخان علی اکبرخان
میرزا ابوالفتح خان خدادادخان
میرزا سید علیقلی

اداره اصطبل توپخانه مبارکه

بریاست محمدحسینخان پیشخدمت
مخصوص حضور همایون

حاضر رکاب مبارك

محمدحسین خان رئیس اصطبل
میرزا محمدعلی اعتماد لشکر نویس
میرزا علینقی سررشته دار میرزا
حسنخان میراخور میرزا محمود مشرف
علی بیك تحویلدار حسن بیك
نایب اول نایب دویم دو نفر
اخته چی دو نفر نعلبند باشی
و نعلبند شش نفر جلودار
دوازده نفر

سرحدات و ولایات معظمه

آذربایجان

جلیل بیك نایب اول نایب دویم
دو نفر جلودار ده نفر

خراسان

رشیدخان نایب اول علینقی خان
نایب اول نایب دویم دو نفر
جلودار نه نفر

اصفهان

حاجی قاسم نایب اول نایب دویم
نفر جلودار دو نفر

استرآباد

زین العابدین بیك نایب اول
جلودار دو نفر

بسطام

میرزا افضل الله نایب اول
جلودار دو نفر

خرم آباد

[illegible] نایب دویم [illegible] جلودار [illegible]

عربستان

نعمان بیك نایب دویم جلودار
سه نفر

کرمانشاهان

محمودخان نایب اول جلودار
سه نفر

کرمان

عبدالعظیم بیك نایب اول
جلودار پنج نفر

فارس

میرزا تقی مشرف هدایت الله بیك
نایب اول نایب دویم نفر
جلودار چهار نفر

کردستان

افراسیاب بیك نایب اول
جلودار سه نفر

ولایات جزو و جوش

خمسه

محمد رحیمخان میراخور محمد
ابراهیمخان تحویلدار

باباخان نایب اول فتح الله خان
نایب اول محمد تقیخان نایب اول
نایب دویم سیزده نفر جلودار
هیجده نفر

ملایر

رستمخان نایب اول نایب دویم
سه نفر جلودار نه نفر

نهاوند

هاشمخان نایب اول آقا باباخان
نایب اول نایب دویم دو نفر
جلودار ده نفر

عراق

الله قلی بیگ نایب اول نایب
دویم سه نفر جلودار هفت نفر

ساوه

نایب دویم سه نفر جلودار پنج نفر

قورخانهٔ مبارکه

جناب نظامت نصاب اقبال السلطنه
مدیر و رئیس قورخانهٔ مبارکه

اجزاء ملتزمین رکاب

میرزا رفیع خان لشکرنویس و
مستوفی قورخانه محمد علیخان
سرتیپ عبدالله خان سرتیپ
مسیو ستین معلم میکانیک
قورخانهٔ مبارکه مسیو بطو
معلم کارخانهٔ جدید فشنگ فرنگی

سرهنگان قورخانه

یازده نفر
زین العابدین خان سرهنگ
میرزا تقی خان سرهنگ غلام
حسین خان تحویلدار انبار فشنگ
حسینخان تحویلدار کارخانه و
انبار رختاچرخ بخار هاشمخان
سرهنگ مباشر کارخانهٔ آتشبازی
وغیره میرزا محسن سرهنگ
میرزا علی خان سرهنگ میرزا
حسینخان سرهنگ شیخعلیخان
سرهنگ میرزا فتحخان ایضاً
نصیرخان ایضاً

لشکرنویس و سررشته داران

ده نفر
اسامی لشکرنویسان و سررشته
داران قورخانه در جزو اهل قلم
دفتر لشکر نیز نوشته شده است
میرزا آقا لشکرنویس میرزا نصرالله
سررشته دار میرزا ولیقلی
سررشته دار میرزا اشرف
سررشته دار میرزا سید حسین
سررشته دار میرزا علی اکبر
سررشته دار

اطبا

میرزا علی آقای حکیمباشی قورخانه

یاوران و غیرهم

نصرالله بیگ یاور و تحویلدار
انبار فانسقه وغیره میرزا ابوالقاسم
یاور اول و تحویلدار انبار حاصل
کار در قورخانه فیروز علیخان
یاور و تحویلدار قورخانه توپ وغیره
شهبازخان یاور و تحویلدار
انبار تفنگ حاجی عبدالله بیگ
یاور و مباشر کارخانهٔ سراجی
طهماسب بیگ یاور و مباشر کارخانه
چاشنی سازی عابدین بیگ
یاور و مباشر کارخانهٔ مهران
اماموردی بیگ یاور و مباشر
دباغخانهٔ همدان آقا سید کاظم
یاور دوانگرخانه و مباشر کارخانه
شیپورسازی آقا سید حسین
یاور و مباشر کارخانهٔ اسباب مرمتی
موزیکان میرزا ابوالقاسم
یاور مخترع آتشبازی جدید
علی بیگ یاور و مباشر دستگاه
تفنگهای مرمتی کاظم بیگ یاور
و مباشر کارخانهٔ ریخته گری محمد
علیخان یاور عبدالحسین خان ایضاً
(یاورهائی که جزو دسته جات
مشغول کارهستند) نصیر سلطان
توپ ریز (سلطانهائی که موافق
تقسیم در دسته جات مشغول کار
بخدمت میباشند بیست و هفت نفر)
میرزا عبدالرحیم نقاشباشی
استاد میرزا محمد نجارباشی و
رئیس کارخانجات نجاری
اصناف تفنگ ساز و ریخته گر
و توپ ریز و سراج و دوانگر
و سوهانکار و فشنگ ساز
و چاشنی ساز و قورخانچی
سیصد و بیست و شش نفر

مامورین سرحدات

آذربایجان

جمعی میرزا عبدالله خان سرهنگ
پنجاه و یک نفر صاحبمنصب بیست
و شش نفر قورخانچی بیست و پنج نفر

اصفهان

جمعی میرزا حسنخان سرهنگ
هفده نفر صاحبمنصب هشت نفر
قورخانچی نه نفر

استراباد

جمعی رضا سلطان سلطان و غیره
دو نفر قورخانچی شش نفر

بروجرد

جمعی میرزا ابو الفتح یاور صاحبمنصب
دو نفر قورخانچی یکنفر

بسطام

جمعی محمد باقر بیک نایب صاحبمنصب
دو نفر قورخانچی نفر

خراسان

جمعی ابو القاسم بیک یاور صاحبمنصب
هیجده نفر قورخانچی بیست و دو نفر

عربستان

جمعی محمد صادق بیک نایب صاحبمنصب
دو نفر قورخانچی پنج نفر

فارس

جمعی احمد خان سرهنگ و دبیر قورخانه
صاحبمنصب یازده نفر قورخانچی
یازده نفر

کرمان

جمعی علی اکبر خان یاور صاحبمنصب
شش نفر قورخانچی چهارده نفر

کرمانشاهان

جمعی میرزا آقا خان سرهنگ
صاحبمنصب ده نفر قورخانچی
شانزده نفر

کردستان

جمعی غلامرضا سلطان صاحبمنصب
سه نفر قورخانچی سه نفر

یزد

جمعی عبد الوهاب خان سلطان
سلطان یک نفر قورخانچی پنج نفر

لرستان

جمعی محمد حسن بیک صاحبمنصب
یکنفر قورخانچی دو نفر

گیلان

جمعی حسینقلی بیک نایب اول
صاحبمنصب سه نفر قورخانچی
سه نفر

زنبورکخانهٔ مبارکه

نصرالله خان سرتیپ زنبورکخانه
و رئیس قراسوران دار الخلافه
عبد الحسین خان سرهنگ
علی محمد بیک یاور اول اسمعیل
خان یاور دوم

موزیکانچیان صاحبمنصبان

شکرالله خان سرتیپ محمد حسنخان
سرتیپ نوادهٔ مرحوم خانبابا خان
سردار کل محمد علیخان یاور
موزیکانچی صفر علیخان یاور
غلامحسین بیک یاور

دسته جات موزیکانچی

دسته

موزیکانچیان توپخانه

دسته

ارنکر و بغداد بادیه

دسته

لوداغی و شهرستانکی

دسته

مخصوص نواب اشرف والا نایب السلطنه

دسته

موزیکانچیان قورخانه

دسته

ساوه

دسته

سیلاخوریه دسته موزیکانچیان فوج خرقانی

دسته

موزیکانچیان فوج بهادران

دسته

موزیکانچیان فوج ششم اقبال

دسته

موزیکانچیان فوج قزوین

دسته

موزیکانچیان فوج منصور
قراگوزلو

دسته

موزیکانچیان فوج قدوی

دسته

موزیکانچیان نصاری

افواج قاهره

قومان اول

فوج بهادران
ابو الجمعی شجاع السلطنه امیر
تومان
فوج اول خاصه
ابو الجمعی حاجی حسام الدوله
امیر تومان بسرهنگی حاجی
نقد علیخان
فوج دویم خاصه
ابو الجمعی حاجی حسام الدوله
امیر تومان بسرتیپی احمد خان
فوج دویم نصرت
محمد قلیخان سرتیپ احمد خان
سرهنگ
فوج مظفر مراغه
فضلعلیخان سرتیپ
فوج چهارم تبریز
آقاخان سرتیپ جعفر خان
سرهنگ سابق فوج تخته قاپو است
فوج پنجم ایلات
ابو الجمعی حاجی حسام الدوله
وحید خان سرتیپ
فوج ششم اقبال
ابو الجمعی شجاع السلطنه بسرهنگی
یوسفخان
فوج هفتم افشار
ابو الجمعی خسرو خان سرتیپ
فوج هشتم افشار
ابو الجمعی لطفعلیخان سرتیپ
فوج مخبران
ابو الجمعی شجاع السلطنه
تومان دویم

فوج بهادران خویی
شیخ علیخان سرتیپ
فوج سیم خویی
ابو الجمعی میرزا علیخان سرتیپ
فوج سیم مراغه
ابو الجمعی فتح الله خان سرتیپ
فوج تخته قاپو
ابو الجمعی علینقی خان سرتیپ
بسرهنگی امان الله خان
فوج پنجم شقاقی
ابو الجمعی شجاع السلطنه امیر تومان
مرتضی قلی آقای سرتیپ
فوج ششم شقاقی
ابو الجمعی عبد الحسین میرزای
نصرة الدوله سرتیپ اول محمد باقر خان
سرتیپ
فوج هفتم خلخالی
عزیز الله میرزا سرتیپ
فوج مخبران ماکویی
بهلول پاشاخان سرتیپ محمد
پاشاخان سرتیپ
تومان سیم
فوج قهرمانیه
غلامحسین خان ژنرال اجودان
علیخان سرهنگ
فوج امیریه
حاجی احمد خان سرتیپ لطفعلیخان
سرهنگ
فوج اردبیل و مشکین
بسرتیپی میرزا علیخان پسر مرحوم
میرزا حسنخان وزیر نظام

فوج هفتم شقاقی
ابو الجمعی غلامحسین خان ژنرال
اجودان بسرهنگی محمد خلیل خان
فوج گروس
ابو الجمعی جناب امیر نظام
بسرهنگی اسد الله خان
فوج جدید افشار
ابو الجمعی میرزا علیخان سرتیپ ثانی
فوج چهارم جدید مراغه
ابو الجمعی فضلعلیخان سرتیپ
فوج ششم قراگوزلو
ابو الجمعی حسام الملک سرتیپ اول
بسرهنگی فضل الله خان
فوج منصور قراگوزلو
ابو الجمعی حسام الملک بسرتیپی
زین العابدین خان
فوج مخبران
ابو الجمعی جناب ناصر الملک فرمانفرما
بسرهنگی مهدیخان
تومان چهارم
فوج بهادران فراهان
ابو الجمعی امان الله خان سرتیپ
فوج اول طهران
ابو الجمعی وجیه الله میرزا سیف
الملک امیر تومان
فوج دویم خلج ساوه
سیف السلطنه امیر تومان
فوج بزچلو
جمعی محمد خان سرتیپ
فوج سیلاخوری
محمد علی میرزا سرتیپ بسرهنگی مصطفی خان

فوج هفتم سواد کوه
ابوالجمعی جناب امین السلطان الاتابک برهنکی
ابوالحسن خان
فوج ششم سربندی
جمعی حاجی صمصام الملک امیر تومان
فوج مخبر از کرازی
جمعی حاجی صمصام الملک حاجی
ذوالفقار خان سرتیپ
تومان پنجم
فوج بهادر از خشته
ابوالجمعی حاجی اسحق خان سرتیپ
فوج دویم ملایری
ابوالجمعی عسکر خان سرتیپ
فوج سیم لاریجانی
ابوالجمعی سیف الملک بسرتیپی خانبابا خان
فوج چهارم کمره
ابوالجمعی حشمة الدوله امیر تومان
بسرتیپی ابرهیم میرزا
فوج پنجم طلپا یکان
بسرتیپی محمد باقر خان غلام حسین خان
سرهنک
فوج ششم قدیم خمسه
ابوالجمعی مظفر الدوله
فوج دویم خمسه
ابوالجمعی علینقی خان سرتیپ
فوج مخبران زرندی
جمعی محمد حسنخان سرهنک
تومان ششم
فوج اول قدیم فیروز
ابوالجمعی نصر الملک امیر تومان
هدایت الله خان سرهنک

فوج دویم جدید ایضاً
نصر الملک امیر تومان برهنکی
مصطفی خان
فوج سیم افشار بکشلو
ابوالجمعی حسن خان اجودانباشی
برهنکی علیخان پسر مرحوم حاجی
اسد الله خان
فوج چهارم فریدنی
برهنکی حاجی مصطفی قلیخان
فوج ششم چهار محالی
ابوالجمعی سهام السلطنه برهنکی
میرزا عبد الحسین خان
فوج هفتم عرب و عجم
ابوالجمعی ضیاء الدوله برهنکی
عباسقلیخان
فوج مخبر از فیروزکوهی
ابوالجمعی میرزا کریمخان فیروزکوهی
سرتیپ اول
تومان هفتم
فوج بهادر از نهاوندی
علینقیخان سرتیپ اول محمد
حسینخان سرهنک
فوج اول خلج قم
برهنکی سهراب خان
فوج دویم نهاوندی
ابوالجمعی حاجی حسام السلطنه
برهنکی حسینخان نهاوندی
فوج سیم بندپی
برهنکی مصطفی خان
فوج ششم فرفانی
ابوالجمعی اجودانباشی برهنکی

علیمحمد خان
فوج هفتم قدیم کرمانی
تقیخان سرتیپ
فوج هشتم شوکت کرمانی
ابوالجمعی سلیمانخان سرتیپ
عرب بسطام
فوج نهم جدید کرمسیر کرمانی
بسرتیپی زین العابدین خان
فوج مخبران درجزینی
بسرتیپی احمد خان برهنکی
فضل الله خان
تومان هشتم
فوج بهادر از قلعه زنجیری
برهنکی حسین خان
فوج اول کرندی
علیمراد خان سرتیپ نصر الله
خان سرهنک
فوج سیم کلهر
رضاقلیخان سرتیپ
فوج چهارم زنکنه
ظهیر الملک سرتیپ دویم محمد
حسینخان سرتیپ سیم
فوج مخبر از کردستان
جمعی محمد علیخان سرتیپ ظفر الملک
تومان نهم
فوج بهادر از قرائی
ابوالجمعی عباسقلیخان سرتیپ
فوج چهارم پشتکوهی لرستان
ابوالجمعی حسینقلیخان والی
برهنکی غلامرضا خان
فوج اول امرائی

جمعی قاسمخان سرهنگ

فوج ششم سمره د ه

نواب جلال الدوله سرتیپ

فوج مخبران ترشیز هم

بسرتیپی محمد جعفرخان قاجار

تومان دهم

فوج بهادران فیروزهم

ابو الجمع عبدالله خان سرتیپ اول

فوج اول قائینی

ابو الجمعی حشمة الملک بسرهنگی حاجی پرویزخان

فوج دویم جدید ایضاً

جمعی حشمة الملک بسرهنگی حیدر قلیخان

فوج سیم تنکابنی

شاعاع الدوله امیر تومان ولیخان سرتیپ اول

افواج ثلثه هزارجریب

ابو الجمعی نجفقلیخان سرتیپ و لطفعلیخان سرهنگ و محمدخان سرهنگ

فوج مخصوص نواب اشرف

والا نایب السلطنه امیرکبیر وزیر جنگ بسرتیپی میرزا محمد علیخان معین نظام و سرهنگی تقیخان

سواره

آذربایجان

دسته

افشار صاینقلعه ابو الجمع حیدرخان سرتیپ

دسته

افشار ارومی ابو الجمعی حاجی عبدالحسین خان سرتیپ اول بسرتیپی

باقرخان

دسته

اردبیل و مشکین جمعی باقرخان سرکرده علیقلیخان سرکرده

دسته

چهاردولی نوروزخان سرتیپ حسینقلیخان سرهنگ

دسته

چلبیانلو محمودخان سرکرده رحیمخان سرکرده

دسته

خوئی عباسعلی بیک امین بیک

دسته

شقاقی جمعی محمدخان

دسته

شاطرانلو جمعی علیخان سرکرده

دسته

اینانلو جمعی حسنعلیخان یوزباشی

دسته

قراپاپاق جمعی نجفقلیخان سرتیپ

دسته

حاجعلیلو بسرکردگی رستمخان

دسته

قراسوران راه قراجه داغ جمعی عباسعلی بیک

دسته

قراسوران جمعی غفارخان سرکرده

دسته

قراسوران درشتو و استارا جمعی امین الوزاره

دسته

قراسوران راه مرند جمعی شکرالله خان

دسته

یکانی جمعی اسفندیارخان

دسته

کلیبری بسرکردگی محمد باقرخان

دسته

ماکوئی بسرکردگی نصرالله خان

دسته

مقدم جمعی محمد صادقخان سرهنگ

دسته

مکری

دسته

قوجه بیگلو ابو الجمعی حسینقلیخان سرکرده

سرکردگان غلام نصرت

میرهدایتخان میرزا زین العابدین خان علیقلیخان حسینخان ابراهیم آقای سرهنگ اسکندرخان سلیمانخان

خراسانی

ارض اقدس

جماعت هزاره

یوسفخان سرتیپ اسمعیلخان سرتیپ

جماعت تیموری

جمعی میر عطاءالله خان

جماعت کلائی

ابو الجمعی ئلنک توشخان

جماعت طبسی

جمعی علی اکبرخان

جماعت مروی

جمعی محمد شریفخان

جماعت هزاره

جمعی یوسفخان نعم

جمعی یوسفخان سرتیپ
جماعت دره جزی
جمعی نور علیخان و محمد ناصر خان سرکرده
جماعت جمشیدی
جمعی ذو الفقار خان و حاجی محمد امین خان
جماعت جامی
جمعی نصر الله خان جامی
جماعت باخرزی
جمعی یوسفخان سرتیپ هزاره
جماعت باخرزی و جامی
علیرضا خان قراولباشی حسنخان
سرکرده محمد رضا خان سرکرده
کلزار خان سرکرده
جماعت همت آبادی
نادر قلی بیک
جماعت قرائی
جمعی محمد خان سرکرده
جماعت سبزواری
دسته حاجی فراهم خان
دسته محمد رضا خان
دسته محمد خان
دسته سعادت قلیخان
دسته حاجی میرزا افضل الله
دسته عباسقلیخان
جماعت نیشابوری و جزایرچی
ابو الحسن جمعی باقر خان
غلامان مشهدی
جمعی ابو الفتح خان افشار
جماعت افشار
جمعی مرتضی قلیخان
ساکنین سرخس

دسته باباخان دسته محمد امین خان
جماعت درزیگر
دسته نیشابوری جمعی نصر الله خان
دسته رمضان بیک
دسته غلام رضا خان هراتی
جماعت بجنوردی
جمعی یار محمد خان ایلخانی
جماعت مروی
جمعی میرزا محمد حسین مستوفی
جماعت کیوانلوی
دادکانی جمعی کاظمخان
جماعت قوچانی
جمعی امیر حسینخان شجاع الدوله
جماعت زعفرانی
جمعی علیمردانخان سرتیپ تیموری
جماعت دزد آبی
جمعی نواب خسرو میرزا
جماعت سرجامی
جمعی حسینخان و حسنخان
جماعت چولایی و فاروشک
جمعی سلیمان آقا
جماعت عنایت آبادی
جمعی صید محمد خان
جماعت سیستانی
جمعی گل محمد خان
جماعت خوافی
جمعی لطفعلیخان
جماعت بیزکی
جمعی فتح الله خان سرکرده
جماعت میامی
جمعی صید محمد خان

جماعت پشتکوهی
جمعی سعادتقلیخان
جماعت خورده ایماقی
دسته یار محمد خان دسته حیدر خان
جماعت اردلان
جمعی رمضانخان سرکرده
جماعت ترشیزی
جمعی محمد حسینخان
جماعت قائنی
جمعی علی اکبر خان سرکرده
جماعت جاجرمی
جمعی یار محمد خان ایلخانی سهام الدوله امیر تومان
استرابادی وغیره
استرابادی
دسته
غلامان استرابادی جمعی علیخان آقای قاجار
دسته
کلدی خان ریش سفید طایفه جعفر بای
دسته
ایلکلدی منظر ریش سفید آتابای
دسته
قلیخان آتابای
دسته
قوشیه خان آتابای
دسته
امیرخان آقا آتابای
دسته
ایضا منظر ریش سفید آتابای
دسته
قلیخان سرهنگ جعفربای
یزدیی

جمعی افراسیابخان سرکرده

کوداری و بسطامی

ابوالجمعی نواب ضیاء الدوله امیر تومان

کرمانی

افشار کرمانی

میرزا محمود خان سرکرده

شمخالخانی

ابوالجمعی سعد الدوله

سواره و جمازه بمی و نرماشیری

اسدالله خان سرکرده عرب بسطام

سواره و جمازه سوار نرماشیری

و ریسکانی مرتضی قلیخان سرکرده

سواره سیستانی

اسدالله خان سرکرده

سواره و جمازه سوار خبیصی

صادقخان سرکرده

گیلانی

از بابت سواره کرکان رودی
و اسالمی جمعی نصرت الله خان سرتیپ

مازندرانی

از بابت سواره کرد و ترک و غیره
ابوالجمعی میرزا عبدالله خان
پیشخدمت و سرتیپ اول
میرزا ابوالحسن مشرف

سرکردگان

عبدالله خان مدانلو فتح الله خان
ایضا صفیخان ایضا موسیخان
جهان بیگلو اسدالله خان ایضا
محمدخان ایضا حسینخان کرایلی
ذوالفقار خان ایضا حسنخان
اصانلو محمدخان افغان

جماعت خواجه وند

ابوالجمعی جناب جلالتمآب امین السلطان
علی اکبر خان سرتیپ یزدانقلیخان
سرکرده نعمت الله خان حسینخان
فتح الله خان

سواره عبدالملکی

ابوالجمعی فضل الله خان بسرکردگی
جعفرخان

عراقی

جماعت زرینه کمر

ابوالجمعی ساری اصلان
امیر تومان علیقلیخان یوزباشی
مهدیخان نایب اول

جماعت شاهسون افشار

ابوالجمعی جناب جلالتمآب امین السلطان
جهانشاه خان

جماعت بختیاری

جمعی محمد حسینخان

جماعت عرب اردستانی

مصطفی قلیخان سرتیپ سهام السلطنه
میرزا حسینخان سرکرده میرزا
حسنخان ایضا

جماعت افشار اسدآبادی

جمعی صاحب اختیار بسرکردگی
محمد کریمخان

جماعت خمسه

جمعی ذوالفقار خان سرتیپ

جماعت شاهسون اینانلو

عزیز الله خان صارم الملک
سرتیپ و تیم حاجی لطف الله خان
سرتیپ سیم

جماعت شاهسون بغدادی

امید علیخان سرکرده اکبرخان
سرکرده اسدخان سرکرده

جماعت شاهسون دویرن

ابوالجمعی جناب جلالتمآب امین السلطان
آقاجانخان سرهنگ غلامعلیخان
سرهنگ محمد حسینخان ایضا
غلامرضا خان سرکرده و لیتیم محمدخان ایضا

جماعت شاهسون قوزه بیگلو

ابوالجمعی حسینقلیخان سرتیپ
ولد مرحوم حسنقلیخان

جماعت باجلان

ابوالجمعی احمدخان سرهنگ

جماعت خرقانی

ابوالجمعی اجودانباشی کل حسنخان
سرتیپ اول

جماعت بیرانوند

جمعی حسنخان سرکرده

جماعت اصانلو

ابوالجمعی جناب جلالتمآب امین السلطان
بسرهنگی حاجی جعفرقلیخان

جماعت افشار ساوجبلاغ

جمعی حسنخان سرتیپ

جماعت کرد بچه

که مشغول بخدمت قراسورانی
دار الخلافه هستند جمعی عزیز الله
خان صارم الملک امیر تومان
بسرکردگی خانبابا خان

جماعت هداوند

ابوالجمعی جناب جلالتمآب امین السلطان
بسرکردگی رحیمخان

جماعت شاهسونی
که مشغول خدمت قراسوران
دارالخلافه هستند جمعی
صارم الملک
سواره جدید اصفهانی
ابوالجمعی محمد علی میرزا
سواره جدید کرمانشاهانی
ابوالجمعی اسمعیل خان سرهنگ
دسته فارس
جمعی حبیب الله خان سرهنگ
سواره لرستانی
جمعی صید مهدیخان
جماعت ایلات قزوین
ابوالجمعی نصرالملک امیر تومان
جماعت قراچورلو و خوار
ابوالجمعی جبار ... سلطان
سرکرده صفر علیخان
جماعت افشار بکشلو
ابوالجمعی جواد ... سرتیپ کاظمخان
جماعت چگینی
سرهنگ صادقخان
جماعت احمدوند و بهتوئی
سرهنگ کریمخان
جماعت کلیائی
سرکرده جلال الدین میرزا
سواره کرده و لرستانی

جماعت نانکلی کرمانشاهان
سرکرده سید خسروخان
جماعت یاراحمدی
سرهنگ حاجی محمد خان

جماعت عرب و باصری
حاجی حبیب الله خان
جماعت سنجابی
جمعی فرج الله خان سرکرده
جماعت فیلی
جمعی کریمخان سرکرده
جماعت بختیاری
دارابخان سرکرده
پیاده
خراسانی
شمخالچیان
ابوالجمعی حیدرقلیخان سرتیپ
جزایرچیان سرخسی
غلامحسینخان سرکرده عزیز محمد خان
پسر عباسخان سرتیپ یوسف بیک
استرآبادی
دسته فندرسکی
جمعی میرزا علینقیخان سرتیپ
دسته کتول
جمعی علی محمد خان سرکرده
دسته مقصودلو
جمعی عبدالله خان سرکرده
دسته استرآباد رستاقی
جمعی فتحعلیخان سرکرده
دسته بالا شاهکوهی
جمعی آقا عبدالرحمن سرکرده
دسته پائین شاهکوهی
جمعی محمد علیخان سرکرده
دسته سدن رستاقی
جمعی محمد قلیخان سرکرده
دسته ازانی
جمعی محمد علیخان سرکرده

دسته تنکابنی
جمعی محمد قاسمخان سرکرده
دسته ساوری
دسته جمعی جعفرقلیخان
دسته جمعی حاجی آقا رضا
دسته لیوانی و سیل پیر
جمعی اسدالله خان سرکرده
دسته بلوچ
علی اکبر بیک
دسته جات گیلانی
دسته سالیانی
جمعی میر یوسفخان سرکرده
سواره اسالمی
ابوالجمعی نصرت الله خان سرتیپ اول
سرهنگ الله یارخان
دسته انزانی
جمعی جبارقلیخان سرکرده
دسته شفتی
جمعی نعمت الله خان ایضاً
مازندرانی
جماعت کلباد و غیره
جمعی میرزا محمد خان سرتیپ
لطفعلیخان سرکرده محمد مهدیخان
سرکرده طایفه عمرانلو جماعت
طالش سرکرده علی اکبرخان
یگشتی سرکرده علی اکبرخان
جماعت اشرفی
سرکرده عباسقلیخان
کرمانی
تفنگچیان اناری
حسینقلیخان سرکرده
تفنگچیان نخعی و راوری

اسمعیلخان سرکرده
تفنگچیان عرب بسطام
ابو الجمعی سلیمانخان سرتیپ
بسرکردگی کریمخان
تفنگچیان دبعاری
درّانخان سرکرده
تفنگچیان کوه‌کیلویه بهادرانند
ملک بهادر سرکرده
عراقی ازبابت پیاده بلوچ
جمعی شیخ محمّدخان سرهنگ
اداره افواج طرح اطریش
وسواره طرح قزاق
افواج طرح اطریش
ازبابت صاحبمنصبان که برقرار
هستند

دژ بیماز اوّل
ازبابت پیاده نظام
دژ بیماز دوّیم
ازبابت پیاده نظام
شاسور
که عبارت از فوج مخبران باشد
ژنی
که عبارت از فوج مهندس باشد
توپچیان توپخانه پراطریشی
فوج
موزیکانچیان
اداره مزبوره
اداره قزاقیه
برباست بلکنیک کوزبیرکار قزاق
فوج اوّل

بسرتیپی حسنخان سرتیپ اوّل و
جوهرپاشی کل
فوج دوّیم
بسرتیپی علیخان سرتیپ
فوج سیّم
بسرتیپی حسنخان قبّه
موزیکانچیان
اداره مزبوره
قشون حاضر رکاب
از پیاده نظام و سواره و
توپخانه وغیره یکصد و پنجاه هزار نفر
ذخیره
پنجاه هزار نفر

اجزای خزانهٔ نظام

بریاست جناب جلالتمآب وزیر نظام
میرزا رضای البرز مستوفی

حاجی میرزا عبدالرحیم ابن صوره
میرزا جعفر تفرشی منشی نظام

میرزا شفیع تفرشی سررشته‌دار خزانه نظام
میرزا محمد علی حاجی احمد میرزا علی

دار الخلافهٔ طهران

نوّاب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ و حکمران دار الخلافهٔ الباهره و غیرها
ادام الله اقباله العالی.

اجزاء حکومت جلیلهٔ دار الخلافه

جناب جلالتمآب محمد ابراهیمخان وزیر نظام و وزیر دار الخلافهٔ الباهره

اجزاء مجلس حکومت
شیر محمدخان ذکیخان پسر مرحوم محمود خان ناظر
میرزا شفیع سررشته‌دار میرزا جعفر منشی

میرزا سید محمد علی کتابچه نویس
نایب محمود نایب اوّل فراشخانه
سایر نوّاب فراشخانه ده نفر

نوّاب ملوکان دار الخلافه
میرزا مهدی نایب ملوک و داروغه شهر دار
حسینقلیخان و میرزا اسمعیل نایب ملوک
سارو جلاغ میرزا سید عمله نایب ... و سوقات

علمای اعلام دار الخلافه

جناب میرزا زین العابدین امام جمعه
جناب صدر العلماء میرزا محمد باقر
جناب حاجی ملا علی جناب آقا میرزا حسن
آشتیانی جناب آقا شیخ هادی
نجم آبادی جناب ملا محمد تقی مجتهد
کاشانی جناب آقا سید محمد رضا
پسر مرحوم آقا سید صادق جناب
آقا سید عبد الله جناب آقا میرزا احمد
شیخ الاسلام دار الخلافه جناب
آقا شیخ جعفر پسر مرحوم حاجی شیخ محمد
جناب حاجی سید جعفر کاشانی جناب
آقا سید مصطفی پسر مرحوم حاجی
سید حسین جناب آقا علی اکبر
پسر مرحوم آقا جمال الدین بروجردی
جناب شیخ محمد حسن استرآبادی
جناب آقا شیخ موسی

اعیان و امراء و خوانین

و معارف دار الخلافه از ارباب مناصب
وغیرهم سوای آنها که اسمشان در
دوایر دولتی ذکر شده از قرار شرح
ماضیه

میرزا احمد خان نظام العلماء امیر
دوستمحمد خان معیر الممالک اعتماد
الدوله حیدر قلیخان ولد مرحوم
آصف الدوله عین الملوک معتمد
الملک ولد جناب اشرف مشیر الدوله
امیرزاده محمد میرزا جلال السلطنه
ولد جناب اعتضاد الدوله عباس
میرزا ولد ایضا فتحعلیخان
سپهسالار ولد ایضا خانبابا خان
ولد ظهیر الدوله میرزا احمد
خان نصیر الدوله ولد مرحوم
آصف الدوله محمود خان
ملک الشعراء میرزا محمد خان
ندیم باشی حکیم الهی ولد مرحوم
حکیم الهی سلیمانخان ولد
مرحوم حاجب الدوله
اسمعیلخان بشیر الدوله
میرزا احمد خان غلام حسینخان
والیخان پیشخدمت ولد سهراب خان
حاجی محمد حسینخان محمود خان
محمد خان ولد مرحوم احمد خان
نوائی محمد حسنخان ولد ایضا
حاجی محمد حسینخان ولد ایضا
حاجی علیخان ولد ایضا محمد
ولیخان ابو القاسمخان پیشخدمت
نوادهٔ زینت الدوله
عباسقلیخان رستم بیگلربیگی
هادیخان ولد ایضا محمد خان
محمد جعفرخان حسینخان
هدایت الله خان علی اکبرخان
جعفرقلیخان محمد باقرخان
امان الله خان

اداره نظمیه و پلیس دار الخلافه

نظم الملک کنت دومنت فرت
امیر تومان رئیس کل اداره پلیس
عباسقلیخان سرتیپ و تیم
سوشف مامور خدمت حضرت
والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ
میرزا ابوترابخان سرتیپ و تیم
سوشف و نایب کل اداره
میرزا سید یوسف سرتیپ و تیم
مستشار اول اداره عباسعلیخان
سرهنگ رئیس محله دولت
میرزا محمد حسینخان سرهنگ رئیس
محله بازار میرزا احسن سرهنگ
رئیس محله عودلاجان میرزا سید
محمد رئیس محله سنگلج
میرزا احسنخان داروغه بازار
حاجی میرزا محمد علی رئیس محله چالمیدان
احمد میرزا سرهنگ صاحبمنصب
اداره مامور خدمت حضرت والا نایب السلطنه
میرزا آقاخان سرهنگ مشاور اداره
پلیس و آجودان رئیس و رئیس سوارهای
اداره میرزا عبد الرحیم خان کلانتر
و مستشار اداره آقالرخان سرهنگ
رئیس مامورین اداره و گردش شهر
و مخبر نداف ملبوس پلیس میرزا
محمد علیخان منشی باشی حافظ و ضابط
روزنامجات سمرات
میرزا عبد الغنی مدیر مجلس استنطاق
میرزا ربیع رئیس مجلس و مستنطق اداره
هاشمخان صاحبمنصب نایب اول
محله سنگلج میرزا رحیم نایب اول
محله دولت میرزا علینقیخان نایب
اول محله چالمیدان میرزا احسن
نایب اول محله بازار میرزا محمد علیخان
نایب اول محله عودلاجان میرزا تقی
صاحبمنصب اداره مامور خدمت
حضرت والا امیر کبیر وزیر جنگ
میرزا محمد آقا مامور نظم گردش شهر
میرزا آقا نایب اول بازار میرزا حسین

منشی اطاق محاکمات جنایات
نواب جزو محلات سی و شش نفر
نایبن سیصد و سی و هشت نفر

اداره احتسابیه دار الخلافه

در تحت اداره و ریاست جناب
جلالتمآب اعتماد السلطنه وزیر
انطباعات و مترجم مخصوص حضور
همایون
میرزا علیمحمد خان سرتیپ نایب اول
وزارت انطباعات و غیره
حیدر قلی آقا سرهنگ رئیس اداره
احتسابیه دار الخلافه

اجزای اداره احتسابیه

دویست و هفتاد و پنج نفر
نایب قلی نایب احتساب کل خیابانهای
دولتی میرزا ابو القاسم مشرف
احتساب میرزا یوسف صاحب جمع
دوات احتسابیه نایب علیمحمد
نایب محلات شهر دار الخلافه
سایر نواب و صاحب منصبان بیست
و چهار نفر فراش و عملهٔ طویله
احتساب و سقا و سایر دویست
و چهل و هشت نفر

اسامی کارگذاران و عملجات

مخصوص در بخانهٔ نواب اشرف والا
نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ
ادام الله اقباله العالی
جناب حاجی ملاباشی جناب
جلالتمآب وزیر نظام و وزیر دار الخلافه
امیر الامراء العظام سهام الدوله
امیر تومان و پیشکار مشیر خلوت
همایون و فراشباشی مخصوص حضرت
والا نایب السلطنه جناب عبد الله
خان والی رئیس الاطباء میرزا
علی حکیمباشی نظام معین نظام
میرزا محمد علیخان میرپنج عباسقلیخان
سرتیپ و مترجم مخصوص میرزا
عباسعلیخان سرتیپ پیشخدمتباشی
اکبر خان ناظر و امیر آخور میرزا
سید مهدیخان نایب ناظر میرزا
سید حسین ساوجی طبیب مخصوص
حسینخان سرتیپ و تفنگدارباشی
محمد اسمعیل خان سرتیپ توپخانه
و کشیکچی باشی رضا قلیخان
یوزباشی کشیکخانه

آغایان

آغا سلطان خواجه باشی آغا
مکمل حاجی سرور

پیشخدمتان و غیرهم

شاهزاده آقا محمد خان سرتیپ و
پیشخدمت حاجی علیخان سرتیپ و
پیشخدمت میرزا خلیل خان پیشخدمت
و قهوه‌چی باشی حاجی محمد رضای
پیشخدمت هدایت الله خان صندوقدار
و شاطرباشی میرزا محمد خان پیشخدمت
اسمعیل خان ایضاً ولیخان سرهنگ
و پیشخدمت نصر الله خان قهوه‌چی باشی
احمد میرزای مترجم حسینقلیخان سلطان
مدیر تلغراف

مستوفیان

میرزا علیخان مستوفی میرزا هادی
مستوفی حاجی میرزا احمد مستوفی
میرزا سید محمد علی

منشیان

میرزا علی اکبر خان حاکم ساوجبلاغ
میرزا محمد حسین کاتب السلطان
میرزا محمود خان منشی مخصوص
میرزا مهدیخان منشی قایم مقامی

وزارت اعظم داخله و مالیه و دربار اعظم و غیره و غیره

جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم داخله و وزیر مالیه و وزیر دربار اعظم و غیره و غیره
جناب جلالتمآب میرزا احسن مستوفی الممالک جناب جلالتمآب میرزا هدایت الله وزیر دفترخانه مبارکه
جناب امین السلطنه ناظم و مدیر دفترخانه مبارکه استیفا و محصل محاسبات دولتی

اجزاء خاصه وزارت اعظم داخله

جناب دبیر الملک نایب اول وزارت اعظم داخله میرزا احمد منشی باشی میرزا رضا قلیخان منشی رسائل خاصه میرزا علی منشی میرزا جعفر منشی میرزا سید جعفر دفتردار

اجزاء وزارت دفتر استیفا

مستوفیان کبار جنابان

افتخار یا فقرا اند اعم از اشخاصی که جزو وزرای دربار یا مامور ولایات و ادارات یا در دفترخانه مبارکه مشغول خدمت هستند

جناب صاحب دیوان کارگزار کل مملکت فارس جناب حاجی میرزا نصرالله مستوفی خزانه و اصفهان و عراق و غیره جناب مؤتمن السلطنه مامور بوزارت مملکت خراسان جناب میرزا علی وزیر سابق دار الخلافه جناب صدیق الدوله وزیر خالصجات جناب میرزا حسین نایب وزارت جلیله استیفا جناب علاء الملک جزو وزرای دربار اعظم جناب میرزا محمود مستوفی مملکت فارس جناب معتمد السلطنه مستوفی مملکت آذربایجان جناب معاون الملک مستوفی یزد و حسابات مخصوص و جیب جناب مشیر الملک مامور خدمت حضرت والا ظل السلطان جناب اقبال الملک مامور حکومت کردستان جناب مؤتمن الملک مامور مملکت فارس، جناب میرزا شفیع خان مستشار الملک جزو وزرای دربار اعظم مامور پیشکاری مالیه آذربایجان

مستوفیان عظام

جناب سراج الملک وکیل ادارات حضرت والا ظل السلطان جناب میرزا احسن وزیر دربر حرم جلالت

مستوفیان که در دفترخانه

مبارکه خدمت مخصوص و محاسبه نویسی معین دارند

میرزا سید کاظم مستوفی اصطبل خاصه و کالسکه خانه مبارکه و معدنیات دیوانی میرزا محمد ولی مستوفی مازندران و دار النظاره مبارکه میرزا عبدالله مستوفی عمله خلوت همایونی و محاسب جنسی میرزا محمود مستوفی مملکت خراسان میرزا علی اکبر مستوفی موزه مبارکه همایونی میرزا نصرالله برات نویس خوانین و ارباب قلم و عملجات و تفنگداران میرزا محمد حسین مستوفی خزانه مبارکه نظام و نطنز و جوشقان و سررشته دار کل میرزا سید مصطفی حسام السادات

مستوفی وظایف میرزا فضل الله خان مستوفی نزد جناب مستطاب امین السلطان میرزا مسیح مستوفی عربستان میرزا سید محمد مستوفی لرستان و طالقان میرزا نصرالله خان

میرزا علی مستوفی انبار و غلات دیوانی ولد مرحوم قوام الدوله میرزا جواد مستوفی گیلان نواده جناب جلالتمآب وزیر دفتر میرزا باقر مستوفی استرآباد و شاهرود و بسطام میرزا علی مستوفی بروجرد میرزا شفیع مستوفی و صدر دیوانخانه مبارکه عدلیه اعظم میرزا فتح الله نواده قائم مقام مستوفی همدان میرزا ابوالقاسم نواده مرحوم قوام الدوله مستوفی کاشان میرزا محمد رضا مستوفی ملایر و تویسرکان میرزا ربیع مستوفی و برات نویس سرکارات عظام میرزا زکی مستوفی و برات نویس فیلخانه مبارکه و ارباب طرب میرزا طاهر مستوفی سمنان و دامغان میرزا محمد مستوفی قم و زرند و کوه میرزا رفیع مستوفی

کرهرود کره میرزا شفیع نوادهٔ
مرحوم صاحبدیوان مستوفی
دماوند میرزا حسینخان نوری
مستوفی وبراة نوئیس عملهٔ نظمیه
وامنیه واحتساب میرزا
حسینخان آشتیانی مستوفی
بنادر میرزا اسحق مستوفی
معلم‌خانه وتلگرافخانهٔ مبارکه
میرزا حسن مستوفی قزوین ولد
مرحوم میرزا موسی وزیر لشکر
میرزا حسنعلی مستوفی نهاوند
میرزا رضا قلیخان مستوفی نزد
جناب امین السلطان میرزا نصرالله
مستوفی که در رخت دار خانهٔ
مبارکه مشغول خدمت است میرزا
سلیم خان که در تلگرافخانه
مشغول خدمت است میرزا علی
ولد مرحوم حاجی میرزا محمد حسین
که در رادارخانه مشغول خدمت است

مستوفیانی که در دفترخانهٔ مبارکه بنویسندگی دارند

میرزا رضای معین السلطنه ولد
مرحوم معین الملک
میرزا سید احمد ولد مرحوم میرزا
موسی وزیر میرزا نقی منشی الممالک
میرزا هدایت‌الله لسان الملک میرزا
محمد حسین وقایع نگار حاجی میرزا
محمد ولد حاجی میرزا نصرالله میرزا
محمد ولد جناب حاجی میرزا عباسقلی
میرزا حسن نوادهٔ مرحوم معز الدوله

جزو اعضای مجلس دربار اعظم
میرزا محمود خان ولد مرحوم میرزا
ابوالحسنخان قایم مقام جزو اعضای
مجلس دربار اعظم میرزا حسینخان
پسر مرحوم وزیر لشکر که حسب الامر
در وزارت جلیلهٔ خارجه مشغول
خدمت و تعیین تشریفات اداره است
میرزا علیمحمد خان ولد مرحوم میرزا
علی قایم مقام میرزا رضا قلی تفرشی
میرزا حسن منشی باشی مرحوم صدر اعظم
میرزا مهدی ولد مرحوم میرزا موسی
منشی دیوان اعلی
میرزا مصطفی ولد مرحوم قوام الدوله
میرزا شکرالله ولد مرحوم نصیر الملک
حاجی میرزا محمد علیخان ولد مرحوم
وکیل لشکر میرزا طاهر کرکانی
میرزا نقیخان نزد نواب ...
رکن الدوله میرزا هادیخان نزد
نواب والا رکن الدوله میرزا
علیخان نزد حضرت والا نایب السلطنه
میرزا علی ولد مرحوم میرزا یوسف
مستوفی آشتیانی میرزا رضا
ولد مرحوم میرزا زین العابدین
البرز حاجی میرزا سید حسین
مستوفی تفرشی میرزا کاظمخان
للهٔ باشی مرحوم جلال الدوله
میرزا علی ولد مرحوم میرزا سید
کاظم مستوفی صندوقخانه
میرزا هدایت ولد میرزا سید کاظم
مستوفی دواب میرزا سید
کاظم ولد مرحوم میرزا سید ابراهیم

مستوفی تفرشی میرزا عبدالعلی
ولد مرحوم میرزا مهدی آشتی حاجی
میرزا اشرف برادرزادهٔ مرحوم حاجی
میرزا شفیع شیرازی میرزا طاهر برادر
مرحوم مجد الاشراف میرزا سید علی
ولد میرزا علی اکبر مستوفی موزهٔ مبارکه
حاجی میرزا علیخان که نزد مرحوم امین
السلطنه بود میرزا جعفر ولد مرحوم
میرزا علی تبریزی دائی نواب معین الدوله
میرزا حسنعلیخان ولد مرحوم میرزا
نظرعلی حکیمباشی میرزا محسن تفرشی
که نزد مرحوم حشمت الدوله بود میرزا
علیمحمد خان ولد میرزا نصرالله برادر
مرحوم دبیر الملک میرزا رضا خان
نوادهٔ مرحوم ضیاء الملک میرزا علیرضا
تفرشی میرزا محمد علی ولد جناب میرزا
محمود وزیر سابق دار الخلافه میرزا محمد تقی
ولد جناب صدیق الدوله میرزا اکرم
برادرزادهٔ جناب صدیق الدوله
میرزا جعفر ولد جناب حاجی میرزا نصرالله
میرزا محمد ولد مرحوم حاجی میرزا محمد حسین
مستوفی خوانسار میرزا احمد تفرشی که نزد
مرحوم امیر نظام بود میرزا حسینخان
ولد مرحوم میرزا رضا مهندس باشی
میرزا محمود ولد میرزا ولی مستوفی
مازندران میرزا علی نوادهٔ مرحوم
نصیر الملک میرزا منصور خان ولد
میرزا طاهر کاشانی میرزا جواد خان
افشار داماد میرزا رضا معین السلطنه
میرزا علی اکبر خان ترشیزی میرزا محمد
تبریزی که متصدی کتابخانه و محاسبات اندرون است

میرزا نبی ولد مرحوم میرزا فتح الله لشکر
نویسباشی میرزا زین العابدین نزد
جناب عضد الملک میرزا سید احمد
اردزاده مرحوم معین الملک

مستوفیان مامورین ولایات

میرزا رضا بنان الملک مامور خدمت
حضرت والا ظل السلطان میرزا رضا
بنان الملک مامور فارس میرزا
ابو القاسمخان نوری مامور ملایر
و تویسرکان میرزا داود وقایع نگار
مامور خدمت حضرت ولیعهد میرزا
سلمان مامور پیشکاری خراسان
میرزا آقا تفرشی مامور کرمان
میرزا حسنخان کیلانی مامور کرمانشاهان
میرزا محسن پیشکار نطنز و وکیل
کیلان میرزا اسد ایت الله خان
ولد مرحوم میرزا عبد الوهاب
مامور کیلان

سررشته داران

میرزا عبد الرحمن سررشته دار کیلان
میرزا احسن سررشته دار کرمانشاهان
میرزا محمد حسین سررشته دار جناب
قوام الدوله میرزا اسد الله سررشته
دار و برات نوبر شاهزادگان
عظام میرزا عبد الغنی سررشته دار
میرزا اسد الله سررشته دار اشیبانی
میرزا ازکی سررشته دار ولد میرزا مسیح
مستوفی میرزا سید محمد سررشته دار
شیراز میرزا ابو القاسمخان
سررشته دار بقایا میرزا عبد الجواد
سررشته دار صندوقخانه نزد خود
میرزا احمد گرکانی سررشته دار نزد
مستشار الملک میرزا احمد
سررشته دار نزد جناب حاجی میرزا
نصر الله میرزا حسین سررشته دار
نزد جناب میرزا محمود وزیر میرزا
صادق سررشته دار گرکانی میرزا
امان الله سررشته دار علی آبادی
میرزا جعفر سررشته دار تفرشی
میرزا عبد الله سررشته دار نزد میرزا
محمد ولی مستوفی میرزا حبیب سررشته دار کرمان
میرزا اسحاق سررشته دار کاشان
میرزا مصطفی قلی سررشته دار میرزا
علیرضا سررشته دار خراسان میرزا
اسمعیل سررشته دار استراباد
و شاهرود و بسطام میرزا علی سررشته
دار همدانی میرزا رضا سررشته دار
نزد حسام السادات میرزا اسد علی
سررشته دار نزد معاون الملک
میرزا ابرهیم سررشته دار عمله نظیف
و احتساب و غیره میرزا محمد علی سر
رشته دار نزد جناب حاجی میرزا نصر الله

عزب باشی و عزبهای دفترخانه مبارکه

میرزا علی اکبر عزب باشی میرزا ابرهیم
میرزا فتح الله میرزا علی ولد میرزا محمد
تقی میرزا آقا میرزا افضل الله
میرزا محسن میرزا غلامحسین میرزا
محمد میرزا علی محمد میرزا اسد الله
ولد میرزا حسن میرزا احمد میرزا
مطلب بابا ولد دفترخانه مبارکه
میرزا آقای آشتیانی

وزارت جلیلهٔ مالیّه و دربار اعظم دولت علیّه

جناب مستطاب امین السّلطان وزیر اعظم داخله و وزیر مالیّه و دربار اعظم و غیره و غیره

جناب جلالت نصاب امین الملک نایب کل وزارت مالیّه و دربار اعظم

ادارات متعلّقه بامور دربار اعظم

بیوتات مالیّه و دربار اعظم
موزهٔ مبارکه و کتابخانهٔ مبارکه
خزانهٔ مبارکهٔ اندرون و ریاست
قراولان وجود مسعود همایون
ریاست ادوی همایون خزانهٔ مبارکه
خلوت همایونی خواجه سرایان
صندوقخانه و رختدارخانهٔ مبارکه
دار النّظاره الطبّاخ خاصه فرنگی و ایرانی
آبدارخانهٔ مبارکه قهوه خانهٔ مبارکه
کشیکخانهٔ مبارکه آیشیکخانهٔ مبارکه
غلامان مخصوص غلامان نظامی
فراشخانهٔ مبارکه شترخانه و قاطرخانهٔ مبارکه
اصطبل خاصه زین دارخانهٔ مبارکه
کالسکه خانهٔ مبارکه شاطران کمرک
ضرابخانهٔ مبارکه صرف جیب مبارک
خالصجات طهران علّه و لایات انبارکندم
معمارخانه و قنات ایلات طهران
ادارهٔ باغات و عمارات سلطنتی کارخانهٔ چراغ گاز و چراغ الکتریسیته کوره پزخانهٔ دار الخلافه تربیت صنایع جنگلها

خلوت همایونی ارباب مناصب

جناب جلالت نصاب اقبال الدّوله رئیس خلوت همایونی جناب فخامت نصاب حکیم الممالک پیشخدمت باشی سلام جزو اعضای مجلس دربار اعظم

غلامحسینخان خازن رکیبخانه جناب مجد الملک میرزا تقیخان وزیر وظایف و اوقاف جناب غلامحسینخان امین خلوت و تفنگدار باشی

سایر

محمّد حسنخان محقق جلال الملک جعفر قلیخان ولد مرحوم اعتماد الدّوله امیرزاده سلطانحسین میرزا مشیر خلوت محمّد حسینخان پیشخدمت و فرّاشباشی حضرت والا نایب السّلطنه امیر کبیر وزیر جنگ محمّد ابراهیمخان ولد مرحوم امین الدّوله میرزا مهدیخان اجودان مخصوص ولد مرحوم امین الدّوله آقا رضا ناظم خلوت میرزا عبد الله خان سرتیپ اوّل جبّارخان آقا میرزا محمّدخان کرّوسی سرتیپ اوّل حاجی حبیب الله خان محمّد حسنخان میرزا سیّد عبد الکریمخان حسینخان محلّاتی امیرزاده سلطان ابراهیم میرزا محمّد باقرخان ادیب الملک ابو الحسنخان کردستانی سرتیپ اوّل احمدخان سرتیپ اوّل امیرزاده آقا شیخ امیرزاده تیمور میرزا و غیره

فرّاشخلوتهای خلوت همایونی

میرزا کریم تحویلدار خلوت همایونی محمّد صادقخان فرّاشخلوت آقا سیّد ابو القاسم آقا سلیمان فرّاشباشی خلوت

آقا سیّد محمّد آقا صادق و غیره

دار النّظارهٔ مبارکه

جناب مجد الدّوله مهدیقلیخان قوانلو

اجزاء

اکبرخان پیشخدمت و نایب النّظاره میرزا مهدیقلی حاجی میرزا محمّد رضا میرزا صادق سررشته دار آقا محمّد باقر تحویلدار نفنگچی و جلینی کارخانهٔ مبارکه

شربتخانه

میرزا علی اکبر ناظم البکاء شربتدارباشی شربتداران و عملجات یازده نفر

چوبکخانهٔ مبارکه

آقا محمّد حسن چوبکچی باشی چوبکچی چهار نفر

آشپزخانه

آقا محمّد ابراهیم آشپزباشی آشپزهای مخصوص بخفر سایر دوازده نفر

تحویلخانه و وکیل خرج

حاجی محمّد ابراهیم وکیل خرج سایر هفت نفر

سایر اجزاء و عمله

دار النّظاره بیست و هفت نفر

ادارهٔ آبدارخانه و سفاخانه

در تحت ریاست مخصوص شخص جناب مستطاب امین السّلطان به نیابت آقا دائی نایب آبدارخانه آقا یوسف سقاباشی حاجی حسینعلیخان سرتیپ آقا باقرخان میرزا ابو القاسم نایب میرزا غلامحسین سررشته دار میرزا لطیف سررشته دار آقا فتحعلی

[illegible]

عملهٔ ابدارخانه پانزده نفر
عملهٔ سقاخانه سی و هفت نفر

قهوه‌خانهٔ مبارکه

غلامعلیخان قهوه‌چی باشی امین همایون
آقاجبار قهوه‌چی

صندوقخانه و رختدارخانهٔ مبارکه

جناب امین السلطنه صندوقدار
و جامه‌دار خاصه و خازن مخزن ندارکات
عسکریهٔ دولت علیه

نقاشخانهٔ مبارکه

میرزا محمدخان نقاشباشی نقاشان
نقاشخانهٔ مبارکه چهار نفر

تفنگدار از خاصه

در اداره جناب اقبال الدوله
جناب غلامحسین خان امین خلوت
رئیس تفنگداران خاصه رضاقلیخان
تفنگدار رستمخان نایب الحکومهٔ کاشان
مصطفی قلیخان آقاخان فرج خان
میرزا باقرخان علیقلیخان علی اکبرخان
میرزا محمدخان قهرمانخان حیدرخان
محمدکریمخان نصیرخان حسنخان پسیان
اسدالله خان اسمعیل خان محمدخان
کرجی نصرالله خان نوری محمدرضاخان
مرحوم محمدبیک تبریزی رضاخان
نادربیک میرزا ابوالفتح خان حاجی
نقیخان حاجی علیخان بابی
تفنگداران خاصه هشتاد نفر

کشیکخانهٔ مبارکه

امیرالامراء العظام عبدالله خان امیرتومان
کشیکچی باشی جناب حاجی میرزا محمدتقی
وکیل لشکر حاجی محمودخان سرتیپ اول

قوللر آقاسی دارندهٔ حمایل سبز و نشان
درجهٔ اول آجودان حبیب الله خان
پیشخدمت خاصه سرتیپ اول و غلام
پیشخدمت باشی

غلام پیشخدمتها

صد و شصت و دو نفر
شاهزادگان پانزده نفر
خوانین و آقایان قاجار بیست و سه نفر
سایر خوانین یکصد و بیست و سه نفر

سرتیپان درجهٔ دویم

حاجی رستم خان عباسقلیخان
طهماسبقلیخان حیدرقلیخان
محمدقلیخان عزیزالله خان خانلرخان

سرتیپان سیم

که حمایل و نشان سرتیپی دویم دارند
موسی خان کلبعلیخان باباخان
(منصب و حمایل و نشان سرتیپی سیم دارند)
عبدالله خان باقرخان علی اصغرخان
محمدحسنخان سعدالله خان
محمد اسمعیل خان یوزباشی علی اکبرخان
سرهنگ

نایبان

چهل و یک نفر

صاحب منصب سرهنگی

نوروزخان غلامعلیخان رضاقلیخان
محمدابراهیمخان شهبازخان تقیخان
علی اکبرخان امیراصلانخان
محمدحسنخان کرهرودی

سایر نایبان

سی و دو نفر

ایشیکخانهٔ مبارکه

صد و چهل و دو نفر
جناب ظهیرالدوله ایشیک آقاسی باشی

نایبان ایشیک آقاسی باشی

امیرالامراء محمدناصرخان نواب
حسینقلیخان تقیخان قاجار محمد
خان بهاء السلطنه قوربساول باشی
محمدامین خان قاجار نایب اول
امان الله خان قاجار عباسقلیخان
مستشار عبدالوهاب میرزا
اسدالله خان قاجار جعفرقلیخان قاجار
محمدحسینخان قاجار ابوالفتح خان
قاجار مصطفی قلیخان قاجار
حاجی محمدحسینخان حاجی مهدیقلیخان
علی آقای قاجار هاشمخان قاجار
حاجی محمدعلیخان جارچی باشی بوسفخان
محمدرحیمخان علی اکبرخان دنبلی
علیخان موسی خان علیخان
محمدرضاخان حاجی علی محمدخان
یوزباشی میرزا زین العابدین نوری
عبدالله خان نوری ابوالحسنخان
نوری میرزا داودخان نوری
میرزا تقیخان نوری محمدعلیخان نوائی
غلامحسینخان کاشی محمدخان نوائی
مهدیقلیخان نوائی محمدعلیخان کروسی
نصرالله خان بروجردی غلامعلیخان
اشرفی خسروخان بروجردی
سلیمان آقای قاجار محمدحسینخان
غلامحسینخان ایروانی میرزا عنایت الله
خان منشی میرزا حسنعلیخان منشی
باشی و سررشته‌دار ایشیکخانهٔ مبارکه
مرتضی قلیخان نایبان و جوشان [illegible] نفر

بسالار حضور همایون پنجاه نفر

نایبان خارجی خانهٔ مبارکه

و چهار چیان سی نفر

فراشخانه و سرایدارخانه

و شنجخانهٔ مبارکه

ابو الجمعی امیر الامرآء العظام
حاجب الدوله محمد حسنخان قاجار
فراشباشی

فراشخانه

نایب و غیره

درجهٔ اول

امیر زاده حسینقلیخان میرزا آقای
تبریزی سررشته دار ولیخان
آقا شیر محمد قزوینی تحویلدار
ابو القاسمخان طهرانی میرزا
سید جعفر تفرشی مشرف انبار
آقا علی اکبر حسینی محمد ابراهیمخان
کاشی آقا محمد جعفر تبریزی
رحیمخان کاشی محمد تقی بیک
شمیرانی میرزا محمد تقی قمی میرزا
عباسقلی قمی آقا رضا قلی قزوینی
میرزا عبد الحمید تفرشی میرزا عبد الغنی

درجهٔ دویم

میرزا حبیب الله تبریزی میرزا اسد الله
تبریزی میرزا محمد مازندرانی
آقا مهدی شیرازی آقا رجب تبریزی
احمد آقای تبریزی کربلائی کاظم
قزوینی محمد مهدی بیک قزوینی
محمد حسین بیک چراغچی باشی

درجهٔ سیم

میرزا رضا تفرشی احمدخان طهرانی
میرزا اجبار تبریزی آقا سید رضا خیاط باشی
آقا محمد علی تبریزی میرزا فتح الله خان
شیرازی محمد حسنخان محمدخان
سبیل سیر علی آقای سمنانی غلام
حسینخان شیرازی رضا خان کاشی
میرزا اسمعیل ابهری محمد حسن بیک
ابو القاسمخان اصفهانی ابراهیمخان
طهرانی محمود خان اصفهانی نصر الله
بیک تبریزی حاجی میرزا ای قزوینی
محمد هادی بیک کرمانشاهانی میرزا
مهدی اصفهانی خداداد خان محمود
خان تبریزی محمد آقای تبریزی
حسین آقای تفرشی مشهدی محمود
میراب باشی میرزا آقای مازندرانی
میرزا علی
مازندرانی یحیی خان شیرازی

سرایدارخانه

محمد ابراهیمخان سرایدار باشی
حسینعلیخان نایب ولد ایضاً
رضا خان ولد ایضاً آقا یوسف
تبریزی آقا نجف ابجدانی آقا محمد
تبریزی علی مددخان غلامعلیخان
تبریزی میرزا ابراهیم تفرشی
میرزا آقای تفرشی میرزا حسین
تفرشی مشرف میرزا اسد الله

قاپوچیان

محمد آقای تبریزی قاپوچی باشی
حسینخان نایب ولد ایضاً پهلوان
ابراهیم یزدی کربلائی اسفندیار
قاپوچی مخصوص

شنجخانه

جمعی محمد رحیمخان شنجی باشی ولد
امیر الامرآء العظام حاجب الدوله
عباسخان قاجار ابو القاسمخان
قاجار خانبابا خان سربندی
میرزا حسین مشرف یوسفخان
قاجار نبی خان قاجار میرزا محمود
مازندرانی حاجی عبد الله خان
قاجار یحیی بیک طهرانی رضا
بیک قزوینی

ادارهٔ باغات و عمارات

و قنوات دولتی بریاست جناب
جلالت نصاب اعتماد السلطنه
وزیر انطباعات و دار الترجمه
مبارکهٔ دولتی
حاجی میرزا حسین ممیز محمد باقر بیک
باغبانباشی میرزا مهدی سررشته دار
کل باغات و قنوات دولتی حاجی
حسینعلی معمار باشی میرزا عبد الحمید
خان نایب کل دوشان تپه
باغبان و سرایداران
کل باغات مبارکهٔ دولتی پانصد نفر

اطباء خاصه

فرنگی و غیره

جناب دکتر طولوزان حکیمباشی
حضور مؤتمن الاطباء میرزا زین
العابدین خان کاشانی نایب حکیمباشی
طولوزان دکتر محمد حسنخان بکبر
مسیو هیدنبر دندان ساز

ایرانی

ملک الاطباء میرزا کاظم سلطان
الحکماء میرزا ابو القاسم شیخ الاطباء

میرزا حسینعلی رئیس الاطبا میرزا علی
دکتر حکیمباشی کل نظام شمس الاطباء
میرزا نصرالله تنکابنی لقمان الملک و لد
ملک الاطباء میرزا سید علی حاجی
میرزا حبیب الله تنکابنی

خواجه سرایان

معتمد الحرم حاجی آغا جوهر خواجه باشی
و سرتیپ اول آغا محراب حاجی آغا
سرور خان سرتیپ دویم حاجی آغا
فیروز حاجی آغا غلامعلی آقا سید اسمعیل
آغا بهرامخان آغا فتح الله آغا میرزا
احمد اردستانی آغا نوربه آغا فرج

اطاق موزه مبارکه

آقا میرزا علی اکبر مستوفی میرزا سید علی
مستوفی نایب ایضاً آقا باقر آقا محمد
نایب آقا مهدی ساعت ساز

اداره خزانه مبارکه عالیه

بریاست جناب جلالت نصاب میرزا اسمعیل خان
امین الملک برادر جناب مستطاب امین
السلطان میرزا فضل الله خان مستوفی
میرزا احمد منشی میرزا جعفر ایضاً
شیخ مرتضی ناظم خزانه تحصیلدار
میرزا سید جعفر دفتردار آقا هدایت
تحویلدار آقا رضا تحویلدار کمرک
پسر مرحوم آقا محمد علی میرزا هادیخان
سررشته دار میرزا محمود سررشته دار
میرزا سید عبدالله سررشته دار
آقا قلی صراف آقا علی صراف فراش
ده نفر

اداره صرف جیب مبارک

حاجی حسینعلیخان تحویلدار میرزا
رضا قلیخان مستوفی و منشی بنائل
خط خراسان و سیستان

اداره ضرابخانه مبارکه

حاجی محمد حسن امین دار الضرب
آقا باقر رئیس میرزا عبدالله سررشته
دار حاجی محمد تحویلدار سایر
اجزاء هفتاد نفر

فوج سواد کوه قراول مخصوص

بریاست حاجی حسینعلیخان
ابو الحسن خان سرهنگ میرزا سید
یوسف لشکرنویس میرزا سید باقر
سررشته دار

اداره چراغ کاز و الکتریسته

استاد یوسف رئیس کارخانه چراغ کاز
و الکتریسته میرزا سید حسین پسر
میرزا علی اکبر مستوفی سررشته دار
عمله جات شصت نفر

اداره کمرکخانهای ممالک محروسه

مسیو کابچی قانون نویس مدیر کمرک
دار الخلافه طهران محمد تقیخان ناظم
میزان آذربایجان میرزا علی سررشته دار
میرزا علی اصغر مترجم حاجی محمد مهدی
ملک التجار بوشهر مدیر کمرک فارس
و کمرک بنادر حاجی ابو القاسم ملک التجار
مدیر کمرک خراسان اکبرخان بیگلربیگی
مدیر کمرک گیلان و مازندران و
کرمانشاهان محمد حسن میرزا مدیر
کمرک خمسه و قزوین میرزا علی نقی مدیر
کمرک اصفهان و بروجرد و گلپایگان
حاجی غلامحسین مباشر کمرک یزد
میرزا حسینخان مباشر کمرک کاشان
میرزا محمد علیخان مباشر کمرک کردستان
و همدان

اداره غلات ممالک محروسه

بریاست جناب جلالت نصاب میرزا
اسمعیل خان امین الملک میرزا ولی
سررشته دار محمد تقیخان ناظم
میزان مامور غلات آذربایجان
حاجی محمد خان مامور خمسه و زنجان
سرتیپ مامور غلات قزوین محمد
امین خان مامور ملایر و تویسرکان
و نهاوند محمد تقیخان سرتیپ
مامور همدان و اسدآباد
مامور سمنان و
دامغان و شاهرود و بسطام
میرزا عبدالباقی مامور غلات خراسان
محمود بیک مامور قم محمود خان مامور کروس

اداره حکومت و تولیت قم

مقدسه حضرت عبد العظیم علیه السلام
جناب میرزا اسمعیل خان امین الملک
مهر مقدس جناب آقا میرزا اسد الله
نایب التولیه حسینقلیخان ناظم التولیه
و نایب الحکومه آقا سید حسن فراشباشی
حاجی میرزا عبد الکریم صدر الحفاظ
میرزا یحیی ناظر میرزا حبیب الله
کلیددار میرزا عبد الحسین سرکشیک
میرزا باقر سرکشیک میرزا ابوترک
فراش ضریح مطهر میرزا کاظم
مستوفی میرزا ولی منشی باشی
حاجی آقا محمد تحویلدار نقد و جنس
میرزا حسین سررشته دار خدام
بیست و پنج نفر قراء بیست نفر

کلاه‌دار پانزده نفر موذن و
چراغچی پانزده نفر

اداره حکومتهای مخصوص

خمسه بحکومت جناب سعد الملک
خوار بحکومت ابوتراب میرزا
طالقان فرخ آقای نایب الحکومه
حضرت عبدالعظیم ع سیادهن
تجریش نایب الحکومه محمد ابراهیم خان
طارم حاجی محمد علیخان بندر عباس
و بندر لنگه بحکومت صفر علیخان
خالصجات لشته نشاء گیلان و
املاک مرحوم مجد الدوله

اداره غلامان مهدیه و منصوره

ابوالجمع عمدة الامراء العظام علاء
الدوله میرزا احمد خان سرتیپ اول
و پیشخدمت مخصوص حضور همایون

ارباب قلم

ضیاء لشکر میرزا علی اصغر خان
لشکرنویس حاجی میرزا سید لطیف

غلامان مهدیه و غیره

سیصد و نود و سه نفر

ارباب مناصب

سی و سه نفر

سرتیپ و سرهنگ و غیره

امیرزاده عبدالحسین میرزا سرتیپ
ولد مرحوم ملک آرا حاجی حسینخان
سرتیپ نواده مرحوم رفیعخان
میرزا نقیخان سرتیپ فتح الله خان
سرتیپ بیوک خان سرتیپ
اصلانخان سرهنگ علیقلیخان
سرهنگ امیرزاده سیفود میرزا

امیرزاده یحیی میرزا نایب و پنجاه باشی
بیست و چهار نفر

سایر

سیصد و شصت نفر

سواره منصور

چهارصد و نود و هشت نفر

ارباب مناصب

سی و هفت نفر

سرتیپ و سرهنگ و غیره

عباسقلیخان سرتیپ لطفعلیخان
سرتیپ محمد علیخان سرتیپ
آقاخان سرتیپ اسکندرخان
سرتیپ اسد الله خان سرتیپ
علیمرادخان سرهنگ اسمعیلخان
سرهنگ شعبانعلیخان سرهنگ
میرزا موسیخان سرهنگ ولیخان
سرهنگ احمدخان سرکرده میرزا
موسی سررشته‌دار نایب و غیره
سیزده نفر پنجاه باشی دوازده نفر

سایر

چهارصد و شصت و یکنفر

اداره شترخانه و قاطرخانه

و شتر کالسکه و تخت‌خانه بریاست
محمد قاسمخان صاحب جمع برادر جناب
مستطاب امین السلطان میرزا
علیمحمد مشرف شترخانه حاجی میرزا
محمد علی مشرف تخت‌خانه میرزا علینقی
مشرف قاطرخانه میرزا علیرضا مشرف
قاطرخانه جوادبیک نایب اول شتر
بادیه نصیربیک نایب دویم شترباده
موسیخان نایب تخت‌خانه باباخان
نایب دویم شعبانعلی پسر بابا اکبر
تحویلدار جنس علیقجات از بابت
ده باشی و داروغه و قاطرچی و ساربان
یکهزار و پانصد نفر

اصطبل خاصه همایونی

چهارصد نفر
نواب محمد حسین میرزا امیرآخور
اصطبل مبارک امیرزاده عبدالله
میرزا نایب اول

نویسنده

میرزا رضا قلی سررشته‌دار میرزا
نصیر حاجی میرزا مهدی و غیره چهار نفر

نایبان

رشیدخان میرزا حاجی نایب
لطفعلیخان حیدرقلیخان محمدخان
مرادبیک غلامرضاخان کریم بیک
میرزا سید عبدالله حاجی محمد آقا
قربانعلی بیک یحیی آقابیک محمد
قاسم بیک میرمهدیخان حیدربیک
رحمن بیک علیخان بیک حبیب الله
بیک محمد علی بیک عباسقلی بیک
محمد مهدی بیک ایضا عباسقلی
بیک اشرف اسباب بیک

سایر

محمد مهدی بیک نعلبند باشی
نایب نفر شاگرد دو نفر محمد حسن بیک
تحویلدار نقدینه و جبنبی عزیز الله
بیک بیطار غلامرضا بیک ایضا
سیورسات‌چی دو نفر سوقانچی
چهار نفر

جلودار و مهتر و غیره

دویست و سی نفر

قوشخانهٔ مبارکه

ابراهیمخان قوشچی باشی میرزا علیخان
قورنچی باشی قوشچی هشت نفر

عملجات ایلچی دولتی

صد و بیست نفر

ایلچی دار الخلافهٔ طهران

مراد خان صاحبجمع کل سایر شصت و
شش نفر

ایلچی آذربایجان

صاحبجمع سه نفر سایر پنجاه نفر

زنبورخانهٔ مبارکه

غلامحسینخان پیشخدمت خاصه خازن
زنبورخانهٔ مبارکه

اجزاء

نزدیک به صد

کالسکه خانهٔ مبارکه

محمد ابراهیمخان رئیس کالسکه خانهٔ مبارکه
لطف الله خان کالسکه چی باشی پیشخدمت
میرزا علیرضا سررشته دار میرزا
نصر الله تحویلدار میرزا عبد الحسین
پسر مشرف قدیم محمد اسمعیل بیک نایب
اوّل کالسکه خانه ایضاً محمد اسمعیل
بیک نایب ثانی و تیم مشهدی رحیم نایب و انبار دار
سایر نایبهای جزو هشت نفر

سایر

از نایب اول و سرکشیک و کالسکه چی
و نعلبند هشتاد و پنج نفر

شاطرخانهٔ مبارکه

از قرار نسخهٔ ماضیه بریاست بشیر الملک
فضل الله خان شاطر باشی

عباسقلیخان نایب اول غلامحسین خان
میرزا کاظم مشرف نایب پنجنفر
میرزا کوچک تحویلدار

اداره سوارهٔ دیوانی

دو هزار و یکصد و بیست نفر

سوارهٔ دویرن

آقا خان سرهنگ و رئیس کل میرزا
رحمة الله مشرف صاحبمنصب و سوار
پانصد نفر

سوارهٔ افشار

جهانشاه خان سرتیپ و رئیس کل
میرزا محمد قلی سررشته دار میرزا موسی
مشرف صاحبمنصب و سوار پانصد نفر

خواجه وند

علی اکبر خان سرتیپ حسنخان سرکرده
نعمة الله خان ایضاً فتح الله خان ایضاً
حسنخان ایل بیگی میرزا شکر الله مشرف
صاحبمنصب و سوار پانصد نفر

اوصانلو

سیف الله خان سرکرده میرزا احسن
مشرف صاحبمنصب و سوار دویست نفر

هداوند

رحیمخان سرکرده میرزا ابو القاسم مشرف
صاحبمنصب و سوار صد و پنجاه نفر

قراچورلو

صفر علیخان سرکرده میرزا اسحق مشرف
صاحبمنصب و سوار یکصد نفر

سوارهٔ قراسوران راه فیروزکوه

جمعی آقا بابا فرخان سرتیپ بیوک خان سرکرده
میرزا علی اصغر مشرف صاحبمنصب و
سوار یکصد و هفتاد نفر

ادارهٔ انبار غلهٔ دار الخلافه

بریاست آقا یوسف سقا باشی میرزا علی
سررشته دار میرزا حسن سررشته دار
فرخ آقا تحویلدار میرزا حسینعلی روزنامه
نویس میرزا ربیع مشرف مباشر و عملجات
از قپاندار و فراش وغیره ده نفر

ادارهٔ ایلات دار الخلافه

ابو الجمعی محمد قاسمخان صاحبجمع عرب و رباب
عرب میش مست عرب بهمنانی ایل هداوند
ایل اوصانلو ایل قراچورلو ایل النبکانی
ایل کاوباز ایل بختیاری ایل قشقائی
ایل اردبا ایلات متفرقهٔ عرب و کلکوه

ادارهٔ بناخانه و نجارخانه

حاجی ابو الحسن صنیع الملک میرزا حسینخان
مستوفی بنائی میرزا مصطفی قلی سررشته دار
میرزا غلامحسین سررشته دار میرزا سید ابو طالب
سررشته دار میرزا مصطفی سررشته دار
نجارخانه حاجی حسینعلی معمار باشی مدیر
بنائیهای باغات دیوانی استاد حسینعلی
معمار عمارات قصبه حسین خان معمار
بنائیهای نظام حاجی محمد حسن کدخدای
نجارخانه نایب و فراش بیست نفر

ادارهٔ راههای شوسه

راه شوسهٔ فیروزکوه سپرده به آقا بابا فرخان سرتیپ
عملجات یکصد و هشتاد نفر راه شوسهٔ قم سپرده
به آقا بابا فرخان سرتیپ عملجات دائمی پنجاه نفر
راه انجیره و نور و فیروزکوه و آمل سپرده
به میرزا نظام مهندس الممالک

میرشکار و اتباع از قرار نسخهٔ ماضیه

حاجی مصطفی قلیخان میرشکار علیخان ولد
میرشکار نایب اول غلامحسینخان ولد ایضاً نایب دوم
صادق خان جهانگیر خان امیر اصلان خان سایر
اجزاء معروف بیست و پنج نفر

وزارت وظایف و اوقاف و پست ممالک محروسه وغیره

در اداره جناب جلالتمآب امین الدوله رئیس مجلس شورای کبری

وزارت وظایف و اوقاف

جناب فخامت نصاب مجد الملک وزیر وظایف و اوقاف ممالک محروسه

مرکزی دار الخلافه

وزارت وظایف

دفتر محاسبات

میرزا سید مصطفی حسام السادات مستوفی میرزا علی اصغر کرکانی سررشته دار میرزا رضای محرر

دفتر انشاء

میرزا مهدی منشی باشی و نایب الوزاره میرزا مصطفی خان منشی میرزا اسمعیل خان منشی مخصوص وظایف و اوقاف میرزا ابراهیم خان مدایح نگار منشی

[illegible] میرزا فتح الله [illegible] میرزا ابراهیم خان

دفتر اسناد

میرزا سید حسین منشی و ضابط اسناد میرزا سید یوسف دفتردار

وزارت اوقاف

میرزا احسن مستوفی و رئیس مجلس عالیجناب ملا عبد الله قاضی میرزا احمد منشی میرزا ابو القاسم ثانی محمد خان لجودان

مأمورین ولایات

میرزا رضای مستوفی وزیر وظایف آذربایجان مولوی ملا باشی امین وظایف ولایات مفصله اصفهان بروجرد عربستان فارس کردستان یزد کرمانشاهان عراق گزاز کمره کلپایگان خوانسار اسد آباد کنکاور لرستان

سایر ولایات

(انفرادی)

میرزا احسن مستوفی استرآباد میرزا مقیم لشکرنویس کرمان میرزا علیرضای مستوفی سمنان و دامغان و شاهرود و بسطام میرزا احسن مازندران خمسه [illegible] گیلان میرزا مجد الدین مستوفی خوار و ورامین و فیروزکوه میرزا طهماسب خمسه میرزا ابو القاسم ساوه و زرند میرزا علیخان قم و نطنز میرزا علیخان کاشان میرزا اسحق قزوین میرزا علی خطیب جنوب همایون همدان میرزا احمد شریف الملک فارس میرزا زین العابدین نجان

وزارت پست ممالک محروسه ایران

در اداره جناب جلالتمآب امین الدوله رئیس دار الشورای کبری

اجزای مخصوص وزارت

میرزا احمد خان پیشخدمت خاصه همایونی رئیس کل میرزا مطلب مستشار و تحویلدار کل تمبر و نقد مسیو سمینو سکرتر جنرال میرزا اسمعیل نایب الوزاره مرتضی خان اجودان

دفترخانه محاسبات پست

میرزا ابراهیم مستوفی میرزا اسمعیل سررشته دار میرزا علی دفتردار

دار الانشاء

میرزا اسد الله منشی باشی میرزا مصطفی خان مفتی

اطاق انسپکسیون

میرزا آقا انسپکتر دفتر تمبر میرزا ابو تراب دفتردار استانبول

اطاق ثبت امانات

و نوشتجات سفارشی ولایات

میرزا محمد حسین دفتردار نوشتجات سفارشی میرزا محمد علی امین تذکره و دفتردار ولایات

اجزاء پستخانه دار الخلافه

میرزا هادی نایب الریاسه عبد العلیخان ناظم

اطاق امانات

میرزا فضل الله تحویلدار امانات میرزا عبد الوهاب معین فراش اطاق یکنفر

اطاق واردات

میرزا اسد الله تحویلدار میرزا رضا معین فراش اطاق یکنفر

اطاق نوشتجات سفارشی

میرزا جلال الدین تحویلدار میرزا محمد حسین دفتردار میرزا ابو الحسن خان حافظ ملتمسه و ثبت تذکره

اطاق نوشتجات غیر سفارشی

میرزا علی میرزا رضا

اطاق ضبط نوشتجات غیر سفارشی

میرزا ابراهیم تحویلدار

اطاق تجزیهٔ نوشتجات

اسدالله خان میرزا یوسف

اجزاء پست شمیران

وخیابان فرنگیها

اسمعیل خان رئیس غلام سه نفر

فراش دو نفر

عمله خدمت

از پیشخدمت وقهوه چی چهار نفر

غلامخانه

نایب دو نفر غلام هفده نفر

فراشخانه

فراش ده نفر سرایدار نفر چراغچی نفر

پستخانهای ولایات

خط آذربایجان

قزوین

خانباباخان رئیس میرزا نفر فراش نفر

هیدج

رئیس نفر فراش نفر

زنجان

میرزا محمد علی رئیس نوبسنده نفر

فراش نفر

میانج

مهدیخان رئیس فراش نفر

خلخال

میرزا اسمعیل رئیس فراش نفر

تبریز

میرزا حسنخان رئیس میرزا حاجی آقا

مباشر علفخانه چپر میرزا محمود مباشر

امانات میرزا مهدی مباشر سفارشی

میرزا حسن تحویلدار پاکت میرزا جعفر

دفتردار غلام بیست ویکنفر فراش ده نفر

مرند

میرزا علیقلی رئیس فراش نفر

جلفا

امیرخان رئیس فراش پستخانه

نفر سرایدار نفر

شبستر

میرزا آقابالا رئیس فراش نفر

خوی

میرزا تقی رئیس فراش نفر

سلماس

میرزا آغا معلی رئیس فراش نفر

ارومی

میرزا نیکلا رئیس فراش نفر

مراغه

میرزا آغا معین رئیس فراش نفر

ساوجبلاغ

میرزا علینقی رئیس فراش نفر

سراب

میرزا احمد رئیس فراش نفر

اردبیل

حیدرخان رئیس فراش نفر

استارا

میرزا علینقی رئیس فراش نفر

میاندواب

نصرالله میرزا رئیس فراش نفر

بایزید

میرزا هاشم رئیس فراش نفر

خط گیلان

منجیل

میرزا شفیع رئیس فراش نفر

رشت

کوچکخان رئیس میرزا نفر

غلام دو نفر فراش دو نفر

انزلی

میرزا موسی رئیس غلام نفر

کرجی بان نفر عمله کرجی شش نفر

لاهیجان

میرزا اسدالله رئیس غلام نفر

فراش نفر

خط خراسان

سمنان

حسینقلیخان رئیس فراش نفر

دامغان

میرزا محمد رئیس فراش نفر

شاهرود

میرزا احمد علی رئیس فراش وغلام دو نفر

سبزوار

میرزا اسمعیل رئیس فراش نفر

نیشابور

میرزا فضل الله رئیس فراش نفر

ارض اقدس

حاجی ابوالقاسم رئیس میرزا حسن

ناظم میرزا محمد منشی میرزا

صادق دفتردار غلام دو نفر

فراش نفر

تربت

میرزا ابوالقاسم رئیس فراش نفر

ترشیز

حاجی محمد حسن رئیس فراش نفر

کنا باد

حاجی میرزا شفیع رئیس فراش نفر

تون

میرزا احمد رئیس فراش نفر

طبس

میرزا اسمعیل رئیس فراش نفر

قوچان

میرزا عبدالکریم رئیس فراش نفر

بجنورد

میرزا مهدی رئیس فراش نفر

خط مازندران

ساری

حسنخان رئیس فراش نفر غلام نفر

بارفروش

میرزا اسمعیل رئیس فراش نفر

اشرف

میرزا احمد رئیس فراش نفر غلام نفر

آمل

میرزا اللهیار رئیس فراش نفر غلام نفر

بندر جز

رئیس فراش نفر غلام نفر

استراباد

میرزا علی رئیس فراش نفر غلام نفر

خط فارس

قم

میرزا محمد حسین رئیس فراش نفر

محلات

سید هاشم رئیس فراش نفر غلام نفر

کاشان

میرزا فضل الله رئیس میرزا نفر
فراش نفر غلام نفر

اصفهان

میرزا ابراهیم رئیس میرزا غلام محسن
منشی فراش نفر رئیس طلبا نفر

آباده

میرزا محمد تقی رئیس فراش نفر

شیراز

میرزا اکوکین رئیس میرزا باقر ناظم
غلام دو نفر فراش دو نفر
قاصد آباده و یزد شش نفر

کازرون

میرزا محمد علی رئیس فراش نفر
قاصد نفر

بوشهر

میرزا محمود رئیس فراش دو نفر
کرجی باد نفر عمله کرجی شش نفر

خط یزد و کرمان

نائین

میرزا ابوالقاسم رئیس فراش نفر
غلام نفر

اردکان

میرزا سید احمد رئیس فراش نفر
غلام نفر

رفسنجان

میرزا محمد حسین رئیس فراش نفر

یزد

میرزا محمد علی رئیس میرزا نفر
فراش دو نفر غلام دو نفر

کرمان

میرزا علیرضا خان رئیس میرزا
جعفر ناظم میرزا غلامحسین منشی
فراش و غلام چهار نفر

سیرجان

میرزا عبدالوهاب رئیس فراش نفر

انار

میرزا حسین رئیس فراش نفر

بندر عباس

میرزا سید احمد رئیس فراش نفر

لار

رئیس نفر فراش نفر

خط همدان

زرق

میرزا احمد علی رئیس فراش نفر

نوبران

میرزا رضا قلی رئیس فراش نفر

ساوه

میرزا حسن رئیس فراش نفر

همدان

میرزا یحیی خان رئیس میرزا محمد منشی
فراش دو نفر غلام دو نفر

کرمانشاهان

حاجی میرزا ابراهیم خان رئیس
میرزا نفر فراش نفر
غلام خانقین پنج نفر

خانقین

میرزا محمود رئیس فراش نفر

بیجار و کروس

میرزا فرج الله رئیس فراش نفر
غلام نفر

نهاوند

میرزا فتح الله رئیس فراش نفر غلام نفر

دولت آباد ملایر

علیمحمد میرزا رئیس فراش نفر غلام نفر

بروجرد

میرزا عبدالغنی رئیس فراش نفر
غلام نفر

خرم آباد
میرزا محمد رئیس فراش نفر غلام نفر

کنکاور

ابو القاسمخان رئیس فراش نفر غلام نفر

کردستان
نادر علیخان رئیس میرزا نفر فراش نفر

غلام نفر

تویسرکان
میرزا علی اکبر رئیس فراش نفر

وزارت علوم و تلگراف و تجارت و معادن ممالک محروسه

جناب جلالتمآب مخبر الدوله وزیر علوم و تجارت و تلگراف و معادن ممالک محروسه

وزارت علوم
مدرسهٔ مبارکه دار الفنون
رؤسا و غیره

جناب نیر الملک رئیس کل محمد حسینخان

ناظر سرتیپ دویم محمد تقی میرزا اجودان

سرتیپ میرزا اسد الله خان نائب

نایب اول وزارت علوم میرزا اسحق

مستوفی مدرسه میرزا حسین رئیس الکتاب

احکام نویس اسد الله خان کتابدار

میرزا تقی سررشته دار میرزا مهدی

روزنامه نویس میرزا جعفر خان ناظر

معلمین
ایرانی

میرزا ابو القاسم سلطان الحکما معلم

طب ایرانی حاجی نجم الملک معلم کل

علوم ریاضی میرزا محمد کاظم معلم کل

طبیعی میرزا علی رئیس الاطباء حکیمباشی

نظام و معلم طب فرنگی میرزا علیخان

قاجار معلم طب جراحی محمد باقرخان

سرتیپ معلم شیمی و علوم معادن

میرزا علی اکبرخان سرتیپ معلم نقاشی و زبان

آقا میرزا حسن ادیب معلم عربی و امام

مدرسه مادروسخان سرتیپ دویم

معلم زبان روسی ملا محمد رضا معلم فارسی و مقدمات

معلمین
فرنگی

مسیو ریشارخان سرتیپ معلم

زبان فرانسه مسیو وعیلیه معلم

و مهندس معدن پروسکی خان

سرتیپ اول معلم زبان فرانسه

مسیو لمر موزیکانچی باشی معلم

کل موزیک دکتر البو معلم

طب فرنگی مسیو فلر سرتیپ سیم

معلم توپخانه مسیو وت سرتیپ

سیم معلم پیاده نظام

مستر طلر معلم زبان انگلیسی

معلمین جزو ریاضی

سلیمانخان آقاخان

مهدیخان میرزا اسمعیل

مترجمین و غیره

میرزا احمد مهندس مترجم علوم

توپخانه میرزا خلیل مترجم علم الطب

عبد الله میرزا اعکاسباشی مدرسه

متعلمین

مهندس نظامی ده نفر مهندس معدن

هشت نفر توپخانه بیست و چهار نفر

طبیب مرتبه اول و دویم سی و دو نفر

نقاش مخصوص پنج نفر

السنهٔ مختلفه مخصوص پانزده نفر

موزیک مدرسه سی و شش نفر

موزیک عزیز السلطان سی و هفت نفر

مقدمات عربی و فارسی چهل و دو نفر

مهندس معادن پنج نفر داخل

و خارج سی و پنج نفر

سایر اجزاء

میرزا نصرت طبیب مخصوص مدرسه

مسیو سودین دواساز مخصوص

میرزا جعفر خان نقاش مخصوص

میرزا حسین مباشر و استاد باسمه خانه

مدرسه آقا احمد سرکار نظارتخانه

غلامحسین بیک نایب فراشان

ده نفر

اجزاء مرکزی حفظ الصحه
دار الخلافة الباهره

بریاست جناب حکیمباشی طولوزان

فرنگی

جناب دکتر طولوزان حکیمباشی

مخصوص حکیم

سفارت سنیهٔ انگلیس دکتر

کاستالدی مأمور حفظ الصحه دولت

علیهٔ عثمانی دکتر البو معلم مدرسه

مبارکه دکتر چرپنین حکیم سفارت سنیهٔ روس

ایرانی

جناب ملک الاطبّا آقا میرزا ابوالقاسم
سلطان الحکماء میرزا محمد کاظم معلّم
طبیعی آقا میرزا علی رئیس الاطبّاء
حاجی میرزا حبیب الله مجد الاطبّاء
میرزا نصرالله شمس الاطبّاء میرزا
عبدالکریم حاجی میرزا احمد امین الاطبّا
میرزا عبدالله میرزا نصرت حافظ
الصحه دار الخلافه و رئیس آبله کوبی
میرزا مهدی روزنامه نویس

مأمورین خط فارس

قم میرزا حسن
کاشان محمد صادقخان
اصفهان میرزا محمود خان
شیراز حاجی میرزا جعفر حکیمباشی
بوشهر آقا سید عبد الرضا

خط خراسان

سمنان میرزا کریم
شاهرود میرزا صالح
سبزوار میرزا اسمعیل
مشهد مقدس میرزا حسنخان

خط آذربایجان و کردستان

زنجان میرزا رضا
تبریز میرزا عبد العلی سیف الاطبّا
رشت حاجی میرزا جعفر حکیمباشی
همدان میرزا اسمعیل
کرمانشاه میرزا اسمعیل
بروجرد میرزا محسن
ارومیه حسین میرزا
سنندج میرزا احمد
کروس میرزا سید خلیل

عربستان

عربستان میرزا مصطفی

مازندران

ساری میرزا محمد
تنکابن میرزا تقی
استراباد میرزا ابوالقاسم

یزد و کرمان

یزد میرزا مرتضی
کرمان میرزا عبد الرضا خان

اجزاء مریضخانه دولتی دار الخلافه

اطبّاء چهار نفر مشرف
و دواساز و مؤذن سه نفر
ناظر و طبّاخ دو نفر تحویلدار نفر
پرستار شش نفر حمامی و دلاک
و غسّال و رختشوی پنج نفر
فرّاش و باغبان و سقا سه نفر

اجزاء مدرسهٔ مبارکهٔ تبریز

احمد خان سرتیپ رئیس مدرسه
محمد جعفر خان معلّم طب و طبیعی
محمد میرزا معلّم ریاضی نجفقلیخان معلّم
توپخانه میرزا علیخان معلّم زبان فرانسه
حاجی ملا عبدالله معلّم عربی
شاگردان داخله بیست و پنج نفر شاگردان
مجانی بیست و پنج نفر نویسنده
نفر ناظر نفر
فرّاش چهار نفر

وزارت تجارت

جناب جلالتمآب مخبر الدوله وزیر علوم و تجارت و تلگراف ممالک محروسه

و نیز شرح نشد بوده هنوز بوده معلوم جزو زیاده وزارت تجارت اسامی اجزاء

وزارت تلگراف ممالک محروسه

دار الخلافهٔ طهران

جناب جلالتمآب مخبر الدوله وزیر
علوم و تلگراف و تجارت و غیره
صاحبمنصبان و تلگرافچیان
داخله و خارجه سی و نه نفر

داخله

مخبر الملک رئیس کل نصرالله خان سرتیپ
تلگرافچی مخصوص میرزا حسینعلیخان سرتیپ
محمد رضا خان سرهنگ
تحویلدار تلگرافچی و صاحبمنصب سی نفر

اجزاء خارجه

مسیو شاله فنردار خارجه
مسیو طپانز میکانیکچی تلگرافچی
دو نفر شاگرد میکانیکچی نفر

ارباب قلم و غیره

میرزا سلیم خان مستوفی منشی
و محرر بیست و یکنفر غلامان طهران نفر
و جاجرود ده نفر فرّاشان شانزده
پیشخدمت و فرّاش خلوت و غیره شش نفر

سایر ولایات
خط فارس و کرمان

قم چهار نفر
میرزا احمدخان رئیس تلکرافچی
نفر فراش دو نفر

کاشان پنج نفر
عیسی خان سرهنگ رئیس تلکرافچی
نفر نویسنده نفر فراش دو نفر

اصفهان و کوپایه و نائین
بیست نفر اسمعیل خان رئیس
و سرتیپ تلکرافچی هشت نفر
نویسنده سه نفر غلام چهار نفر
فراش چهار نفر

شیراز و آباده و کازرون
بیست و یکنفر خلیل میرزا سرهنگ
رئیس تلکرافچی دوازده نفر
نویسنده نفر فراش هفت نفر

ابوشهر پنجنفر
میرزا حبیب الله خان سرهنگ رئیس
تلکرافچی دو نفر فراش دو نفر

یزد و اردکان و کرمانشاه
چهارده نفر جلیل میرزا سرهنگ رئیس
تلکرافچی پنجنفر غلام شش نفر
فراش دو نفر

کرمان و رفسنجان و انار
محمد جعفر میرزا سرهنگ رئیس
تلکرافچی چهار نفر غلام شش نفر
فراش سه نفر

خط آذربایجان و گیلان
نوزده نفر

قزوین هشت نفر
محمد مهدی میرزا رئیس و سرتیپ
تلکرافچی دو نفر نویسنده نفر
غلام دو نفر فراش دو نفر

زنجان سه نفر
میرزا آقای یاور رئیس نویسنده
نفر فراش نفر

تبریز و سایر ولایات آذربایجان
شصت و هفت نفر میرزا فضل الله
خان سرتیپ رئیس تلکرافچی تمام ولایات
بیست و دو نفر نویسنده شش نفر
غلام تمام ولایات بیست و سه نفر
فراشان پانزده نفر

رشت و منجیل و انزلی
عبد الجواد میرزا رئیس تلکرافچی
شش نفر نویسنده نفر غلام
نه نفر فراش چهار نفر

خط خانقین و عربستان
صد و سی و یکنفر

رباط کریم و خانآباد و نوبران و زرره ده نفر
تلکرافچی چهار نفر غلام شش نفر

همدان پانزده نفر
غلامحسین میرزا رئیس تلکرافچی
پنجنفر نویسنده دو نفر فراش
سه نفر غلام چهار نفر

کرمانشاهان و قصر و سرپل و خانقین و کنگاور
بیست و چهار نفر محمد صفی میرزا
سرتیپ رئیس تلکرافچی نه نفر
نویسنده نفر غلام ده نفر فراش سه نفر

کردستان و قروه سیزده نفر
میرزا احمدخان سرهنگ رئیس
تلکرافچی چهار نفر نویسنده نفر
غلام پنجنفر فراش دو نفر

کروس چهار نفر
میرزا علی اصغرخان یاور رئیس
تلکرافچی نفر غلام نفر فراش نفر

ملایر هشت نفر
میرزا عباس یاور رئیس تلکرافچی
دو نفر نویسنده نفر غلام و
فراش چهار نفر

عراق چهار نفر
صادقخان یاور رئیس غلام دو نفر
فراش نفر

نهاوند چهار نفر
میرزا حسین یاور رئیس تلکرافچی
نفر غلام نفر فراش نفر

بروجرد و دولتآباد یازده نفر
نصرالله خان سرهنگ رئیس
تلکرافچی دو نفر غلام پنج نفر
فراش سه نفر

خرم آباد و ماهیدشت و زرود و چاندر بیست و پنجنفر
میرزا موسی خان سرهنگ رئیس
تلکرافچی شش نفر غلام چهارده نفر
فراش چهار نفر

دزفول و پل تنگ
سیزده نفر میرزا محمدخان یاور
و رئیس تلکرافچی دو نفر
غلام هشت نفر فراش دو نفر

۲ آقا اسمعیل [illegible]

خط خراسان و مازندران

صد و ده نفر

ایوانکیف و خوار
شش نفر
تلگرافچی دو نفر غلام چهار نفر

سمنان و فیروزکوه و دامغان
دوازده نفر حاجی باباخان سرهنگ رئیس تلگرافچی سه نفر غلام

هفت نفر فراش نفر

شاهرود و بسطام و میاندشت
چهارده نفر
میرزا عبدالحسین خان رئیس تلگرافچی چهار نفر غلام هشت نفر فراش نفر

سبزوار و مزینان
نه نفر
میرزا اسمعیل خان سرهنگ رئیس
تلگرافچی دو نفر غلام چهار نفر فراش دو نفر

نیشابور
چهار نفر
داود میرزا سرهنگ رئیس
غلام دو نفر فراش نفر

مشهد مقدس و قوچان و سرخس
سی و یک نفر
علی اصغر خان سرتیپ رئیس
تلگرافچی شش نفر نویسنده نفر غلام پانزده نفر
فراش هشت نفر

استراباد و بندر جز و آق قلعه
حبیب الله میرزا سرهنگ رئیس
تلگرافچی سه نفر غلام شش نفر

فراش چهار نفر

مازندران
بیست نفر
میرزا حسینخان سرهنگ رئیس
تلگرافچی چهار نفر غلام نه نفر
فراش شش نفر

وزارت انطباعات و دار الترجمهٔ خاصهٔ دولتی و غیره

جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه مترجم مخصوص حضور همایون و وزیر انطباعات دولت علیه و مدیر کل باغات سلطنتی و قنوات دیوانی و احتساب دار الخلافه

میرزا علی محمد خان سرتیپ نایب اول وزارت انطباعات

دار الترجمهٔ مبارکهٔ دولتی

آقا میرزا محمد حسین ادیب ملقب بفروغی مدیر دار الترجمهٔ همایونی و رئیس دار الطباعهٔ دولتی و مترجم زبان فرانسه و عربی

مترجمین فرنگی و غیره

میرزا رضا خان معروف بمسیو ریشار خان سرتیپ دویم مترجم زبان فرانسه و انگلیسی و غیره

پروسکی خان سرتیپ اول معلم و مترجم زبان فرانسه و جغرافی و اجودان مخصوص وزارت جلیلهٔ جنگ

بارون نرمان سرتیپ مترجم زبان فرانسه و المان

دکتر مرل منشی روزنامهٔ الکدوپرس

میرزا اماندروسخان سرتیپ مترجم زبان فرانسه و روسی مأمور بخدمت ترجمانی ادارهٔ سوارهٔ قزاق روسی

مسیو اوانس خان مترجم زبان فرانسه و انگلیسی

میرزا ابکار مترجم زبان روسی

ایرانی و غیره

میرزا غیاث ادیب مترجم زبان عربی غار فخان منشی مترجم مخصوص ترکی عثمانی که ملتزم رکاب و در معیت جناب اعتماد السلطنه وزیر انطباعات است

آقا سید حسین مترجم زبان هندی میرزا علیخان سرتیپ مترجم الممالک مترجم زبان فرانسه و انگلیسی

امیرزاده امان الله میرزا مترجم زبان روسی

میرزا محمد خان مترجم انگلیسی میرزا عبدالرسول منشی و مترجم ترکی عثمانی میرزا سید ولی مترجم علم جغرافی میرزا آغا معلی مترجم زبان فرانسه

آقا سید عبدالله مترجم زبان روسی

منشیان

میرزا محمد منشی قزوینی میرزا محمد صادق

میرزا احمد آیت الله و غیره

وزارت انطباعات و اداره روزنامجات

آقا میرزا سید حسن مستوفی روزنامجات و دار الطباعه دولتی میرزا محمد حسین ادیب ملقب بفروغی رئیس دار الطباعه و مدیر دار الترجمه مبارکه

میرزا ابوتراب خان سرهنگ و نقاشباشی وزارت انطباعات و مدیر چرخ حروف میرزا محمد رضا خوشنویس کلهر نویسنده روزنامه شرف

میرزا محمد صادق خوشنویس نویسنده روزنامه اطلاع و ایران و سالنامه و غیره

میرزا حبیب الله استاد مخصوص طبع دار الطباعه دولتی میرزا حسین پسر مرحوم میرزا عباس نقاش مأمور بخدمت طبع منطبعات مدرسه دار الفنون میرزا عبدالحسین محرر دار الطباعه دولتی

میرزا یوسف مأمور سرکشی به پاپخانه‌ها

دار الخلافه طهران ملا غلامحسین مذهب دار الطباعه استاد محمد حسین و استاد محمد اسمعیل صحافان دار الطباعه آقا کوچک بیک کنکاوری نایب فراشان دار الطباعه صفر علی بیک یوزباشی

میرزا عنایت، آقا محمد هیباشی سایر فراشان و عمله‌جات و کارگرها بیست و پنج نفر

آذربایجان

امیرزاده عباسقلی میرزا پیشخدمت مخصوص حضرت والا ولیعهد رئیس روزنامه موسوم بناصری آذربایجان

میرزا و محرر و فراش چهار نفر

سایر ولایات معتبره

مباشر هشت نفر

اداره روزنامه فرهنگ منطبعه اصفهان

میرزا محمود خان افشار مدیر و منشی روزنامه فرهنگ

میرزا عبدالرحیم خوشنویس متخلص بافسر محرر روزنامه

دار التألیف کتاب مستطاب نامه دانشوران ناصری

ناظم میرزا ابوالفضل ساوجی مرحوم شیخ محمد مهدی عبدالرب آبادی

آخوند ملا آقای قزوینی میرزا طاهر خوشنویس

کاتب کتاب محرر و کتابدار سه نفر

اداره باغات و عمارات و قنوات مبارکه دولتی

متعلق است بجناب نظام الدوله اعظم که در ذیل وزارت نگارش یافت از قرار دیگر

اداره احتسابیه دار الخلافه الباهره

جناب جلیله نظامیه از قرار دیگر نوشته شده بحکومت دار الخلافه در ذیل حکومت

وزارت جلیله خارجه

جناب جلالتمآب قوام الدوله وزیر امور خارجه

جناب صدیق الملک رئیس کل ادارات و دفاتر وزارت خارجه که واسطه فیمابین جناب جلالتمآب وزیر امور خارجه و کل دفاتر میباشند

نواب حاجی محمد حسین میرزا حشمة السلطنه حاجی میرزا زمان خان ناظم الملک نایب اول وزارت خارجه که موقتاً مامور سرحد خراسان هستند میرزا جواد خان نایب الوزاره میرزا جواد خان سعد الدوله سرتیپ اول و نایب اول وزارت خارجه مصباح الملک میرزا نصر الله خان نایب اول وزارت خارجه آقا میرزا عبد الرحیم خوشنویسباشی عنوان نگار وزارت خارجه میرزا عباسقلیخان سپهر نایب اول وزارت خارجه و مجری احکام میرزا محمد علیخان نصرت الوزاره نایب وزارت خارجه میرزا احمد خان سرتیپ نایب وزارت خارجه مهماندار سفرا حاجی میرزا سید حسین نایب وزارت خارجه حاجی میرزا علی اکبر خان نایب وزارت خارجه میرزا مهدیخان بدایع نگار نایب وزارت خارجه ملک الکتاب حاجی میرزا محمد حسین

میرزا کاظم خان سرتیپ الیمنی حسینعلی میرزا نایب وزارت خارجه

میرزا آقا خان سرتیپ میرزا جهانگیرخان منشی اول وزارت خارجه که با ناظم الملک مامور سرحد خراسان شده اند

اداره تحریرات و بایگانی مبارکه

و فرامین جهانمطاع و عهدنامجات و دستور العملهای عموم مامورین وزارت خارجه با نامه نگار نایب اول وزارت خارجه است

میرزا اسد الله منشی وزارت خارجه

اداره امور متعلقه بسفارات

عثمانیه) با ثقة الملک حاجی میرزا محمد علی نایب اول وزارت خارجه میرزا جعفر خان منشی وزارت خارجه میرزا اسمعیل منشی میرزا محمود منشی میرزا احمد منشی میرزا عنایت الله خان منشی میرزا حبیب الله نویسنده

اداره امور متعلقه بسفارات

روس) با مصباح الملک میرزا نصر الله خان نایب اول وزارت خارجه میرزا اسد الله خان منشی وزارت خارجه میرزا حسنخان منشی میرزا ابراهیمخان منشی میرزا ابو القاسم منشی میرزا شفیع خان منشی میرزا احمد نویسنده

اداره امور متعلقه بسفارتخانهای

فرانسه و آلمان و اطریش و اتازونی با میرزا عبد الله خان سرتیپ و مستشار وزارت خارجه میرزا ابراهیم خان منشی وزارت خارجه میرزا هادیخان منشی وزارت خارجه میرزا رضا خان منشی وزارت خارجه

اداره امور متعلقه بسفارات

انگلیس) با اعتصام الملک میرزا خانلرخان نایب اول وزارت خارجه میرزا احمد منشی وزارت خارجه میرزا سید تقی منشی میرزا حسینخان منشی میرزا جعفر منشی

اداره امور متعلقه بسفارات

ایطالیا) با میرزا محسن منشی نفر نویسنده نفر

دفتر تجارات و محاکمات

با میرزا زین العابدین خان نایب وزارت خارجه میرزا ابو القاسمخان منشی وزارت خارجه میرزا اسمعیل منشی میرزا یوسف نویسنده

دفتر ترجمه و خطوط رمز

با میرزا محمود خان مفتاح الملک نایب اول وزارت خارجه بارون زمانه مترجم اول میرزا مسعودخان منشی دوم و میرزا آقا محسن منشی

دفتر محاسبه

با میرزا آقا محسن خان مستوفی وزارت خارجه میرزا شفیع فرزداد

میرزا اسدالله سررشته دار میرزا علی اکبر و میرزا محمد عزبان دفتر

دفتر تشریفات

با نتیجة الوزراء العظام میرزا حسینخان نایب وزارت خارجه میرزا محمودخان منشی میرزا محمدخان اجودان اسمعیل خان سرتیپ نور محمدخان سرهنگ حاجی محمدخان اجودان وزارت خارجه محمد حسنخان اجودان حسنخان اجودان عبدالحسین خان اجودان محمد رحیم بیک غلام ناشی جوادخان اجودان

دفتر ثبت و ضبط

با میرزا رضی خان مدیر میرزا حسینخان ناظم میرزا علینقی منشی میرزا اسدالله منشی میرزا عبدالله منشی

دفتر تذکره

منشی باشی دفتر تذکره میرزا ابوالباقر میرزا محمد صادق سررشته دار تذکره میرزا رفیع خان مبدع طبع میرزا محمد مهر کننده تذکرها بمهر دولتی

صاحب منصبان

حاجی میرزا حسینخان نایب وزارت خارجه کارپرداز سابق طرابزن حاجی میرزا عبدالله خان میرزا ابوالقاسم خان نایب وزارت خارجه میرزا اسحق خان تبریزی نجفقلیخان فرجاد محمد تقیخان سرتیپ میرزا نامان خان جنرال اجودان میرزا علی اشرف خان سرتیپ مهندس محمد تقیخان سرتیپ حاجی شاه محمد خان

اسامی مأمورین کارگذاریهای داخلهٔ ایران

کارگذاریهای خارجه آذربایجان

جناب ساعد الملک حاجی میرزا صادقخان سرتیپ اول و نایب قلیجخان سرتیپ و مستشار حاجی میرزا معصومخان نایب اول میرزا مهدیخان سرهنگ نایب کارگذاری میرزا حسینخان سرهنگ نایب کارگذاری میرزا حسنخان سرهنگ نایب کارگذاری میرزا سعید خان نایب کارگذاری میرزا رضاخان سرهنگ نایب میرزا محمدخان سرهنگ ناظم دفتر ساطورخان مترجم و سرهنگ میرزا هاشم منشی میرزا ابوالقاسم اجودان علیخان اجودان میرزا جواد اجودان

ارومی

میرزا هاشمخان کارگذار میرزا محمود منشی کارگذاری میرزا محمد اجودان

ادارهٔ تذکرهٔ آذربایجان

امین الوزاره رئیس امنای تذکره سرحدات آذربایجان

اردبیل

میرزا احمدخان امین تذکره

کارگذاریهای سایر ولایات دولت علیهٔ ایران

خراسان

مشهد مقدس

حاجی محمد صادقخان میرزا حسینخان نایب کارگذاری میرزا علیخان منشی میرزا ابراهیمخان امین تذکره

بجنورد و قوچان

میرزا محمد قلیخان سرتیپ و نایب وزارت خارجه میرزا کاظم امین تذکرهٔ بجنورد میرزا فتح الله خان امین تذکرهٔ قوچان

سرخس

میرزا علیخان

دره جز

میرزا اسدالله

استراباد

میرزا جوادخان علی اکبرخان وقایع نگار امین تذکرهٔ بندرجز شکرالله خان نویسنده

مازندران

میرزا ابوالحسنخان میرزا موسی خان وقایع نگار میرزا فتح الله خان نایب کارگذاری نوروز خان منشی هادیخان نویسنده

فارس

حاجی معز الملک میرزا رحیمخان نایب و منشی کارگذاری

بوشهر

مؤتمن الوزاره میرزا محمد خان میرزا علیخان امین تذکرهٔ بوشهر

بندر عباس

میرزا اسمعیل خان

گیلان

میرزا موسی خان میرزا عبدالرسول نایب کارگذاری

اداره تذکره گیلان

میرزا حبیب الله خان سرهنگ امین
تذکره میرزا امان الله سررشته دار

کرمانشاهان

حاجی محمد صالح خان

کردستان

میرزا احمد میرزا علیخان امین
تذکره کردستان

کاشان

میرزا افضل الله خان

اصفهان

سلیمانخان عبدالله خان اجودان
وزارت خارجه نایب کارگزاری

کرمان

ملا کیخسرو دستور سفید طایفه
زردشتی یزد و کرمان

اسامی سفرا و مامورین و کارپردازان

دولت علیه ایران در ممالک خارجه

و لایات دولت عثمانی

اسلامبول

جناب جلالتمآب معین الملک امیر تومان
سفیر کبیر میرزا جواد خان سرتیپ
اول و مستشار سفارت حاجی
محمد قلیخان سرتیپ و نایب و مترجم
اول محمد آقا سرتیپ و نایب اول
میرزا اسدالله خان سرهنگ نایب
دویم حاجی آقا خان مترجم حاجی
مجید خان میسیو بارولستی
مستشار حقوق سفارت
رضا خان سرهنگ

مصر

حاجی محمد خان جنرال قونسول
حسنخان نایب جنرال قونسولگری
شاهبختان ترجمان اول حاجی کمال
خان ترجمان اول و بر قونسولگری

وان

میرزا معصوم خان اعتماد الوزاره
جنرال قونسول

ارزنة الروم

میرزا حسنخان کارپرداز اول

شام

میرزا علی اکبر خان کارپرداز

طرابزن

حاجی میرزا رضا خان کارپرداز

اسکندریه

حاجی میرزا حبیب الله خان کارپرداز

جده

حاجی میرزا علی کارپرداز

ازمیر

اوهانس خان کارپرداز

بایزید

میرزا محمد کارپرداز

طنطنه

سلیم غنامی کارپرداز

عراق عرب و غیره

بغداد

مشیر الوزاره میرزا محمود خان
کارپرداز اول میرزا طهماسب قلی
نایب حسن افندی نایب ترکی
حاجی میرزا ابوالقاسم خان ترجمان
ترکی

بصره

حاجی محمد رضا خان کارپرداز

کربلای معلی

میرزا عبدالوهابخان نایب

نجف اشرف

میرزا اسمعیل نایب

خانقین

محمد اسمعیل بیک نایب

سلیمانیه

میرزا علیخان کارپرداز

سایر خاک عثمانی

کرکوک عباس آقا کاظمین کریم بیک
مندلیج میرزا ابوطالب دیاربکر
میرزا حسین حکاری میرزا اسحق
خان کارپرداز صیب نصرالله
بیک عماره علی بیک سماوات
حسین بیک بیت المقدس میرزا آقا
یعقوب تبریز یوسفخان حله حاجی
عباسقلی قزل رباط و شهروان
بشیر خان بیک آناطولی میرزا موسی بیک

دولت انگلیس و غیره

سفارتخانه لندن و هلاند

جناب جلالتمآب ناظم الدوله میرزا
ملکم خان وزیر مختار و ایلچی مخصوص
میکائیلخان سرتیپ و نایب اول
اسکندرخان سرتیپ و نایب دویم
میرزا محمد علیخان منشی

هندوستان

بمبئی

حاجی معتمد الوزاره جنرال قونسول
بمبئی و هندوستان سرتیپ اول

آقا عبدالیحیی

آقا عبد الحسین ملک التجار حاجی
محمد علی معتمد التجار (کلکته) رستمجی قونسول
(حیدرآباد دکن) آقا محمد علی شوشتری
ویس قونسول (بمبئی) حاجی میرزا احمد
ویس قونسول

دولت روس
سفارتخانه پطرزبورغ وغیره

جناب میرزا محمود خان وزیر مختار و ایلچی مخصوص
میرزا رضا خان دانشی جنرال آجودان
میرزا اعلی نقی مترجم و نایب

تفلیس و سایر خاک قفقازیه

معین الوزاره میرزا محمد علیخان سرتیپ
و کارپرداز اول میرزا محمد دفتردار
میرزا معصوم خان ویس قونسول بادکوبه
میرزا جبار خان ویس قونسول ایروان

حاجی ترخان

میرزا سید محمد خان کارپرداز میرزا
آقا نایب و منشی میرزا تقی مترجم
میر جعفر خان ویس قونسول نوخی و غیره

باطوم

میرزا علی اکبر خان کارپرداز

دولت فرانسه
سفارتخانه پاریس وغیره

جناب نظر آقا سرتیپ وزیر مختار و ایلچی
مخصوص میرزا احمد خان سرتیپ
مستشار حاجی محمد خان نایب اول
مسیو موزلیر حکیم سفارت، مسیو
کاردواسو قونسول بوردو، مارسیل
مسیو میلیه جنرال قونسول بردو
مسیو ... قونسول

دولت آلمان
سفارتخانه برلن

جناب میرزا رضا خان جنرال آجودان
وزیر مختار و ایلچی مخصوص میرزا
حسنخان سرتیپ و نایب اول
میرزا ضیاء الدین خان مترجم اول

دولت المریش
سفارتخانه وینه

جناب زیبا خان وزیر مختار و ایلچی
مخصوص مسیو آرتبلک خان نایب
سفارت

سفرای دول متحابه

و صاحب منصبان مقیم دربار همایون
و سایر ولایات محروسه ایران بترتیب
حروف تهجی

سفارت دولت جمهوری
اتازونی ینکی دنیا

جناب ادوارد سپنسر پرات وزیر مقیم
میرزا محمود خان منشی اول سفارت

سفارت دولت استریه
و مجارستان
در طهران

ویکنودبورهک شارژدافر کاپیتن
توکیر قونسول سفارت میرزا آقا خان
منشی اول سفارت

سفارت دولت آلمان

جناب جلالتماب بارون شنک فون
شواین برگ وزیر مختار و ایلچی مخصوص
مسیو نیمن نایب دکتر فرانک
مترجم حاجی میرزا نصر الله خان منشی اول

سفارت دولت انگلیس در طهران

جناب جلالتماب ولندلطامسن وزیر مختار
و ایلچی مخصوص مستر کارت ریت
نایب دوم مستر سکچر چیل مترجم و نایب دوم

مستر جوسف دیکسن حکیم باشی مستر ... کنس
ویس قونسول مستر هانری نواده
(دفتردار و محاسب) عباسقلیخان
مترجم و منشی میرزا زین العابدین
منشی اول میرزا شیخعلی منشی دوم
حاجی میرزا الحسن منشی سیم

سایر ولایات
تبریز

مستر آبت جنرال قونسول

خراسان

میرزا عباسخان وکیل سفارت

شیراز

حیدرعلیخان وکیل سفارت

کرمانشاهان

حاجی آقا حسن وکیل سفارت

اصفهان

مستر آقا نور وکیل سفارت

استراباد

محمد تقی آقا وکیل سفارت

گیلان

میرزا جعفر منشی قونسولگری

بوشهر

کلنل ... جنرال قونسول حکیم باشی
مستر ... ویس قونسول و
نایب اول میر حکیم خان بهادر نایب
دوم میرزا عبد الحسین منشی

سفارت دولت ایطالیا
در طهران

مسیو لکونت دونا توشارژدافر

سفارت دولت روس
در طهران

جناب جلالتماب پرنس دالغوروکی

جنرال هاردو وزیر مختار و ایلچی
مخصوص مسیو دوغرس نایب اول
مسیو غریغوریچ مترجم اول مسیو
فیلی پیف نایب دوم مسیو انجلکوف
مترجم دوم مسیو چرب نین حکیمباشی
میرزا مهدیخان منشی اول میرزا
ابو القاسمخان منشی دوم

سایر ولایات

تبریز

مسیو پطروف جنرال قونسول مسیو
نیافیدین نایب اول مسیو موسیکف
مترجم اول جنرال قونسولگری

گیلان

مسیو دلاصوف قونسول رشت و انزلی
نایب قونسولگری میرزا عبدالله خان
منشی قونسولگری

مشهد مقدس

کریمخان نصیر بیک اوف وکیل التجاره

قوچان و بجنورد

یحیی بیک طاهراوف

دره جز و کلات

برهنف

استراباد

مسیو کاخانفسکی قونسول مسیو
لوتیسکی نایب قونسولگری

سفارت دولت عثمانی در طهران و غیره

جناب جلالتمآب خالد خلیل بیک سفیر
کبیر دولت علیه عثمانی سرکیس آقا افندی
نایب دوم میرزا احسنخان منشی اول
سفارت کبری

سایر ولایات

تبریز

علی بهجت بیک افندی باش شهبندر
میرزا حاجی آقا منشی اول باش شهبندری

کرمانشاهان

بهاء الدین بیک افندی باش شهبندر
حاجی عبد الرحیم وکیل شهبندر

همدان

حاجی محمد سعید وکیل شهبندر

کردستان

آقا سید جابر شهبندر منشی نفر

شیراز

حاجی سید ابراهیم ناظم التجار شهبندر
میرزا سید محمد منشی

بوشهر

میرزا حسین وکیل شهبندر

ساوجبلاغ

عبد الاحد آقا وکیل شهبندر ساوجبلاغ

ارومیه

وکیل شهبندر ارومی

سفارت دولت فرانسه در طهران

جناب جلالتمآب مسیو دبالوا
وزیر مختار و ایلچی مخصوص مسیو
واسیه نایب اول مسیو ادی بر
مترجم اول مسیو مال پرتو شانسلیه
(دفتردار سفارت) میرزا ابراهیم
منشی اول سفارت

سایر ولایات

تبریز

مسیو امیل برنر جنرال قونسول
دولت فرانسه مسیو وفریه
مترجم و شانسلیه میرزا احسنخان
منشی جنرال قونسولگری

وزارت جلیله

وزارت جلیلهٔ عدلیهٔ اعظم

جناب جلالتمآب عضدالملک وزیر حضور همایون و وزیر عدلیهٔ اعظم و ایلخانی ایل جلیل قاجار و خازن مهر همایون

مجالس و اجزاء وزارت جلیلهٔ عدالت عظمی

اجزاء مخصوص مجلس محترم وزیر عدالت عظمی

جناب جلالت نصاب عمید الملک جناب مجد الاشراف
میرزا عباسقلیخان سپهر میرزا کاظمخان لله باشی
مستوفی دیوان اعلی حاجی حسین خان ولد مرحوم
احمد خان عمید الملک فتح الله خان سرتیپ ناظم
دیوانخانهٔ مبارکه و متصدی عرایض سوار بے
میرزا علینقی منشی باشی میرزا عبد الغفار منشی
میرزا حسینخان پسر لله باشی میرزا ربیع ولد میرزا
علی مستوفی میرزا علی ولد میرزا هدایت الله مستوفی
میرزا سید عبد الله محرر

علاوه بر اشخاص مفصله فوق هم دوره بار ... که از نفسا تالار شاهزادگان عظام و وزرای عظام و مستوفیان کبار ... دو نفر در این مجلس حاضر هستند و دیگر در هر هفته در شب مجلسی از علما و اعلام ذوی العقول الاحترام منعقد ... در مسائل ... مشغول ...

مجالس دفاتر کل وزارت عدالت عظمی

و دار الانشاء و رسائل و تظلمات عامه که متعلق بمجلس مخصوص وزارت عدلیهٔ عظمی است

دفاتر تظلمات عامه بریاست نایب الوزاره

میرزا سید کاظم مستوفی ولد مرحوم میرزا سید ابراهیم مستوفی مدبر دیوان تظلمات عامه

اعضاء و اجزاء

میرزا سید علی منشی میرزا اشرف منشی میرزا سید کاظم
میرزا ابراهیم میرزا عبد الکریم عریضه نگار آجودان
دفتر نفر فراش دو نفر دو نفر

دیوان رسائل خاصه

میرزا علینقی منشی باشی رئیس دار الانشاء رسائل

اعضاء و اجزاء

میرزا محمد ربیع میرزا علی میرزا عباس ثبات
میرزا سید عبد الله

سایر مجالس که متعلق بدعاوی ملکیه

و نقدیه و تجارت و جنایت و اجراء و غیره میباشد

مجلس اجراء

بریاست امیر الامراء العظام محمد قلیخان

اعضاء و اجزاء

محمد ... خان قاجار سرتیپ علی اصغر خان سرتیپ رئیس
غلامان دیوانخانهٔ مبارکه حاجی میرزا زین العابدین
داروغه میرزا علی منشی مخصوص و تحویلدار وجوهات
میرزا محمد حسین تفرشی میرزا محمد نایب
میرزا علی برادر مشار الیه غلام سی نفر فرهمین میرزا ابراهیم

مجلس محاکمات ملکیه که منقسم بدو قسمت

مجلس محاکمات ملکیه راجع بعرایض خارج دار الخلافه
الباهره بریاست امیر الامراء العظام اعتماد الملک

اعضاء و اجزاء

جناب حاجی ملا یعقوب محمد جعفرخان برادر مرحوم
محمد تقیخان حاجب الدوله محمود خان قاجار سرتیپ
میرزا اسمعیل منشی باشی میرزا محمد حسین نوائی
منشی مخصوص میرزا ابراهیم ثبات

مجلس محاکمات ملکیه راجع بعرایض داخله

دار الخلافه الباهره بریاست میرزا شفیع صدر
دیوانخانهٔ مبارکه

اعضاء و ...

اعضاء و اجزاء

امیرزاده محمد جواد میرزا نجفقلیخان قاجار سرتیپ
میرزا ابو القاسم میرزا محمد خان منشی نوری
میرزا محمد حسین منشی نوری میرزا شهاب منشی
میرزا بهاء الدین محرر میرزا حسن ثبات
میرزا علیخان ثبات

مجلس مطالب و اظهارات شاهزادگان و اعظام و اهالی نظام و خوانین قاجاریه

بریاست محمد حسینخان قاجار سرتیپ

اعضاء و اجزاء

جناب قاضی دیوانخانه محمد خان قاجار سرتیپ
میرزا محمد علی منشی خاصه حاجی محمد رضا خان
ممیز میرزا عبد الحسین ثبات

مجلس محاکمات نقدیه از اهل قلم و غیره

بریاست حاجی رئیس

اعضاء و اجزاء

محمد حسن میرزا عباسقلیخان سرحددار

میرزا محمود منشی میرزا ابراهیم خان ثبات میرزا اسمعیل

مجلس محاکمات تجارتی و جنایتی

بریاست حاجی میرزا سید حسین مستوفی

اعضاء و اجزاء

محمد صادقخان قاجار سرتیپ ولد جناب شهاب الدوله
میرزا محمد محمد خان قاجار میرزا زمان ثبات

تجار که لدی الضروره برای تحقیقات

مطالب تجارتی حاضر میشوند
حاجی علینقی تاجر کاشانی حاجی بابا حسن
ناظر التجار آقا عبد الباقی ارباب
آقا سید آقای تاجر کاشانی حاجی
محمد صادق تاجر کاشانی
حاجی علی اکبر تاجر شیرازی
حاجی محمد حسین آقا حاجی محمد حسین
شال فروش کاشانی

اداره مهر مهر آثار مبارک

جناب جلالتمآب عضد الملک وزیر حضور همایون و وزیر عدلیه اعظم و ایلخانی ایل جلیل قاجار و خازن مهر مهر آثار

نایب اداره و غیره

امیر الامراء العظام امیر سلیمانخان ولد جناب
جلالتمآب عضد الملک نایب و رئیس اداره
مهر همایونی
میرزا زین العابدین مستوفی دیوان اعلی
و امین مهر مهر آثار مبارک

سایر اجزاء

محمد کریم بیک ضابط مهر مهر آثار مبارک
میرزا رضا محرر و ضابط ثبت
محرر بن احکام و بروات دو نفر
فراشان مستحفظ دو نفر نایب قراول یک نفر
وکیل یک نفر قراولان چاتمه چهار نفر

ولایات ممالک محروسه سوای دار الخلافه طهران که جزو ادارات دربار نوشته شده است

مملکت آذربایجان

نواب مستطاب اشرف والا شاهنشاه زاده اعظم ولیعهد جاوید مهد دولت علیه صاحب اختیار مملکت آذربایجان ادام الله اقباله العالی نواب والا اعتضاد السلطنه جناب جلالتمآب امیر نظام کارگزار کل مملکت آذربایجان

حکام ولایات

جناب جلالت نصاب وکیل الملک حکمران اردبیل و مشکین جناب نجابت نصاب محمد خان والی حکمران خوی و سلماس امیر الامراء العظام حاجی حسام الدوله امیر تومان حکمران مراغه و هشترود و ... علیخان پیشخدمت خاصه همایونی حکمران ارومیه هاشمخان پیشخدمت حکمران قراجه داغ امیرزاده عزیز الله میرزا سرتیپ اول حکمران خلخال میرزا حسنخان نواده صاحبدیوان حکمران شقاقی و سراب و گرمرود سیف الدین خان حکمران ساوجبلاغ حاجی موسی خان پسر مرحوم حاجی وکیل حکمران امیرزاده پاشا خان حکمران صاینقلعه امیرزاده مغرور میرزا ناظر سرکار میرزا منصور خان حاکم اردونق و اتراب احمد خان سرتیپ حاکم الان براغوش میرزا اسد الله خان حاکم طالش قلیخان سرتیپ حاکم کرکر محمد ابراهیم خان حاکم بلوکات ثلثه هشترود و چهار اویماق بحکومت قراولی شهر تبریز و قراسورلی راهها وغیره و ریاست تجارت بعلاوه صندوقخانه حضرت والا در اداره امیرزاده نصرت الدوله است

عملجات دیگر بخانه

ارباب قلم

مستوفیان

میرزا ابو تقیع مستوفی کل محاسبات سرکاری میرزا داود مستوفی و وقایع نگار میرزا عبد العظیم مستوفی میرزا محمد مستوفی میرزا صادق سررشته دار

منشیان

دبیر السلطنه منشی باشی میرزا علیخان میرزا نصر الله خان میرزا موسی خان ایضاً میرزا موسی خان میرزا عبد الله خان میرزا آقا خان میرزا محمد علیخان میرزا حسینقلی میرزا ابو الفتح خان میرزا علیخان پسر مرحوم حاجی میرزا محمد خان حاجی میرزا عبد الحسینخان میرزا مهدیخان میرزا عبد الصمد ثبات و دفتردار

اطباء

حاجی میرزا مرتضی قلی اعتماد الاطباء حکیمباشی مخصوص میرزا محمد حکیمباشی میرزا علی حکیمباشی میرزا سید علی حکیم میرزا عبد الله سیف الاطباء و جراح باشی میرزا زین العابدین معین الاطباء میرزا محمود خان طبیب

صندوقخانه

امیرزاده نصرت الدوله سرتیپ اول صندوقدار میرزا سید علی مستوفی میرزا مهدی سررشته دار میرزا سید عزیز الله کرایراق

نظارتخانه

امیرزاده مغرور میرزا ناظر میرزا رفیعخان مستوفی میرزا ابراهیم سررشته دار

عمله خلوت

نواب بصیر السلطنه پیشخدمت باشی و مهردار علی بخش میرزا نایب پیشخدمت باشی و تحویلدار صرف جیب خانبابا خان نایب پیشخدمت باشی سلطانعلیخان پیشخدمت و محصل محاسبات علی آقای پیشخدمت و تحویلدار وجوه نقدی میرزا لطفعلی قهوه چی باشی با عملجات قهوه خانه کربلائی حسین سقا باشی با عملجات آبدارخانه

عمله خدمت

مهدیخان فراشباشی محمد علیخان مصطفی قلیخان نایب اول پسر مرحوم محمد رضا خان بیکلربیکی میرزا حسینخان مستوفی اللهوردیخان نایب حسین نایب

باشیان و ارباب مناصب دیگر بخانه

حاجی صمد الدوله ایشیک آقاسی باشی علی اکبرخان نایب ایشیک آقاسی باشی محمد حسنخان نایب ایشیک آقاسی باشی عبدالحمید میرزا داراکشیکچی باشی عباسقلیخان امین الوزاره و غلام پیشخدمت باشی محمد صادق خان اجودانباشی حسین پاشا خان قوللر آقاسی جناب میرزا ابوالقاسم ملا باشی غلامحسین میرزا صدرالشعراء رضا خان تفنگدار باشی ولد سیف الدوله میرزا یحیی منجم باشی ولد مرحوم نجم الملک میرزا احمد منجم منوچهر خان عکاسباشی

خواجه سرایان

آغا مبارک آغا باشی حسنخان خواجه آغا سید احمد علیخان آغا حسن

اصطبل و کالسکه خانه و شترخانه و قاطرخانه

امیرزاده سلطان عبدالحمید میرزا امیرآخور ولد نواب عضدالدوله حبیب الله خان صاحبجمع شترخانه و قاطرخانه نصرالله میرزا نایب اصطبل میرزا بابا مشرف اصطبل عباس آقای میرآخور نایب میرزا بابا بیک نایب حاجی محسن بیک صاحبجمع ایلخی میرزا فتاح کالسکه چی باشی

عمله رکاب

محمد قلیخان شاطرباشی ولد مرحوم حاجی احمد خان شاطرباشی و عمله جات کلبعلیخان میرشکار و شکارچیان

دستگاه نواب والا عضدالسلطنه

امیرالامراء العظام حاجی صمد الدوله پیشکار و رئیس ریشخانه میرزا محمد ادیب ملاباشی میرزا علی حکیمباشی میرزا ابوالفتح مستوفی پسر دبیرالسلطنه میرزا جعفرخان مستوفی مهدیخان میرآخور ولد شاهزاده دارا میرزا مصطفی خان میرزا علیرضا مستوفی پسر وقایع نگار عباسعلیخان صندوقدار اسمعیلخان فراشباشی میرزا صادقخان منشی میرزا محمد منشی میرزا عباسعلی سررشته دار علیخان شاطرباشی پسر مرحوم حاجی شاطرباشی فتحعلیخان تفنگدارباشی ولد مرحوم [illegible] خان مؤتمن حاجی [illegible] خواجه

اجزای دیوانخانه عدلیه

نواب نصرة السلطنه رئیس دیوانخانه جناب میرزا محمد تقی صدر دیوانخانه محمد جعفرخان قاجار میرزا اسحق خان کارپرداز میرزا رفیع مستوفی میرزا احمد منشی میرزا عباس منشی میرزا محمود خان منشی

بیگلربیگی و کدخدایان و اجزای حکومت شهر تبریز

عمدة الامراء العظام حسینقلیخان بیگلربیگی حاجی میرزا مهدی کلانتر حاجی میرزا شفیعخان مؤتمن حاجی میرزا کاظم وکیل الرعایا حاجی آقاخان قلعه بیگی میرزا لطفعلیخان کدخدای محله نوبر حاجی میرزا نصیرخان کدخدای محله حکم آباد میرزا عبدالله خان کدخدای ویجویه میرزا اسحق خان کدخدای باغمشه محمد علیخان داروغه حبیب الله خان کدخدای محله امیرخیز میرزا جوادخان کدخدای سرخاب حاجی میرزا موسیخان کدخدای شتربان و غیره

مستوفیان عظام

جناب فخامت نصاب مستشارالملک میرزا شفیعخان پیشکار مالیه آذربایجان میرزا یوسف مستوفی حاجی میرزا اسحق مستوفی میرزا اعظم مستوفی امین دفتر معین دفتر وکیل دفتر میرزا اسحق مستوفی پسر وزیر وظایف میرزا محمد خان مستوفی سرکارات حاجی میرزا یوسف مستوفی میرزا رضاقلیخان میرزا جعفرخان میرزا علی اکبر مستوفی میرزا رحیم مستوفی

لشکرنویسان فخام

جناب مجدت نصاب میرزا محمود خان مشیرنظام و رئیس دفتر لشکر آذربایجان میرزا سید مرتضی لشکرنویس میرزا علی اشرف خان لشکرنویس میرزا سید محمد مهام نویس میرزا محمد علیخان مستوفی نظام میرزا حسینخان پسر جناب مشیرنظام حاجی میرزا ابوالحسن لشکرنویس حاجی میرزا کاظمخان ایضاً میرزا احمد ایضاً میرزا علیخان لشکرنویس پسر جناب مشیرنظام میرزا حسن ایضاً میرزا سید محمد علی لشکرنویس میرزا لطفعلی میرزا بهاءالدین میرزا موسیخان ایضاً میرزا فتحخان ایضاً [illegible]

[illegible]

ممالک و ولایات مفصله بحکومت و فرمانفرمائی حضرت اقدس والا نواب مستطاب اشرف والا شاهزاده

معظم ظل السلطان ادام الله اقباله العالی بعلاوه ریاست قشون و افواج ولایات مفصله ذیل

ایالات

اصفهان فارس عربستان لرستان کردستان کرمانشاهان یزد بروجرد بختیاری عراق کلپایگان خوانسار محلات کمره ددجزین

اصفهان

نواب مستطاب اشرف والا ظل السلطان ادام الله اقباله العالی حکمران و فرمانفرما

اجزای حکومت

جناب صادم الدوله امیر تومان رئیس کل نواب حشمة الدوله امیر تومان جناب مولوی ملاباشی امین وظایفه اوقاف میرزا سلیمانخان رکن الملک منشی باشی نایب الحکومه اصفهان محمد اسمعیلخان امیر آخور جناب سراج الملک مستوفی پیشکار کریمخان میرپنج رئیس کل افواج سواره فتح میرزا نصرالله خان مستوفی سرکار میرزا جعفر مستوفی مخصوص علیخان سرتیپ توپخانه و رئیس مدرسه همایونی میرزا حسینخان دکتر حکیمباشی سرتیپ سیم میرزا موسیخان ناظم الاطباء

اجزای دفترخانه

جناب میرزا حبیب الله خان مشیرالملک مستوفی و رئیس دفترخانه میرزا حسینخان سررشته دار میرزا محمدحسن مستوفی میرزا علی مستوفی میرزا زین العابدین مستوفی میرزا رضای صاحبجمع خزانه میرزا علیقلی دفتردار میرزا اسدالله دفتردار

اداره انشاء

جناب میرزا رضاخان بنان الملک مدیر رسائل میرزا خانلر علیخان منشی مخصوص و تحویلدار میرزا اسمعیل میرزا احمد منشی میرزا زین العابدین منشی میرزا نصرخان منشی میرزا حاجی حبیب الله منشی میرزا فرج الله خان منشی محمد آقا منشی

مملکت فارس

نواب مستطاب اشرف والا ظل السلطان فرمانفرمای مملکت فارس نواب والا جلال الدوله نایب الایاله مملکت فارس جناب صاحبدیوان پیشکار کل مملکت فارس جناب میرزا حسینخان نصیرالملک جناب قوام الملک جناب میرزا حسینخان مؤتمن الملک میرزا احمدخان مؤید الملک حاجی میرزا آقاخان وکیل میرزا عبدالله سررشته دار میرزا محمدرضا [illegible] میرزا علیمحمد ملاباشی حاجی میرزا ابراهیمخان ملاباشی میرزا علیمحمدخان منشی باشی حاجی میرزا جعفر حکیمباشی و حافظ الصحه

کرمانشاهان

نواب مستطاب اشرف والا ظل السلطان فرمانفرما جناب امیرالامراء العظام حسام الملک نایب الایاله کرمانشاهان

کردستان

نواب مستطاب اشرف والا ظل السلطان فرمانفرما جناب اقبال الملک نایب الایاله کردستان میرزا یوسف وزیر مستوفی کل شرف الملک

عربستان

نواب مستطاب اشرف والا ظل السلطان فرمانفرما نواب احتشام السلطنه نایب الایاله عربستان و بختیاری آقا رضا مستوفی و سررشته دار شیخ مزعل خان نایب محمره

لرستان و بروجرد

نواب مستطاب اشرف والا ظل السلطان فرمانفرما حاجی میرزا محسنخان مظفرالملک نایب الایاله بروجرد و لرستان میرزا سید رضا مستوفی و سررشته دار

یزد

نواب مستطاب اشرف والا ظل السلطان فرمانفرما مصطفی قلیخان بهاء السلطنه نایب الحکومه

عراق و کلپایگان و کمره و جزین و خوانسار و محلات

نواب مستطاب اشرف والا ظل السلطان فرمانفرما

مصطفی قلیخان فراشباشی نایب الحکومه عراق و مضافات میرزا سید صادق رشته دار

کلپایکان و خوانسار

امیرزاده جلال الدین میرزا ولد مرحوم عماد الدوله نایب الحکومه محلات و نراق و غیره میرزا هدایتخان فراشخلوت نایب الحکومه

درجه بندی قشون و افواج جمعی نواب مستطاب اشرف والا ظل السلطان

ادام الله اقباله العالی از قرار ثبت سنه ماضیه صورت جدید نداده اند

افواج

جدیده فوج

افواج ثلثه اصفهان

فوج جلالی بسرتیپی نواب والا جلال الدوله دام اجلاله العالی هزار نفر فوج چهار محالی بسرتیپی سهام السلطنه بسرهنگی میرزا عبد الحسینخان هشتصد نفر فوج فریدن بسرهنگی حاجی مصطفی قلیخان هشتصد نفر

افواج خمسه عراقی و سیلاخوری و غیره فوج

فوج فراهانی بسرتیپی امان الله خان هشتصد نفر فوج کزاز بسرتیپی حاجی ذو الفقارخان هشتصد نفر فوج برچلو بسرتیپی محمد خان هشتصد نفر فوج سربندی بسرهنگی محمد علیخان هشتصد نفر فوج خلج بسرهنگی سهرابخان هشتصد نفر فوج سیلاخوری بسرتیپی محمد علیمیرزا و سرهنگی رضاخان هشتصد نفر فوج کمره بسرتیپی ابراهیم میرزا و سرهنگی محمد تقیخان هشتصد نفر فوج کلپایکان بسرهنگی محمد باقرخان هشتصد نفر فوج امرائی بسرهنگی قاسمخان هشتصد نفر فوج پشتکوهی بسرهنگی غلامرضاخان هشتصد نفر

افواج خمسه کرمانشاهان و کردستان

فوج کلهر بسرتیپی رضاقلیخان هشتصد نفر فوج گوران قلعه زنجیری بسرهنگی محمد حسینخان هشتصد نفر فوج زنگنه بسرتیپی ظهیر الملک هشتصد نفر فوج کرندی بسرتیپی علیمرادخان هشتصد نفر فوج ظفر کردستان بسرتیپی ظفر الملک هشتصد نفر

سواره

از قرار ثبت سنه ماضیه

سواره جدید اصفهان بسرتیپی محمد علیمیرزا پانصد و دو نفر سواره عرب جمعی مصطفی قلیخان سهام السلطنه سرتیپ سیصد و یکنفر سواره بختیاری بسرتیپی محمد حسینخان صد و یکنفر سواره قدیم و جدید فارس بسرتیپی حبیب الله خان پانصد و یکنفر سواره بیرانوند بروجرد جمعی حسنخان پنجاه نفر سواره قبه و ایروانی بسرکردگی آقا بیک بیست و پنجنفر سواره پاجلان بروجرد بسرهنگی حاجی احمدخان صد و یکنفر سواره مهاجر بسرکردگی امامقلیخان باوند و امور یزد چهارده نفر سواره ولایتی عربستان از فیلی و بختیاری بسرکردگی کریمخان و داراب خان نود و دو نفر سواره جدید لرستانی بسرکردگی صیدمهدیخان صد و یکنفر سواره قدیم کوزبری جمعی شفیع بیک سلطان سی نفر سواره جدید کرمانشاهانی بسرتیپی اسمعیلخان چهارصد نفر سواره سنجابی جمعی قهرمانخان سرکرده دویست و یک نفر سواره احمدوند و هتونی جمعی کریمخان یکصد و یک نفر سواره نانکلی جمعی صید خسروخان یکصد و یکنفر سواره کلیائی جمعی حشمت الله خان سرهنگ یکصد و یک نفر

ولایات و ایالاتیکه حکومت آنها در اداره شاهنشاهزاده افخم نواب مستطاب اشرف والا

نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ دام الله اقباله العالی است

ایالت گیلان

نواب مؤید الدوله امیر تومان والی و حکمران گیلان و طوالش

ایالت دار المرز مازندران

میرزا ابراهیم پیشکار گیلان

جناب عبد الله خان والی حکمران ایالت دار المرز مازندران

استراباد و کرگان و ترکمان

امیر الامراء العظام یار محمد خان سهام الدوله امیر تومان والی و حکمران استراباد و کرگان و بجنورد و غیره کریم نادخان سرتیپ نایب الحکومه استراباد

قم و ساوه و زرند

نواب امیرزاده علینقی میرزا حکمران قم و ساوه و زرند

اجزای حکومت قم

میرزا علیرضا پیشکار قم جناب میرزا سید حسین متولیباشی جناب آقا جلال امام جمعه

اداره ساوه و زرند

نایب الحکومه میرزا سید کاظم سررشته دار حاجی میرزا احمد مجتهد

شاهسون بغدادی

حسینقلیخان حکمران ایل شاهسون بغدادی

ملایر و تویسرکان و نهاوند

میرزا ابوالقاسمخان مستوفی حکمران ملایر و تویسرکان و نهاوند

دماوند

عباسقلیخان حکمران

فیروزکوه

کریمخان سرتیپ حاکم فیروزکوه

سایر ممالک و ولایات محروسهٔ ایران

خراسان و سیستان

نواب رکن الدوله والی مملکت خراسان و سیستان نواب معین الدوله نایب الایاله نواب نصیر الدوله پسر میرزا حکمران سبزوار و غیره و غیره جناب جلالتمآب مؤتمن السلطنه وزیر مملکت خراسان جناب میرزا محمد علی متولی باشی آستانهٔ مقدسه [illegible]

کرمان و بلوچستان

نواب ناصر الدوله امیر تومان حکمران کرمان و بلوچستان امیرزاده حشمت السلطنه محمد حسن میرزا نایب الحکومهٔ کرمان

قزوین

بحکومت امیر الامراء العظام میرزا حسینخان معتمد الملک محمد اسمعیلخان قاجار نایب الحکومهٔ قزوین میرزا احمد علی مستوفی پیشکار قزوین

ولایات خمسه

در تحت حکومت جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم داخله و وزیر مالیه و دربار اعظم جناب سعد الملک حکمران ولایات خمسه

همدان

نواب اعضد الدوله حکمران ولایت همدان میرزا احمد شریف الملک پیشکار همدان

کاشان

بحکومت جناب جلالتمآب اقبال الدوله رستمخان نایب الحکومه

علماء

جناب حاجی ملا محمد حسین حجة الاسلام جناب حاجی میرزا الدین جناب حاجی میرزا محمد مجتهد

بسطام و دامغان

حکمران میرزا ضیاء الدوله امیر تومان و اسمنان و دامغان

شاهرود و بسطام

ایضاً بحکومت نواب ضیاء الدوله امیر تومان از نوشیروان میرزا

کروس

در تحت حکومت جناب جلالتمآب امیر نظام کارگذار کل مملکت آذربایجان علیرضا خان سرتیپ حکمران کروس

خرقانین

بحکومت امیر الامراء العظام حسن خان ناجود ابناشی

کنگاور

بحکومت امیر الامراء العظام رحمة الله خان سالار اصلان امیر تومان

اسدآباد

بحکومت خانبابا خان سرتیپ پسر امیر الامراء العظام سلیمان خان صاحب اختیار امیر تومان

نطنز

در جزو حکومت نواب مؤید الدوله و حاجی حسام السلطنه میرزا فرج الله خان سرهنگ نایب الحکومهٔ نطنز

جوشقان

بحکومت کاشان نواب معز الدوله

طارم

در جزو حکومت جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم داخله و مالیه و دربار اعظم حاجی محمد علیخان نایب الحکومهٔ طارم

طالقان

در جزو حکومت جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم داخله و وزیر مالیه و دربار اعظم فرخ آقای نایب الحکومه

سوادکوه

بحکومت عباسقلیخان قزوینی از جانب جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم داخله و مالیه و دربار اعظم

خوار

بحکومت امیرزاده ابوتراب میرزا از جانب جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم داخله و مالیه و دربار اعظم

ممالک خارجه

اروپ

دولت آستریه و مجارستان

امپراطور فرانسوا شارل ژزف در سنه ۱۲۴۶ هجری متولد شده ولیعهد ارشی دوک رودلف فرانسوا شارل ژزف پای تخت وینه صدر اعظم و وزیر دول خارجه کنت کالنکی مذهب دولتی کاتولیک و پروتستان هم دارد جمعیت تقریباً هفتاد کرور

دولت اسپانیا

پادشاه الفنس سیزدهم در ۱۷ ماه مه سنه ۱۸۸۶ مسیحی متولد شد وزیر اعظم و وزیر امور خارجه ساگاستا مذهب دولتی کاتولیک جمعیت تقریباً سی و سه کرور و سیصد و سی پنجهزار نفر پای تخت مادرید

دول معتبره المان

جمعیت کلیه از قرار سنه ماضیه هشتاد و چهار کرور مذهب دولتی پروتستان و بعضی کاتولیکی هستند

اول باواری

فرمانفرما فردریک کیلیوم لوی سنش شصت و یکسال شمسی ولیعهد فردریک کیلیوم لوی لئوپلد اگوست سنش سی سال پای تخت کالسروه مذهب پروتستان

باویر

سلطنت در کفالت پرنس اتن لوئید پلد است پای تخت مونیک مذهب کاتولیک

پروس

امپراطور المان و پادشاه پروس فردریک کیلیوم اول در سنه ۱۲۱۲ هجری متولد شده و در سنه ۱۲۸۸ بامپراطوری المان برقرار گردید و سنش نود سال است ولیعهد فردریک کیلیوم نیکلا سنش پنجاه و شش سال وزیر اعظم پرنس بیزمارک مذهب دولتی پروتستان و بعضی هم کاتولیک هستند پای تخت برلن

دولت ساکس

شاه آلبر فردریک اگوست سنش پنجاه و نه سال پای تخت درزد مذهب دولتی پروتستان و قدری کاتولیک

ورتمبرغ

شاه شارل اول فردریک الکساندر سنش شصت و چهار سال پای تخت اشتوتکارت مذهب دولتی پروتستان و قدری کاتولیک

دولت انگلستان و ایرلند و اسکاتلند

پادشاه ملکه ویکتوریا الکساندرین سنش شصت و هفت سال ولیعهد پرنس البرت ملقب به پرنس دوگال سنش چهل و شش سال وزیر اعظم لرد سالیزبوری پای تخت لندن جمعیت تمام این مملکت از انگلیس و ارلند و اسکاتلند از قرار سنوات ماضیه شصت و هفت کرور و سیصد هزار نفر و جمعیت تمام ممالک متصرفی انگلیس از هندوستان وغیره چهارصد و هفتاد و شش کرور مذهب دولتی پروتستان و مذهب مملکت ارلند کاتولیک فرمانفرمای هندوستان لرد دوفرین

دولت ایطالیا

پادشاه هومبر اول سنش چهل و دو سال ولیعهد ویکتور امانوئل پرنس ناپل سنش هجده سال وزیر اعظم مسیو دپرتیس همین ایام فوت شده مذهب کاتولیک جمعیت از قرار سنوات سابقه پنجاه و چهار کرور و چهارصد و هشتاد و دو هزار نفر پای تخت رم

دولت بلژیک

پادشاه لئوپلد دویم سنش پنجاه و دو سال پای تخت بروکسل جمعیت تقریباً ده کرور و سیصد و سی و شش هزار نفر مذهب دولتی کاتولیک

دولت پرتوغال

پادشاه لوی فیلیپ ماری فردیناند پدرو سنش چهل و نه سال ولیعهد شارل فردیناند لوی ماری سنش بیست و چهار سال وزیر اعظم کاستروپرا پای تخت لزبن جمعیت تقریباً دو

نه کرور و یکصد و هفتاد و دو هزار نفر خارج از اروپ
شش کرور و دویست و هفتاد و یک هزار نفر

دولت پاپا

که حالا نیز نامند

پادشاه گیلیوم سیم الکساندر فردریک لوئی سنش هفتاد و
سال پای تخت لاهه جمعیت تقریباً هفت کرور و سیصد
و نه هزار نفر مذهب دولتی پروتستان

دولت دانمارک

پادشاه کریستیان سنش هشتاد و نه سال ولیعهد کریستیان
فردریک گیلیوم شارل سنش چهل و دو سال وزیر اعظم
یعنی رئیس وزراء استروپ است پای تخت کپنهاگ
مذهب دولتی پروتستان جمعیت تقریباً سه کرور و چهار
صد و سه هزار نفر

دولت روس

امپراطور روس الکساندر سیم سنشان چهل و دو سال
ولیعهد گراندوک نیکلا الکساندرویچ سنش نوزده سال
مسیو دوگیرس وزیر خارجه جمعیت تقریباً صد و هفتاد و
هفت کرور و دویست هزار نفر مذهب ارتودکس گرک
و مذاهب متفرقه هم دارد پای تخت سنت پطرزبورغ

دولت رومانی

پادشاه شارل اول
سنش چهل و هشت سال پای تخت بوکارست وزیر اعظم براتیانو
جمعیت تقریباً ده کرور و سیصد و هفتاد و دو هزار نفر مذهب
ارتودکس گرک

دولت سربی

پادشاه میلان اول سنش سی و سه سال پای تخت بلگراد
ولیعهد که بیش دوازده سال است پرنس الکساندر وزیر اعظم
گاراشانین جمعیت سه کرور و یکصد و
هشتاد و

دولت سویس

رئیس جمهور مسیو ذوثوته وزیر اول دکرم ... پای تخت برن مذهب نصف پروتستان و نصف
کاتولیک جمعیت پنج کرور و سیصد هزار نفر

دولت عثمانی

سلطان عبد الحمید خان سنشان چهل و چهار سال
ولیعهد رشاد افندی صدر اعظم محمد کامل پاشا پای تخت
اسلامبول مذهب دولتی مسلمان سنی عیسوی وغیره
نیز دارد جمعیت از قرار گفته خودشان هشتاد و
شش کرور و سیصد هزار نفر است که نصف این جمعیت
رعیت خود عثمانی و نصف دیگر در تحت تبعیت و حمایت
عثمانی هستند

دولت فرانسه

رئیس جمهور ثولکردی رئیس وزراء و وزیر اعظم داخله
مسیو روقیه پای تخت پاریس مذهب عمومی کاتولیک
جمعیت تقریباً هفتاد و دو کرور و صد و دو هزار نفر

ایالت مونتنگرو

پرنس نیکلای اول سنش چهل و شش سال ولیعهد پرنس دوداکا
سنش بیست و سه سال وزیر اول پتروویچ پای تخت ستینی
جمعیت یک کرور و سی و شش هزار نفر مذهب ارتودکس گرک
کمی هم کاتولیک و مسلمان دارد

دولت یونان

پادشاه ژرژ اول سنش چهل و دو سال
ولیعهد قسطنطین در ۱۸۶۸ مسیحی متولد شده پای تخت آتن وزیر اعظم
تریکوپیس جمعیت تقریباً چهار کرور نفر است مذهب عیسوی گرک

آسیا

دولت چین

امپراطور کوانکسو سنش شانزده سال وزیر اعظم
شاهزاده توت پای تخت پکن مذهب دولتی بودا مذهب
هستند مسلمان وغیره هم دارد جمعیت کلیه از قرار سنوات
ماضیه هشتصد و شصت و هفت کرور جمعیت در تحت تصرف
و نه کرور و چهار صد و چهل و شش هزار نفر جمعیتی که زیر
حمایت هستند پنجاه و هفت کرور

دولت ژاپن

(میکادو یعنی امپراطور) موتس جیت سنش سی و یک سال
ولیعهد یوشی جیت وزیر دربار و رئیس وزراء جیت
ایروی پای تخت یدو مذهب بودا مذهب جمعیت
تقریباً شصت و شش کرور و صد و دو هزار
نفر

دولت سیام

پادشاه سامليچ فرانپارا مندرماها کولالن کورن دو تشرا متولد شده پای تخت بانگک وزیر امور خارجه کرم لوانک دا اونک

مذهب بودا مذهب جمعیت تقریباً دوازده کرور و سیصد هزار نفر

افریقیه

ایالت تونس

والی سید علی بیك وزیر اول سید العزیز پای تخت تونس جمعیت چهار کرور

دولت حبشستان

امپراطور کنکوس مینا منداسمتر ژان پای تخت کندار جمعیت دوازده کرور مذهب دولتی کاتولیك مسلمان و غیره هم دارد

دولت زنگبار

سلطان سید بر کش بن سعید پای تخت بندر زنگبار جمعیت جزیره زنگبار یکصد هزار نفر اما تمام جمعیت آن مملکت مشخص نیست مذهب مسلمان جمعیت قریب دویست هزار که اکثر سیاه و باقی عرب اند

جزیره ماداکاسکار

پادشاه ملکه روانا والو مانژاکا هیم در ۱۸۶۲ متولد شده جمعیت پنج کرور پای تخت ناناناناف

دولت مراکش

سلطان ملاحسن پای تخت طنجه جمعیت تقریباً دوازده کرور مذهب مسلمان

ایالت مصر که جزو سلطنت عثمانی است

خدیو توفیق پاشا پای تخت قاهره مذهب اسلام سنی جمعیت تمام مصر تقریباً سی و شش کرور

امریکا

ینگی دنیای شمالی

جمهوری اتازونی

رئیس جمهور کلیولند پای تخت واشنگتن مذهب اغلب پروتستان و غیره جمعیت هفتاد و هفت کرور و سیصد هزار نفر

جمهوری مکسیك

رئیس جمهور اسمش پورفیر یودیاز پای تخت مکسیکو مذهب کاتولیك جمعیت هیجده کرور و دویست و هفتاد و شش هزار نفر

ینگی دنیای مرکزی

جمعیت کل تقریباً پنج کرور و صد هزار نفر

جمهوری سان سالوادر

رئیس جمهور ژنرال منندس پای تخت سان سالوادر جمعیت چهل هزار نفر

جمهوری کوستاریکا

رئیس جمهور ژنرال سوتو پای تخت سان ژوزه جمعیت بیست و پنج هزار نفر

جمهوری گواتمالا

رئیس جمهور ژنرال بارییاس پای تخت گواتمالا جمعیت سه کرور و دو صد هزار نفر مذهب کاتولیك

جمهوری نیکاراگوا

رئیس جمهور اداان کاردناس پای تخت نیکاراگوا

جمهوری هوندوراس

رئیس جمهور سوتو پای تخت کومایاگا

ینگی دنیای جنوبی

جمهوری آرژانتین

رئیس جمهور ژوارسلمن پای تخت بنوسیر جمعیت دو کرور و سیصد هزار نفر

جمهوری اکواتور

رئیس جمهور ژنرال کامانیو جمعیت دو کرور و چهل هزار و سیصد و هفتاد و یکنفر پای تخت کویتو

جمهوری اوراگوه

رئیس جمهور ماکسیمو سانتوس پای تخت منتویدئو جمعیت چهارصد هزار نفر

برزیل

...پدرو دوم در سنهٔ ۱۸۲۵ مسیحی متولد شده پای تخت
...و جمعیت بیست کرور و صد و هشت هزار نفر

جمهوریٔ بولیوی

...ر یاچکو پای تخت چوکیسا جمعیت چهار کرور

جمهوریٔ پاراگه

...هوری ژنرال کابالرو پای تخت آسمسیون
...ن از قرار سنوات ماضیه دو کرور نفر

جمهوریٔ پرو

...هوری ژنرال کاسرس پای تخت لیما جمعیت
...ر مذهب کاتولیک

جمهوریٔ شیلی

...در سنهٔ ماضیه رئیس جمهوری ژز بالماسدا
...تخت سانتیاگو جمعیت چهار کرور نفر

جمهوریٔ دول متحدهٔ کولمبی

رئیس جمهوری نونیس پای تخت بوگتا جمعیت
کل دول متحدهٔ کولمبی دوازده کرور

جمهوریٔ ونزوئلا

رئیس جمهوری ژنرال کوسمان بلانک پای تخت کاراکاس

جزایر

جزیرهٔ ساندویچ

پادشاه کالاکوا اول در سنهٔ ۱۸۳۶ مسیحی متولد شده
پای تخت اونولولو

جزیرهٔ سن دومنگ

رئیس جمهوری کونزالس پای تخت سن دومنگ
جمعیت چهارده هزار نفر

جزیرهٔ هائیتی

رئیس جمهوری سالومون پای تخت پورت پرنس
جمعیت هشتصد هزار نفر

هو

بسمه تبارک
و تعالی

جلد
اول کتاب خیرات حسان
از تألیفات جناب جلالتمآب
اعتماد السلطنه محمد حسن خان وزیر
انطباعات دام اقباله العالی

فی تنکوزئیل
قیمت دوازده هزار دینار

سنه ۱۳۰۴
هجری